

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۱۶ - ۲۲



الشيخ فريد الدين عارفين
في كتابه واقع في الشهد

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره نیت کتاب

3053A

७९५५

کتاب: فردوس الدار
مؤلف: ملا نذیر علی بٹاوی
موضوع:

شماره قصه ۷۴۷

1948

فصلی - فرست شده

1999

شده و بیان شرح طب الرضا که از کلمات دند بار شافع روزی که قاجار مردم در
ندیدند خود بیان نمائید **باب چهارم** در بیان مهرت موقوفه و صدقات
جاریه که متعلق بر روضه رضویه علی مشرفها آلاف السلام و النجف و مبعی
نمودم بقدر دوس النوارنج و احباب آنکه بعد از وضع این نام بر این کتاب ماده
نارنج نایف این کتاب این لفظ آمد چنانچه بعضی از شعرا عصر گفته اند کاش
راچه در فردوس بودند حبیب حق ز طبعش جُت نارنج نبود آمدن از پیش
ر فردوس رسول گفت فردوس النوارنج **اما مقدم** در بیان محله الرضا
سلاطین و امرا و فقهاء سلاطین قاجاریه در این روضه رضویه علی مشرفها
الاف السلام و النجف **بدانکه** چون خداوند حکیم نشان از قیاس لطف و مرحمت بر
بندگان سلاطین زمان و خواص و دراز از اظهر رحم و غضب خود فرموده و آثار
مهر و لطف خود را از ایشان ظاهر و هویدا نموده و علمای ربانی و حکمای الهی
متبه و مبشر و منکر و راهنمای ایشان بر قاطبه خلایق پیشوا و مقتدا اگر زاینده
ما مورد با طاعت ایشان نموده که بسیار از حیض کدغات نفسانی زها
شده با وج سعادت رحمانی ارتقا یابند و خلایق را در بحث فرمان و خط
و اوامر پادشاهان چون اب زلال لا ینزال روان و روان نموده که از نیم خنجر

خونریز و امید چشم اشک ریز ایشان در میهد امن و امان غنوده و از شر
مفسدین محروس و محفوظ باشند چنانچه گفته اند **نظم** پادشاهان
مظهر شاهلی حق عارفان مرآت کاهی حق خلوق چون ابدان صاف و
زلال و اندکان تابان صفات ذوالجلال و بجزیه و عیان کالشمس فی
و ابعث النصار ظاهر و باهر است که هر یک از سلاطین دوی الاقدار و خوا
کا مکار که رفت و مرحمت ایشان بر خلایق بیشتر و مقام عدالت و از خوا
و داد خواهی ایشان بهتر بوده بمقدار ایه شریفه و اما ما یفیع الناس فیک الاوس
و عاکو انش فر فرزند عمرش دراز زبده و نیز واضح و لا یحسب که هر سلاطینی که
در بنای خیرات و مبرات و انقلاخ ابواب صدقات جاریات و تعمیر مساجد و معا
و تعمیر و تزیین روضات مقدسات ائمه اطهار و صلوات الله علیهم الی یوم
القرار بیشتر اهتمام و دینیده نام یکیش در دنیای خاص و عام گردیده و در
روضات جنان که حسن و ضیاء بهای ایشان از باطن ان جنات عالیا است
است بمقتضای هر جزء الاحسان الا الاحسان در خات ایشان بلند
و مقام رفعت و شکوه ایشان بگویند خواهد بود سیمای غیر و تزیین و تزیین
عمرش درجه فرما فرمای عالم امکان و صیغ وجود و احسان سلطان

خراسان که چشم و چراغ عالم امکان و معبد اهل ایمان و جهان پادشاه
 نما که چه قدر از پادشاهان سلف در غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
 نمودند سیم سلطان سنجری که در روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز
 بهر کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
 سلاطین صفویه و افشاریه در این روضه عرش درجه خدنها و کوشنها
 در بنا و تعمیر عمارات و آبادی و صدقات جاریات و موقوفات عده نموده
 و باین سبب تاج افتخار بر کبر نهاده مغبوط سلاطین بعد از کار کرده بدین چنانچه
 خدمات هر یک در این اسان ملایک پاسبان در موضع خود ذکر خواهد شد
 تا آنکه زمان طلوع این دولت آمد مدت جاریه کازاک الافان مشرق بانوا
 دولت هم و شجر الخلاقه موقوفه نمود معذلک هم کرد سلطان سعید و خاقان
 شهید فاضل خان فاضل الله غفر علیه مرده شایب الرحمة و الرضوان چه قدر
 زحمتهای و کوششها در تخریب ملک خراسان و تعمیر این ارض فیض بنیان و ارتقاء
 چند عدد از فادایان ملایک که هر یک از آنها کران بهادر و باضا و درون بیچ من
 نیز بر طلاع و وضع بلو و جوهر کران بها بودند نمود و همچنین در زمان طایف
 حجامه فتحعلیشاه انارالله برهانه و فضل بالحنسات میرانم بسیاری از خیرات

و سید الشهدا و سید الشهداء
 و سید الشهداء و سید الشهداء
 و سید الشهداء و سید الشهداء

و تبرات و صدقات جاریات اخباری نمود و بنا و انعام سخن جدید در زمان
 سلطنت او پدید کرد و در رب مرتع صریح منور مقدس که در سمت پین
 پای مبارک انشرف و واقع است از هدا پایی اوست در این روضه عرش مقدس
 و در او خرم زمان سلطنت فتحعلیشاه فاجار انارالله برهانه چنان و کلا و کلا
 و حکام خراسان جری و صاحب فوه و شوکت و لا ابالی شده که بزبان احاطه
 سلطان و در باطن غافل از آن بودند و هر جماعت ایشان نواب مشطاب
 سپهر کاب که درون باب نایب السلطنه عباس میرزا انارالله برهانه و فضل
 بالحنسات میرانم در سال ۱۲۴۶ عنان توجه بخطه انامان نمودند
 و بند پیران عملی کردند که نشان ایشان بکند و منبر و ان ایشان را در بند و اشعار
 ایشان از زبان شان و در هنر و ثوب و ثقل جواداد سیماد و شجر شهرها
 چنان ندیدی نمود که هیچ فلاطون صمیری بی بان نبرده و از ضرب شمشیر
 ابدارش طایفه و نیز در سبب اسراحت با سوده و بر جمیع اهالی
 خراسان سیماسا کین ارض فیض بنیان دعای دوام این دولت ابد مدت
 و طلب مغفرت انشرف و کازم و متحنم است و همچنین سلطان معتدل
 بنیان و خاقان سلیمان نشان **محمد شاه** فاجار و رفع الله تعالی فی

و سید الشهداء و سید الشهداء
 و سید الشهداء و سید الشهداء

فرادرس الجنان مقامه که نوبت این اشان عرش مقدس را بر حرم جانشان
حاجی میرزا موسی خان مقوض فرمودند انتخاب بنایند و بنایان سلطان
همچاه چنان در خدایان اروضه عرش اشیاء کوئید که هر چه سلفش
نخستین و هر که خلفش آخرین فرمودند و از سعی جمیل و بذل جنل در سر کار
روضه ان محذوم جبریل هشت باب کلی از خیرات و مبرات در ارضه سابقه
سکند بود منقوح گردانید که با تفصیح هر باب از آن خیرات انفساح هشت
باب از ابواب بکر چنانست و جمیع را برین و صادر برین و مجاور برین از ارض
فرض فرمایند اروضات ان ابواب هشتگانه کامیاب شده و شریف و نور
بدعا گویند این دولت ابد مدت شرفند و تفصیل ابواب هشتگانه بعد
ازین در موضع خود ذکر خواهد شد و حال آنکه بر این نسخه شریفه فیض
حدیث شریف از اراک الله عزوجل بر عینه خبر اجعل لها سلطانا حیا
و قبض الله ویرا عاده که او ان سلطنت پادشاه بادل عادل در پادله
در طی قادی مدحش شهباز بلند پرواز سخن صد باره بال انداخته
و از کبوت خوش خرام قلم در هر قدم از عجز و ضوور رفیع چندین نعل افشا
فرمودند و فری که فرخندانی از طلعت هماغوش فرمودند و سلیمان قدس

که آثار ملک از این از موکیها بونش چنان دارای دارا و دیار و کسب و کسب
که شکوهش شکوه دارا شکوه را در هم شکسته و نیزه لادش جگر گاه شیر
دکان را چون جگر گاه دارا در هم خسته **نظم** چاکرانت بصف در محله
خیا طانتند که چه خیا طابتند ای ملک کشور کبر بکونیه قد خصم تو
می پیمایند که ببرد لبش بر و بدوند به نیز اگر فعل بکرات حلقه در
کوش هلال نماید میبایند و اگر شمشیر طاق بان شمشیر لامر تشریف
لبجام خود بشد همدل باشد **9** خال خواهد رخ خورشید مکر رفت ز آفتاب
فصلی چون تو را ناقص از آن کردی در آن سلطنت عدالت توانا نش
بره از ایشان که شیر کبر و شعله شمع در پر دبال پروانه خوشتر از
خامه پریشان و حریر صحر خا از ابادای آن کجا که رنگ از چهره کلی زداید
و باد بهار بر اچه جریث که ناب از سر زلف سبیل کشاید حکمش استمان
صفت در همه عالم دیوان و مهرش در قلوب جهانان چون شیر جان
توانان **9** حکمش دیوان چه باد بر اطراف بر بحر مهرش همان چه روح
در اعضا و جسم و جان نو پادشاه ملکه و هر جا که میروی چون سایه
ارتقای نور دولت بود دیوان ناجوری که ناجداران کامکار خال را هوش

را تاج فرما عیار نموده و کردیم سهند صبار فاش را نو نای دیده
اولا ابصار کرده **هوالمس قدر والمملوکواکب هو البحرود**
والکرام جداول فان قلت لعل البحر سواحل فلبس لهذا البحر في الجود
ساحل السلطان بن السلطان بن السلطان والخافان بن الخافان
بن الخافان **ناصرالدین** فلجاء خلد الله ملكه وسلطانه بياشد ان
او ابل سلطنت معدت بنیان تا باین وان خدمات روضه عرش درجه
سلطان خراسان و نظم اموران بهشت جاودان را با شخص کامل و امینا
قابل که هر یک در راه دین و دولت ابد مدت خدمتها نموده و در توفیق
امورات کلیه این دولت کوی سعادت و توفیق از همگان رزیده خلعت
تولیت این روضه عرش درجه را با ایشان مرحمت فرموده و با روحانیان
ملا اعلی که حدیث فوج بنزله زبانه و فوج بصعد شاهد این مقال است
همبال نمود بجهت شکاری این روضه عرش ایشان مامور فرموده که چنانچه
در در دنیا باعث نیک نامی و خیر خواهی این دولت ابد مدت گردیدند و در
عقبنی نیز درجه الماوی و صورت و صورت بسیار و آنها را اشجار پیشمار و
خودان خوش منظر و غلمان سه چشم نیک اختر بجهت ان سلطان عدالت

کثر

کثر همتا نماید که بدین حساب و عتاب بکسر از کوی خرابات برندش
بهشت چنانچه خدمات ایشان در این محفل هدایت بنیان بفضل در
موضع خود بیان خواهد شد و در سال هزار و سصد هجری در ماه شوال
المکرم و ندری از بی القعه الحرام چون حلیان بیت الله الحرام و ملقین
رکن و مقام و افضین عرفات و شعر الحرام بطواف مرقد مقدس
مطهر جناب فرما نفرهای عالم امکان و مفر زمین و آسمان حضرت
سلطان خراسان شرفیاب شده و بضمون اطوف بایکم فی کل حبس
کان بایکم جعل الطواف از طواف ان روضه منوره بنوضات غنیمه
و ثواب چندین هزار حج و عمره نافه و اهله خراسان از یک بدو در کوی
مسعود بنوضات و بر کات بسیار بهر در لخته و با وجود اجتماع
اینهمه لشکر و عسکر که در او ردوی کبوان شکوه بودند حبه و درباری بر
احدی خسارت وارد نکردید و در نهایت کرمی هوا و کمی مهیوه در کوی
قلب لاسد و اقلی ضانی که او ردوی کبوان شکوه در اطراف باغات
و بوستانها و باغات واقع میشدند احدی از عساکر منصور را با رانی
بنوده حبه و دانه از غلات تصرف ننماید و از بیم شهنه سخط و غضبش

سرانجام تشنه کام را جرئت آن بود که دانه خیار و حبه انکوبی بکلوی
خشکیده خود رسانند و در جمیع منازل و محافل دعا و یا با از صد و دو
و در ایشان در مهملات و امان و بغیر ضاقت و منافع کثیره کامیاب
گردیدند و بحمد الله نعم که این خسر و با عدل و داد است بزرگی بر اهل خراسان
فقداد **و در این باره** مبارکه که از امکان دفعه آن بهشت جاودان و جمیع
سادات عظام و معبد اهل ایمان است قبل از ورود مویک معوض و
فرمودند که چنانچه باطن آن معبد اسلام چون دار السلام با ضیاء و نور است
ظاهر آنرا چو سینه سنا و کوه طور نور علی نور سازند و در دیوار و
سقف و جدار آن معبد فلک مقداری از بقطعات اینها ببلورین
و یارچهای زیجاچه رنگین بطرحهای خوش این لامع و درخشان
سازند و انوار باطنش را بمقدار الظاهر عنوان الساطع تابنده گردانند
از مکن خفا بعرصه برافزود و ظهور جلوه دهند تا چنانچه در عالم طین
جمیع نفوس بجزئیات این نفوس ما نفوس و ادواح جهانان ذره
و از محدوب جناب شمس الشمس است در عالم ظاهر عکس و هیاکل
ایشان از آن دار الموحّدین ظاهر و عیان و چون اجتماع امثال و

هیاکل برزخیه و ادای اسلام در این دار السلام نیز بر اهل اسلام ظاهر
و عیان گردد و بحمد الله نعم که از سعی جمیل و بذل جریل آن معدن عدل
و احسان آن معبد اهل ایمان چنان درخشان و لامع است که از هر
قطعه بلور آن لامعه نوری لامع و از هر پارچه زیجاچه آن کوه طور
ساطع و عیان و چون این خانه سپهر زیجاچی بنفوش و نمایش اختران
لمعان و از ضیاء هر شمع جلیق شمع و چراغ در آن ظاهر و عیان **نظم**
معقل عالمی که هر چه هست زافت بهمن و خزان و در است دلکش
روشنه که هر چه سپهر ساطع بر شاعل و نور است **و دیگر** آنکه تخت
تخت آن بقلعه فلك حصار و زمین آن معبد فیض آثار چون بخت
و تصور حور و با چون بیت المقدس و کوه طور حکم فضا حریان است
تراشان فرهاد بیشه و صناعان منوهر بیدیشه جاری گردید بستانها
ضخیم هر چون سدا کنند و مانند صرح ممد من فوار بر هموار و بر قرار
و نظیر اینجه جهان نما مصقل و با ضیاء سازند که برین زمین خوش
این ان بقلعه عرش فرین محک و بساط سلیمان بلکه مغبوطان
باغ جهان و روشنه رضوان ابد بساط سلیمان اگر چه بنظر بعضی

گفتا

الله عليها اذن انظر
 الحسن بن العاصم
 الضيق اوصف محمد بن
 نوح الطائفة من محمد
 خذ حواشي ضيق محمد
 والقول الدين اسناد البشر
 الحكماء والتكلم في ضيق
 فباراد خضرة

[illegible]

[illegible][illegible]

هر دو را رسیدن الی اخر الحدیث و همچنین از حدیثی که انشد در تبرکات
 و مفوضه در حضور مامون نمودند و مامون انشد در اکرام و
 اعظیم نمود حسن بن جهم میگوید بعد از تفرق آن مجلس با بنو عیین
 نمودم که حمد میگویم خداوند بر او که مامون را مطیع شما کرد این حضرت
 فرمودند باین جهم معز در نماز تو را آنچه دیدی از اکرام و اعظیم مامون
 نسبت بمن زیرا که او زود باشد مرا بر هر شهید سازد حسن بن جهم میگوید
 این سخن را مخفی داشتم تا زمانی که انشد مامون در طوس بنظر شهید
 نمود و در حق بنی دار جهم بن خطبه الطائی فی القبة التي فيها قبره
 الی جنبه و همچنین روایتی که وقت مراجعت انشد از مرو شاهان با
 مامون و نزول با در صفا ناد و امر نمودن آنحضرت با با صلت هر دو
 که از هر چهار جانب بر هر دو از این فیه مبارکه که چهار کف خالص بود
 انشد او در محضه اینکه محل قبر شریف خود را با با صلت معلوم نماید
 معلوم میشود و انروایت در کتاب عیون اخبار الرضا است
 و بعضی از انروایت اینست با با صلت داخل هذه القبة التي فيها
 قبره من الی اخر الحدیث و غیر این اخبار را از حدیث دیگر که زایل است

بر این مطلب اینکه در السله و افواه عوام مشهور و معروف است که این قبر مبارک
 از بنای اسکندر فی القرنین است نا محال بمحمد درستی بر بخورده ام و شاید
 وجه ان این باشد که چون مرو شاهان که از اعظم بلاد خراسان بوده از جمله
 شهرهای است که اسکندر فی القرنین از بنای نهاده چنانچه در معجم البلدان
 مسطور است و بر سر سلطنت او بدان شهر بوده و از غایت خوبی و خوشهوا
 ان بلد را بر وجه الملك نام نهاده یعنی جان شاه و باعتبار تقدیم مضاف
 الیه شاهان نام شده و بعضی گفته اند که جنات اربعه ربع سکون که
 سعد بن قند و نه در آنجا و چین توان و غوطه دمشق باشد بعد از این
 چهار مکان مرو شاهان در زاهد و طراوت و نظارت بهترین اراضی
 ربع سکون از وجه الارض است آنجه خوبه و غله و زمان جمیع
 و مردان کاری و اسبان ناری و حیوانات دیگر در آنجا مار و خراسان
 تا اخر زمان طاهر بنان در مرد و بلخ بوده و شهر مرو شصت و شصت
 واقع شده شصت فرسنگ بهرات و شصت فرسنگ بطوس و شصت
 فرسنگ بخارا و افع کر دیده باری چون اسکندر از جمله نکان و قریبا
 و محبوب خدا بوده و با الهام غیبی شاید بر او معلوم شده باشد که در

از زمین قبرین یک از ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين مدفون
خواهد شد بحجته باطن اين فن که شرف و فضیله بحجته احوال شود
در اين روضه قبرين بلده بنا نهاده موسوم بنا باد چنانچه حدیثی کلاک
بر اين مدعا دارد و بعضی را حدیث ائمه است بدق بمدینه بنا نهاد
الصالح الاسکندر فی القرن بلده بارض طوس بقال لها بنا یاد
بضعه منی الی اخر حدیث و همچنین حدیثی که صدوق ده در کتاب
اکمال الدین نام تمام النعمه زوایا نموده که نظیر ذوالبت و انحدیث
بنوالت قال فیہ یقتله غیرت عکبر و بدق فی المدینه الی بناه العبد
الصالح قوالقرنین و بدق فی الحب رحلة الی اخره بران در دوا
ظاهر که اسکندر بنای بلده نهاده نه قبر مبارک و این سبب نباه
مردم شده در بلده بقوله والله العالم و چون دوا این که قطب داندی
از حسن بن عباد که کاتب حضرت امام رضا بود چنان ظاهر میشود
که انور رفرمودند که چون قبر را حفر کنند با سانی کنند خواهد بود
ماهی را بخا ظاهر خواهد شد و بران بخط عکبری و لغت عربی
نوشته خواهد بود که ائمه رضه سلطان علی بن موسی الرضا

و کورال غیر هر فن بخار در حیات است آن صورت ماهی را در این بای
من دفن کند احتمال این دارد که انور را اسکندر برای انور ساخته
و آن ماهی را در اینجا علامت این نهاده باشد چنانچه حضرت نوح
از برای حضرت امیرالمؤمنین ۴ فزی حفر نمود در خری و لوحی را بنام
نهاد و بران لوح نوشته بود که این قبر است که نوح پیغمبر مهیا نموده
است از برای علی بن ابیطالب و حضرت امیر وصیت نمود بحسب
که ان لوح را در بالای سر من دفن کند چنانچه از بعضی از روایات ظاهر
میشود و این معلوم است که ساختن قبر و گذاشتن ماهی از سر و نشانی
بران بدق فاعل نمیشود والله العالم و موبدان مطالب است که یکی
از فضلا گفت که در کتابی دیدم قبر مطهر انور که اسکندر در آن نموده
باری این فی مبارکه از جمله محدثات جدیدین فخطبه طاببت که از جانب
مردم و الخ طوس بوده و از برای هر فن بنا نموده بود چنانچه صاحب حال
المؤمنین در احوال شیخ کمال الدین حسن خوارزمی چنانچه بعد از کرمه
شد فرموده است که در تواریخ مسطور است که در آن ده و اواء جمعه
خصوصاً اهل خراسان مذکور است که نافرین بچار صد سال بر سر

حضرت امام رضا علیه السلام عارفی کافیه بنوده و اندک اسامی که بوده از خدایا حمد
فقطه طایفی بود که در زمان هرین الرشید حاکم طوس بود و چون هرین رسید
وفات یافت و در خانه حمید مذکور دفن نمودند و بعد از آن حضرت امام رضا
را در همان خانه مدفون ساختند و این چهار سال که الحال بر سرخس مطهر
حضرت امام رضا علیه السلام موجود است از آثار شرف الدین ابوطاهر فی است که وزیر
سلطان سخر کرده و نظر جدی که اندر میفرماید که مدفون مشهور
در دار موحد و بلاد عربیت در مدینت چهار صد سال خانه و قبلی در اطراف
بغعه شریفه آن بزرگوار بنوده و نوقان شهر معتبر و جامعیت بوده و بین
نوقان و سلاطین بغداد یک مایل و از نوره چنانچه حال از نوازه نوقان که یک
اندوانه های مشهد مقدس است هرگاه کسی بلند فریاد نماید صدایش برسد
عشر درجه میرسد و در آسمان منیر مطهر این سرکرد و بغعه مبارکه آن فخر
بشر عرب دارد و در اصفی سنا باد بیدن خانه و مکان و اجتماع مرد و زن
زائر و مجاور بوده و هرگاه بر کبیل اتفاق کسی بزیارت اشرف مشرفید
بوخت کباب فاده از بنود کوی در آن مکان و خادی و فراتی و در بانی نشاء
و موافق نوابت کشف الغم و نقایاتی از نوقان میآمده و در آن بغعه مبارکه

بوده و شبها در ایامی بیدار از نوقان میفرستد چنانچه در کشف الغم و عیون
اخبار الرضا در وفای که از قبر مطهر اشرف در بطنه و در رسیده ذکر نموده اند
حکایتی که ذکر آن مناسب مقام و مویده ام است و اینجکه حکایت نموده اند
در واصله غریبه اینست که محمد بن عبدالله کوفی که حاکم نوقان بود میگوید که
دو نفر پیرانک اصفی از سلاطین از روی بسوی نصیر بن احمد بخارا روانه شدند
و یکی از این دو نفر از اهل قم بود و بسیار متعصب بود و دیگری شیعه و از
را از اهل از بود پس چون که این دو نفر بشهر طوس رسیدند شخصی را که شیعه
بود بان شخص فی گفت که با اول برویم بزیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف
شویم و بعد بجانب بخارا روانه شویم آن شخص فی گفت که پادشاه ما را به
روالت بسوی بخارا فرستاده از برای ما خوب است که بکار دیگر مشغول
شویم تا اینکه از امر پادشاه فارغ شویم پس بخارا روانه شدند و اینجکه مقصود
بود بعمل آوردند همبسته در مراجعت بشهر طوس رسیدند باز آن شخص
دانی یعنی گفت با بزیارت جناب ثامن الامنه مشرف شویم فی بایز قبول نکرد
و در جواب او گفت و حق که از قم بیرون آمدم سق بودم بمنخواهم و حق که برگردم
را اصفی باشم آن شخص دانی از شوق حضور و قد منور آنحضرت و اخبار

شده بود مانعه و اموال و بارکش خود را با و سپرد و بر چهار خورسوار شد
منوجه ان بفعله عرش درجه کردید و بمنتهای خود رسید همی که شد
رسید بخادم مرقد نور انور و عالم التماس نمود که مشرب را در این مکان بفض
بنیان بگذارد و کلید این اسنان را که بهزار کلد هفت عشر است بمن
تسلیم نما انتخادم قبول نمود و آن شخص باری بوجه تمام و شوق ملاک کلام
پروانه وار بر دو قبر مقدس انتم محفل هذاب میکرد و بعد از آن در بالای سها
مطهر انور مشغول بضرع و نماز شد آنچه خدا میخواهد و بعد از آن مشغول
نلایوت قرآن شد و از اول قرآن آنچه نلایوت می نمود و از دیگری پیشیند کرد
قرآن خواندن با او موافقت می نمود آن شخص بگوید من قطع نلایوت کردم و از
جای خود برخاستم و اطراف ان بفعله عرش درجه را که دیدم که صاحب
او از آن کجا انما هم هر چند پیشتر که دیدم که با من پس دوم مرتبه بنگان خود بر
کردیدم و مشغول نلایوت شدم و ان اول قرآن باز مثل اول شنیدم که با من در سر
نلایوت قرآن موافقت می نمود پس آنکجا ایستادم آرام شدم و خوب گوش فراداشتم
که پیام این صوت دلور با و قرآن روح افزا که کلمه الله در اندوی شنیدن ان بی
صبر و قناعت از کجاست شنیدم از مرقد نور ان کلام الله ناطق است

پس من بی نایاب بهینه شوق استماع ان صوت مشغول نلایوت شدم تا با بحر
سوده مرهم رسیدم همی که با این نایاب وافی هدایه رسیدم که بوم بخیر المنقین
الرحمن و قد استوفی الحزمین الیه جهنم و قد استماع نمودم که از مرقد مطهر
منور چنین قرائت بلند شد که بوم بخیر المنقون الیه الرحمن و قد استوفی الحزمین
الیه جهنم و قد استماع نمودم که صبح طالع شد من بفریه نوغان امدم و از
قرآن امکان از این قرائت سوال نمودم گفتند این کلام از جهه لفظ و معنی
خوب است و لکن ما در قرائت بهیچیک از قرائت بدیده ام بعد از ان بنیاد بودم
و از قرائت امکان سوال نمودم باز کسی جواب نداد تا اینکه بشهری رسیدم
و از بعضی از قرائت سوال نمودم و گفتیم که قرائت نموده است بوم بخیر
المنقون الیه الرحمن و قد استوفی الحزمین الیه جهنم و قد استماع نمودم که نواز کجا
این قرائت را شنید گفتیم احبناج دارم بسوی این قرائت ایشان گفتند که
این قرائت سولحد است موافق بواب اهل بیت اطهار و بعد از ان ما لافه
در سبک بر سبیل من نمودم مضمر خود را بنامه از برای ایشان بفرمودم
و احتفا و ایشان کامل شد در صحت این قرائت و از بعضی از کتب توابع نقل
شده که از برای سلطان سخر با از برای وزیر و چنانچه در وسیله الضوا

آن پسری بود که ناخوشی داشت و اطباء ای آن عصر چاره آن ناخوشی را بیخرج
 و صیقل ندادند دیده بودند یعنی آن پسر را فلان خود در میان مشغول
 بخیجریانی بود که هوای سر از کتک طاعت سلطانزاده باز کشید و بنای کبر
 نهاد و سلطانزاده بعقب هوا کس خود را از آن حیوان نجات بخشید آمد
 رویه بایان طوس نهاد پس آن پادشاهان حیوان را تعاقب نموده بودند و در آن
 کشتن آن بر تپه داشت اهو چون ابواب چاره از چهار جانب بر روی خود شد
 و بدین جهت بخت بقیه مطهر و مرقد معطر امام آل اس و آل اس و آل جلال
بن موسی الرضا نمود و خود را بمکان و من در خانه کان امان را پندیده سلطان
 زاده بعقب اهو رسیده هر چند خواست که بالان صید آن اهو را بچند از او
 ممکن نشد آنسهای ایشان نیز جریست دخول در آن مکان شریف نمی نمودند که
 سلطانزاده منخر شد که شاید سری در آن مقدمه باشد که حیوانات بعضی
 پناه با آن مکان میبرد و بعضی جریست دخول نمی نمایند بفلان خود گفت
 بنیاده شود تا باب و الحزام تمام داخل آن بقیه شویم علامان فرموده
 سلطانزاده بنیاده شدند و داخل آن بقیه عرش درجه کردند سلطان
 زاده خود را بر روی آن عرش نشاند و روی او در خود را اصلاح بقیه

مشک نمود و نضر و زاری بدرگاه فاضل الحجاب نمود خداوند عالم این
 انصرت و از آن مرض شفا داده و بالکلیه آن ناخوشی را از او دفع شد و سلطان
 زاده از شوق و شغف نشاطها نموده و عرصه بوالد خود نوشت که شرف
 مادر که در بایان طوس مرقد مطهر جناب امام رضا علیه السلام ظاهر و هویدا گردید
 و خدا امر برکت آن مرقد از آن مرقد که داشتم شفا داد و مادر همچنین اقامه
 میبایم تا بایان ظاهر امامت دکت و عمل و کار کان بر روی روانه آن
 نمایند تا بنای عمارت و شهری شود و این عمل از مادر کان بماند سلطان
 منجر بعد از وصول نامه شکر باری نموده و امر نمود که کار کان و بنای آن
 روانه آنست نمودند و بقیه و بارگاه بر سر قبر مطهر انجانب بنهادند
 و شهر بزرگ کوچکی نیز بنا نمودند و این حصار شهری که الان موجود است
 از سلاطین صفویه به باشد که در عصر ایشان شهر مشهد مقدس را بزرگ
 نمودند و حکایت میرزا جعفر مشهور است و در کتاب انصاف التواصی
 مذکور است که مشهور است که کند مبارک مطهر منور مقدس امام
 ضامن علی بن موسی الرضا در زمان سلطنت و پادشاهی سلطان منجر
 ساخته شده و احوال با بیت و در کتاب زینة المجالس نقل نموده که امیر

و در وقت فتح مرو خیر طاعت
 اسما جلد سیمین شهر موجود
 حال خبر ازین شهر را از سلاطین
 و مرقد و صحنه شعل در وقت
 و در وقت و در وقت و در وقت
 و در وقت و در وقت و در وقت

عمارت بود و شیخ کمال الدین حسین خوارزمی در ثواب بادت شاه خراسان
 فرموده **۶** بکطوان درش از قول رسول یقین تا هفتاد حج نافله بکشد
 باشد **۷** انهی کلامه و در تاریخ کهنه نقل نموده که مشهد را سوری این معنی
 در عهد سلطان مسعود غزنوی حاکم بنشایور عمارت کرد و علامه
 محلی در کتاب تذکره الامم در احوال ازورد فرموده است و مرقد
 مقدس در بنا بادطوس از بنا بخت خراسان میباشد که الحال بمشهد
 معروف است سابق بر این مضبه محقری بوده است و بعضی از سلاطین
 در ابله و ال بویه تعمیر را در کثیر الاوقات انحصار نموده اند و آبادانی و
 وسعت این شهر را الجاثو سلطان ملقب بسلطان محمد خدایند این
 هلاک کوخان از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه است که از
 ترکان چنگیزی **۸** گوید سلطان محمد خدایند و سلطان غازان
 برادرش هر دو شیعه بوده اند چنانچه در محاسن المؤمنین نقل نموده
 سلطان محمد خدایند پسر ارغونخان ابن اقا باخان بن هلاک کوخان بود
 و نسبت دادن سلطان محمد خدایند را هلاک کوخان با اینکه وجدش بوده
 نه پدرش باعتبار اشتهار هلاک کوخان با اینکه او جدش بوده چنانکه این تم

نسبت بسیار است و معنی الجاثو فرخنده است چون در وقت ولادت
 که در بین سرخس و مرز بود جماعتی از لشکر شرف هلاک بودند در آنوقت
 باران باغی بارید و مردم بسیار که این سعادت دینی نمود فرخنده شدند
 لهذا ملقب بالجاثو شدند و دیگر آنکه در زمان دولت و تمام دعا با و بر آید
 خوشنود و معنور و در قاف بودند باری و بعد از چند سطر فرموده و از زمان
 الجاثو سلطان نا ابرام خرج سلاطین صفویه اکثر سلاطین شیعه بودند
 که تعمیر عمارات این بقعه میکردند و مخصوصاً سلاطین صفویه و آل
 سنجری و آل بویه و بعد از عمارات این بقعه مطهره را امیر تیمور کرد
 و امیر شاه رخ و لا و نیز نمودند و آنچه ظاهر میشود امیر تیمور شیعه بود و
 کلامه **۹** در بعضی از کتب معتبره و مجرالات نقل شده که چون پادشاهی
 امیر تیمور فرا گرفت شهر طوس را خراب کرد و ساکنان را دابستانا داد و در
 و در آنجا سکنی نمودند و در وقتی که شاه رخ ابن امیر تیمور در هرات بر سر
 سلطنت قرار گرفت زوجه او کوهرشاد یکم پسر محمد خود را پسر میرزا
 وافرشاد که شیعه بود و منوره پسر او را در الحظا و در الساده و مسجد
 را نیز بنا نهاد و در نهایت ثبات و استحکام با تمام رسانید و بمحمد

در بعضی از کتب معتبره و مجرالات نقل شده که چون پادشاهی
 امیر تیمور فرا گرفت شهر طوس را خراب کرد و ساکنان را دابستانا داد و در
 و در آنجا سکنی نمودند و در وقتی که شاه رخ ابن امیر تیمور در هرات بر سر
 سلطنت قرار گرفت زوجه او کوهرشاد یکم پسر محمد خود را پسر میرزا
 وافرشاد که شیعه بود و منوره پسر او را در الحظا و در الساده و مسجد
 را نیز بنا نهاد و در نهایت ثبات و استحکام با تمام رسانید و بمحمد

الزفر شاه عباس پاده از اصفهان باین ارض فیض بیان مر حله پیمای
کردند چنانچه در وسط جند مبارک این طایفه را بخت جلی مغفور عبود
که ما شایع مقدس من دار السلطنه اصفهان باین زیاده هذه الحرم
الاشرف و بعد از حضور شرفیابی خارج نیمی پند هفت این جند مطهر
مورد معطر مقدس را از مال خاصه خود هدیه نمودند و در سال هزار و شانز
از هجرت ملاکاری کنند مورد اتمام نمودند و بعد مقرر نمودند که معمار
شمار فیض مقدس را وسیع نموده و مدارسی که اهل خلافت در آن مقیم
بنای نهاده و مشایخ باشند بر طواف سازند و ثواب از برای نفوذ و مکان
اهل وفاق آماده نمایند و بمقتضی نظم ربی لطائفین و العاکفین
ان سر زمین هشت این محل در دو عبود و در دو طایفه و شعبان اشنا
عشری کرد و بیوگنه بعبادت و انقلاب معبود جعفری اقامه نمایند
بر خلاف سابق عمل نموده اهل خلافت را از ان هشت جعفری که هر دو الله
روضه من دامن الجنة از یک ترین مدایح اوست خارج سازند و میراث
فرمودند که هر خطیبی که بیع جریان ان از هشت فرستک مشهود مقدس
رضویش از وسط حصن مقدس انز در جاری سازند تا ازین عطر شای

ان در مایع و جان ساکنین ان ارض فیض فرزند معطر کرد و ان شهر از مشایخ
که شهر ائمه از نفوذ و ابقان فی قرا است از صدقات جاریه کرد و پند
بر مصارف روضه روضه علی مشرفها الاق السلام و النجف نمود و بحال
الله نعم نادان عصر نیز ان شهر جاریست و بسبب جریان ان صدقات
و خیرات دیگر نیز از ان جاریست **فکند** الله و بر و بخان که بیوگنه مقدس
علمای و الامقام و معبد عباد و مرجعین اهل اسلام بیایند و شکوه
جلوه و طرح بنای ان بفعه مبارک که بفضی جلوه می نمایند که در هیچ بفعه
مکانی باین صنعت و عمل از خط و کاشی جوی نمای رفیع و سنگ زار و
بظرف نماید و در شک جمیع بفاع کرده و کفیت بنای ان بفعه مبارک که این
است که مرحوم الله و بر و بخان در زمان سلطنت شاهنشاه خب عالم
شاه عباس صفوی علیه الله مقامه و رفع الله درجه در فارس بیکاییک
بود بواسطه بیک طیف و نظری که داشته همیشه بخدمات شاهنشاه
میشد تا آنکه معلوم رای مبارک کرده که شخصی کافی و در مرتبه عالی
قابل همه قسم مرام ملوکانه است حکم باحضار او شده بای تخت خلافت
که دار السلطنه اصفهان نباشد شرفا فر کرده و بر حشمت املو کانه

مشرق

مفتخر و مباحی بوده تا اینکه بعد از خدمات شایسته کوی سبکت از
همکان خود روبرو بر سر رسید که اسم ابان داشت ولی معوضه داشت
در اختیارش بود تا اینکه ملهم غیبی او را بر این باز داشت که محل دفن
و مقبره در جوار این فیه منوره مشرکه بحججه خود بسیار و بکفر مباشر از
محارم خود با معارف صفه ای بمشهد مقدس فرستاده بکلیه برای
این بنای عالی معین نموده در سه هزار و سیصد و بیای این بقعه اتموده
در سه هزار و بیست و یک با تمام رسای و در اندای سه هزار و بیست
و دو در این بقعه مشرکه مدفون گردید و در زمان شاه سلیمان صفوی
در سال هزار و هشتاد و چهار در لوله عظیمی در ارض مقدس رضوی واقع شد
بعینی که شکبوی در کسند منور معطر واقع گردید و اکثر خستهای طلا
کنش از انجم من السماء از کسند حضرت شمس الشمس لها بط گردید و حوا
شاه سلیمان صفوی موفق گردیدند تمام آن کسند منور در سال هزار
و هشتاد و شش تعمیر و تذهیب نموده چنانچه این مطلب بدان نخبهای کسند
منور منقوش میباشد **محمد** جدید که در باین بای مبارک واقع است و
لاغی بود و تدری از فرازات و خانان و دکا کین در آن واقع بود و با

سلطان معدن بنیان فتحعلیشاه قاجار طرح آن صحن فلک مقدار
را در بخند و بنای حیران علی و اسفل لها در در زمان تولد مرحوم
خالجی میرزا موسی خان تعمیر و تزیین و کاشی کاری از انور و وفای کار
فیض انار فرمودند و در ب طلای مرصع صبر مقدس که در سمت باین پا
مبارک انور و صبر مقدس متصل است از هدا با و تحفان یادش
معدن بنیان است و پنج عدد قندیل طلا که هر یک با صبا و بها و درین
پنج من شیرین طلا بود که در فون صبر مقدس معطر منور معلق بودند
از هدا با و تحف خانان سعید و شاه شهید افاضه خان قاجار بود
که در زمان محاصره ارض فیض قرین از شراره قمار سه قندیل از ابعاز
بروند و قندیل دیگر با قبل از محاصره ارض فیض قرین برقت روبرو
بودند و نصف صحن عشق از بناهای مرحوم میر علی شیر است که در زمان
انمرحوم بنا نموده بودند و دخول و خروج از آن صحن مبارک از آن حجره که
حال مقام در بانان روضه عرش در حله است و حجره مقابل آن واقع بود
است و صفة میر علی شیر حال در بانان طلا شهر است و سکوچ شد
که اول احداث و جریان شهر شاهی را که حال از وسط صحن مقدس با

شاه عباس مبارک است او نمود و العلم عند الله و بقیعه مبارک که در طرف
پایین پای مبارک آن خرمین و آسمان و فریادین مظلومان واقع
است و مشهور است بیکد خانم خان در یک سپرد و توارنج نشانی از او
ندیدم مگر آنکه جناب جالبوس الترمزانی حاجی میرزا جعفر ضیاء الله
عنه مذکور نمودند که خانم خان اصلش از بقیعه حوله جانفرانی
بوده در عصر یک از سلاطین صفویه بیکه یک مرد شاهان بوده و
بسیار عظیم و جلیل بوده و این بقیعه مبارک که از بناهای اوست و بر قد
او درختان بقیعه میباشد و ایوان محسن عقیق که متصل بفتح خدا
مبارک است پادشاه حجه نادر شاه افتخار در زمان امارت و ایاالت
خود طلاکاری و باضام نمود و سنگهای مرصع بقیعه منوره را از
اندر ایچان مقرر نمودند که در این بقیعه عرش بنیان حمل و نقل
نماید و بخت بقیعه منوره را مغروش سازند و سقاخانه وسط اصحن
عقیق که از یکپارچه سنگ مرمر است از هنر مقرر فرمود که بیاورند
و در آن محسن فیض بنیان منصوب سازند و مرمره دهش از اعمال
او بود و وقت بر مصارف آن سقاخانه مبارک نمودند و کلد کشته

ایوان عباسی نیز از بناهای نادر شاه است که در فصل روضان در مد
چهل روز مقرر نمود که بنا و اتمام و تزیین نمودند بیک مطلب که درخت
قنبر عرش درجه سوال نموده بود و وقت بیرون آمدن از دوشه عرش درجه
در ایوان طلا و مطلب او را آورده شد و همانجا توقف فرمودند و با اتمام
انرا آنچه معارفان سبها از آن طلب نمودند و درخت فرمودند و چهل روز از آن
خواستند که تمام نمایند و تمام نمودند با نند هیچ و غیره در نهایت خوبی و
محکم و **والله اعلم** مبارک که از بیغاث و مکتب مبارک که شریفه آن بقیعه عرش
درجه است چنین بخاطر دارم که قبل از بنای محسن جدید امکان شریف
رضی بود و پیغمبر بزرگ همین منصوب در آن کسب خان که حال صفا
کوچک است واقع است بود و در اینجا مدخان مدح و مصلحت میخواهند که
بعضی بام در پشت آن پیغمبر روضه خوانی مینمودند و بعد از بنای محسن جدید
پیغمبر همین را برداشته از برین و در برین از درب وسط ایوان طلایی محسن
جدید بروضه عرش درجه شرفیاب میشدند و در سال هر اردیبهشت
و هفت مرحوم جنت ایشان اصف الله الله باو خان که از سلسله قاجار
بود و فرمانفرمای خراسان بودند مکان شریف را بنا و تعمیر فرمودند

قاعده
(شماره ۱)
ایوان
بهرام شاه
۴۰۲
در محکم بنامه
از سنگ بنامه

از مال خاصه خود و چهل چراغ بر مذبح و در وسط آن بفعله شریفه قرار فرمودند
 که از هر شاخه آن چهل چراغ نام شریفه از هر دو ظاهر و درون آن
 بفعله شریفه راستی بدار السعاده نمودند و مال الخیر که سال هزار و صد
 و یکست چون مرقد خود مرحوم جنت اشان محمد ابراهیم خان امین السلطان
 در آن بفعله شریفه واضح گردیده و دار چند او مغرب الخافان میرزا علی
 خان امین السلطان موفق بوفیق عطی گردیده و مقبره فرمودند که در دو
 دیوار و سقف و جدار آن معدن فلک مقدار اربع قطعات اینها را بپوشانند
 و بپارچه های چاهیه رنگین کلامع و درخنده سازند و انوار باطنش بمقاد
 الظاهر عنوان الباطن از پرده خفا بریده برین و ظهور جلوه دهند
 و زمین آن بفعله عرش یکین را باغش بفعله طاهر خان لبکهای خضیم
 مرمر چون سدا سکند مصقل و باضیا نموده که روحانیان ملا اعلای
 در وقت هبوط بربارت حضرت کتمش الشمس و این نفوس معصی
 فوج نزل الی تبارک و فوج تصعد الی یوم یفج فی الصور یا ناسوتیا اعظم
 خبر که توفیه بحضرت این نفوس نموده مانوس و هم عنان گردند و
 از فوضات و درجات ثواب ایشان در امکان فیض بنیان بهره وند

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

کتاب باب باشد و شاید از اجتماع ایشان در امکان فیض بنیان از
 ذکر اینچ و نقد بر و تجید و تحلیل روحانیان ملا علی مصطفی والد
 جنت اشان نور علی نور و محل فوضات و عطیات حضرت فقور
 گردید و بضمیمه و من بظلم سعائر الله فانها من تقوی القلوب
 شریفش بودانی و باضیا و چون اینجهان نما بمقاد انقوا فراسه
 المؤمن فانه بنظر سوره الله کرد و در زمان دولت سلطان سلیمان
 نشان و خافان معدن بنیان محمد شاه فاجار تولیت روضه عرش
 درجه را موکول فرمودند بجناب شریف آثار حاجی میرزا موسی خان
 برادر مرحوم مغفور میرزا ابوالقاسم فایم مقام حشرها الله تعالی مع
 سدا لا تسر و الحان و جمع اوقات اینجناب در زمان تولیت خود همیشه
 در رتق و فتق امورات کلیه و جزوی آن بفعله عرش و وجه مصروف
 و از سعی جلیل و بذل جریل آن مصلد خیرات و مبرات در سرکار روضه
 علیه ان اشرف کائنات هشت باب کلیه از خیرات و صدقات مفتوح
 شده که بافتتاح هر باب از آن افتتاح هشت باب از ابواب چنانست
 از **الحمد** دار الشفای مبارک که همیشه اوقات جمعی باطن در او غذا

در

در آن مکان مبارک مشغولند که بخوردان و مریضان و علیلان از غریبا
و ذابین و مجاورین ارض فیض فرین بدشادی کارکنان اتخلف شفا
فرین ارضیب فناظر و کمال و پمار و اوپر ساز و حافظ و معین
در مقام ظاهر علاج امراض و اسقام خود نموده بعد ارض فرین و او غذا
از شفا بخشای با من اسم و او ذکره شفا شفا باند **میکند** مطهر کار
فیض نارا است که همیشه اوقات در آن مبارک جمعی از کارکنان و طبیبان
مشغول ناخن اطعمه و شراب میباشد که آنچه از فقر و مساکین ارض
واردین ارض فیض فرین که بشف عینه بوسیله حضرت مشرف میشوند
بأنواع مطعمات و مشروبات بمنزله برنجی و عدس و غلات مثل ذره
بهره و رشوند **و دیگر** احای سفاخانه طلاست که در بجهت صحت
رضویست و همیشه اوقات سقایان چای دکت برایشان و اسرهای
شد و آبهای خوشکوار حمل و نقل نموده و در عوض بزرگی که از یکا چه
سنگ حرکت است و در آن سفاخانه مبارک منقوشست مملو از آن ماء
معین نموده که تشنه کامان رفع عطش خود نمایند **میکند** مکتبانه
اطفال اوقات خلوت است که در صحن مقدس رضوی واقع است و در آن

مکان مبارک همیشه اوقات جمع کثیری از اطفال ساکنان بنیم و پریشان
حالات را بنعلیم معلم رؤف و مهربان از ادب و معالیم و سنن و احکام قرآن
مبارک نموده و جمیع اغراض ایشان را از ماکل و مشرب و ملکی از فضل
مفریه آن صرف حال آن میشود **میکند** هر یک از این شهر عظیمی است که از وسط
مقدس ایما جار است **میکند** اعطای زاد و احوال و محتاجین و مضطربین
اندا برین است خصوصاً از برین که از غیبت عالیشان و حله و بحرین
بوسیله آن فخر عالمین مشرف شوند که همیشه اوقات دستگیری و اعانه
ایشان مما بخارجین و بغایان از باره الرضوه الرضویه و عود و هم
ساز هم و اوطانهم الما لوفه علی تفاوت طبقاتهم و مراتب درجاتهم
کما و کفای نموده و آنچه قرا و مضار و مفریه آنهاست بعمل میاورند و
اعظم از همه نعمات صحن مقدس رضوی و کلید شده منوره و غار
و بقلع از روضه خلد این است که همیشه اوقات بناتان مادر و کارکنان
قابل در کارند و آنچه در از منده سابقه در بونه انداز و انهدام بویه
مجدید و بنا میورند **اعظم** از همه انتظام امور آن خدام و الا مقام
ان انسان هر شان و قراشان و الا شان ان هشت عدد ناظران

در حفظان و فرمانان کلام ملک متان آنحضرت هدایت بنیان و نمود
و کفایت با نان و در بیان حسن مقدس انعام انس و جان است همیشه
افادت هر یک از ایشان بخدمت موظفه خود برقرار و ساعتی از
خدمت غافل نیستند و امورات ایشان کماکان از وجوهان مفرقه
و موقوفات مطلقه علی حسب احوالهم و مراتب خدماتهم منظم
و برقرار است و در هر شی از شهاجمی کثیر و حتی غفیری که توجیحات
کلام شانه عرش درجه در انساب ایشان متعلق است در زمان حکم
مقدس رضوی از مطبخ سرکار فیض آثار انواع مطعومات و مشروبات
و ماکولات در کسبخانه مبارکه حاضر می نمایند و مجلسی مانند خلعت
بجایه و قیامات شبهه الانفس و لذات اعیان از آنست که در خدمت
استان عرش نشان روضه رضویه بعد از صرف طعام باز مشغول
خدمت موظفه خود شوند و جمیع این طریقه سه در جمیع البالی
و ایام و شه و روزه از فیض همت انجذاب برقرار و مستدام است
بعد از رحلت آن بزرگوار از این دار فدا که در اوایل سال هجری در
و شصت و دو بود چند زمانه اشرف الحجج و المعتمدين منحل بر بود

و در کجوبی حاجی میرزا عبد الله خونی بخدمت کداری و تولیت بن روضه عرش
درجه مقدر فرستاد که در و بالاخره در اوایل محاصر ارض اندرس که در سال
۱۲۶۴ بود و از اشرا و بخار در در کتب مسجد جامع مقولش ساختند و بعد از
قتل او اشرا و بخار که بپادشاه معفور بنای طغیان و سرکشی داشتند اساس
روضه رضویه را بغارت بردند و آنچه حلی و حلل و قنادیل طلا و نقره که بر پادشاه
اکمل اسلام پیشکش از دارالسلام نموده بودند بی غار بردند و در بطلای روضه
عرش درجه و در بر جمع شهر مقدس را این غارت نمودند بلکه آنچه ضلکه
و رانه که در انبار سرکار فیض آثار بود بپار لاج بردند تا اینکه سلطان زمان
و خاندان مقدس بنیان حضرت ظل الله تعالی بر همان **نام الهی شایسته**
بروزت سلطنت در سال ۱۲۶۵ قرار گرفت و بعد از آنکه منصوصه فتح ارض
افس نموده اشرا و بخار را نادید نمود و از ارض اقدس را امن و امان فرمود
و در سال از هجرت تولیت روضه رضویه سرکار میرزا فضل الله در نظام
دولت علیه موکول فرمود و در زمان تولیت ایشان بسبب تأیید حضرت
سلطان ادام الله دولته با وجودیکه زمان قلیله بود امور حلیله از انجا
صادر کرد بدین **اعمال** اولاً امر نمود که زمان فاحشه و اطفال مآرده که

بدان بلد مقصودین بودند اخراج نمایند **از جمله** ترین و ندرت بخت بفعه
 مبارکه و دار الحفاظ و دار الشاده و لوح خانه و غرات حق مقدس
از جمله در بر صرع صریح مقدس و مثل اول ترین و ندرت بود **از جمله**
 تعمیر کما بخانه مبارکه نموده و دیگر آنکه حق عشق و حق جدید را امر نمود که
 سطح فرش نمایند که در آمد و شد پای این و مجاور این استی برنگ
از جمله اینکه مقرب فرمودند که جمیع غرات حق عشق و حق جدید را **سفل**
 و اعلا و در فوق کلد کشته ها و مسجد کوه شاه و منارین مسجد مزبور
 مصالح و حاجیه پوشه روشن نمایند و خیابان سفلی را از تخت و
 لاط کاسان و طاشه نشان خلای سازند و نه خرابا باز را اعلی
 و اسفل بخت و ساز و ج برافراشته نمایند و سنگهای سطر بر
 کنارهای نه فرار دهند و حوض بزرگی که باعث شکوه حق جدید
 مقدس است در وسط آن قرار دهند **از جمله** اینکه در طرف شمالی خیابان
 علیا حجره بزرگ بود امر نمود که رباط را خراب نموده بازار عظیمی بنام
 که جماعه کاسان در اینجا سکون نمایند **از جمله** امر نمود که در طرف قبله
 صحن جدید که قطعه زمینی از اوایل بنای صحن مقدس به مصرف بیاید

بود کاروان شرابی سازند که اضافی صناعان سجا و فرودج تراشان
 سکونی نمایند **از جمله** اینکه در یک نفره دار السعاده و در ب روضه عرش
 درجه که پایین پای مبارکست مقصود نمایند و بازار را فاحه و عین
 فلجان که محروبه بود تعمیر نمودند و کاسان را در امکان جای آوردند **از جمله**
 دیگر آنکه در زمان نوکست و امر نمود که منارین مسجد جامع را بمبها
 و طاشهای این سنگینه نمایند که حرکت بجا آمد این نمایند **از جمله**
 اینکه مسجد خراجان که در محله نوغان واقع است و بعضی محروبه بود
 که محل و خشت بود و حال از امر اجتناب چنان معمور شده که پوشه
 محل عبادت و نماز جماعه کرده **از جمله** امر نمود که آب سنا آباد را از مطبخ
 سرکار و قضا را جاری سازند و در اوایل محل امر نمود که فرشها و بنا
 نقشه عرش درجه را به بنایان طرف برده شست و شوی دهند
 و دیگر آنکه در فوق حوض مبارکه در صحن عشق واقع است عمارتی بنامها
 مستی دار التوایه **از جمله** تعمیرات و ندرت هیات چهار بان صحن
 جدید است که بامر او بدو کردید **از جمله** طرح بازار و خانی که در
 جنب عرقی صحن عشق متصل بصحن مقدس است و در واسط این دو

بنای و بنای بسبب صد و حکم نافذ فرمان سلطان سلیمان افغان
عازم دار الخلافه طهران گردیدند و بعد از ورود بدارمکدک شهادت
شاهنشاهی جناب مستطاب میرزا محمد حسن الکبکی که ملقب بمصدق
بود بحد مشکذاری و با سبب این روضه عرش درجه مامور گردیدند و
اوایل تولد آن فرمود که در شانای شمعهای روضه صوره را از بازار
و نیز افراد که امورات واقع در سرکار فیض آباد را از جمیع چهار روزه
نویسان هر روزه ثبت نمایند و بنظر سرکشک و خادمباشی انگشت
رسانند و نیز آن فرمود که خان و بازار فرمود را تمام نمایند و دیگر امر
فرمود که در غرض آن بازار متصل بصری مقدس عمارتی بنا نمایند
بدار النولیه و دیگر آنکه مقبره فرمود که سقاخانه مبارکه را که در دوازده
اول انحضرت واقع است متصل باوان طلا کنند و از انعمه نمایند و
دیگر آنکه دفتر خانه را در صحن عشق متصل باوان عباسی قرار دهند
و دیگر آنکه تعمیر حجرات صحن جدید فرمود و دیگر آنکه در عید نوروز و عید
باهل علم و شادان از عیشیه خاصه خود عیدی ارزند و حبس مرمت
میشود و دیگر آنکه بجهت مشکذاران روضه عرش درجه ضیافت

فرار و دیگر آنکه مرزعه حسن آباد که در کونا آباد است بعد از این باغ و
منور برده صارف خاصه و دیگر آنکه در زمان تولد انجناب شادین
مسجد جامع بقعه و طاق و سر بلندی سرافراز گردیدند و دیگر
آنکه در زمان تولد او بخت فیه صوره را سرکار میرزا محمد صادق خان
که ملقب بقیام مقام بود این کار فرمود و در الحفظ از سرکار تولد
اشرف و دفع الاحسام السلطنه بینه کاری نمود و یکسان ازاده مرث
فرمود و دیگر آنکه فرش کاشی چینی نمای باوان طلا و در الحفظ از سرکار
بالا سر و پس پشت مبارک و بقعه متصل بکاخانه در زمان تولد
او گردید و دیگر آنکه بزین و کاشی کاری مسجد بالا سر و دوازده پیش
مبارک در زمان تولد او بدید گردید و دیگر آنکه بزین توحید خانه مبارک
و یکسان ازاده کاری و مرمت نمودن دیوارهای آن معبد شریف را
بستکهای منقش و همچنین پایی مبارک در زمان تولد او بدید گردید
و قرار حفاظ بالا سر و توحید خانه و پایی مبارک در زمان تولد
او شد و در بکاخانه مبارک که در باوان طلا واقع شده و عمارت
ابرهیم خان حنفیه بانی آن بود در زمان تولد انجناب واقع شد و

دیگر اینها نمودن چند باب که آن مرغوب و دوفت نمودن بر سر کار و
رضویه علی شرفها الاف السلام و الحجۃ است و دیگر از امور آن خبر
نعمت مهمانخانه است که در در ب مطبخ فیض مزین است که بجهت و مکان
زیرین بر در جات آن افزوده و باینست که بعضی نمود و دیگر نعمت و زیرین
ابوان در درهای خیابان سفلاست که بخاران بساختن و تحقیق
مدنی اشغال و درینند که معماران بتوانند نمود و نخبه های گشته
لاهودی امکان را تغییر نمایند و دیگر افزودن بر مواجب نقدی جمیع
مکتوبان از روضه دار السلام است و دیگر از احوال خبرهای تمام
زمانه که واقع است در حبس تمام مرده و بعضی سرکار فیض انار که مسی
بجای آید و متصل است بعضی عین ملک مقدار و دیگر از احوال خبر
کنند دفع مقدار و ربع بن جیم است که احوال آنرا بعد از خواهد شد
و دیگر آنچه بدرسه فاضل خان است که بعضی بن مدارس ارض فیض بنیان
است و دیگر از احوال خبر طلا نمودن در ب روضه عرش درجه انور را
که طلای او را در زمان محاصره ارض اندر اشرار و فجار غارت نموده اند
و دیگر از احوال خبر که در سرکار فیض انار نموده طلا نمودن ابوان مشرفی سخن

جدید که متصل بدار السعاده و باین پای هر قدر شریفان اتمام سعادت
و هفتاد ان ابوان ثوابش با تمام رسیده بود که عازم دار الخلافه گردیدند
و بعد از ورود او بدینار معذات انار شاه شاه زمان و سلطان دولت
نعالی شانه و برهان و بنیل السلسله السادات الحسینی مشیر الدوله
العلیه **الحکیم** را باین منصب عظمی مفتخر نمود و فاضل انجبار را
نخلت تولک و پاسانی این روضه عرش درجه مشرف نمود و کلیه شست
حقیقی را با انتخاب عطا فرموده او را بارضوان خازن بخت عیال نمود
و در آخر سال فرار و درویش و هفتاد و هفت در ماه و نخبه الحرام شرا
تولک و زیارت آنرا در عالمیان مشرف کرد بدو و او را در سدر اکرم زارین
برآمده مقرر فرمود که بعضی او را باینان با استقبال ایشان بودند و از روز
ایشان مطلع گشته بعضی انتخاب رساند و انتخاب بعد از اطلاع علی
حب شانهم نوع راف و نفقدهی در حق ایشان میگذاشتند و در بعضی
آیینی که انار امانت و دیانت از او ظاهر باشد مقرر فرمودند که در مطبخ
سرکار فیض انار مطلع از امور آن گردیدند و بدقت تمام امور واقع در آن
مکان فیض بنیان دار پسندگی نمایند و زارین را در مهمانخانه مبارکه

بقاعده و وقت هر مغرب از خان نعمت انحضرت کامیاب سازند
 هر یک از علما و سادات و صاحبان شرف و مجد را که بزیارت او
 مشرف شوند بضياف خاصه در بانان خان طعام از مطبخ سرکار
 بمنازل ایشان برند و شام خدام را به هزار سابق نزدیک دارند و دار
 الشفاي مبارکه که سابق در جب مسجد جامع بود و هوای خوشی داشت
 بلکه بجهت تنگ مکان و نزدیک مردمان کثیف شده بود مقرر نمودند که
 در خیابان علما متصل باغ و بقی سرکار فیض آثار که با اعتدال و خوشی
 هوا و موصوف بود طرح دار الشفاي ریختند که بعد از آن غرایب رضا
 و علیلان و بختوان در آن مکان برده مدافعت نمایند و امر نمود در طرح
 چنین بنای باقی رعایت و سکت فضا و استحکام بنیان و تناسب رنگی
 و بلندی حجرات و مقرض بودن محل رضای زبان از مردمان و سوابق
 محل رضای امراض مسریه از هر یک از ایشان را کاملاً منظور داشته
 بهمت وانی شروع با تمام آن نموده و بعد از فوت انجنایه بنیاد هر چند
 او مرحوم سید زاهد صادق خان بنابر وصیت و اهتدای که در آن بنا داشتند
 از مال خاصه و با تمام رسانیدند و نام نیکی در دو جهان از برای آن خدام

کند

بکرات سلطان خراسان باقی گذاشت و بعد از آن خلعت توکلیت
 حکومت مملکت خراسان بجهت امیر معظم و سپهسالار اعظم
 سیدی خانم انداخته الله نعم مع موکاه الرضا علیه السلام مقوم کرد و آن
 سرور در خدات محفل هدایت بنیان سعی بلع نمود و خصوصاً خانان
 علما و سفلی را بطای و در آن دهجریه و ذوق ناگشتین مقدسین رفت
 و وسعت داد و توحید خانه مبارکه را که از قدیم الامام در آن بفعه شریفه
 اهل کرم توحید و توحید خداوند مجید میسر وند و لذت مناخات باقانی
 الحاجات را از توجیل و استقبال قبله هفتم و امام هشتم که در کتب
 لا اله الا الله است از آن سر حلقه اهل الله که در پیش موحیدین و زینت
 را که برین است در کتب اخبار و سیر مطهر و در الواح اهل توحید نه بود
 ستم احسن الخرج است و در زبده بنیاد و ربیب و چهار هزار نفر از
 اخبار و سیر این کلمه که دعوی الحق و حق الجبهه میباشند از زبان مبارک
 استرودشیدند و در دفاتر خود ثبت کردند و از آن جمله مرحوم فیض که
 از جمله ائمه علمای عارفین در پیش فرقه موحیدین و زینت سلسله
 اخبار برین است در زمان سلاطین صفویه بجهت ذکر این کلمه شریفه

بجز در کتب اخبار و سیر که در کتب اخبار است
 لا اله الا الله

را در این بقعه منقعه بنا نموده و باب بقی خراب فیض از این فیض
بر روی جهانیان کشوده که گویند کان لا اله الا الله در حضور حضرت
و من سئل عن کلمه التوحید فقال الحق والله من شروطها گویا شوند
و پیوسته در حصن حصین فیاض علی الاطلاق فایض گردید و الحق
عجیب عبد است روح افزا و طریقه دار المومنین تملوا اهل الله اهل
و حدت از در و دیواران بقعه مبارکه پیوسته بهوش کوشند ای ندای
سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض شوند و اهل بیت صد و یکم
و ان من شی الا من یسبح بحمده را از سقف و جداران عیان بیندیش
کمال الدین حسین خاوری از این معبد حقیقی کامل گردید و کلین از
عرفا و مومنین از اصفه و در این مکان فیض بنیان منقشها رسد
این زیارت که حسرت و در او یار است این قدمگاه جانش و در او
دندانند این در خانه عشق است و در او مرز است این عزایان معانت و
در او مشتاقند از دم صبح تا شب ایامت مدهوش مقرر فرمودند که چنانچه
ماجران معبد اهل اسلام که چون دار السلام با ضیاء و نور است ظاهر آنرا
چون سینه سیاه و کوه طور نور علی نور سازند و در دیوار و سقف و

جداران معبد فلك حصار را بقطعات اینهای بلورین و یارچهای
زجاجیه رنگین بطرفهای حوش این لامع و درخشان سازند و انوار
ماجنش را بمقادیر ظاهر عنوان الماکن تابنده گردانند و از ممکن
حقایق عرصه بروز و ظهور جلوه دهند تا چنانچه در عالم باطن جمیع نفوس
محض این نفوس مانوس و ارواح جهانیان ذره وار مجذوب حیا
شمس الشمس است همچون در عالم ظاهر عکس و هاکا ایشان در آن
دار المومنین حاضر و عیان و از قطعات زجاجیه چون این جهان
نما تمام مثل و عکس ایشان در آن دار المومنین چون امثال بر رخیه وادی
السلام در آن دار السلام بر اهل سلام ظاهر و عکس ایشان و اجتماع
در آن دار المومنین ظاهر و باطن اکال الشمس فی رابعه النهار بر اهل روزگار
میرهن گرد محمد الله نعم که از سعی جمیل و بذل جزیل ان مغفور حیات
خلد مکان آن معبد اهل ایمان چنان تابنده و درخشان است که از هر
قطعه بلورین لمعه نوری ساطع و از هر پارچه زجاجیه ان ضیاء طور
لامع و چون این خانه سپهر زجاجی نفوس تماثل اختران لمعان و از
ضیاء هر شیئی در آن چندین شمع و چراغ عیان **نظم** معذل عالمی که همیشه

هشت زان بهمن و خزان مود است دلکش و روضه که همیشه سپهر
 ساحش پر مشاعل نواز است خصوص باین که آن باب که ابواب خیر
 در این روضه که مفتاح البرکات است بروی چنان کشاده و از افتتاح
 آن ابواب هشت دایره روی خود باز نموده **نظم** در روضه هشت باشد
 چنین در پی بر حور بر مضوی بگونه بکری خورشید از اشعه این در
 فرود کوبد و افتاب نکند بکسوری زین در در که بکری اندر دواز
 اتار کبریا بی و نور بکری و الحق عجب در لب از چوب شمشاد جهان و هر
 و هر مضارعش را چندین هزار ملک مقام و مکان و پیوسته از این در سر
 لا اله الا الله بکوش هوش اهل الله میرسد و ندای طبع فاد خلوه ها
 خالدين از این باب که باب المومنین و باب الرضاست بکوش اهل هوش
 میرسد **نظم** زین در بود بجای افوار بر عقول زین در در سلوامع اسرار
 نقوس این در همان در است که نهاده اند در بر خاک او سکنه و دارای
 فاقوس و هو المقصود من قوله فادخلوا البیت من ابوابها حتی انجاها
 و بیعت ابوابها و هو مدینه العلم الالهی فی بعض العبر الشاهی و هو الباب الذی
 لم یعلق علی و آمده اید که قال الله حتی اذا جاوها و بیعت ابوابها و اباقی ملک
 ان شاهنشاه کامکار در این روضه چنان قرار و زمین حد فایات جاریه و
 موبده در باب چهارم ذکر خواهد شد ان شاء الله

ان شاهنشاه کامکار در این روضه چنان قرار و زمین حد فایات جاریه و
 موبده در باب چهارم ذکر خواهد شد ان شاء الله **باب دوم**
 در بیان کیفیت سلوک هرین با حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه
 و بیان سلوک مامون و بن با حضرت امام رضا علیه السلام و بیان محکم مامون
 و حج و کلاه که از سر بر اهل ملل و ادیان القامر مودند و بیان مقام عظیمه
 که بر این ارض فیض قرین روی نمود این باب و در بیان ارض صالح بن علی علیه
 عیان روایت کرده اند که رسید چهارده پیر داشت محمد امین پس رسید و عبد
 مامون و قاسم مؤمن را از میان ایشان برگزید و محمد و ابی عبد الله و قاسم را
 کرد و او را و ابی محمد خود کرد و ایند بعد از محمد مامون و بعد از مامون قاسم مؤمن
 را که هر یک بعد از دیگری و بعد و خلیفه باشد و جمع مملکت خود را
 به فتمت منعم ساخت خجاست و عراق و عرب و شام را از محمد امین و اکتاف
 و عراق عجم و خراسان و فارس و هند و ماد و الهرا و مامون ملعون
 داشت و بعضی از ابواب جزیره و ابی قاسم مؤمن داد و اطاعت و فرمان برداری
 محمد امین را بر ایشان لازم کرد پس و همه استقام این امر فرمان را اجرا
 و اکام بلاد و امصار فرستاد و نو قیقات نوشت که فها و علما و قضا

قام و سر خیلان هر دو بار در موسم حج در مکه حاضر شدند و چون رسید
 پس خود محمد امین را در کنار جعفر بن محمد اشعث مفارقه نمود که تربیت
 نماید یعقوب بن خالد بر یکی که اعظم فتدایان لعین بود اندیشه نمود که
 اگر بعد از هر دین امر خلافت بر محمد امین قرار باید و زمان اخبار جمیع
 از گفت افتاد او سپردن رفته بدین صفت ابن اشعث و فرزندان او در
 میان بران در مقام تبضع ابن اشعث بر آمده نزد هر دین زبان بیداشت
 او کشود و او را با فعال داشت منتهای مباحث تا اینکه او را تبضع و اقرار
 با حاکمیت حضرت امام موسی نسبت داد و گفت و از میان موالیان
 حضرت موسی بن جعفر است و او را خلیفه عصر میداند و خسر مول خود را
 برای او میفرستد و از آن بگونه سخنان شود و آنکه چندان بر شد گفت که او را
 بعد از حضرت انداخت تا آنکه روی هر دین از یحیی و دیگران برسد که
 ایاز اولادانی طالب کسی را میداند که او را جلینما هم و احوال موسی
 ابن جعفر را از او شناسانم ایازان علی بن اسمعیل بن جعفر و
 بر دینی محمد بن اسمعیل برادر زاده اعحضت را که پیوسته مشغول عاقلانه
 بود و احسان بی نهایت در باره او میداد و داشت و بر خفا و غیره

حالات انحصار اطلاع داشت نشان دادند و با اشاره و رشد نامه با و توفیق
 او را جلبید و علی اجابت نموده غلام بغداد کرد و چون حضرت بر چگونگی
 حال اطلاع یافت او را جلبید گفت ای پسر برادر زاده کجای گفت داعیه
 بغداد دارم فرمود بجهت کار مبردی گفت فقر و بر شانی بمن روی آورده
 و فرض بسیار هم رسانیده ام حضرت فرمود که فرض تو را ادای یکم عطا
 موفور و انعامات غیر محصور و غنیات منتهایم علی الثقات بفرمایند
 انحصار نمود و گفت مرا وصیتی کن و بنهجه خروج مشغول شد حضرت
 فرمود البته مبردی گفت بلی بجز این چاره ندارم فرمود ای پسر برادر من
 مشوعل من شود و احوال نعم اندیشه کن و اطفال مرا بنیم مکران قبول نکرد
 باز گفت مرا وصیتی کن حضرت بار دیگر او را منع نموده فایده بخشید نگاه
 پس کرد بسیار طلا و چهار هزار درهم نفقه با و عطا کرد علی آن در اهرام و
 و دنیا را بر داشته پیرین رفت حضرت بخضار فرمود که والله او در خون
 من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا بشیمی خواهد انگشت کشید باین رسول
 الله جان ما ندای تو باد هرگاه او را چنان میدانی چگونه در باره او احسان
 میکنی عطا و صلوات با و میدهی فرمود بدرم از پدران خود مرا خبر داد که رسول

خدا فرمود که چون با دین رحمت احسان نمایند و او در برابر پدیده کند حق تعالی
رحمت خود را از او باز میدارد و بقیه یاب خود گرفتار میسازد علی بن
اسمعیل از طریق مستقیم انحراف و در پیده راه بغداد پیش گرفت چون
بمقصد رسید بجای بن خالد بر میگفت او را بجان خود برده و با او بوطیه کرده
که چون بجای هر فن دوامی چند بقیه نزد او خود نرسد هدیه دهد که در شید را
در خواص حضرت مجسم آورد انگاه او را نزد هر فن برد و شید را حواله حضرت
سوال کرد علی زبان بد گوئی انتخاب بیک گوئی انتخاب کشوده گفت من ندانم
بودم که در یک عصر دو خلفه بوده باشند و این شهر بخلفه و در مدینه
موسی بن جعفر خلفه است و مردم از اطراف و جوانب عالم باج و خراج از
برای او میاورند و او خراجین بیکر میبندد اموال و اسلحه بسیار جمع کرده است
و از اسلک ضعیفه که از ابریه میگوید بی هزار دینار خرید و چون قیمت
ان ملک را حاضر ساخت صاحب ملک گفت من این دینارها نمی خواهم از
دنا بنی فلان دینار پیچون هم مودان دینارها را بردند و از دینارها آنکه
میخواست سی هزار دینار آوردند و شید چون این اخبار را از او شنید امر کرد
که دوایت هزار درهم از مداخل بولای مشرقی برای خرج او بوی دهند

و علی گمان خود را بوضو و انبساط فرستاد و خورد و بغداد توقف نمود
انظار را بنظر امیکند تا اینکه روزی به بیت الخلا رفت و بعلت ازار
زنجیری که داشت جمیع احشای او بیرون آمد و هر چند سعی کردند
که بر گردانند فایده نداشتند و بدین حالت افتاده صاحب فرس کردید و
ان را هم را در حالت نزع و حاضر ساختند بجهت حضرت در انجا نگاه کرد
و گفت اکنون که بر مرگ مشرف شده ام این اموال بچه کار من میباشد انهارا
بخانه خلیفه برگردانید و در عین چنین روایت نموده که بجای بن خالد
بر میگفت بجای بن ابی مریم گفت ای امینوانی مرا راه نمایی بریدی از الی ابطال
که او را میل بدینا باشد که من با و در سعین در امر دینار بدهم گفت بلی او علی
بن اسمعیل بن جعفر میباشند پس بجای بر میگفت او فرستاد گفت خبره
مرا از عم خود موسی بن جعفر و شعبان او و خبره مرا از اموال که شعبان
او از برای او میرسد پس گفت در نزد من اخبار این مطلب است و بعد سعایت
نمود در شهادت عم خود و بیان حکایت خریدن ضعیفه مرئوسه او نزد
بجای بن ابی عمود و هر فن در همین سال که سنه تسع و سبعین و مائه بود
حججه است حکام امر خلافت و ولایت عهده می گرفتند حججه اولاد خود و کتب

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را بعد از طبعه آمد و از او در بن
بعثت روایت شده که چون هر روز بصره می آمد از بغداد حرکت نمود و بعد
آمد شب بر سر کوه راه رسول خدا صلی الله علیه و آله ان شفی رفت و
بمقدام رسید در حضور مردمان با او بلند عرض نمود یا رسول الله من
عند یحیی بن یسوی نواز آنکه یحیی بن جعفر را بکرم و او را احسن
نمایم زیرا که چاره سوائی این ندارم میسریم در میان امت نورای و جدال و
خلای شود و خونهای امت نورای شود و قتلها بر پا شود چون روز شد
و حضرت موسی بن جعفر هم بر روضه منوره انشورید و قد هر روز ملکوت
فضل بن ربیع را فرستاد که انشورید و در این نماز از مسجد حضرت رسول
پروان آورد و انشورید در این نماز از امام شافعی را بجز و غفر از مسجد پروان
اورد و نماز انظلم را قطع نمود انشورید بدیده که بان بمرقد پیغمبر خیر الوفا
عرض نمود که یسوی نوشکایت می نمایم آنچه از امت بد که در تو بن می رسد
و انشورید را با خیال نبرد هر روز آوردند و ان شفی با سزا و کلمات جفا گویند
با انظلم از انمود و امر نمود که دست و گردن انشورید را بعل و در جگر حکم نمود
و بعد گفت و هو دج آوردند و انحضرت را در یکی از آنها بستاند و یکی

از اجناب بصره و یکبار اجناب بغداد فرستاد و هو دجی که بصره فرستاد
انشورید را بعلی بن جعفر بن منصور سپردند و در روز هفتم در محفل ان شفی
در جنب خانه دارا آمده و در توان خانه خود انشورید را محبوس ساخت و در بام
عبد با انواع صنوف و عصیان اشتغال می نمود و انحضرت از انواع سزاها
مناذی می شنیدند و قدرت بر دفع و منع ان نداشتند و بعیادت می نمودند
اقدام می نمود در هر چند هر روز با نوشت که انشورید را شهید نماید اقدام
بان امر نمود تا آنکه بعد از مدت یک سال انصره بیغداد آوردند و در خانه
فضل بن ربیع محبوس ساختند و انشورید در زندان محبوس بعیادت خداوند
معبود مشغول بود و عبد الله فریبی روایت نموده است که روزی منزل
فضل بن ربیع رفتم و او بر پشت بام خانه خود نشسته بود چون مرا دید مرا
به پشت بام نبرد خود طلبید و گفت بیا نگاه کن بین از این دو نفر چه
می بینی چون نگاه کردم گفتم بنظر من می آید که در زمین افتاده است
گفت بیا ملاخصه کن چون نامل کردم گفتم مردی را می بینم آنکه بسجده
رفته باشد گفت او را پیشانی می گفتم نه گفتم نه گفت این مولا می نوشت
گفتم مولا می من کیست گفت ترش من جاهل می گفتم نه مولا می برای خود

کمان ندارم گفت این مولای موسی بن جعفر است که در نماز ایستاده
 و ایام متوجه احوال او می شود و او را در عبادت می بینم چون نماز
 صبح می گذارد ناسر زدن آفتاب تعجب می خواند و بعد از آن سجده می
 و نماز زوال شمس در سجده است و کسی را موی که در آینه است که او را از وقت
 زوال مطلع می سازد آنگاه سر از سجده بر می دارد بی آنکه بخندد و صورتش
 مشغول نماز می شود و من از آن می دانم که در سجده بخواب نرفته است و
 بعد از اقامه صلوٰه ظهر و عصر و نماز باران سجده می برد تا غروب آفتاب
 در سجده است آنگاه بر می خیزد بی آنکه با جلدی بخندد و وضو کند تا وقت نماز
 مغرب می خواند و تا نماز خفتن تعجب می خواند و چون از نماز خفتن فارغ
 می شود باندک طعامی افطار می کند و بخندد و وضو نموده بعد از نماز می نشیند
 که سجده می برد و باندک زمانی بی این خواب استراحت می کند پس بیدار
 می شود و وضو می سازد و نماز می گذارد تا طلوع صبح هویدا می شود و از
 ناری که او را از من آورده اند ایستاده و ایام را باین نحو می گذارد و بعد از آن
 عبادت با هر یک بنمیزد و از باری است و در مجلس او بود بهین قسم و هر چند
 هر روز فصل بن ربيع را بفصل اخواب امر می کند و از او کتاب این فصل است

اختیار

اختیار می نمود و بویا می نمود و اگر ام و تعظیم حضرت می گوشت نا ایستاده
 طول ایام و لذت شده بر شید تکلیف کرده که حضرت را هاکند باید بکشد
 بسیار در شید و این باب ناخبر می گردید نا ایستاده با و نوشت که حضرت را بفضل
 بنی بخی بر می کند سپرد و بخی بر می کند حضرت را از نزد بن ربيع بخانه خود برده و در
 حجره ارجان خود نگاه داشت و محافظت و محارست حضرت را و بعد از وقت خود
 شلخته لوازم تعظیم و تکریم را ظاهر می نمود و بهر شایسته شیخ طوسی در وایت
 کرده است که حضرت امام موسی کاظم را در بن در باران از بخی بر می کند فرستاد
 و پیغام داد که تو را چه بران داشت که مرا از بلاد خود بیرون کردی و میان من و
 مخالفان من جلالتی افکندی و احکام مرا امام بن ربيع بقیه تبلیغ رسالت
 نمودن بدیخت فهمی های دروغ نادر کرده که من در امر و تقصیری ندارم حضرت
 با و دیگر پیغام داد که مرا از زند محبس رها کرده و اگر نه از جناب الهی از تو شکایت
 می کنم و نفرین من تو را خواهد گرفت تا ملعون اخستانی نشان کلام حضرت بگذرد
 بلکه بقدر قدرت و توان در هلاکت او گوشت و کربا بچند کرده و دعای حضرت
 هدف حاجات اقران یافت و در آن روزی بدین احوال کشته شد و سلسله
 او را فناد باری آن روز در منزل فضل بن بخی در وسعت بود و هر چند هر روز

موسی بن جعفر که در روزی
 نقل می شود که در طایفه
 طایفه حضرت سید الشهدا
 است و شیخ طوسی در روزی
 در آن ایام تعجب می خواند
 سلام داد و در پیش رویش
 شیخی از صد و شصت سال
 شریف بود

فصل در قتل انزلی و تمام می نمود فصل اقدام نمی نمود تا بالاخره هر روز
از رفقه که در شرف کشته بغداد و محل کسب و بفرج او بود رفقه خوشنویس
بفضل در این باب نوشت و نامه هم پسندی بن شاهک که در رفقه بغداد بود
نوشت و امر انزلی پسندی بن شاهک داد و انتفی با مرشد فضل را
صد ما زبانه زد و انزلی را بمیرا خود آورد و گفت بختم هر روز از فضل و
شفاعت پدر او در حق فضل آمدن می پدید او از نزد هر روز بغداد و سپردن
انزلی پسندی بن شاهک و طلحه اشقی بران امام معنی نمود و در تحفه
الرضویه نقل نموده ام با کیفیت شهادت ان امام مظلوم و در آن بیتی می که
اولاد و عقیقه او بسبب ظلمی که بر انزلی نمود در کتب تواریخ و اخبار مسطور
و در کتاب دینة المجالس مذکور است که از زمان او می بود ما هژده روزی
محشمت و سروت و مکت و سخاوت و کمال شفقت نسبت به علما و ارباب
استعداد بل بغایت بر ما و کافه عباد الله مال بر ملک بر اری می نمود و نمود
و آنچه از این طایفه می رسید به از انعام و احسان عشره پری از ان
از هیچ روزی صادر نشده و بعد حکایت ان پسر بدیکه همیشه اوقات
مدایح ال برامکه را می نمود تا اینکه هر روز غوغا بلوغ نموده که کسی نداشت

و اگر کسی میسر در تمام آن نامه را بسبب که شاهان

ایشان بنحیف نگویید و بیان نمودن ان پسر مرد نرزد هر روز احوال فقر و فاقه
خود را که بدو السلام امدد و اطفال خود را در مسجدی گذاشته و بعب
چند نفر بدو از الضیافه فضل بن یحیی رفتم و انعامات بسیار را او دیده بود
و بیان اینکه طفل های او را بمنزل نکوئی آورده بود و اسباب بغیر ایشان را
نیکو نموده بود و آن پسر مرد را در آن شب ما دی خود در خانه خود نگاه داشت
بود و انعامات بسیاری با و و طفلان او نموده بود از برای هر روز بیان
نموده و هر روز از ان همه بگریه و امدد و طبق بختی در پیش هر روز بود انرا
بجانب ان پسر مرد انداخت که بر دین مال توست برادر پسر مردان بختی
را برداشته و گفت با امیر هذا ایضا من برکات ال برامکه فضل بن حکایت
را در ان کتاب نقل نموده و در کتاب سفینه النجان با از خود فضل بن
یحیی انعامات وجودی که بان عرب شاعر نمود ذکر شده با اری با وجود
این اوصاف حسنه کشته نشدند و جمیع ایشان منقطع نشدند مگر
بسبب انظلم و اهلانق که بخی بریکه علیه ما علیه بر انزلی مظلومان
موسی بن جعفر علیه السلام نمود و غایت حاجت مظلوم را منظور نمود و
رضای هر روز و خوشنویس را مملوک بر ارضای خداوند مقدم داشت

واندیشه دنیا و دوزخ را نمود لهذا یعقوب دینا و عقی چون علی بن عقی
 اسماعیل بن جعفر بن ابی طالب که در بعضی از کتب معتبره مکتوبات است چون
 هر دو نفر رسیدند به ویران خرابی بموضع روضه و محمد امین در عراق
 و عبدالله مأمون در خراسان و ابی سلطنت برافراختند و هر یک با هر حکومت
 و جهانبانی قیام و اقدام بنمودند تا آنکه محمد امین بخبر فضل بن یحیی
 که بعد از فتالی ل بر ملک با مرزدارت اشتغال داشت و علی بن عقی و جمع دیگر
 فاسم مؤمن را از امارت خیزه خلع نمود و نیز اسم مأمون را از خطبه انداختند
 کس بطلب او فرستاد مأمون نیز با غوغای فضل بن سهل که در بصره پسر او بود
 در مقام مخالفت محمد امین درآمد و فرستادگان او را به بصره مقرر کردند
 در خواب نامه او نوشت که خلیفه الجدید فی الکونین بن جعفر بن ابی العزاد و هر دو نفر
 الرشید یعنی صدای مخ در کوزه سفالی ناله بهر است از بغداد و هر دو نفر رسید
 و محمد امین بعد از وصول فرستادگان بعراق علی بن عقی را با شخصیت فرستاد
 بخراسان فرستاد که مأمون را گرفته بعراق برود و علی با این جنود نامقدور
 بفرورد و هنوز هر چه تمامتر متوجه مقتصد گردید بعد از طی مسافت و کلا
 ری بطاهر بن حکیم بن مصعب خراسانی که مکتب بدو التبتین بود و چهره حلیف

شدن او بدو التبتین در غفقه الرضویه نقل شده و طاهر را مأمون بالشکر
 بسیار در هفتاد حرم و احتیاط دران دیار توفیق داشت تا ملاقات نمودند
 و با آهوه هم بمقتضای انعام بدو انشای کارزار بتری بر مقتل علی بن عقی
 آمده از خانه دین بر روی زمین افتاد و عراقیان بقتل نموده
 عثمان فرزند ابی العزاد انعطاف داده طاهر بن عقی را با فتح نامه
 نزد مأمون فرستاد خود متوجه عراق شد و امین بعد از کشته شده
 علی بن عقی و هر یک شکر او عبد الرحمن بن جله ناسی همراه مرگ
 جرار بمداغه طاهر روانه نمود در نواحی بحدان تلافی فریبین روی نمود
 و محاربه جمعی اتفاق افتاد و آخر الامر عبد الرحمن الجمعی از بصره
 رسیدند و امین ازین بعقی اطلاع یافته لشکر دیگر بدفع طاهر روانه
 کردند پسند در خلال این احوال هر یک بن امین ناسی فرستاد که برسم مدد از
 خراسان بعراق آمده در حلوان بطاهر پیوست و لشکر امین از آمدن
 ایشان آگاهی یافته حیات خود را غنیمت شمرده سالما غانما مراجعت کردند
 و طاهر از وصول هر شمه و سپاه او مشظهر گردید و بخوبی در کتب
 مکتوبه مکتوبات غارم بغداد شد و شهر را محاصره نموده

کاردار امین نیک گرفته چون بام محاصره بطول انجامید و آثار ضعیف
 و انکسار بر وجوه احوال بغداد میان ظاهر شد فضل بن بیج در زندان
 چهل پنجاهان کشت و امین مضطرب گردید رسولی نزد هریزه بن اعراب
 که فی الحقیقه با و اعتماد داشت فرستاده از وی امان خواست و پیغام داد
 که من ترک خلافت کرده بامامون بیعت میکنم هر چه در جواب گفت
 مناسب چنان است که تو فردمن ای نا فصدی بمرو فرستم و برای ثواب
 امامون امان بشانم امین از غایت عجز این معنی را قبول نمود در جواب
 با فوجی از شخصیان در زورقی نشست تا از حلیه عبور نموده بهرمنه
 پیوند که ظاهر بر کجای حالات و خبر یافته با جمعی از مغمندان در یک کجا
 مکرر قتلداشته و چون امین بلباب رسید از اطراف و جوانب او
 درآمده امین را دستگیر نمودند و در همان شب که او آخر محرم سال صد و
 نود و هشت بود امین را از خلعت خات عاری ساختند و لباس
 مملات مثلین کرد و ایندند سر او را بطرف مردار سال نموده امامون
 بعد از قتل برادر خود امین بر شامی ممالک استیلا یافته لواحق حکم
 توانی برافراشت و بدین منازعه غیر بر سر سلطنت ممکن گردید

صدق کلام امام م یوضوح پیوست و مامون بعد از استیلا بر بلاد عرب
 و هر روز بوم فرمان یافت و کلاست غر و عرب را بجن بن سهل نفوذ نمود
 و خود بلده مرید محل اقامت ساخت و در اطراف ممالک حجاز و یمن غارت
 قتل و آشوب ارتقا کرفت و بعضی از سادات مثل محمد بن جعفر بن
 عبدالله افضح و دیگران در مکه و سایر بلاد بطمع خلافت رایت مخالفت
 برافراشتند و این اخبار در مرد بسیمع نامیاران امامون ملعون رسید با
 فضل بن سهل که بدو البراس بن احنی داشت و مغرب ترین ارکان دولت
 و وزیر و مشیر او بود بعد از تدبیر و تهنید بسیار رای امین ملعون غدار برین
 قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه الخیة و الشاه خطیجه از مدینه
 طلب نماید و او را و بعهده خود گرداند تا سایر سادات بقدم الطاعت
 و انقیاد پیش آیند و دست طمع از خلافت کشیده دارند تا بران رجاء
 بن خضاک را با ما بر خادام و جمع دیگر از مخصوصان خود در سال و شصت
 از هجرت بسوی مدینه بخدمت آنحضرت فرستاد که با ما بالغه تمام احترام
 تا که کلام ان امام عالم مقام را از راه بصره و فارس بخراسان آورند و
 ایشان عازم مقصد گردیده بعد از طی منازل و مراحل در مدینه پیله

بشرف ملازمت آن سگد نشین مسند امامت خلافت شرف گشتند
و مقصود خود و اراده ما مومن را معروض رای مهر ضیاء آن فزوده و
مقتدای اصحاب ایمان و ابقیان گردانیدند انجانب در بعد محال ابا و
امتناع بسیار نمودند و فرستادگان مبالغه را از حد اعتدال گذرانیدند
آخر الامر مختصر سفر حرکت اثر از الحججه و غفلت بخوار نمودند و بعضی که
مسکوع شد که این عبارت را که الحججه الحمدیة الآخره باشد از بنده متوان
است که از برای هر دین از بنده ارسال نمود زیرا که بنده بواسطه مرضی که داشت
از بغداد یک بغیراب و دهو انجانب نیز فرستاد و چون بت بواسطه آن
بلدا را و دفع شد مستحق نیز بر شد و مدتی از این مرحله گذشت هزار
نامه با و نوشت و در آن نامه آمدن افدا انجانب بغداد در خواست نمود
او در جواب نوشت که الحججه الحمدیة الکوز الجید خبر من بغداد و
هر دین الرشید و این بجای اعتبار اقر یک زیر که با فوت هر دین
این عبارت باطلات مامون نشاید و دهو العالم بازی بعد از اینکه
ظاهر بن حکیم بن مصعب خرامی که ملقب بذوال ایمن بن بود محمد بن
را بجمله گرفت و اورا گشت و سر او را بغداد بفرستاد و در

طهارت و خلافت مامون شمشیرها زد و گردن گشای از اعطیج و متقا
مامون نمود و در نزد او تقرب بسیار گشایانده و در باطن اخلاص با همه
اطهار علیهم السلام و در به ایشان داشت عکس بجای بر یک شفی لیکن
با وجود این مرحله هر وقت از وفات که مامون ظاهر امید بدا خواست
مشغول میشد چنانچه در کتاب زینة الحجال نقل نموده که روزی ظاهر
بجلس شرب خاص مامون حاضر شد مامون بجای شرب را گفت تا
چند کاسه شرب بظاهر دهد در این اثنا که به بر مامون دون علیه
نمود ظاهر گفت یا امیر المؤمنین عصره ربع مسکون در نصف ملازمت
و جمیع مرادات و مرامات همه حاصل است سبک کر به شما از چیز جهت آش
از این سخن کر به واضطراب مامون زیاده زد که بظاهر را دیگر بحال
دم ردن نماند و چون بجای آمد یک از مخصوصان حکیم بن شرب را دار
طلبیده بکلیع سپیددم با و داد گفت میخواهم که حکیم از خلیفه
سبک کر به دیروز را از او استفسار نماید و خادم ان وجه را بجای
رسانید تا التماس ظاهر را عرض کرد و حکیم روز دیگر چون بخط خلیفه
رسید و خلیفه از او شرب طلبید گفت شرب نمیدهم یا امیر المؤمنین

سبک کریم در روز امین نگویید مامون گفت نور ابا شال این امور چه کار
حقین گفت از در روز باز خواطر من بجهت آن کریم که از خلیفه صد یافت
بسی بر نشانت میخواهم که سبک از معلوم کنم مامون بزبان آورد که بگویم
اما باید که با کسی نکوی و الا سرش از بدن بردارم حسین گفت من هرگز
بافتای را از منم نهاده ام مامون گفت هرگاه چشم من بر طاهر میافتد
مرا از قتل برادر محمد امین باز باید و از آن سبک که به بر من مشکلی
شده خود را نگاه نمیخواهم داشت و حسین این سخن را بطاهر رسانید و
طاهر از مامون ترسیده نزد احمد ابو خالد و در بر رفت گفت هر که با من
احسان کند ضایع نمائید انگاه التماس نمود که نوعی نماید که او را بحد
از حد و ولایت فرستد و احمد بن خالد مستقبل این امر گشته بجدت مامون
رفت خلیفه احوال ملک پرسید و در بر گفت چند شب که ندیم خواب
روخت از سر پرده دیده من برشته و مرآیدت خیالات دارد مامون
از موجب سوال نمود جواب داد که احوال خراسان نامضبوظ است غسان که
حاکم انجاست از عهده داری ملک کا بعضی پیران نمیتواند آمد
مامون گفت مصلحت چیست در بر بزبان راند که طاهر را با بایک آن

د بار باید فرستاد مامون گفت من از او بمن بستم و بر عرض کریم طاهر
که از او سرزند بده بدار که آن بر دارم مامون را خن شده احمد دستور
المارت خراسان را بنام طاهر نوشت و طاهر بخراسان رفته بعد از یک
سال و شش ماه که کال استقلال یافت در جمعه از جماعات بر سر رفت
نام مامون را از خطبه بپداخت و بنام یک از اولاد حضرت امام موسی
کاظم را خواند و در همان شب بخانه رفته صبح او را مرده یافتند گویند که این
طاهر بن طاهر بن ذوال دولت اندیشیده همان شب بدو اخفه کرد و بر اول
بعد از رفت مامون و در بر آن تکلیف نمود تا حکم ضمیمه که نموده مشوجه
رفع طاهر شود احمد بن ابو خالد مستعد رفتن شد بعد از دو روز حسین
فوت طاهر رسید و موافق آنچه در معجم البلدان ضبط شده طاهر بن
واو لا رش مدت شصت و دو سال حکومت خراسان با ایشان بود و بر آنکه
در وقتیکه مامون طاهر را بحرب برادر خود محمد امین مامون و در حسن
سهل که متهم بی بدلی بود ساعی از برای مهیا شدن طاهران حرب
نفسین نمود و عقد الوایه از برای او بست که این امر باست تا در این مدت
از برای او و اولادش طول کشیده تا آنکه در زمان یک از خلفای بنو عباس

محمد بن عبد الله بن طاهر بن حکیم را بمجاوزه بجای بن عمر و علوی و دانشمند
و او ان امام زاده را منتهی نمود و او را گشت دولت ایشان موافق خواهی
که دید و حضرت بنوی باو عتاب فرمود و در سه مرتبه در عالم رویا او را از
مخاریبه بان امام زاده منع فرمود و منع گشت لکن او دولت نهان مقصود
شد و لکن خود طاهر را هر چند طایفه بنی عباس شخص بر قتال در پی حضرت
بنوی می نمودند اقدام بر آن نمی نمود بلکه در ستم اکرام و اعظام ایشان بود
چنانچه از سابق معلوم شد و ذوال دولت طاهر را بواسطه قتل عجمی علوی
بود چنانچه در مجمع البلدان تفصیل آن مسطور است **کفایت** در دفع مایا
میان علما و اخبار بود و نصاری و از باب مقالات هر ملت بامر مامون
با حضرت امام رضا علیه السلام ایشان را افعال مامون **در اخبار**
الرضا مسطور است که چون رای مامون با جماع علما و متکلمین ملایم و از باب
قراریات فصل بن سکه را امر نمود که از باب مقالات و علما و اخبار بود
و نصاری مثل جاتلیق و اس الجالوت و سالی ضابین و هندی اکبر
و اصحاب در دست و فسطاط روی و متکلمان اهل اسلام را جمع کرد و
مامون ایشان را اعران و احرام بیان نمود و گفت شما را برای ان جمع کرده

که با این

که با این عم من علی بن موسی الرضا مناظره و مباحثه نماید ایشان معا
و طاعنه گفتند و قرار دادند که در صبح روز دیگر هبش اجتماع در مجلس مامون
حاضر شوند **این باب** از حسن بن محمد بنوفیله هاشمی روایت کرده است که گفت
من در خدمت حضرت بودم که ناگاه با سر خادم آمد و گفت با سید الملوک
نعمت اسلام میرساند و میگوید که برادرش فدای تو باد اصحاب مقالات و علما
ادبان و متکلمان ملایم اجتماع کرده اند و میخواهند صاحبی در علوم دینی داشته
نمایند اگر ثواب و صلاح اقرب از این صاحب شریف شریف ازانی فرما اگر
آمدن مکرره طبع تو باشد ما نزد تو میبریم چرا که بر ما کرامت و اکواریت و جلالت
خواهی اخبار تو راست و غرض از مختار ساختن حضرت این بود که اگر اخبار
از قول این معینی با نماید او نیز موجب نکوهش او کرد و اما حضرت علی بن موسی
الرضا علیه السلام و التائب با سر خادم فرمود سلام مرا بمامون برسان و بگو
اگره تو را از انتم و انشاء الله فردا اول عقد نزد تو میبرم چون با سر پرده شد
حضرت بجانب من التفات نموده فرمود با نوفیله تو از اهل عراقی در وقت
عراقیان غلیظ است بد باب جمع نمودن مامون از باب شرك و اصحاب مقالات
را بچیز بخاطر تو میرسد گفتن فدای تو شوم غرض مامون از اجتماع

ایشان نیست مگر اینکه تو را امتحان نماید و فصل تو را تحقیق کند و
لیکن بنای این امر را بر اساسی نهاده است که استحکام ندارد و بدینا
که او نهاده است فرموده که او چه نهاده است گفتیم که اصحاب کلام و بد
بر خلاف علمایند زیرا که عالم مجاز بحثان ناصواب و باطل در امر دیگر
انکار و عناد نمودند و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک بعبه از
حق و باطل و امور ناصواب چیزی بیکر رعیت نمی نمایند چه هرگاه برایشان
حجت می آید و بی که خدا بکس میگوید بکس آنکه او اناست کن و اگر میگوید
که محمد رسول خداست میگوید رسالت او را با ثبات رسان و این کس را
منجبر میگویند میگردانند و حجج و اصح را بحثان ناصواب خود باطل
میانند و او را در غلط و اضطراب میاندارند و او را در غلط و اضطراب
میاندارند که سخن خود را ترک نمایند و عجز و ظاهر کردند ای نوشوم ان
ایشان چند نمودن ناصواب قریب تر است فرمود با نوفیله میبهری مرا
الزام دهند و حجت مرا باطل سازند گفتیم ندای نوشوم بلکه امید داریم که
حق تعالی شمارا بر ایشان غالب گرداند آنگاه فرمود ای نوفیله ایام بخوابی که
بدانچه که مامون از اراده منحوس خود چه وقت ایشان خواهد شد گفتیم

بدانچه که ندای نوشوم فرمود و حق که با اهل توبه و نوریه و اهل انجیل با عجل
و اهل توبه و نوریه با صاحبین بر زبان میرانند و با هر آید بر زبان ایشان و با
نوی بر زبان نوی و با صاحبان مقالات بلغات ایشان مباحثه نمایند و
حجت بر ایشان گرفته مغلوب سازم و حجت ایشانرا باطل گردانم و ایشان
بر بطلان خود و حقیقت من اقرار نمایند و بر مامون ظاهر شود که او سخفا
است خلاف ندارد و دشمنان کرد در صبح نهم موعود که علمای ملل را در پای
و در باب شرک و بطلان در مجلس مامون جمع شدند تا ملعون ذوالیاسین
را بخدمت حضرت فرستاد و پیغام داد که مردم جمع شده اند و این نعمت انظار
قدوم هجرت از مردم تو می کشد با آن شرف خواهد بود و بانه حضرت در آن روز گرد
و فرمود که من نیز بر اثر تو می آیم آنگاه جدید و موعود و شریفی با سونوس
نموده مشوجه منزل مامون گردید و ما نیز حسب اشاره انور در ملازمت
انحضرت رفتیم تا ایدار الا مامون رسیدیم چون داخل مجلس شدیم
انرا بوجود اعظم و اعیان مردم مثل محمد بن جعفر و جماعة طالبین و هاشمیین
و امیران و مقدمان لشکر و غیره مشغول دیدیم و مامون و محمد بن جعفر و سایر
مردم هجرت عظیم آن مقرب در کاخها و در عظیم برخاستند و مامون انحضرت را

در بهای بیانی بعد از تکمیل چند روایات با تالیق اعلم نصاری آورد گفت
 با عالم ای عالم نصاری بن مرد علی بن موسی بن جعفر بن عم من فرزند زاده
 بعینه طافه و بر علی بن ابطال است میخواهم ساعی با او مکالمه نما
 و بحث خود را ظاهر سازی و از انصاف در گذری جانلق گفت ای امیر المؤمنین
 لا شخصی که کتاب و بعینه که اقرار دارد و من انکار میوردم بر من چیست
 چگونه مکالمه و مباحثه تمام حضرت فرمود که ای نصاری ای ابابکای خواجه
 اقرار میکنی که از آن کتاب بر من و بحث او دم گفت میتواند شد که اقرار نکنم
 و سخن انجیل را از دستم بکشم از آن کتاب اقرار میکنم حضرت فرمود اکنون
 از هر چه میخواهی سوال کن و جواب بشو جانلق گفت در بوده علی و
 کتاب او چه میکند حضرت فرمود که من بنیوت او و کتاب او و اشاراتی که
 ماست خود داده و خواران بان اقرار آورده اند مقدر و معتزم اما بنیوت
 هر عیبی که بنیوت محمد و کتاب او اقرار بناورده و ماست خود را اشارت داده
 منکر جانلق گفت نه میاید بد و شاه عادل سخن را قطع کنیم حضرت
 فرمود بلی جانلق گفت پس و شاه از غیر ملت خود که بدین نصراپی
 مقبول باشند یا و تو هم مثل این از غیر ملت نصراپی از من بطل حضرت

فرمودند اکنون از راه انصاف سخن گفتی ایان عادل صاحب منم زاده
 نزد مسیح قبول نداری گفت ان عادل کبست فرمود بوخای دلمی گفت بخرج
 نام کسی را بر روی که نزد عیسی احب تر از تو بود فرمود تو را سوگند میدهم که
 ای ابابک ای بنی ناطق بیت که بوخا گفت حضرت مسیح مرا بدین محمد عربی
 صلی الله علیه و آله خبر داد و اشارت داد که او بعد از او خواهد بود من
 خواران را با و اشارت دادم و ایشان با و ایمان آوردند جانلق گفت بلی
 بوخا این سخن را از مسیح نقل میکند و بنیوت مردی و اهل بیت و عیسی
 او اشارت میدهد و لیکن تحقیق نمیکند که او چه وقت خواهد بود ای
 انقوم را مذکور میسازد که ما ایشان را شناسیم حضرت فرمود اگر شخصی
 را با او دیدم که بر بطون انجیل عالم باشد تمام محمد و اهل بیت و ماست او را
 از آن کتاب بر تو خواند ایان ایمان فادری گفت هر گاه چنین باشد چرا
 که نمی آدم حضرت روی توجه بسوی سطا روی آورد و فرمود ای سطا
 سفریم انجیل را در خواطری گفت بلی نگاه شو به راس الجالوط شد
 و فرمود انجیل را خوانده گفت بلی فرمود لجه شوعه شو بدین سفر را
 ارض بشوید و اگر ذکر محمد و اهل بیت و ماست او را نداشت کواهی دهید

و اگر مذکور نباشد مرا تکذیب نمایند و آن عالم بطون کتب الهی نموده
سفر به انجیل قیام نمود تا بدکری رسید توقف نمود و فرمود با
نصرانی تو بحق مسیح و مادر او سوگند میدهم که یا میدانم که من انجیل را
میدانم گفت بدگاه ذکر محمد و اهل بیت و امت او انلاوت نمود و فرمود
ای نصرانی بر قول عیسی بن مریم چه میگوئی اگر با انجیل با ان ناطق است
تکذیب منماید عیسی و مؤمنان تکذیب کرده با شی و قتل بر تو واجب اهد
بود چرا که بخدا و رسول کتاب خود کافر شده جا تلق گفت با انجیل با انجیل
بر من ظاهر شود بان انکار ندارم حضرت مختار خطاب فرمود و فرمود بر
اقرار جا تلق کواه باشد بعد از آن فرمود جا تلق اگر چه خواهی سوا
کن گفت مرا خبر ده که خواری عیسی بن مریم چند کس بودند و علمای انجیل چند
چند بودند حضرت فرمود علی خیر نقطه یعنی بدانند رسیدی ما اخبار با ان نموده
مرد بودند و افضل و اعلم ایشان و فایده و علمای نصاری سه نفر بودند
یوحنا الاکبر الناح یوحنا بقر یوحنا دلی که امت عیسی و بی السر اسل
را محمد و اهل بیت و امت او بشارت داده ای نصرانی بخدا سوگند که ما انجیل
بخدا ایمان آورده ایم بعضی نیز ایمان آورده ایم و از او هیچ کس الهی در خواهر

نداریم مگر اینکه ضعیف بود و زنده و شمار کمتر میکرد جا تلق گفت و الله که
علم خود را بفشاد آوردی و مرا بد خو خودی اعتقاد کردی چه من میدانم
که تو عالم علمای اهل اسلام حضرت فرمود از چه جهت گفت از اینکه کفنی
عیسی ضعیف بود و زنده و نماز کم میکرد زیرا که او هرگز زنده نمود و شهادت
خواب نکرد صا هم الدهر قیام اللیل بود حضرت فرمود که مرا خبر ده که او
این زنده و نماز را برای که میکرد جا تلق ساکت بماند و زبان در کام او
خشید حضرت فرمود با نصرانی از تو مسئله میپرسم گفت پرس اگر ایام یکوم
فرمود از چه راه است که شما در زنده کردید عیسی مرگ کانرا باذن خدا
انکار منماید گفت چنانکه هر که مرده زنده کند و کور مادر زاد و ابرص را
شفا بخشد و خود پروردگار و مستحق عبادت است حضرت فرمود پس ک انجیل
از البع صد و زبانت زیاده از انبیا بود چه او بر روی آب راه رفت و مرده
زنده کرد و آینه و ابرص را شفا داد و امت او را پروردگار نمیدانند و بجای
عبادت الهی را مرد بیکر قیام نمی نمایند و هر قیل بی نیز انجیل از عیسی بوقوع است
ظاهر الغف و اوسی و بنجه هر مرده را بعد از مرگ ایشان شصت سال زنده
کرد انگاه روی نوحه بجای راس الجالوت آورد و فرمود با احوال جوانان

بنی اسرائیل را که در توبه خوانند که بخت آب در حین خبر بخت المقدس
ایشان از زبان بنی اسرائیل اخبار نمود و همراه خود بابل برد و حق تعالی
بعد از موت ایشان خرقه را فرستاد تا همه را زنده کرد و این در توبه
مذکور است کسی که ان نمی تواند کرد مگر آنکه درین شما کار نباشد
و این الحال که گفت حقا شما اینرا شنیده و دانسته ام حضرت فرمود که ای
یهودی این سفر توبه را از من بشنو و انابت چنان توبه تلاوه نمودی
از حسن قرائت حضرت متعجب گردید و انتخاب بجانب جالبی التفات فرمود
و فرمود این پیغمبر که که اسمی ایشان مذکور شد قبل از عیسی بودند و حال
ایشان در توبه مذکور است تا بدید که در باره ایشان انکار نورزد و بدید زنده
گردانیدن مردگان اقرار داشته باشد زیرا که اگر اینها دلالت بر خدا کند
تا بدید همچنانکه عیسی خدا میداند ایشان را نیز خدا میداند ای قوم بدانید که
قریش نزد پیغمبر ما آمدند و درخواست کردند که مرده چند زنده کند انحضرت
علیه السلام را با ایشان فرستاد و فرمود که بفیلان قبرستان که واقع در
کنار شهر است برو و انجا خاک را بنامهای ایشان بجان و بصدای بلند
بگو یا فلان یا فلان محمد میگوید که بر چند پادشاهان الله تعالی همه برخواستند

و حال از سر صورت خود می نشانند و فرشتش روی ایشان آورده خبرها
میگرفتند و ایشان جوابها میدادند گفتند که محمد صلی الله علیه و سلم
بنیوت معکونات ای کاش که ما امداد می یافتیم تا با و ایمان می آوردیم
و رسول ما نیز که و ابرص و مجامین را شفا داد و بهایم و در خوش و طوبی
و شالین با و تکلم نمودند و ما او را پروردگار بخواندیم و ندانستیم و
فضایل انبای سابق را مفصل ذکر فرمود و ما انکار نمودیم پس
هرگاه شما عیسی را پروردگار دانید باید که بع را با خرقه نیز پرورد
دانید که ایشان نیز مثل انچه عیسی میگردید و قوی تر از بنی اسرائیل
که عدل ایشان بچند هزار کس میرسد بکبطا عون و بیم مراد از دیار
خود بیرون آمدند و حق تعالی مجموع ایشان را هلاک کرد و اهل قریه که در
ان قریه جوار بودند و برای ایشان خطره ساختند و در انجا بودند تا
استخوانهای ایشان پوسیده و خاک شدند تا اینکه بکار انبای بنی
اسرائیل برایشان گذشت و از مشاهده انحال و استخوانهای پوسیده
انگزه در تعجب ماند و حق تعالی با و میگردید که میخواهی که ایشان را برای تو
زنده گردانم تا ایشان را بخند بکنی گفت بلی یا رب حق تعالی و می نمود که ایشان

بخوان آن پیمبر گفت ای استخوانهای پوسیده برخیزید بابت خدای عزوجل
بقدرت کامله الهی که برخواست و بلباس چنان متلبس گشت و خال
از سرهای خود نشانید و پیمبر ای هیم خلیل الرحمن چهار سرخ را گرفته
پاره پاره کرده اعضای آنها را با هم مخلوط ساخت و بر بدن خیال گذار
و بعد از آن هر یک را با سینه خواند و همه بسرعت و شتاب پیش او آمدند و دیگر
موسی بن عمران با هفتاد نفر از اصحاب خود اختیار نمود و با خود بکوه طور برد
ایشان گفتند که تو خدا را دیدی بجا بیما گفت من خدا را ندیده ام گفت تا
ما خدا را اعلامه کنیم بتوانیم بنام حق قدم بنابران صلح نه نازل شود و آن
هفتاد نفر را از سوختن موسی نگاهماند و عرض کرد باری هفتاد نفر از
ادب بنی اسرائیل را اختیار نمودم و همراه آوردم که در نزد قوم شاهد من باشند
همه را سوختن چون نزد قوم دوم با ایشان چه گویم و حال آنکه در این صورت
که تصدیق من خواهد کرد و اگر رضای تو در هلاک ایشان بود بابت قبل ازین
هلاک میگردید کار آبا ما را با افعال نفیها بجا هلا خواهد کرد حق تعالی اینها را
بعد از موت زنده گرداند ای نصاری دیگر با انکار اینها که در توره و تاجیل
در توره و قرآن مذکور و آن کتب باینها ناطق است میتوانی کرد پس اگر هر که مرده

زنده گردانید و اگر در صحن مجانبین داشتند در پروردگار باشد باید که جمیع
انبیاء و پروردگار و انبیای نصاری دیگر چه میگویند گفت آنچه فرمودی حق
است و بجز حق نعم پروردگاری نیست و اولا اله الا الله است **آنگاه**
حضرت منوجه را بر الجالوت شد و فرمود که ای یهودی تو را بختی آن ده این
که بر موسی از آل نافه سوگند میدهم که حق نعم محمد صلی الله علیه و آله و است
او را در توره باین نحو خبر نداده و مذکور نیست که هرگاه امت و تابان
را کب جمل پروردگار خود از روی جلد محمد در معابد و مسلح خود به
شیخ جدیدی بشیخ کنند بنی اسرائیل بمملکت ایشان که بر نژاد هلاک
ایشان اسوده کرد چه شمشیرها در دست ایشان باشد که نان از کافران
هر امت انتقام میگیرند تا این در توره مکتوب باشد و راس الجالوت
گفت باینکه از توره دیده ام حضرت مجابلیق خطاب فرمود که با صبر
علم بود کتاب شعیبا چگونه است گفت حرف حق از امیدام نگاه بر اس
الجالوت و مجابلیق منوجه شد و فرمود که با این او کلام اوستی قوم
من چهار سواری دادیم که جلایب یهودی پوشیده اما روشنی را کب
مثل روشنی ماه است گفت باین کلام شعیباست حضرت فرمود با صبر

در انجیل خوانده که عیسی میگوید که من نزد کار خود و شما میروم و غفر
است که فارقلیطا یعنی محمد باید و همچنین که من برای و شهادت دادم
او نیز برای من بحق شهادت میدهد و او همه چیز را برای شما غفر میکند
و اوست ظاهر ازنده فضا ایچ ام و شکسته عمود کافران که درین و ملل
جائلیق گفت هر چه از انجیل میگوئی ما بمان مقرر و معذرت فرمود ابا انبها
در انجیل ثبت است گفت بله فرمود ابا جائلیق ایا مرا خبر میدی که چون
انجیل اول را که دیدم نزد که باید و انجیل که دارد که از برای شما وضع کرد
گفت ما انجیل را که نگردیم مگر یک روز از برای حال خود یافتیم که بوخا و متی
از برای ما پدید آوردند حضرت فرمود تو بر احوال انجیل و علمای ایشان
چه بیاد که اطلاع بوده در این صورت هرگاه این قول تو از یک و کذب
عاری است پس را انجیل که دارد چرا اختلاف کرده اید که انجیل اول میبود
اختلاف نمیکردید و لیکن من تو را از گفتن آن خبر دهم بدانکه چون انجیل
اولکم شد نصاری جماع نمودند و علمای خود گفتند که عیسی بن مریم مقبول
و انجیل در میان ما موقوف شده شما که علمایید چه میگویند و چه چاره
میکند الوفا و مرقابوس گفتند که انجیل در سینههای ما است عینکین میباید

و کینههای خود را احوال میگذارید که نادر و هر روز یکشنبه یک سفر از از خواطر سر
میآوریم و برای شما میخواهیم تا تمام انجیل را جمع کنیم انگاه الوفا و مرقابوس
و بوخا و متی ابداس نمودند و این انجیل را از برای شما وضع کردند و این
چهار کس را که در آن تلامذه بوخا و سابق بودند ای جائلیق ایا این را
دانسته بودید گفت نا حال چنین ندانستم اکنون که دانستم و در که یاد شاه
جوارح است شهادت میدهد که کلام تو صدق و درست است زیرا که علم
تو در انجیل در غایت کامل است و از تو فواید بسیار یافتیم و مقاصد چند اند
کردم حضرت بیا مونس و حضار گفت شاهد باشید و بعد از آن فرمود ای
جائلیق تو را بحق صبح و ما در شهریم سوگند میدهم که نمیدانی که گفت
که عیسی بن مریم پسر داور بن ابرهیم بن اسحق بن یعقوب بن یهود بن خضر
و قابوس گفت صبح بن مریم کلمه خداست که خواهر او را در حیداد
در آورد و او مختلف آدم شد و الوفا گفت که عیسی بن مریم دو انسان بودند
از گوشت و خون و روح القدس بدان داخل شد و الوفا نیز باین قابل گفت
که صبح در باره خود این نحو شهادت دارد و گفت اینکه ما شما میگوییم حق
است و ای جوارحون کوی باستان بالا نمیروید مگر آنکه از آسمان فرود آمده آ

را کب جمل که عبارت از پیغمبر آخر الزماست که با سمان بالا رود و فرود آید
ایضا این چه میگوید در شهادت الوفا و مرقا بوس و منی و عیسی و ایچنه
او را با ناسبت دادند چه میگویند عیسی پسر داود است و مرقا بوس گفت
کلمه خداست که در جسد انسان دو آمد و انسان شد و الوفا گفت او را مادرش
دو انسانند از لحم و دم چنانلیق گفت ایشان بر عیسی دروغ بستند حضرت منوجه
حضار شد و فرمود این قوم نه او قبل ازین اقرار کرد که ایشان مادر و معاد
و گواهی داد که او را پیدا و قولشان حواس چنانلیق گفت ای عالم ای کلمات
میخواهم که مرا گفته این چند تن معاف داری و از آن درگذری حضرت فرمود
که در گذشتم دیگر از هر چه بخاطر من میرسد سوال کن چنانلیق گفت دیگری
سوال کند که دیگر از برای من کافیت بحق مسیح که در علمای اسلام چون
نوفی ندیده ام **الحاکم** حضرت امام رضا حجاب دلس الجالوت التفات نمود
و فرمود تو میبری یا من از تو میبرم گفت من میبرم و هیچ حجتی از تو قبول
نمیکم مگر اینکه از تو بده و در بود و صحف ابرهیم ظاهر شایسته حضرت فرمود
باشد تا حجتی که تو نداده و در بود و صحف بران ناطق باشد یا درم قبول کن
دلس الجالوت گفت بنون محمد صلی الله علیه و آله وسلم ایچنه چنان ثابت میکند

فرمود شهادت موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود بن ایل که بر سالت
او شهادت داده اند گفت قول موسی ثابت کن فرمود یا پیدا ای که موسی
بن عمران یعنی اسرائیل صیبت کرد و با ایشان گفت که نزد ما شد که از او را در آید
شما پیغمبری مبعوث شود البته او را تصدیق کنید و قول او را بشوید یا با عیسی
از او که اسمعیل هیچ برادری از برای بنی اسرائیل پیدا ای در صورتی که نیک
اسرائیل را با اسمعیل از جانب ابرهیم بدانی گفت بلی این قول موسی است این
انکار ندارم فرمود بنابر محمد هیچ پیغمبری از او که اسمعیل آمده است گفت
که نه بن مدعا قبل از شما بیخون رسیده است گفت بلی و لیکن میخواهم
این مدعا را از تو بده بر ما ثابت کنی فرمود یا میگری که در نبودیم اصل
است که گفت آمدن تو را بطور سنا که اشاره بهجی است که از جانب حق
نعم در طور بر موسی نازل شد اما اینکه گفت روشن شد از برای ما از
جبل را عبره که آن کوهیست که در وقتی که عیسی بران کوه بود و در حلی
با در سپرد و آنکه گفت از جبل فاران بر ما عیان شد آن کوهی از
کوههای مکه است و از آن کوه تا اصل مکه بگرد راه مسافت دارد
و شعبای پیغمبر گفته است که بنا بر قول تو و اصحاب تو در تو نبه مذکور است

چه چنانچه در این گفت امری چند از او بوقوع پیوست که از هیچیک از اینها
گذشته و بوقوع نیافته بود فرمود که آنها را چه بود گفت دریا را بعضا شکا
و از سنگ خارها را دوازده چشمه آب جاری ساخت و عصا آورد و در آنجا
شد و بد و بضا و آب و علاقات دیگر که خلق را آوردن آن عاجزند
ظاهر ساخت حضرت فرمود که در سنگ آب افعال عجیب برین
زیرا که خلق بر آن قادر نیستند پس هر که دعوی کند و امری چند را که
مردم از آوردن عاجز باشند ظاهر سازد واجب است که تصدیق او کند
گفت نه زیرا که موسی را از راه منزلت و مهربانی که بر کرد کار خود داشت
نظری نبود و بر ما واجب نیست که مهر دعوی کننده اقرار نمایم مگر آنکه
از آنچه موسی آورده او را برآورد و فرمود پس به پیغمبران سابق چگونه
اقرار آورده اند که آنها را شکافند و برین عصا بر سنگ دوازده
چشمه بدینها آوردند و بد و بضا نمودند و عصا را اما را از درها کردند
و موسی گفت نه من گفتم هر پیغمبری که همه اثبات نبوت علامتی چند که
سایر مردم از آوردن آن عاجز باشند یا آورد او را تصدیق نموده و به
او ایمان میاورم هر چند مثل علاقات و آب و آب موسی نباشد حضرت

فرمود پس چرا بعضی بن مردم اقرار و ایمان نمی آورند و رنیده کرد
و ابرص و آنکه شفا داد و از کل صورت مرغ میساخت و نفس دوام میداد
و او با این خدا بظهور میامد و از آنجا که گفت مردم میگویند که اینها
از او بوقوع پیوسته اما ما حاضر نبودیم و ندیدیم فرمود آنچه موسی آورد
مکر دیدی و اینجا حاضر بودی یا اینکه از معتمدان اصحاب موسی شنیدی
گفت خبر آنها را شنیده ام فرمود که همچنین خبرهای شوازه را آورده ای
صبی را از معجزات او شنیدی چرا با او نکردی چه حالات همه یکسان است
و موسی بر ما اندوخت و جوابی گفت حضرت فرمود همچنین از امر محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و آنچه او از امر سایر پیغمبران که خویش برای ایشان فرستاده
بودند آورد مثل سایر پیغمبران از جمله انان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ان بود که او نبی بود و در نهایت فقر و راجی که کوفتند و شرف مردم را میبخشید
و فرمود میگفت و بدو آنکه نزد معلمی رفت و کتاب خوانده تا بدقت قرآنی
آورد که قصص انبیا و حالات و اخبار ایشان حرف بجهت در آن مذکور
است و خبرهای کاذب کان و ایندکان نادر و قیامت در آن مندرج
است و مردم را از آنچه در خانه های خود از ایشان صدور می یافت و از



و شوقه شد عمران گفت مرا از کاین اول و از آنچه ایجاد نمود خیره نشو
 سوال کردی اکنون منوجه شو و بفهم ای عمران بدانکه واحد یکنا همیشه
 واحد دکان بود و از حد و اغراض ماری و هیچ چیز با و نبود و پوسته
 همچنین بود تا آنکه خلقی مختلف با غراض و حدود شفا و خلق کرد
 و از آن در چیزی برپاداشت و نه برای خود چیزی مشکل گردانید و
 بعد از آن خلق را پدیدانید و از آن بر کرد که اینها باشند مثل بر اختلاف
 و ابتلا و الوان و رونق نه از روی آنکه با آنها احتیاج داشته باشد بلکه
 بجهت علو قدر و فضل و برتری که خلق بدینان بآن رسته نرسند و نه از
 همه آنکه از خلق بحال او مصداق داده و نقصان کرد ای عمران آنچه گفتیم
 نفعل کن گفت یاسیدی نفعل کردم فرمود ای عمران بدانکه اگر حق نعم
 خلق و اشیاء را برای احتیاج افزیده باشد که هر افزیده صاحب حاجت
 باشد پس هیچ چیز را نیاورد مگر آنکه او احتیاج گردانید از آنچه مگویم
 خلق را برای حاجت خود نیافرید و لیکن باین خلق خلجتها را بعضی
 بعضی نفعل داد و بعضی را بر بعضی تفصیل و نیایدی نه از بدین آنکه
 حاجتی نگوید حاجتی زبون باشد آنکه باشد پس از آن پس از این احوال

کرده باشد عمران گفت یاسیدی آیا قبل از آمدن موجودات و پیش از
 که آنها را خلق خواهد کرد فرمود ای عمران این چیز برای نفی خلقت
 اوست و آنچه چیزی نبود که مخالفت و نباشد تا نفی آنچه از نفس خود
 آنچه دانسته محتاج شود و حق نعم بعلم آن حاجت ندارد و آنچه غیر محتاج
 نیست که از برای ثبوت آن علم نفی کند مثلاً ای که چیزی را میداند باید بداند
 که از چیزی را میداند تا خلاف دانستن از او دور شود و دانستن ثابت نماید
 و این بر حق نعم و دانستن ای عمران آیا فهمیدی گفت بلی و الله یاسیدی
 از چیزی که حق نعم آنچه را دانست باندیشه و ضمیر بود یا عمران حضرت فرمود
 نمینماید که اگر اشیاء را بضمیر را بجهت چاره از آن می بایست که از آن ضمیر را
 حلالی باشد که معرفت بآن منتهی شود عمران گفت تا چاره است از آن حضرت
 فرمود که آن ضمیر چه خواهد بود یا بشریک اوست یا جز او یا ایجاد کرده او
 و حال آنکه هیچیک صورت ندارد عمران در ماند و جوابی نگفت حضرت
 فرمود باینکه نیست که ما از تو پرسیم که آیا او آن ضمیر را بضمیر دیگر میداند
 اگر بگوید بلی قول را دعای خود را فاسد کرده خواهی بود ای عمران حق نعم
 ضمیر موصوف کرد در ضمیر غیر شاهی متسلل کرد و آخر تو را اینها

بدانکه که واجب حق بر من موصوف میشود و در باره از فعل و عمل وضع
 چیزی با و نیست توان داد یعنی اصناف را بنا و فاعل کار باشد بصرف
 ضمیر و مداخلت اندیشه و الت در آن را آنچه مخلوق نوهیم میکنیم و ثابت
 میباشد و در این توانیم کرد ای عمران این سخن را بفرمایید و آنچه را بصواب
 افرید است بنا بر آن گذار عمران گفت باید ای امار از خدا و مخلوق
 انچه میدانی که آنها را چگونه بود و معانی آنها را در چند نوع بیان کرد حضرت
 عموما را از اینج صواب برای بیان نمود و مداخلات مسئله بیان حضرت
 و عمران و نوع ناف و لیکن حجه اشکال و اغلاق و طول کلام از آنکه گذشت
 احوط دانست که هر خواهد بگوید اخبار الرضا رجوع نماید الحاصل
 عمران صابی آخر الامر بحلیه ایمان متعلق گردید و کلمه شهادتین بر زبان
 داند و چنین عجز و نیاز بر زمین مسکت است و حق تعالی را سجده کرد و
 سایر متکلمان و علمای ادیان که بفرموده مامون در آن مجلس اجتماع داشتند
 از سوال اجتناب و احضار کلام شمرده زبان در کام خوا موثنی کشیدند
 و در درخ در نقاب حجاب آورد مردم متفرق شدند و فک گوید که چون مجلس
 برهم خورد محمد بن جعفر گفت که منبرم که مامون حضرت امام خد بر دواد را

مسکوم سازد با او را بلیه مثلا اگر داند بانی بگوید که خود را می کند و فصل
 خود را بسیار ظاهر سازد گفتیم اگر من بگویم قبول نخواهد کرد گفت از جانب
 من بگوید که عمت چنین میگوید و من بخدمت حضرت رفتم و بیعام محمد امیر
 داشته حضرت بستم نمود و فرمود که حق تعالی را محض طاعت دارد که من از این بگو
 منشاستم نگاه یک از غلامان خود را با حضار عمران صابی امر نمود من گفتیم
 منزل او را من بهر صید انم فرمود و برود و از خبر کن من خبر از او دردم و آنچه
 ناطقات و عواطفات بیغایات در باره او میدواند است و در طایفه و سر کبی
 و در هزار دردم و فضل هم مالی بوی دار و حضرت او را الی صدقات کرد باید
 مال و مسکت بسیار بهم رسانید کفای در بیان مباحثه و معارضه بنا
 مردی بی اشاره مامون با حضرت امام رضا در توحید و معرفت و الزام
 با فتن سلمان و انفعال مامون پیغافبت از حسن بن محمد نوفلی روایت
 کرده که مامون ملعون سلمان مردی را که از مشاهیر خراسان و در فن
 مباحثه و مناظره بکانه دوران بود طلبید و گفت در ایست این عزم علی
 بن موسی الخزاز علیه السلام از حجاز آمده است و میخواهد که باصحاب خود را
 مردم مکالمه نمایند و من میخواهم در روز بروز به نزد مالت و مناظره کنی

سلمان گفت بر من ناکوار است که در مجلس تو که شمعون از بنی هاشم و اعظم مردم
 نباشد باشد و مناظره کنم و او مجمل شود که در حکم او راست نباشد و انکسرت
 مامون گفت برای آنکه نوه داشت و مناظره نورامیدانم نورامیدم
 که او الزام دهی زیرا که غیر این فصدی ندارم و اگر او در یک کلمه عاجز
 بنماید بر من خوشتر و کوار از آن است سلمان گفت هرگاه چنین است میان من
 و او اجماع کن و مرا با وی گذار و خود از خدمت بگوئی پس مامون چون از
 طرف سلمان خواطر جمع کرد بدکس نزد حضرت فرستاد و پیغام داد که مرا
 از اهل و کد در حق مکالمه کوی سفت از همگان ریوده و در میان اصحاب
 کلام آه از اهلان و چند و یکانه است نزد ما آمده است اگر از آمدن به نزد
 ما بزمی نمی آیی تشریف شریف ازانی فرما و لحظه با وی مکالمه نمائیم
 همه تجدد و ضویر خواست و بما خطا کرد که شما پیشتر برید و من بر اثر
 شما می آمم نو فلک گفت ما به خادم و خالده رود دست مرا گرفتند و با عملات
 صاحبی بمنزل مامون بردند چون داخل شدیم و سلام کردیم بر سر آمد
 ابو الحسن ایفاء الله نعم چه شد گفتیم جامه بپوشد و بناید نا امیر و لای
 نو عمران بردار پشاده و اذن دخول میخواهد گفت کدام عمران گفت عمران

صاحبی که بر دست تو سلمان شد مرا که که او را رخصت و خول دادند و
 مرخصا گفت و با وی خطا کرد که با عمران از بنانوفی نادر سلت بنی هاشم
 انتظام گرفتن گفت حمد خدا را که مرا بر شما شرف و کرامت بخشید مامون
 گفت با عمران این سلمان مروی مشکلم خراسان است عمران گفت نا امیر او
 خود را بیکانه عصر و وحید اهل خراسان میداند و در بد انکار دارد مامون
 گفت چرا با وی مناظره میکنی گفت اگر او اصفی شود چرا میکنم مفادین
 مقال حضرت امام رضا علیه السلام و الشاهد داخل شد و فرمود چه سخن در میان
 دار بد عمران عرض کرد باین رسول الله این سلمان مروی است سلمان
 گفت بلی ابا راضی میشود یا ابوالحسن میان ما و تو حکم باشد گفت اری اما
 باید محبتی از برای من بیاورد که من او را بر دیگران حجت سازم مامون گفت
 یا ابوالحسن تو در این باب چه میکنی حضرت موجه سلمان شد و فرمود
 که با سلمان توان بد چه چیز انکار میکنی و طال آنکه خویشم میفرماید
 که اول بر الانسان انا خلفاء من قبل و لم یکن شیای بعدی الا انما تنسبید
 که ما خلق کردیم او را پیش از آنکه او چیزی نبود و میفرماید که وهو الذی
 بیده الخلق و ايات متعدده دیگر که بدیع السموات والارض و غیر اینها

الخلق ما يشاء ويدا خلق الانسان من طين واخذ من عروق لأمه الله اما
بعذبهم واما بنوب عليهم وما بقبر من معمر ولا بقض من عمره الا في كما
وخلصه مضمون باب است که ايندا ميکند خلق را و بعد از آن عا
ميکند و زياد ميکند در خلق آنچه ميخواهد و ايندا خلق کرد امير از کل
نابر قول مفسران جماعتي موخر داشته شده اند براي امر خدا که ایشان را
عذاب کند يا ثوبه ایشان را قبول فرمايد و عمر داده ميشود بعمر و کوناه مي
عمر او مگر آنکه براي او نوشته شده سلمان آباد راين باب ايندردان توهين
دو ايئي بخورسپه فرمود بلي ايندردم ابی عبدالله دوايئي من رسد است که
حق نعم را دو علم است يکي مخرفين و ديکري مکون که بغير از جناب جلال الهي
ديکري نميدانند و بنا از ان علمي ميآيد که مملکت در سولان خود تعليم نم
و علمای اهل بيت بنی اتراميدانند سلمان گفت ميخواهم اين مطلب را
از کتاب خدا براي من پيرون اوري حضرت فرمود حق نعم به بغير خود
خير داده که قول صبرم نما است بملوم يعني از ایشان اعراض کن که
بر تو ملايقي نيست و داده نموده که ایشان را هلاک کند و بعد از آن بدا
کرد و فرمود که و ذکر همان الذکر في نفع المؤمنين يعني ایشان را نجات دهد

و پیدا و بپيوند که ذکر مؤمنان را نفع دهنده است سلمان گفت ندای
نوشوم ديکري بيان نما فرمود که بپر دم از بدران خود مرا خبر داد که رسول خدا
فرمود که حق نعم يکي از بغيران خود و حق نعم که بفلان پادشاه بگو که روح او را
در فلان وقت بقض خواهم کرد آن بغير مبلغ رسالت نمود آن پادشاه از بلاجه
نحت خود بزيان افاد و بقای عمر خود را مسکت نمود حق نعم دعاي او را
اجابت فرمود و به بغير خود و حق نعم که در اخير هداي کف بازي بر توطاها
است که من هرگز در دوزخ نکفته ام حق نعم با و حق نعم که توبه ما موري
این خبر را با و برسان که حق نعم از آنچه ميکند سوال کرده ميشود که واللّه
بسل عما يفعل اي سلمان کوبا تو در اين باب با هم بود مناجات خسته
باشي گفت لغو ما لله من ذلك مکر بهود چه ميکونيد فرمود که هو
ميکونيد بآله مغلولة يعني دست خدا در غل است اين سخن با عبا
است که ایشان ميگفتند که حق نعم او کار فارغ شده است و هر چه
شده و نماندني است قضا و تقدير بران رفته و ديکري کار و در دست
او نيست و اخباري در او نماده و کاری احداث نخواهد کرد حق نعم فرمود
که غلت ابد هم و اعوا بما قالوا يعقونها ایشان در غل و لغيت را ایشان

با دایچه گفته اند و بمن رسیده که قوی از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام
از پدر سوال نمود فرمود چرا مردم در بدای انکار دارند که حق نعم قوی را
موقوف سازد و امر ایشان را باز پس اندازد سلیمان گفت با امر آخرت
که سوره انا انزلناه فی لیلۃ القدر در چه چیز نازل یافته فرمود با سلیمان
حق نعم در شک قدر تقدیر میکند و آنچه در اشیاء تقدیر میکند بختم
است یعنی قطعی است و تخلف و تبدیل در او جاری نمیشود سلیمان
گفت فدای تو شوم اکنون فهمیدم دیگر بیان نما فرمود با سلیمان
بعینی از امور در نزد حق نعم موقوف است و هر چه را میخواهد
مقدم و آنچه را میخواهد مؤخر میآورد ای سلیمان علی بن ابیطالب
صلوات الله علیه میفرمود که علم در ذات و حق نعم یکدست است و
رسل تعلیم کردند آن البته چنان میشود و حق نعم خود را و مملکت خود را
در سل خود را دروغ گویند از دین علم نزد او مخفی است و هیچیک
از بندگان خود را بر آن اطلاع نداده و آنچه را که خواهد از آن مقدم
و مؤخر میآورد و بخواب میکند نگاه سلیمان منوجه مأمون
شد و گفت با امر دیگر بعد از این در بدای انکار نمی نمایم و نگذیب این نعمت

کرد انشاء الله تعالی مأمون گفت با سلیمان از هر چه بخاطر من میرسد از
ابو الحسن سوال کن و مستمع باش و از انصاف در نگذر سلیمان گفت با
سلیمان سوال کنم فرمود سوال کن از هر چه میخواهی گفت چه میکنی
در کسی که اراده را نام و صفت میکند و مثل حق و سمیع و بصیر و
قدیر میداند حضرت فرمود نه شما گفتند که اشیاء از آنچه حادث شد و
خواست و اراده خدا بود انواع گوناگون شد و تکفید که از افعال حادث
شد که او سمیع و بصیر است و این دلالت بر آن میکند که اراده غیر او
گفت بل فرمود که قدیمی با و ثابت کردی گفت اثبات نکردم فرمود پس
اراده محدث است گفت نه محدث نیست مأمون گفت با سلیمان با
مثل او بی مکاره میکنی انصاف نگاهدار و گویا نمیبینی که جمعی از اهل
کلام و نظر در این مجمع حاضرند نگاه منوجه حضرت شد و گفت با
ابا الحسن با دبی مکالمه نمایی که او مشکلم خراسان انصاف اعاده
از من مثل نمود فرمود با سلیمان پس از آن محدث است چه هر چیزی که
از حق و قدیم نباشد محدث است و اگر محدث نباشد باید که از حق و قدیم
باشد زیرا که حال از این دو پیرین نیست سلیمان گفت اراده الهی نیست

با و همچون سمیع و بصیر و علیم است حضرت فرمود پس اراده او نفس
نفس او است گفت نه فرمود مرید همچون سمیع و بصیر نباشد سلیمان
گفت و اراده کرد خود را چنانچه خود را دید و دانست و شنید و مرید
الیه سمیع و بصیر و علیم است و فرقی مابین مرید و انبیا حضرت
فرمود مراد او از اراده خود را چه نباشد یا اراده کرد که چیزی نباشد فرمود
بلکه سمیع و بصیر کند گفت اراده کرد که چیزی نباشد فرمود پس این باراده
او باشد سلیمان گفت بله حضرت فرمود هرگاه باراده او شده باشد
بقول تو که اراده کردی سمیع و بصیر باشد بی معنی شد سلیمان گفت بله
الیه باراده او شده است مامون و حضار از جواب داد و خندیدند
و حضرت نیز بستم نمود و فرمود با من کلام خراسان مذار اگر بکنند قوت
سلیمان شد و فرمود با سلیمان پس حوائج او خالی محال است و غیبه
در احوال او بهم رسیده در این صورت لازم آید که همیشه سمیع و بصیر
نباشد و این صفات در او حادث شده باشد حال آنکه حوائج او
تغییر و تبدل و حدوث بی پروا است نعم شانه منزه است سلیمان
در ماند بعد از آن سلیمان فرمود مسئله او تو میپرسی گفت پرس

فدای تو شوم فرمود ترا خبر ده که تو صاحب تو با مردم با چنانچه میباشند
و میباشند حکم میباشند با چنانچه میباشند و میباشند گفت بلکه با چنانچه
مفهوم و معروف ایشان نباشد فرمود پس میباشند که مرید غیر اراده و
قبل از مفعول است و این معنی قول شما را که مرید و اراده یکست مطلق
میکنند گفت فدای تو شوم این اراده امعنی ندارد که مردم میباشند و
میباشند حضرت فرمود پس هرگاه آنچه شما میخواهید مردم میباشند
و عقل میکنند پس بای شما که سمیع و بصیر است از عدم معرفت و محض
قول است نه از روی علم و یقین سلیمان جوابی نگفت حضرت فرمود
با سلیمان با حق نعم جمیع آنچه در لبت و دلت است میباشند گفت بله
فرمود پس آنچه حق نعم از احوال است و نثار میباشند واقع خواهد شد گفت
بله فرمود هرگاه اینها همه واقع میشود با حق نعم برای ایشان زیاده
میکنند یا باز میدارد و کم میکنند سلیمان گفت فدای تو شوم چگونه
زیاده نکند و باز دارد که زیاده شدن اینها نهایت ندارد و تعجب
ایدا با دخیل است فرمود هرگاه نهایت آنچه در لبت و دلت است
نداند و دانسته او تمام شود علم خدای شما بر اینها محیط است سلیمان

گفت برای آنکه تمام شدن ندارد چرا که حق لغز
 اینها را بخلود وصف کرده است حضرت فرمود که علم داشتن آنها
 انحصار نکند که تمام و منقطع شوند حال آنکه ترا واضح گردانیدی
 سلیمان ایا با من نمیکوی که اراده فعل است یا غیر فعل گفت بلکه
 فعل است فرمود پس محدث است چرا که فعل هم محدث است گفت فعل
 نیست فرمود پس حق لغز قدیمی دیگر است سلیمان گفت اراده انشئت
 فرمود ما سلیمان این قولیست که ضرر و اصحاب او را بران عیب میکند
 که میگویند که هر چه حق لغز در آسمان و زمین و صحرا و دریا از سنگ
 و خاک یا انسان یا چهار پا یا جان خلق کرده چه اراده خدا باشد چه اراده
 خدا میگرد و میزاید و میخورد و میباشامد و نکاح میکند و ظلم و جور
 میکند و کافر و مشرک میشود پس حق لغز از او پیرای میجوید و او را
 عذاب میکند و بقول این گروه همه اراده است سلیمان گفت نه بلکه اذا
 همچون سمیع و بصیر و علیم است حضرت فرمود باز بر سر سخن اول
 بر کشتی اکنون را خبر ده که سمیع و بصیر و علیم مصنوعی یا غیر مصنوعی
 گفت غیر مصنوعی فرمود بکار میکنی که اراده نکرد و باز میکنی

که اراده

که اراده کرد هرگاه اراده همچون سمیع و بصیر و علیم و مصنوعی و مقول
 نیست اراده و چگونه نفی میشود که گفت اراده کرد و نکرد مانند آن
 که بکار میکنیم که دانست و بکار میکنیم که ندانست حضرت فرمود
 که اینها یکسان نیستند زیرا که نفی معلوم مقضی نفی علم نیست نفی
 مراد مقضی نفی اراده است چه هرگاه خبری اراده کرده نشود اراده
 نباشد اما آنکه معلوم نباشد علم نیست نه است که ادی با وجود
 آنکه ندیده باشد خبری را بصیر سلیمان گفت اراده مصنوعی است فرمود
 هرگاه اراده مصنوعی باشد برخلاف سمیع و بصیر حادث خواهد
 بود زیرا که سمیع و بصیر مصنوعی نیستند و این مصنوعی است سلیمان
 گفت این صفتی است از صفات او قدیم و ازلی فرمود در این صورت
 لازم میباشد که انسان قدیم و اله باشد گفت لازم میباشد زیرا که او را
 نکرد و فرمود ای خدایا بی نایب که اینهمه غلط میکنی نه همه اش با اراده خدا
 موجود شد گفت نه فرمود هرگاه با اراده و مثبت و امر و مباشرت او
 نشد پس چگونه شد سلیمان در و ماند و جوابی نگفت حضرت فرمود
 ای مأمور از قول حق نفی خبر نمیدی که و اذا اردنا ان نهلك قرية الا بغیرها

ففسقوا فيها اهل قول المفسرين يعني هرگاه که اهل فیه را هلاک کنیم
مشغولان بن برود ایشان را امر نمایم که مرکب منقوش شوند تا عذاب
بر ایشان متحقق گردید بالحوائش است که اراده احداث میکند گفت
اری فرمود هرگاه اراده احداث کند پس قول تو که اراده او بخری آنکه
باطل شد زیرا که خود را احداث کند و از حال خود تغییر نماید قل
الله عن ذلك سلیمان گفت بنخواستار است که اراده احداث
میکند فرمود پس چه خواسته است گفت فعل خواسته است فرمود
وای بر تو تا یکبار بنسخه باز گردانی پس هرگاه چنین باشد اراده
محدث است چه هر فعل محدث باشد گفت اراده این معنی ندارد
فرمود ابا حق نعم خود را برای شما وصف کرده است که بعد معین
و عدم قدیم و حدیث اراده کرد پس هرگاه اراده اینجا معنی ندارد
و قول شما که حق تعالی چنانچه همیشه سمیع و بصیر و علیهم السلام همیشه
مرد است باطل باشد سلیمان گفت مقصود من آنست که اراده
اوست و همیشه بوده است فرمود ابا ندانسته که هر چه همیشه باشد
مفعول تواند بود در کمال هم قدیم و هم حادث باشد سلیمان در میان

جواب گفت حضرت فرمود باکی نیست سوال خود را تمام کن گفت من
گفتم اراده صغیری از صفات اوست فرمود تا چند اینرا بگوئی خا صفت
محدث است با قدیم و بذل است گفت محدث است فرمود الله اکبر پس
اراده محدث است هر چند صغیری است ازلی و قدیم از صفات او سلیمان
در ماند و جواب داد حضرت فرمود بدانکه هر چه ازلیست مفعول نگردد
و احداث تواند نمود گفت تا او چیزی اراده نکند همیشه یعنی با وجود آنکه
لم یزل است باینکه این اراده فعل او باشد فرمود با سلیمان و سوسه بر تو
غالب آمد این صفت کتب که لم یزل خلق و فعل او باشد بکند و خلق
نماید و نمیداند که چه میکند قل الله عن ذلك سلیمان گفت من
گفتم هم سمیع و بصیر و علیهم السلام گفت و بلك با سلیمان چند
غلط کی و سخن از سر گیری این سخن را بگذار و سخن دیگر بگو حضرت
فرمود بگذارید بگوید مسئله اش را قطع مکن تا حجت خود سازد و فرمود
با سلیمان تکلم تا من گفتم که ان همچون سمیع و بصیر و علیهم السلام
فرمود ما خبر ده که اراده این معنی دارد یا معانی مختلف گفت بگویند
دارد فرمود پس معنی اراده همه یک است گفت بگو فرمود از این قرار

لازم میباشد که اراده قیام اراده نمود دارد و چنانکه اراده نمون باشد
چون اراده همه بکلیت بعضی بر بعضی مقدم نیست و همه را چنانکه
سلیمان گفت اراده مختلف است فرمود پس بگو اراده است یا غیر اراده
گفت بلکه اراده است فرمود هرگاه عین اراده باشد میبرد
شما مختلف شد گفت با سیدی اراده عین میبرد نیست فرمود پس
محدث باشد و الا ندیم دیگر با وی خواهد بود ابله آن بنم گفت
بلکه اراده نامی از نامهای اوست فرمود این نام را خود بر خود گفت
که فرمود پس نزد اوست که تو این نام را بر وی گذاری گفت بلی او
خود را و کشف کرده است که مرید است فرمود پس خود را نام و صف
کرده پس خبر داده که این نامی از نامهای اوست سلیمان گفت
زیر که اراده او علم اوست فرمود ای جاهل از این قدر هرگاه خبر بیا
دا ند اراده میکند گفت ای فرمود اگر اراده نکند نمیداند فرمود
اینرا از کجا میگوئی زیرا که اراده علم اوست چه دلیل داری حال
آنکه علم او محض است با آنچه هرگز اراده نمیکند چنانچه خداوند
فرموده است و این سنن اندھین بالذی اوجنا الیک و

میداند

میداند که چگونه میبرد و نمیداند سلیمان گفت از آنجه که از کار فارغ
شده است نمیداند و چیزی در کار نمی آید حضرت فرمود که این قول با تو
است پس اگر چنین باشد چگونه فرموده است که ادعوی استجابت میکند
تا استجابت کنم گفت مراد این است که بر استجابت دعا قادر است فرمود
ایا بجای وعده ای دهد و این وفا میکند پس هرگاه از کار فارغ شده چگونه
میفرماید بر بند فی الخلق ما شاء حیای دیگر فرمود که بحواله الله ما شاء
و بخت وعده ام الکتاب سلیمان جواب گفت حضرت فرمود با سلیمان
ایا خدا میداند که انسان موجود میشود و اراده نمیکند که در این روز
موت شود و او میبرد گفت ای فرمود ایامید اند که آنچه اراده میکند
که بشود میشود یا میداند که آنچه اراده نمیکند که بشود میشود گفت
هر روز میداند که میشود فرمود از این قرار باید بداند که شخص زنده
مرده است و اینها نشانه و کور بیناست و این در کمال الحال
است گفت بیکر میداند که میشود و نه هر روز فرمود کدام بخت میشود
آنچه اراده کرده با آنچه اراده نکرده گفت با آنچه اراده کرده است که بشود
حضرت و مامون و احتجاب مقالات از جواب دادن او خندان شدند

و بار دیگر علی بن محمد جهم را امر نمود که در عصمت انبیا با حضرت صاحب
کرم و آن متکوب و منفعل گردید تفسیر در صاحبیه نمود علی بن محمد
جهم با حضرت امام رضا و انفعال آن بد فعال و مامون ملعون ابن
بابویه رحمه الله از ابوصلت هر دو روایت کرده است که چون مامون
از باب مقالات و ملل را جمع نمود و هر یک را ایشان متکوب و مغلوب
گشتند مامون بار دیگر با انعقاد مجلس فرمود و محفل مشغول از احکام
و اشراف و ادب مقالات ترتیب نمود و بعد از انعقاد مجلس و جماع
امم مختلفه علی بن محمد بن جهم که در علم صاحبیه سرمد ایشان بود با شاره
مامون گفت یا بن رسول الله در عصمت انبیا چه میفرماید و میگوید ایشان
مقصودند گفت در قول خویش چه میگوید گفتی ادم ربه تعالی در یک
میفرماید و التون از ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی ادم
سب خوردن گندم مرکب معصیت شد و بوسه رفتی که ختمناك
از نذر قوم رفت گمان کرد که ما هرگز بروی نذرش نخواهیم یافت در باب
یوسف میفرماید و لقد همت به و لم یها یعنی زلیخا قصد یوسف
نمود و یوسف نیز قصد زلیخا کرد و در باره داود و داودا شاه
میفرماید

فرمود یعنی گمان برد که ما او را مقنون کردیم و در حق پیغمبر خود محمد
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و تخفی فی نفسک و الله یبدی
یعنی پنهان میدارد در خواطر خود آنچه را که خویش را ظاهر میکرد
حضرت فرمود که وای بر ثوای علی از خدا ترس و فواحش و قیاح با نبیا
نسبت مده و کتاب خدا را برای دکان خود نابول میکنی حق تعالی میفرماید
که کلام مرا نابول نمی توانند کرد مگر استواران صاحب قدم در علم ای
ابن جهم آنکه حق تعالی فرمود مقتضی ادم ربه تعالی حضرت عزت ادم را
برای زام زد که در زمین حجت و خلیفه او باشد نه در بهشت و حال آنکه
در بهشت و در زمین معصیتی از او صادر نشد و عصمت او در زمین و آسمان
بود تا مقادیر الهی تمام شود و چون او را بر زمین آورد بمضمون کریمه
ان الله اصطفى ادم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ادم و
نوح و آل ابرهیم و آل عمران از میان عالمیان برگزید و ادم و
و خلیفه خود گردانید و آیه فالتون از ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر علیه که در شان نون نزل یافته مضمون آن اینست که بونس
بفان کرد که حق تعالی روزی را بر او نازل بکند چنانچه فرموده که هرگاه

منا و کند او را بر در کار پس رفت او را با و شک کرد نه آنکه بر او قادر بنم
بلکه اینست که رفتی را بر او شک نمی گیرم اگر او معنی مشهور حق بد کند
که خدا بر او قادر نیست کافر می بود اما قول حق نعم در حق یوسف ۴
و تقدیمت به و هم بهما از اینجا قصد یوسف کرد و یوسف بسبب آنکه
ان امر در دل و بزرگ نمود و قصد کرد که اگر او را بر انکار اجبار کند
او را بقتل برساند و حق نعم او را از گشتن از اینجا و ارتکاب عمل بد و قبیح
که مبارک از قتل و ذوات نجات داد چنانچه میفرماید کذلک نصرت
عنه التو و الفشاء یعنی این برای است که عمل بد و قبیح و قتل
و ذوات از او باز گردانیم ای این هم ان قومی که در در شما پند در باب
داود علیه السلام چه میگویند گفت ایشان میگویند که داود و محراب
عبادت خود را برای نماز قیام داشت که ابله پس خود را بصورت
سرخ بسیار خوبی در نظر و جلوه داد و او را مشاهده ان مرغ سبطان
شد و نماز را قطع کرد و برخاست که او را بگیرد مرغ پرواز کرد و
بر کنار بام نشست و داود بر بام برآمد و مرغ بجای او پائین حسان
رفت و مقارن انحال نظر او بر بدن او را افتاد که غسل میکند از وضو

حسن و وجاهت او بمراحت او میل نمود و صاحب شکری که او را بد
نحت فرغان او بود بغرضه فرستاده و نوشت که او را بار در مقدمه
تا بوث بدارد و امر عسکر حکم فرغان داود را بار از مقدمه تا بوث
بداشت و بر سر کان ظفر داشت داود از این معنی اندوه کین شد و بار دیگر
نوشت تا او را پیش تا بوث باز دارد در در ان مرتبه کشته شد و داود زن
او را بحاله نکاح خود را آورد حضرت دست مبارک بر جبین نمود
خود زد گفت انا لله وانا اليه راجعون پیغمبر می فرماید ان خدا را
نهان و عدم مبالغت بنماز نیست باید و گفتند که نماز را قطع
کرد و از پی مرغ رفت و بعد از ان بحین عمل قبیح ارتکاب نمود و در قتل
او با سعی فرمود این چه گفت باین رسول الله پس خطبه داود چنین بود
حضرت فرمود و بحالت باین الحکم در خواطر داود گذشت که حق نعم از او
دانا تر و عالم تری بنا فریده است بنا بران ملک فنان ان دو ملک را
نزدی می خاک فرستاد و ایشان گفتند با یکدیگر محاصره داریم یکدیگر بران
برگردد و ستم کرده ایم چنانکه این برادر من نود و نه گوشت را دارد و
من یک و او یک گوشت مرا داخل گوشتان خود کرده است حضرت

حضرت داود بدین آنکه سبک اندازید با بقیه از او طلب بد فرمود
که صاحب نود و نه کوسفند بر صاحب کوسفند واحد است کرده است
چون این حکم موافق قانون مرافعه بود خطبه او ان بود چنانکه کلام
خدا بان ناطق است که انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین
الناس بالحق تا خرابه پس این چه گفت با بن رسول الله صه او را با
حکومت بود فرمود که در عهد داود چنان مقرر بود که امری که شوهر
کشته یا مرده نباشد دیگر شوهر نمیکرد حق نعم داود با بنی مکی که
داشتادن دادند شوهر مرده یا کشته شده را باز دلای خود
داد و در حضرت داود بعد از قتل او را با بعد از انقضاء عدل او را
بجای نکاح خود در آورد چون این رسم در ان زمان معتاد نبود
بر مرد مان شاق و دشوار نمود اما آنچه در بار محمد صلی الله علیه
والله وسلم گفت که حق نعم در حق او فرمود که در خواطر خویش
مورای آنچه خدا او را اشکار کرده است و از مرد مان مترس حق
تعالی سزاوار تر است که از او بترسی بد آنکه حضرت احدی با ساری با
دینا و آخرت رسول خود و امهات مؤمنین را که یکی از آنها

درین بخت حجب که در ان زمان در جلاله دین حارثه انظام داشت
به پیغمبر خود خبر داده بود انحضرت از بیم آنکه منافقان بگویند که زن
دیگر را از زنان خود و امهات مؤمنین بیشتر دارد و در نفس خود
پنهان داشت و درین قول ایشان اظهار این معنی نکرد باینکه
حق نعم بان وحی نمود که نود و نه نفس خود از مردم صبری و پروردگار
عالمیان سزاوار تر است که از او بترسی و خداوند عالم توفی بزوج کسی
را از خلق خود ننمود مگر بزوج حوازا از آدم و درین اند سوا خدا
و فاطمه را از علی بن ابیطالب و به پیغمبر خود وحی کرد که چون نود و نه
خلعت خود را از زینب نمود او را زن تو کردیم و او می گفت که علی بن محمد
جهنم از کلمات هدایت ابان انحضرت بکریه درآمد و گفت با بن رسول
الله یسوی خدا توبه میکنم که بعد ازین در باره انبیا چیزی بگویم
مگر آنچه از زبان دربار شما استماع نمودم و در این مرتبه نیز تیر
سرا مامون بر همدان مقصود بنامد و مردم مشرق شدند و مامون
با بد دیگر مجلسی منعقد کرد پس خود در عصمت انبیا با انحضرت بیاض
نمود **گفتار** در مباحثه نمودن مامون با حضرت امام رضا علیه السلام

النجبة والشا در عصمت انبیا و الزام یافتن او لغایت حضرت اله
این بابویه از علی بن محمد جم روایت کرده است که گفت یار دیگر
ما مومن مجلایی منعقد ساخت و گفت باین رسول الله تو
میگویی که انبیا معصومند فرمود بلی گفت پس کریمه عصمت
ربه تعوی چه معنی دارد فرمود حق تعالی بادم گفت که تو یا حیث
خود در رهت ساکن شوی و آنچه از موههای آن میخواهی بخوری
مگر از درخت کدوم که بسوی او نزدیک شوی و از درخت را
با ایشان نمود و ایشان از موههای محبت میخوردند و نعم میکردند
تا اینکه شیطان ایشانرا وسوسه کرد و گفت حق تعالی شما را از نعم
باین درخت نهی کرده و آن درخت دیگر است و سبک از نهی کردن
از خوردن موههای آن شجر بود که اگر از آن بخورید در رهت محمد
خواهید بود و قسم یاد کرد که من یکی از ناخشان شمام کما قال الله
الا ان نکونا خالدين و فاسمها انی لکامن الناصحین چون ادم
و حوا قبل از آن کسب انبیه بودند که بحق تعالی سوگند میخوردند
نماید بضم شیطان اعتماد نمودند و شیطان ایشانرا فریب داد

عاقبت باید تا ازان کند میخوردند و آنجا که ازانکه ادم بنیوت
میگرفت شود از او صدور یافت و این گاهی بود که بار کتاب این
دخول نادر کرد بلکه از گاهان صغیره بود که قبل از نزول پی بر این
است و حوائج صغایر را میبخشد و چون این دعا ادم را برای بنیوت بر کرد
معصوم شد و بعد از آن هیچ صغیره و کبیره از او صدور یافت چنانچه
حق تعالی میفرماید که بعضی ادم ربه تعوی یعنی چون ادم معصیت میکرد
خود نمود و در گمراهی افتاد و بعد از آن توبه کرده حق تعالی توبه او را پذیرفت
و برای رسالت و هدایت خلفان بر کرد کما قال الله تعالی ان الله صلی
ادم و نوحا و الیهیم و ال عمران علی العالمین ما مومن گفت مرا خبر ده
از قول حق تعالی فلما اتاهم صالحا جعل الله شرکاء فیما اتاهم یعنی
چون خداوند عالم ادم و حوا را فرزندان صالح عطا کرد برای خدا شرکاء
قرار دادند و آنچه ایشانرا عطا کرد حضرت فرمود که چون حق تعالی
حوا را بادم تزیین نمود ایشان در مقارن دعا با خداوند عالم عهد
کردند که اگر نسل میگوئی بما عتاب فرمائی ما از شاکران خواهیم
بود حوا پانصد شکم از ادم حامله شد و در هر مرتبه شیر و دهن تمام

خلفت بالاندام غاری از عیوب و اوقات زوی تولد یافت ادم و
 بعد خود وفا نموده لشکر گذاری حضرت باری نعم پر داشتند
 نسل ایشان که بد و صنف مشصفت بودند بعضی دگور و بعضی
 انات بر خلاف پدر و مادر خود و با حق نعم با ایشان عطا کرده بود
 شکر الهی بجا نیاوردند و برای خدای شریکان قرار دادند مامون
 گفت کواهی می دهم که نوزند بجای رسول الله میبایستی با ابابکر
 مرا از مضمون این آیه خبر ده فلما جن علیه الليل رای کوکبا قال هذا
 بلی یعنی چون شب درآمد و نظر بر هم برشاده زهره افتاد گفت
 این پروردگار منست حضرت فرمود که نه چنین است بلکه مردم
 خلیل الرحمن بر سه صنف بودند صنفی شاره زهره را می پسندیدند
 و صنفی عیادت فرقیام داشتند و صنفی افتاب را میبود خود
 میدانستند چون حضرت ابراهیم از خانه که از پدرین از برای او
 شاخه بودند پیرن آمد و نظر او بر شاره زهره افتاد بر وجه
 انکار و استخجار گفت این پروردگار من باشد بعد از آنکه زهره
 غروب کرد گفت من چیزی را که غایب شود و افعول نماید دوست دارم

زیرا که اقول و غروب از صفات حادث است نه از صفات قدیم چون
 ماه پیرن آمد و شعاع انرا از پاره بر شعاع زهره مشاهده کرد بر
 سبیل کثایه و انکار گفت این پروردگار من است چون ماه غروب
 کرد گفت اگر پروردگار من مرا هدایت نمیکرد هر ایند من از کراهات
 میبودم و بعد از آنکه شب بسر آمد و افتاب بان نور و ضیا طلوع نمود
 بر وجه انکار و استخجار گفت این پروردگار منست چه از ماه و زهره
 بر دگر است و نورانی تر چون افتاب اقول و غروب نمود و با انکه در
 که عیادت زهره و ماه و افتاب قیام داشتند گفت ای قوم من اینچه
 شما بجای نعم شریک میکنید ایند پروردگاری خود را با خداوند
 اودم که خالق اسمان و زمین است بر وجه اخلاص و بیستم از
 شرک آوردن گمان و عرض حضرت از این سخن آن بود که بطلان
 را ظاهر و ثابت گردانند و این حجت را با الهام ابرزی الفا کرد
 تلك حجتنا اننا هم ابرهیم علی قومه مامون گفت لله درك
 يا ابا الحسن مرا از قول ابرهیم خبر ده که ربانی گفت گفتی
 المونی قال اولم یومن قال ولكن اطمئن قلبی حضرت فرمود

خدا بی تبارک و تعالی حضرت ابراهیم خبر داده بود که یکی از بندگان خود را
خلیل خود خواهم گردانید که اگر خدای اموات را از من مسئلت نماید
مکتول او را بگذرد و در خواطر ابراهیم خطور کرد که آیا آن
خلیل او خواهد بود چنانچه تحقیق این معنی گفت پروردگار از اینخواهم
که بمن بنماید که مرده را چنان زنده میکردی حق تعالی باور حق کرد که
تو ایمان نیاوردی گفت خداوند آورده ام و اینک میخواهم که دلم
مطمئن گردد که آن خلیل موعود منم یا نه خطاب الهی او رسید که
ای ابراهیم چهار مرغ را بیکر و زنج کن و اعضای آنها را بهم فروج کن
و چهار فتنه منضم ساز و هر قسم را بر سر کوهی از کوههای انجولی
بگذار و بعد از آن هر یک را با سیمه بسوی خود بخوان که پروردگار آن
بسوی تو خواهد آمد حضرت ابراهیم حسب الفرائض ملک قدیم
کرد کسی مرغابی و طاووس و خروسی را گرفت و زنج کرد و اعضای آنها
را در هم کوید و بهم فروج ساخت و چهار فتنه نمود و هر مرغی را
بر سر کوهی از کوههای انجولی گذاشته و صفارهای ایشان را در میان
انگشتان خود گرفت و تقدیب داد و آنه نزد خود گذاشت و هر یک را

بنام خود خواند بقدت کامله الهی اجزای آنها در طهر آن آمده
بعضی با بعضی پوکسند نایدنهای ایشان درست شد و بسوی
آنحضرت پرواز نمودند و هر پرنی بگردن و سر خود پیوستند و
ابرهم صفارهای ایشان را گذاشت که پرواز کردند و بعد از آن
نشستند و از آن آید و آنه خود داد و گفتند یا بنی الله هیچی که
تو ما را زنده کردی حق تعالی تو را زنده کند ابراهیم گفت بل الله یحیی
الموتی و میمیت و علی کل شیء قدیر یعنی پروردگار عالم زنده گرداند
و میمیراند و بر همه چیز قادر است مأمون گفت یا ربك الله فیک
یا ابا الحسن دیگر مرا از قول حق تعالی خبر ده که فوکره موسی ففصی
علیه قال هذا من عمل الشیطان حضرت فرمود که موسی کلمه الله
در میان مغرب و عشا بشهری از شهرهای فرعون داخل شد
و اهل شهر را از قافلان یافت و یکی از شعبان خود را دید که
با یکی از دشمنان او مجادله میکرد چون نظر شیعه او بر موسی افتاد
با او استغاثه نمود و آنحضرت بحکم خدا شتی بران قطری زد و او
هلاک شد موسی گفت این از عمل شیطان بود یعنی جنات الشیطان

نه کشتن موسی فطری اما مون گفت پس قول موسی چه معنی
دارد که ربانی ظلمت لغتی باغی که حضرت فرمود معصوم موسی
از این سخن آن بود که بفرموده از مری که اهل انعامانان بودند داد
شد مناجات کرد که ای پروردگار من مرا از نظر ایشان مخفی دار
تا مرا نه بینند و بفعل من مبارزت نمایند حق نعم مثلث اورا
اجابت کرد و از نظر خدا مخفی شد و از شر ایشان صیانت نمود
موسی گفت رب بما القمت علینا اخرایه یعنی پروردگار من با اداء
این قوتی که بمن عطا کرده که مرد بر ارباب مثل هلاک ساختن هم کن
معین و ظهیر هم زمان شوم و در راه تو با کفار جهاد کنم تا از من
راضی شوی و موسی از نهان خوف و هراس از پروردگار ایشان آورد
و در صبح امروز همه تحقیق آن امر که با کسی شخص فانی از فطری
میکردند تا این پیرون آمد که ناگاه دید که آن مرد پروردگار فطری دیگر
جنگ میکند چون نظر آن شخص بر موسی افتاد از او باری خواست
موسی گفت عجب بر من بوده پروردگار دیگری جنگ کردی و از من
باید دیگری و خواست که بر خشم او جمله او در شعله و از این که مبادا

اورا تا در کتب نماید گفت یا موسی همچنانکه شخص پروردگار کشتی
مبغواهی این را نیز بگفتی مون گفت جزا که الله عن ایندانه خبرا بان
رسول الله چه معنی دارد قول موسی یا فرعون فعلتها و انما من
الضالین حضرت فرمود که در وقتی که موسی نزد فرعون آمد
فرعون گفت ای موسی کفران نعمت من کردی و یکی از اتباع مرا کشتی
موسی گفت چون راه را که کرده بودم بشهر تو داخل شدم و از خوف
تو از اینجا گریختم و حق نعم مرا بچون عالم کرد ایند و بر سالت بر گریخت
حق نعم به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ام جلدک بنیما
فاوی یعنی چون تو را شنیدم با فتم مردم را بسوی تو مکان دادم و بگو
ضالاً هتد و قوم را چون بسوی تو گمراه با فتم ایشان را بشتاخت
و معرفت تو هتایت نمودم و وجدک فانداه فاضی و تو را عقی
کرد ایندم یا آنکه دهایی تو را منجاری ساختن ما مون گفت بارک الله
فیکت مرا از قول خدا خبر ده که ولما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربیه
قال ان ربی نظر الیک قال کن ترانی الی اخرایه که در وقتی که موسی
بر وعده الهی بطور سبقت رفت گفت پروردگار را خود را بمن بنمایان

بدین خطاب مد که تو را توانی دید کی جا بر است که کلیم موسی
بن عمران ندانند که حق لغم دیده نمیشود که این مثلک نماید حضرت
فرمود کلیم خدا میداند که حق لغم از آن منز است که بدیدها
دیده شود اما چون حق لغم با او مکالمه نمود و بسوی خود تفریب داد
و موسی نزد قوم خود آمد و ایشانرا خبر داد گفتند ما دای که کلام
خدا را نشنویم تو ایمان بمیاوریم و موسی هفتاد هزار نفر را از میان
قوم خود که عدد ایشان هفتصد هزار برسد اخبار کرد و از آنجمله
هفتاد هزار کس را برگزید و از میان ایشان هفتصد نفر را انتخاب
نمود و از هفتصد کس هفتاد مرد را اخبار کرد و برای میغای پروردگار
خود ایشانرا بطور سبنا برد و ایشانرا در دامن کوه گذاشت و خود
بر فراز کوه برآمد و سکون قوم را از حق لغم مثلک نمود خداوند
عالم کلام خود را در درخت انجیر فرمود تا ایشان از قرار و نشانی
اطراف و جواب کلام الهی را شنیدند و ایشان با بن معنی قابل نشد
گفتند ما خدا را نه بدین ایمان میاوریم چون این سخن عظیم را
بر زبان راندند و استکار و عنو نمودند حق لغم صاعقه فرستاد

وان هفتاد نفر را هلاک کرد فلما قالوا هذا القول العظیم واستكبروا
وعنوا بعث الله عز وجل صاعقه فاخذتهم بظلمهم فلما نوا موسى گفت
پروردگار چون من بسوی بنی اسرائیل باز کردم و کوبیده گاه تو در قول
خود صادق نبودی ایشانرا برای چه پردی و بکشتن داری من در جواب
ایشان چه بگویم حق لغم ایشانرا رنده کرد و با نفاق موسی بسوی
قوم برگشتند و ایشان گفتند اگر تو از حق لغم مثلک میکردی که خود
نبو نماد که او را بدینی و ما را خبر دهی تا معرفت او بوجه کمال محصل
شمارد هر اینه النماس نورا الحاب مینمود موسی گفت ایا رب انک
قد سمعت مقالته بنی اسرائیل یا الهاتو سخن ایشانرا می شنوی حق
لغم فرمود یا موسی سبلی ما سؤلک فلن اؤخذک بجهلکم فغند
ذلک تعقی ای موسی سوال کن از آنچه از تو سوال میکنند که من تو را
بجهل ایشان مواخذه نمیکم موسی گفت رب اربنی انظر الیک
بروردگار از خود را بمن بنما تا تو را به بینم حق لغم فرمود لن ترانی مرا
بدیدی هرگز و لیکن بحاجت کوه نظر کن اگر در مقام خود مستقر باشی
و حق لغم باین اراکات خود با نگوه تجلی میبخشد نمود و انکوه از بکد یک

پاشد و مونس از هببتان بر زمین افتاد و مدهوش گردید و بعد
از آنکه مدهوش شد گفت سبحانک ثبت لک نبره میکنم تو را بمغش
تو از چهل قوم خورد و بسوی تو باز گشت منم با هم و اول مؤمنانم با اینکه
تو دیده نمی شوی ما تو گفت لله درک با اما الحسن دیگر را خبر ده از قول
حق لغم که ولقد همت به و قهم بها لولا ان رای برهان ربی حضرت فرمود
چون زلیخا قصد بوسف کرد اگر بوسف بر همان پند دکار خود را
نمیداد و نیز مثل زلیخا قصد او میکرد و لیکن او معصوم بود و معصوم
قصد گناه و مرتکب سببه نمیشود پایه بدیدم از پند از خود حضرت
صادق علیه السلام را خبر داد که زلیخا قصد کرد که بکشد و بوسف قصد کرد
که نکند مامون در حق حضرت درهای خبر نمود و گفت مرا از کلام حضرت
غرض خبر ده که در آنوقت از هببت غاضبا فظن ان لن نقدر علیک فانه
فی الظلمات حضرت فرمود که چون بولس بن موی از میان قوم خود
خشمناک برین رفت یعنی داشت که مانند او را بر او نیکو نگذارد
نقد در این مقام بمعنی نیک گرفتن در ذات نه بمعنی قلدن چنانچه
حق لغم میفرماید لقد علیک ذنبا فنادی فی الظلمات یعنی حق لغم

۵۹
نیک گرفت بر او رفتی و از این سخن لغم در ظلمات خواند که عبارت از ظلمت
شب و ظلمت در با و ظلمت شک ماهی است با اینکه بدست معبودی بجز
تو و منزه میکنم تو را بدستی که من بر نفس خودستم میکنم از عبادت
که اکنون مرا فارغ گردانیده که در شک ماهی میکنم و قبل از این نمیکردم حق
لغم دعا می و را اجابت نمود و فرمود که اگر از اینجاست که گمان نمی بود تا
نقد معیوث شدن مردم در شک ماهی میماند مامون گفت لله درک
یا ابا الحسن یعنی حق لغم تو را جزای جنه دهد دیگر را خبر ده از قول پند
که حق اذا استأثر الرسل فطوا انهم قد کذبوا جاثمهم بضراحت
فرمود از بد لغم شانه میفرماید که چون رسولان از ایمان آوردن
قوم خود مابوس شدند و ایشان گمان بردند که رسولان از دروغ
گویند اما رسولان خود را بضرت دادیم مامون شنای حضرت را بجا
آورد و گفت مرا خبر ده از قول خدا که لغفرک الله ما تقدم من ذنبک
و اما آخر حضرت فرمود چون کفار مکه پیرش سبکد و شست صتم
قيام داشتند و رسول خدا ایشان را عبادت خداوند احد دعوت
میفرمود و گناه هم میکرد از گناه انحضرت عظیم نمیدانند تعجب

میگردند و میکنند که ایا او چند بن خدا ایا ایا را بیک خدا آورد و این است
بسیار عجیب تا اینکه حق تعالی مکه را از برای رسول خود مفتوح گردانید و
فرمود یا محمد انا فتحنا لک فتحا مبینا یغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تاخر بعنی ما فتح کریم برای توفیق اشکارا و مبین نا حق تعالی کاهان
مقدم و موخر تو را بیاورد و پوشاند که عبارت از کاهان است با حقا
مشرکان مکه بسبب ترک نمودن خدا یان ایشان و دعوت بسوی خداوند
بیکاه خالق جمیع مخلوقات می نمودند سابق و لاحق و را پوشانید
زیرا که چون مکه مفتوح شد بعضی از مشرکان مکه اسلام آوردند و
بعضی نماند نمودند و آنچه ماندند مغلوب و منکوب شدند و قدرت ان
نداشتند که انکار توحید کند و در سدد ممانعت از در آمدن حضرت
بر ایشان غالب آمد و توحید با اثبات رسد و آنحضرت نزد ایشان
مغفور و آمرزیده شد مأمون گفت لله درک یا ابا الحسن دیگر خبر
از قول حق تعالی که عفی الله عنک لم اذنب لهم که عفو کرد خدا از تو و
چرا من اذن دادی ایشان را حضرت فرمود که این بر اسلوب و دستور غیر
است که ایا که عفی و اسمعی یا جاره یعنی تو را میگویم و ای همسایه تو

بنو و خطاب حضرت عزت در این مقام مراد از امت است چنانچه میباید
که لن اشرك لیحطن عیالک و تکون من الخاسرین یعنی اگر تو مشرک
شوی و غیر خدا را با خدا شریک سازی عمل تو باطل شود و هر آینه از
از بانکاران خواهی بود دیگر میفرماید ولو کان یثناک لقد
کذبت ترکین الهم شکنا فللا و اگر نه این بود که ما تو را نیکو میبیند
هر آینه نزد یان بود که بسوی ایشان اندکی میل نماید و این مخاطبات
همه جا مراد از امت است مأمون گفت یا بن رسول الله دیگر خبر
از قول خدا و از بقول لانی نعم الله علیه و لغیت علیه امسک علیک
توکل و اتقی الله و تخفی فی نفسک ما الله مدبه و تخفی الناس
و الله احق ان تخشاه یعنی اینکه در وقتی که توانا کسی که حق تعالی
با و انعام کرده بود تو نیز انعام کرده بودی گفتی که از خدا بترس و
نزد خود را نگاه دار و از ترس مردمان آنچه خواهم او را اظهار
کردم پس در نفس خود پنهان میداشتی خدا سزاوارتر بود که از او
بترسی حضرت فرمود که رسول خدا در ذی بحجه کاتبی بخواند
بن حارثه بن شراحیل کلبی پس خوانده خود را آمد و در ذی نوحه

نبرد را دید که بدن خود را غسل میدهد تا بر رده قول کفار و قریش
که فلانکه را از خزان خدا میدادند و حجتی نداشت حضرت احدیست
از این مهفت چنانچه حق تعالی میفرماید فاحصنکم و یکم بالبین و اتخذ
من الملک انما انکم لفقولون فولا عظیم که ابا برورد کار شما پس از
از برای شما برگزید و از فرشتگان همه خود دستان مرا گرفت و آن
سخن بسیار عظیمی است که شما بگویند حضرت رسول خدا فرمود سبح
الذی خلقک یعنی منزه است خداوندی که تو را خلق کرد از آنکه فرزند
همه خود فرما که در این ظاهر و غافل محتاج نباشد و چون زید بخا
آمد زینب آمدن رسول خدا را با کلام آنحضرت در میان آورد و قصد
آنحضرت را از گفتن این کلمه نفی کرد و گمان کرد که آنحضرت را حسن و وجه
او خوش آمده است بنا بر آن حدیث رسول خدا آمد و گفت وجه
من بدخلق است و من میخواهم او را اطلاق گویم حضرت فرمود از خدا
بشیر و وجه خود را نگاه دار چون حق تعالی قبل از آن رسول خود را
از ازدواج و امتهات مومنین خبر داده بود و زینب وجه و زینب از آنجمله
بود و آنحضرت از پیش آنکه مردمان او را اعلاست نکند که محمد با مولا بی

خود میگوید که زوجه بودن من خواهد بود این امر را در خواطر خود بیند
میداشت و برین اظهار میکرد حق تعالی این ایه را با ایه دیگر فرستاد که
چون زید از آن زن قضای حاجت خود نمود و از آن تو کر را بیند تا بر
مؤمنان حرجی نباشد که بعد از قضای حاجت ایشان زنهای پسرانها
خود را بخواهند و خدا امر کرده است حق تعالی زینب را بر رسول خود ترجیح
نمود و همه دفع تو بیخ منافقان این ایه را فرستاد که ماکان علی البی من
حرج فیما فرض الله که یعنی بر بی حرجی نیست در آنچه حق تعالی بر او واجب
کر زاینده است ما چون گفت باین رسول الله حق تعالی تو را از حجاب غیر
خود خجای خبر دهد که سینه مرا کشویی و آنچه بر من پوشیده بود واضح
و میرهن کرد ایندی علی بن محمد بن جهم گفت که چون مباحثه با اینجانبی
گشت ما چون برای ادای نماز برخاست و دست محمد بن جعفر بن محمد
علیهما السلام را گرفت و فدا نه شد و من نیز بر اثر ایشان رفتم ما مو
گفت ای محمد برادر زاده خود را چگونه بدیدی گفت و اعلم است و حال آنکه
ما اندک ایم که نزد ارباب علم رود و از ایشان اخذ نماید ما چون گفت پس
برادر تو از اهل بیت نبوت است که رسول خدا در حق ایشان فرموده است

مشهد مقدس آمده بوده و در ماه دوران بلده طبعه را احاطه
نموده و در محله الرضویه در واقع جزینور السور و واقع
هشاد و دروم شانزده واقع و اوقات غریبه که از صاحب ان
فیه منوره بظهور رسیده در آن زمان تفصیل تمام در محله
الرضویه نقل نموده ام هر که خواهد با بخارجوع نماید نامقام
رافت و رحلت السور را بخاوردین و ساکنین ارض فیض قرین
بر او معلوم شود و قدر بخاروت را بداند و غیره در قریب
با این اعصار بود که از نور طغیان و سرکشان و معاصی اهل
عصیان و تقدی ظالمان ناخیزی در عالم کون و فساد ظاهر گردید و
مضمون کریمه ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یموتوا بانفسهم
سبک انقطاع موصفات و برکات خداوند متعال گردید و باعث
کمی نزول برف و باران شده و از این جهت در سه هزار و دویست
و هشتاد و هفت و بعد از آن عسرت و جوع بر اهل اهل ایران
و اکثر اهل بلاد پدید آمده یعنی که اکثر مردمان بموت و فقر
و فاقه و پریشانی و سایر امراض و علل مبتلا گردیدند و اهل

خراسان و مجاورین دو کسده عرش بنیان سلطان خراسان که
سبک کم بضاعتی ایشان بالکسبه بلاد ایران و انقطاع
زادین و واردین بران بلده فیض قرین و ناخت و ناز طایفه
ترکمانیه در آن زمان بر ایشان چنان محاصره و پریشانی روی داد که
قریب بر ربعی از ایشان بجانب هرات و طبرستان و سایر بلاد فرات
نمودند و بعضی از غایت جوع و پریشانی فوت نموده و جمیع کثیری
را اسقام و امراض کونا کون دست داده چنان قیامت عظمی
بر ایشان روی داد که اکثر بیماران در کویچه و بازار بی پرستار و
نفس اموات در کویچه و راهگذری دفن و کفن افتاده و بیشتر
از محلات خانهها خالی و ویران و دکانین بسته و صاحبانش بی
بضاعت و سرگردان و اکثر مجاورین را از حشرت نان کار بخان
و از دروی کوشک کار و باسخوان رسیده و نان چپکه فزونی
کنند و در او محتمل بود من نیزین بمبلغ پنجاه و یک باب بود و باقی
جوانان از این منیل ناپاب بود و مجاورین دو کسده عرش بنیان
روز و شب در سخت بقرعه سلطان خراسان بدعا و نضرع بدو

خداوند متان مشغول بودند و کسب پیران سخن نشاند احوال
و طفلان صبیحه خود در سال و ناله و زاری مشایخ عظام و اولوا
الالباب آن عسرت و انقلاب رفع کردند و بگردغای سوخته
جانان بدرگاه خداوند متان هجرتنا جابت مقرون کردند و
تسکین نازل باران و وفور جمشهای فراوان دران ارض فیض
بنیان و اطراف بلاد خراسان ۴ شد صفحه زمین چه هشت بن
خوان مرتبه ستم در سه هزار و دویست و شصت و پنج از هجرت بود
اساس و اوضاع روضه رضویه را که سالهای سال سلاطین
صفوت نشان صفویه و خواص غطت بنیان افتار به وقایع
منظم و برقرار نموده بودند از تطاول فرقه اشرار و تعدی قو
از دست فطرنان دور کار که با پادشاه ایران زمین محمد شاه قاجار
خدا الله ملکه و دولته الی یوم القرار خروج نموده دست تعدی
و پادشاهان ایران زمین کشته بودند با لکایه بغیر و بند
پزیرفت و چنان دست تعدی و پادشاه بهبه و غارت اساس
ان روضه کردند و ماس کشوند که مریدی بران مشهور نیست

و بعضی پای جرئت بسرفت و بغای اساس ان روضه عرش رجه
نهادند که طرایان روزگار و بغایران هر شهر و دیار از آن
عمل نیک و عمار بود ستم داران شی که توحیه بیا بیا الله نموده
تقصید کردن در بر مرصع ضریح نمود معطر امام هشت و بدر
طلاهی روضه منوره مطهره قبله هفتم اقدام نمودند و جمیع
قادر طلا و نفقه که برادران اهل اسلام پیش کشان دار السلام
نموده بودند در بودند و بشکستن فعل خزانة روضه علیه رضویه
جرئت نموده آنچه حلی و خلل و پیرایه و زیور که در خزانة مبارکه بود
برداشتند و در امکان و باقی آن مختل فیض بنیان دره از طلا و
نفقه باقی نگذاشتند بلکه بمجاورین ارض فیض زمین که انولایات
فریه و بعیده بعزم نوطن آمده و مجاورت و زیارت آن مختصر ابر
جمیع لذا بدینا از آخرت اخبار نموده بودند چنان از دست و هفت
روی نموده مریدی بران تصور نشان نمود و بعضی رهنم و
غارت اموال ایشان جری شده بودند که هیچ سارق و قطاع
الطریق را چنین جرانی نبود و از تعدی اشرار و مجاور اهل طاعت

ارض فیض بیان چون گشتی به لنگر بادبان ساکاش مضطرب
 هراسان و از خوف کرد باد هولناک بر فتنه بی پایانش همه خلافت در
 دروخت و کمره آن بلکه راه کمر و سینه بسته و جمیع خلایق
 دل ز مال و جان شسته و موش و ملغی باز و ضعه عرش در جبهه
 بودند که در آن زمان نبرد عالی آن سوخته جانان همدان جایست
 در سال هزار و دویست و شصت و شش از هجرت بمقتضای اینکه گفته
 اند **نظام** شهر خالید عثمان بود که در طریقه رستی از غیب برود آمد
 و کاری بکند نیم غایت غیبی و نجات کرامت لاریبی در هزار
 برج ای بر بریش و چرخ دو لای در کمرش و سیاح رحمت الهی بر برش
 در آمده شد صفحه زمین چه لبت برین جوان فوج بکند از شد
 و بهار پس از خزان و صبح تقای شب هجران روی نمود در شغبت
 آمد و بر سینه ناخبر زد باطن شریعت و کلمات غایت نموده پادشاه
 عادل باذل در بادل حضرت ظل الله لغیر ناصر الدین شاه قاجار بر تخت
 سلطنت متمکن و بر قرار و بعد از آنکه منصوصه دفعه اشرا و قاجار از این بلد فیض
 فرموده و بخار و در منوط این ارض فیض قرین را فرین فیض و رحمت خود فرمود و آنرا
 بموضع آمد و بکند و در میان آن کشود

در میان شهر خالید عثمان

بار

در

کفستار و بیک در بیان رحمة علما بی ربانی و فقهای صمدانی
 که در ارض مقدس رضوی علی شرفها الاف السلام **الحجة**
 مد فونند **از حجة** الشیخ الامام امین الدین ابو علی الفضل
 بن الحسن بن الفضل الطبرسی ثقة و عادل و بصیر باخبر
 و نقاد الفاظ و کلمات محققین و ادبیار و کعبه بوده و جلالت
 قدر و عظمت شان آن بزرگوار از کلمات در دبا و انشود
 اخبار معلوم میشود و از کتاب معالم العلماء و نقاد اخبار
 و لو لو و تعلیقه مناجیح بسیاری از برای این شیخ جلیل نقل
 شده و در دار المومنین سبزوار بندرس و تعلیم و تالیف
 مشغول بودند و از آن مکان آمدند بمشهد مقدس رضوی
 علی مهاجرها الف سلام و حجة در سال پانصد و بیست و سه
 و بعد پس از آن عود فرمودند و در شب عید قربان در سال
 پانصد و چهل و هشت بر حمت خداوند منان مستقر گردیدند
 و از سبزوار عید شریفش را نقل بمشهد مقدس نمودند
 در قبرستان ثلثه کاه مد فون کردند و در آنجا در گذشتند

از حجة

در

در فوق مرقد العالم ربانی بقیه صمدانی واقع شد گویند
 آن سنگ در زیر خاک مشواری بود در زمان مرحوم میرزا ^{مهدی}
 مشهور بشهید ثالث که احوال آن بعد ذکر خواهد شد و بنا
 بعضی از ذرات آن مرحوم آن سرور را ایشان داد بر قد خود
 و بعد بر قد آن شیخ جلیل معلوم شد و آن سنگ را از زیر آن
 خاک در فوق مرقد ایشان بالا آورد و مشاهده نمودم که در آن
 سنگ چنین نقش شده هذا لم تقا الشرف والمصیغ المیف
للعالم الفاضل الزاهد خاوی القروح والاصول جامع الغفول
والمقول الفضل بن سهل المصطفی عباد رجب شرفی
 نوشته شده **بیت** گفت بعد از دانی تا پنج سال که فرید
 زمان داخل مهدیین قلنونی فی شهر دهم و مصنف
 آن شیخ بزرگوار جلیل و جز نبی است از آن جمله نفس بر یکی
 مستفی بفر جمع البان در ده مجلد است و آن بفر بسیار خوب
 جامع است اکثر فنون از نحو صرف و اشعار و معانی و تریل
 و غیره در آن مطلوب و اکثر نقل آن از نقاسیر عامه است و آن

نقاسیر اهل بیت عصمت و طهارت کم نقل نموده اند و گاه گاه
 از نقاسیر عجایب و علی بن ابراهیم فی نقل میفرمایند و از آن جمله کتاب
 وسطی مستفی جامع الجوامع در چهار مجلد و در جلد از آن کتاب که در
 زمان مصنف نوشته شده در طهران کتاب نوشته شده است
 آن سرور در سبزهزار شده و جنازه او را نقل بشهادت نموده و در قبر آن
 قنانه گاه مدفون شدند در زمان جعفر موجود است و نقاسیر و غیره
 در یکجا و از آن جمله کتاب غنیه العابد و منیه الزاهد شیخ منتخب
 الدین گویند من آن کتاب را دیدم و خواندم بعضی از آن بر آن شیخ جلیل
 و از مرآت آن شیخ جلیل صحیفه الرضا است که انشاء الله تعالی
 تحفه الرضویه ملحق خواهم نمود و بعضی است داده اند که کتاب الجمل
 از موافقات این شیخ بزرگوار است و این غلط است زیرا که آن کتاب موافقا
 ابو منصور احمد بن ابی طالب الطبرسی است که مرقد آن جناب در مازندران
 در قریه شهر و طبرسی است و کتاب الجمل و کلامی در رفعه و مقادیر
 الطالبیه و نارنج الاثمه و فضایل الزهراء این کتاب از موافقات آن جناب
 است و این جناب از شیخ علی بن شهر آشوب مازندران است **از آن جمله**

اعلام الدین علی بن محمد در سبزهزار آن جناب کتاب
 الغنیة و از آن جناب کتاب جامع الدرایه و از آن جناب کتاب

العالم الرباني والفقير الصمداني الشيخ الاوحد والفاضل
 الزهري وكوكبه في سماء الفضل دري مولانا ^{مد} الاحمد المحمدي
المشهور بشيخ البها فاصل الله نعم عليه مرقد شاهد الخير والعقدا
 واسكنه في اعلى عرش الجنان ولادة ابن بزكوار در بعلبك كه او را
 جبل عامل است خرب بغرب قباب مدفن پخش شده پیرزده روز از
 ماه محرم ^{مد} بای بود و اف کرد د و در دار السلطنة اصفهان دین
 و پیشوا و شیخ الاسلام بود و شاه عباس بغیر و بجل ابن شیخ
بزکوار بشار منمود و کتاب مشهور بجامع عباسی که فارسی در
مسائل فقه است جمعا از برای شاه عباس بالبغ منمود و کوبند عباس
 ان کار را خود شیخ بالبغ فرمود و بای ایک از شاکران ایشان تمام
 نموده بعد از وفات جناب شیخ و سوال و جواب بشار عباسیان ابن
شیخ بزکوار و شاه عباس فایض شده بود که در جمله سوال اتس یک
 این بود که شاه عباس سوال نموده بود از ابن شیخ بزکوار که حال
 ربيع من چیست الفری الکونی که در یک بهر بسی مشهد مقدس رضوی
 مدفونست غریب بود خانه طوس چون است ابن شیخ بزکوار در جوا

نوشته بود که حدیث از حضرت امام رضا ^{مد} ع بما رسیده که مخلص است
القدوم بارض خراسان لا ز بار الربیع و وفات ابن شیخ بزکوار
 در شهر اصفهان واقع شده و جسدش بر پشت ایا ابن ارض فصل
 فرین نقل نمودند و از جمله کرامات ابن شیخ جلیل حکایتی است که ع
 اخوند ملا محمد ثقی جلیبی در شرح خود بر من لا بجسر الفقیر نقل نمود
 که وقتی بشیخ و اشاد و مولای خود شیخ بها در دین بمیرزا بابا کریم
الدین رضی الله عنه دیدم جناب شیخ بجانب من ملفت شد و فرمود
 شنیدی که صاحب این مرقد چه گفت عرض نمودم چیزی نشنیدم و بعد
 جناب شیخ شروع نمود بگویی و جمله پرسیدم چه گفت طالع این مرقد
 این جناب شیخ بگویی و جمله مشغول بودند تا بعد از مبا الغیر و اضرار
 شیخ بزکوار فرمودند که بمن گفت که هر دن تو نزد یک شده اماده رفت
 شو پس از این تقریبا شاه جوق داشتند و بعد فوت نمودند و سرت
 شدم بنمازان شیخ و اجتماع طلاب و فضلا و علما مدتها شیخ
 قریب چهار سال بودند و سرت بفوت شدند و یک سال بود فانی شد
من عمر رضوا الله عنه نقال نمودند و انقض بواحدة توقی لعبده لین

انهم كلامه و جسد شریفش را قبل از دفن بمشهد مقدس رنجی
 نقل فرمودند و از مردم سید نغمه الله خرابی نقل شده است که آن
 شیخ جلیل با هر طایفه و مذهب ملتی بمقتضی طریقه ایشان تکلم
 می نمود حتی آنکه بعضی از علماء عامه را کمان این بود که جناب شیخ بر
 طریقه مذهب ایشان سب می نمود میفرماید کتاب مفتاح الفلاح
 انوثت با من بود با و نشان دادم چون شخصی سزاوارد بدیقه میبود آنکه
 جناب شیخ در آخر کتاب مفتاح الفلاح فرموده اند و نعم ما قال الخ شیخ
 نوایبنا الحق از رنجی چرا بود و از نیکوئی طبعی بر
 جناب شیخ وارد نمی شد چنانچه در مباحثات علمای اعلام با علمای
 مخالفین اشاره بان خواهم نمود انشاء الله تعالی و همچنین بعضی اشخاص
 که در زمان و حلوائی فرموده چنانچه در موضع خود ذکر شده است
 جلالت مرتبه و عظمت اندر و زهد و تقوی و بروج شریعت و تحقیق
 و تدقیق و حسن انقباض و صمیمیت کتب که از این شیخ بزرگوار در نسخه
 نقد کار باقی مانده محتاج بنویس و تفسیر نیست لکن بحجته ندکارانچه
 از کتب این بزرگوار در اوقاف و مجامع مکتوبات بیان منما این بزرگوار

رنج و مشقت این شیخ بزرگوار در احای علوم روشن آید و
 بقدم صدق و یقین بمرقد شریف و مضجع منیع و نوحه نموده
 شاید از حضور مرقد اخبار شریفین گردند و از جمله کتب مؤلفه
 این شیخ بزرگوار زنده و حاشیه آن که در علم اصول فقه و کتاب
 و کتاب مفتاح الفلاح که در شهر کتبه تالیف نموده و پنج رساله
 اشاعه شریعت در طهارت و صلوات و صوم و زکوة و حج و رساله در علم
 درایه و رساله در لغز زنده و رساله در تشریح اقلال در رساله در
 تحقیق فقه و رساله فارسی فارسی و رساله در بکریه
 در اسطرلاب و رساله خلاصه الحساب و کتاب کسول و کتاب مخدرات
 و شرح دعای هدایه صحیفه سجاده و کتاب ربیعین که در شهر است
 تالیف نموده و کتاب جبل المبین که در علم فقه است و مشتمل
 بر طهارت و صلوة و کتاب توشیح المقاصد در ایام سال و کتاب
 عرفه الوثقی فی تفسیر القرآن و سوره حمدیه دیگر تفسیر
 نفرموده و کتاب شرح عصمت بر مختصر اصول و رساله در طهارت
 و رساله در تالیف اهل کتاب در رساله حمدیه که از برای برادر خود

شیخ عبد الصمد البیضاوی فرموده و سموع شد که در شرح رساله
 حمدیه نوشته اند که بعد از شنیدن شیخ خبر وفات خود را از نزد
 ابابکر بن الدین ناسه روز حیات داشت و بعد مرحوم شدند و
 حاشیه بر کتاب من لا یحضره الغیبه که تمام نموده رساله در علم
 نجومی بنویسند و بحواله جواب مسائل شیخ صالح بن محمد بن
 جواب سه مسئله عجیب دیگر و جواب مسائل عدیات و شرح فیاض
 بنیبره للتحف الطوسی که تمام نموده اند و رساله در دست اعظم
 کوهها بالنسبه بقطر زمین و کتاب نفیر موسوم بعین الجواه
 و رساله در معیار ذکر و کتاب مشرق الثمین در علم فقه قدس و رساله
 در طبقات رجال از زمان شیخ طوسی تا زمان امام علیه و حاشیه
 بر مضامین که تمام نموده اند و حاشیه بر موطا که تمام نموده اند
 و رساله در قبله و رساله در سوانح حجاز از اشعار و انشائات و غیره
 و حاشیه کتاب خلاصه که در علم رجال است و شرح رساله
 التلخیص شیخ حسن و حاشیه بر قواعد شهابیه و رساله در فضا
 و نجوای رجال و رساله در بیان اینکه انوار کواکب از شمس است و

رساله در حل اشکال عطار و الفهر و رساله در احکام سجود
 و رساله در استجاب و ده و جوابان و شرحی بر شرح روحی
 بر مختصر که ذکر نموده است انوار در شرح حدیقه هلالیه و غیره
 و رساله در خواشینی و مرقد منور و مضجع معطر السرد و در مشهد مقدس
 رصفی علی مشرفها آلاف النجته و انشا در جنب بدنه عرش درجه
 حضرت سلطان خراسان صلوات الله و سلامه علیه و فرستاده
 جامع کوه شاد و مفضل بعضی جدید واقع است و اما از این برهان
 ارض فیض قرین از در ببعده مؤلفان شیخ جلیل علیه جامع ارض
 فیض قرین عبود و در زمین باشد و این ارضی ثقات و کرامت
 الشهداست که بعد از نیای حکم جدید چنین بدید بکر بدید بلکه سکنه
 ارض اقدس بصفود و خط الشهد شرفیای شده مطالبه جواب
 خود را از خداوند عالم در امکان در خواست نموده بقبوضات
 فایض میشوند و نذر شمع و چراغ مینابند و مرقد نور و از شمع
 و روشنایی بسیار پوشیده و در شمع چون ثواب و پادشاه
 و درخشان است و جلوه ان بعهده نموده کالنور فی جنب الطلوع

از اجماع العالم الماهر العجرا آخر البدر الزاهر هلالا محمد باقر المحدث
 عند مصنفی الکتاب الفقهیه بالفاضل البزازی علیه الله مقامه
 از اجله علماء و مشاهیر فضلا و ساطین فقهها صاحب کتب عید
 و رساله معتدیه و تدقیقات ریشه فزیده است از مصنفان این
 فاضل کامل کتاب خیر و کفایه در فقه معروف و متداول است
 و در کلام و در سایر علوم نیز پاره رساله دارد و مولد شریفش در
 بفتح نون اول و کسر میم و سکون نون آخر یک از قرائی سبزواری است
 مختصیل فضلا و در خراسان نموده و پس از تکمیل علوم مهلجرت
 باصفهان نموده و در آن بلد اشهار نام و مرجع خاص و عام
 بهکرانیده نام بمصنف حلیل شیخ الاسلامی نایب کربده گویند که
 اکنون که زمان نایب کاتب این لقب پیغمبر در آن بلد شریف
 مخصوص نوارهای انجانب و نیز حکایت کنند که چون فاضل عجمی
 و مدقق خراسانی خوانشاری علیه الله محله باصفهان تشریف
 بردند فاضل فرمود چنانکه باید بگویم کرد و یک از نبات کرمه خود را
 بعد از انداختن او را در جلدی از زمان از موضوعات صحبت یکدیگر

سرخوردار بودند و مرحوم افاضال رفیع الله نعم فی فراجه المرحوم
 عظامه از آن محله بوجود آمدند تا آنکه در اواخر زمان حیات بزرگ
 اصفهان نموده مجاورت ایشان فیض بنیان امام انوار جان
 علیه صلوات الله علیهم اجمعین را اختیار نمود و یک از مدارس
 قدیمه مشهد مقدس را که در آن وان معروف بنمید بود تعمیر
 و تجدید فرمود و ما العی کتب و املاک و دکا کین و ما باطلج
 بر سکنه آن وقف ساخت و خود بعضی تفسیر را بحاجت باخشه
 تدریس پرداخت و ناخال مجری نامند رسد معمور و بنمید رسد
 محله باقر موسوم و مشهور است و حال آنکه سالها در مسجد
 و یک اکثر طلاسایحی و پرهیزکار درآمده مبارکه اشتغال
 بدرس و مباحثه دارند و طلابی نامند رسد و مدرسین و کارگذاران
 از محل بدارس بکار افتاد بعضی فرین ندارند و پیوسته شیخ
 روزی تعلیم و تعلم اشتغال دارند زمان ولادت و وفات فاضل
 مرید در اخبار سلف مروی و ما تو بدین همین قدر محفوظ است
 که در عام هزار و هشتاد و سه تعمیر مدرسه مذکوره را با تمام

و این تاریخ در کتبیه سردر آمدند که بنهر ششم کرم پده مدتی
در روزی از حرات مدد سه موسوم به میرزا جعفر متصل بکین
چنینی اقدس اطهر است و جمعی بکین نیز از علمای طایفه اصفهانی
مد موند مثل ملا میرزا شیروانی که محقق بصیر بود و از جمله
تلامذه افات کین خوانداری بوده و گویند در مجلس درس
چنان در مباحثه و مناظره کامل بود که راه مجال گفتگو را سد نمود
و کمال وقت و حسن کلام ایشان از خاشاکه که بر معالم نوشته ظاهر
میشود نام شریفش میرزا محمد ابن حسن الشیروانی است و بعضی
از طرق روایت مرسوم افامی به بهای ایشان میرزا محمد هم الله
بغالبه جمعین **از محمد الفاضل الکامل** و العالم العامل الذی
عرف الحقیقه منه فاجع مولانا میرزا ابوصالح تغذیه الله بغفرانه
و اسکنه بجوخته خبانه انا غاظم و ارکان و احببه علمای خراسان
و مقدم سازان رضویه اشامان و منصبین ایشان ملاذک
در بان بوده الی الان جمعی از اولاد انجاد و احفاد انجاد و اشرف
واعیان این ناحیه و صاحب منصبان عینه عرش در جلد اند

این جمع انجای سلسله نسب انجای ابا بن منتم تفریر می نمایند میرزا
ابوصالح ابن میرزا محمد حسن ابن میرزا الف ابن سید ابی صالح
ابن سید سمن الدین محمد ابن سید خاشار الدین عزیز ابن سید
شمس الدین محمد ابن سید محمود ابن سید محمد ابن سید میرزا
ابن سید حسن ابن سید ابی القنوح ابن سید عیدی ابن سید
ابو محمد ابن سید صبی ابن سید علی ابن سید محمد الاعرج ابن
سید احمد ابن موسی المبرقع ابن الاطام محمد نفی ابن علی
بن موسی الخراسانی سلام الله علیه و علی ابائه الطاهرین و ابائه المعصومین
صاحبان نسب احق است مثل بقول فرزند اولیای نجفی
بمشکلاتم اذا جمعنا باجره الحجامع گویند مادر پاکیزه که او
خزانة سائیکم صبیته سلطان خازنی شاه عباس طاقواست و در
عهد شاه عباس ثانی بصدد الممالک کل ایران منصوب گشته
و بناهای خیران سید بن کوار بسیار باقی گذاشته یک مدرسه
صالحیه است که در سال هزار و هشتاد و شش بنا نهاد و املاک
بسیار بوقفینان داده و نا حال از مدار سوار پره ارض فیض

فرین و مسکن اما خلد طلاب علوم و محصلین بوده و در این عصر
بمدینه نواب شهر است و این خاصیت به بزرگوار و جامع اخبار
و آثار ائمه اطهار علیهم السلام و نیز بجهت سال نخستین میشود که در این
مدرسه بدین معالجه و تخریر فقه و اصول و جمع اخبار و آثار
ائمه اطهار علیهم السلام اشتغال دارم و ناچار که سال هزار و
سیصد و یکست و بیست و هشت در آن مکان مبارک اشتغال دارم و بسیار
مدرسه مهیون مبارکی است و اکثر البقات و تخریرات این
خاصیت را مندرسه در حجره مختصی که در دریا اول مندرسه است
دست چپ رافع است و قوچ ناخنه بلکه چند نفر از علما و فقها
در اول دروازه ایشان در این ارض فیض فرین در آن حجره مهیون اجازت
و ذلالت این خاصیت بدین و تربیت طلاب اشتغال در پندیده
شهر افاتی شدند که از آنجمله عالم ربانی و فقیه صمدانی و حکیم الهی
مرحوم میرزا محمد ابوالقاسم ابریسجی که یکی از فرمای سلطام است مدتی
در آن حجره مشغول بلاخه و تدریس بودند و بالاخره در این ارض
فیض فرین ریاست حاکم از برای ایشان دست داور سفر مکّه

مرحوم در مقام ارباب طالب مدفون شدند و از آنجمله که
در آن حجره مهیون اکلا اشتغال بلاخه فرمود حجاب علام
هفام مقدس و الا نام و کتب الا را مملو و الا بنام و مرجع شریعت
الا نام حاجی ملا آقا بزرگ دام فضله بود که اول دروازه ایشان در این
ارض فیض فرین میمانند و در این فضا هفتاد و پنج سال خاصیت مدتها اشتغال
تعلیم و تدریس طلاب در آن حجره نموده و بالاخره در سن و مقبول
خواص و عوام و مروج مذهب پیدای نام کرده بدین تکرار بناهای و احوال
مصلای شهید مقدس است که از این رفیع است و با بر سلاطین
صغوبه در نارنج نهادند و هفت بنیان فرموده اگر چه در این
اوقات غالب شرافاتی و بخت و بی از غارات عالمیه بوده است از بنیهای
ان سید جلیل که در دستان مقدس دارای منصب کشیک در کشیک
اول و ثانی و رابع مقفند و از اشعار و آثار شمس الشوش بود تقوی
صفات حمیده منویند رحمه الله تعالی **از آنجمله** العالم الموقر الشیخ
الاحمد الاحمد و الفقیه الاحمد المسدداً المولی الجلیل الشیخ محمد بن الحسن
بن علی بن الحسن الحارثی العالمی الشیخی قدس الله سره الشریف اکبر

حالات قدیمی اثبات اخبار یا در کتاب لؤلؤ البحرین چنانچه باید ذکر
 فرموده و برنجی دیگر نیز در سند اجازه خویش باز نموده اند ولی چون از
 مشایخ علمای امامیه و ساطین فقهای اثناعشریه است ما نیز تریاک
 شریقت جویم و احکام از فضیل ایشان گویم مولد یا که آن شیخ کامل
 یک از قرائ جلیل عامل صبی مشرق با فتح هم و شین معبر و سکون فین
 معجزه و فتح لاء المهرله و هله در آخر زمان کلامت با سعادتش لیل
 جمعه هشتم شهر ربیع المرجب سنه هجری و سی و سه در همان قریه در
 خدمت والد و عم صاحب خویش شیخ محمد و جد مادری خود شیخ عبد
 السلام ابن محمد و خالوی پدر خود شیخ علی ابن محمود و غیر هم رضوان
 الله علیهم تحصیل فرموده و مدتی در قریه جمیع بفتح الجیم و الیا و الموحد
 من بحث که نیز از قرائ جلیل عامل است و محضر عم سابق الذکر و محضر
 شیخ اجل ابن الدین بن محمد بن حسن بن ربیع الدین و شیخ حنیف ظهیری
 و دیگران رحمهم الله علیهم جمعین تکمیل نموده و چهل سال در بلاد متفرقه
 توفیق کرد پس روی بجانب عراق آورد و در بارت قیوم مبارکه اتمه نام
 علیهم السلام مشرف شد پس راه فرسان گرفت و بمجاورت ابن شاعرش

نشان استعاره جت و بقیه عمر حجه مالک است و چنانکه مال
 با قال میگویند در حوار عینه علیه معنک بود تا طریقی قریب الهی بود
 و در سایه همتش شاخه طویلی امامت نمود و در ایام حیات هم
 سر نیز حج بیت الله الحرام گذارده و کتب مکتوبه و مختصره و مشتمله
 در فقه و آثار و درایات و اخبار و تالیفات و تخریج جمع و تخریر فرموده و عالی
 معروف و منداول و محل انتفاع فاضله طلاب و فاضلات و از جمله
 کتاب و سایل است در شش مجلد تمام اخبار متعلقه بقیه را الحاطه دارد
 اعتبار و اشتهار این کتاب مانند کتاب در رابعه النهار است فهرست
 ابواب و عدد اخبار داده در هر باب از این کتاب در رساله مفیده نگاشته
 و نامش فهرست و سایل گذاشته اند نیز معروفست کتاب عوالم السیه
 فی الاما دین القدریه کتاب الحقیقه الثانیه فی الاربعه الماثوره
 عن علی بن الحسین الخارجه عن الصیغه کامله کتاب الهدایه الی الامه
 الی احکام الامنه کتاب منتخب الهدایه کتاب الفوائد الطوبیه مشتمل
 بر صد فایده از مطالب شریفه کتاب اثبات الهدایه بالنصوص المعجزه
 در دو مجلد کتاب ملال کامل فی احوال علما جلیل عامل کتاب الاثبات

من المجمع في البرهان على الرجعة كتاب فضول المهنة في اصول
الائمة رسالة في الرد على الصوفية ورسالة في ملوك الكوفة مايتا
ورسالة في تنمية المهنة سماها كشف العجبة في حكم التنمية ورسالة
في الجمع ورسالة في الاجماع ورسالة في تواتر القرآن ورسالة في
الخطاب ورسالة في احوال الصحابة ورسالة في تنزيه المعصوم عن
التموه والذنبان ورسالة في الواجبات والمحرمات المنصوصة
من اول الفقه الى اخره وبعدها فان فرمود واجبات منصوصة ههنا
وآنضد وسمي دینچ است و محرمات منصوصة ههنا و چهار صد
و چهل و هفت میباشد و کتاب بدایة الهدایة و در کتاب اثبات الهدایة
بالنصوص و المعجزات که بخط خود آن شیخ بزرگوار بود نوشته دیدم
که مدت بیست و شش سال است که در این ارض اقدس مجاهد می باشد
از آثار جزیه را خود مشاهده نمودم و بعد حکایت آن حضرت که
که در جوار منزل ایشان حضرت امام رضا ام و اذ اشفا داده بودند
نموده اند و بعد میفرمایند که بجوایم ندارم که در این زمان مجاهد
از این سرحد عالمان مطلبی از خداوند منان درخواست نموده باشد

و بعد از احاطت مفردن نکرد و مرحوم حاجی ملا محمد سیفیه بودند
که خانه ایشان در سرخوسان که یکی از محلات روضه فیض بنیان
است واقع است و مرحوم میرزا محمد تقی مدرس در روضه منویه
میفرمودند که از کرامات آن شیخ بزرگوار یکی اینست که زمانی که
در کیند الله و پر دینان مشغول درس بودند و طلاب در روضه
انجذاب حاضر بودند یکی از طلاب با جنابت در حوضه درس
حاضر شده بود جناب شیخ از صفای باطن یافتند و در آن روز
فرمودند و بطلاب بر سبیل عموم فرمودند که راضی بینم
کسی با جنابت در اینجا حاضر شده و در نیت نماید البته با جنابت
در این مکان نباید و در نیت نماید که خوب نیست و نیز بخوا
شعری دارد نزد یک بیت ههنا بیت غالب در مدح رسول خاتم
و ائمه اطهار علیه السلام صلوات الله الملك الغفار است طریقه
و شیفته آن شیخ بزرگوار سلاک غامضین باخبار است و لیکن
اعمال اصول نیز چندان محضر زینت مذاق خوشی دارد و در نیت
و یکم شهر رمضان المبارک سال هزار و یکصد و چهار و بیست و

رحمت حق و او پوشه هزار شرفش در یک از صفهای سخن
 مقدس عشق است و فصل بدرب مدرسه میرزا جعفر
 کند ملوک انزلی و محاذی و از خطای قلم و افع میشود
 این حجره فاصله است بین هزار عالم ربانی و فیه صمدانی
 شمس الدین بن جمال الدین البیهاری شیخ این عبد ذلیل
 که احوال و در محفۃ الرضویۃ مذکور شده در شمار و فایع
 عزیزه که از مرقد انزلی عالم ان بطور رسیده و عقیب
 نیز مذکور خواهد شد **راجل السیاح** الامجد و الفاضل
 الا و مع الازهد مولانا میرزا شمس الدین محمد رفیع درجه
 و اعلى حنله سیدی جلیل و بزرگی بنیل و عالمی خیر و
 بند کواچی از ارباب قلوب و صدق سر برت و صفاتی صمیم
 است صاحب مقام و مرتبت و سر کشت رنج المنزلت در بار
 امام علیه الصلوۃ والسلام و از اجله فضلاء عظام و از
 صحیح الانساب تمام رضویۃ علیه الف تناء و محبة بود کجای
 در بیان سلاط و ذکر کرامات حضرت ثامن الائمه و شفیع

مسعی بوسيلة الرضوان تالیف مرصوده در سال هزار و صد
 سی و پنج و آن کتاب طووس اذات و نهایت دایات انجذاب
 شاهیدی مصدق و کواهی بر خوات در بیایچه ان سلسله
 شباهی و اباء کرامی خود را چنین بشین نموده شمس الدین
 محمد ابن محمد بدیع ابن ابی طالب ابن ابی القاسم ابن ابی طالب
 ابن محمد ابن سید عزیز ابن محمد ابن محمود ابن امیر ابی
 ابن الحسن ابن العلی ابن ابی الفحوح ابن ابی جعفر ابن ابی
 الفحوح ابن الحسن ابن احمد ابن موسی المبرقع ابن الامام
 محمد تقی ابن علی بن موسی الرضا علیه الاف المحبة و الشاوش
 السادة کابران کابر بصیحة شاد بلا التباس و در کتاب
 قریب و بیست معجزة از دستان جوة المحضت و نقل بمیاید و
 یکصد و بیست و چهار واقعه خوب بعد از وفات ایشان از زمان
 خود نقل فرموده اند و این حاجی بیاری و دفعایع ان کتاب را در
 محفۃ الرضویۃ نقل نموده ام و ان سید بزرگوار در هر یک از احوال
 ائمه اطهار علیهم السلام کجای تالیف نموده اند و از نام در کتب

اندرود فضل و علم ایشان ظاهر و روشن است و خدای تعالی عالم ربانی
 حاجی برزخ محمد بن یوسفی نوید الله قلبه الشریع میفرمودند که دو جلد
 از کتب آن سید بزرگوار در نزد من باشد و تعریف و توصیف آنها را
 میفرمودند **از اینجمله** الفیغه الموبده و السیاسة المستدر مولانا محمد
 تراه الله فی ذال القرب من الحی الاحد فاضل فی فروع و محقق بصیر
 و در عصر خویش مرجعیت تمامه و شهرت نامیه داشته است مولد
 شریفش بلده سبزوار فرزند عالم بقدر میرزا شاه قاسم پس از
 تکمیل علوم ارضی و قدس را موطن گردیده و در اینجا مشغول ترویج
 فنون و بذل احکام شریعت طاهره مشغول گردیده کمال اعتبار و
 اقتدار حاصل نموده تا آنکه شاه زاده نصر الله میرزا که از نوادگان
 نادر شاه بود امام جمعه مشهد مقدس را با ایشان تفویض
 فرموده چند ساله در این منصب جلیل اقامت فرمودند و این بزرگوار
 رحمت پروردی پوخته پس از این منصب بخدمت میرزا مهدی
 شهید اعلی الله مقامه رسید ترجمه ایشان و وقایع آن زمان
 انشاء الله و تعالی خواهد آمد گویند مصنفان آن سید بزرگوار

بسیار است چندان اشهار ندارد و مکرر اذاک فیض نیک
 میفرمودند **نام علمیه** التکریمه و حجة الاسلام گذارده در سنه
 هزار و صد و نود و هشت بجلد جان شافیه در یک از حجره
 شما البته صحن مقدس جدید آثار دفن دارد گویند در زمانه
 که بنای صحن جدید میسازند دیدن آن سید جلیل را ناره
 دیدند که از هم پناشیده بود و بر حال خود ناله بود و عمرش
 تقریباً هشتاد سال را اینجا ایستاده و نمانده و دو همسر زاده
 آن بزرگوار بدرجه فضل و دانش و اشهار رسیده اند یکی
 هر کدام انشاء الله در مقام خود خواهد آمد رحمه الله نعم
از اینجمله العالم المبرر من کل مین و شین مولانا الجلیل الشیخ
 حسین طیب الله تراه و دفع فی علین ماواه کوکب علمین اسمان
 جلالت لامع و شمس فضلتش از افق بزرگی طالع و امام و جماعت
 ارض فیض فرین در آن زمان بوده انهر علی خطی وافر داشته در
 غالب فنون تدوین میفرموده کلمات از حوضه درس العالم
 فاضل بدرجه کمال نایل شده اند که هر یک را در این دفتر جلا

و خبری جداگانه است و با جملة دفعه و اصول فوق شهر خداوند
 نهی و امر و در علوم ریاضیه سرآمد فضلای عصر بوده جناب
 میرزا مهرداد شهید علی الله مفاصله که ذکرش خواهد آمد
 نزد این فاضل قبل علوم ریاضیه را بحصول تکمیل نموده مسجد
 جامع ندرین معمر نموده کرامات بسیار داشت بان بزرگوار
 میدهند سن شریفش هفتاد سال سپیده در واسطه مائه ثانیه
 بعد از الف بر حجت این بزرگوار واصل گردیده ان فاضل علم از احقا
 کرام شیخ حافظات که فرزند یکی از فرای کوهپایه های مشهد
 مقدس زیارتگاه است از جمله عرفا و سر سلسله فقر بوده در
 اواخر مائه ثانیه بجوار قبر حضرت یار و پیرو **از جمله افاضل**
الکامل صاحب الفخر و المناقب مولانا میرزا ابوطالب در مدح
 و ثناء این جناب کفایت نمیدانند که مدتی میوه حق مال تولیت
 اسانه مبارکه امام علی علیه السلام بوده و بسوی در جات قبر فروده
 توضیح کلام ان فاضل عالم مقام از مردمان دار السلطه اصغرها
 است پدرش میرزا اجل رضا و جدش میرزا مهرداد علی پدا و میرزا کوچک

بداد و حکیم را و تمام دران ولا از احاطم و اکابر و مشاهیر اهل
 و حکمایند و گویند بعزم زیارت عتبات عالیات از ان دیار سفر
 اختیار کرده شبی اندوه فرد افتاد پس در بخش زیارت ما بکوش شد
 دست توکل بر و نه الوفی جناب که اینبار **در دفتر رخت**
 شود همت شخته الخجف سوار شد راه را با و نمود
 و قرآن کوچکی او را عتاب فرمود و غایب گردید چون پس از زیارت
 کربلا پی معلوم زیارت نجف رسید در عالم رؤیا حضرت شاه و
 زاید با و فرمودند زیارت تو مقبول است بروی را بخراسان
 گیر و منت پذیر که امورات روضه مطهره و خدمات بقعه
 فرزندم علی بن موسی الرضا علیه السلام الخجف و الشار ابوسپردم
 چون از خواب بیدار گشت بر مطبله شوق نشست و زیارت مشهود
 مقدس را خرم و حیل و پیوست چون باد را نذر سپید دریده
 پاپین پای مبارک حجره را منزل گزید و در انجام مشغول گردید
 طبابت کرد و در اوقات و ان ایات نادر سلطان بود و در آن
 زمان معروفان و ان و معالجات بنکش مشهور اکابر و اعیان

شد روز بعد از خضار یافت نامرجعیت عوام و خواص
کرد در این بین یکی از خادما نشان عظام اسان کردی اختتام
از این عالم در گذشت و وارثی نداشت منصب بابیان و اکذشت
بر چند نفری بدست او برقی نیز وزارت اسان ملایک در
از این افرادند الحاصل گویند در ظرف دو سال دارای هفت منصب
از مناصب کرام در این دربار عرش مقام امداد انجمله خادمی صریح
مظهر و کلید داری و مهر داری و دیگر را خراب توالت دربار
عرش مزار است که گفته اند کل الصدق خوف الفراء در مازان
نیز گاهی بمعا الحاکم مرخصا میباشند ضعیفا و فقرا از مال خود روا
و غذا میباشند طبعی ماذی و جمیع تدابیرش موافق بود و بر
عرفان و تصرف ملوک میفرمود و از غالب علوم معقوله و معنوی
فی بهره نبوده نادر شاه هزار و دویست و شانزده آهنگ خاک
کرده و روی بجهان جاویدان آورده پس از خوش نه فرزند شد
گذاشته که هر یک در این عیبه علی شعل و علی مشغولند و اکنون
جمعی از نوادگای ایشان بمخدات اسان فیض بنیان سرفرازند

رحم الله **از انجمله** استبداد فاضل الهادی و العالم العامل
الکامل المهدی الشهدا السعید الا وهدی مولا **نامر نامر**
المعروف بالشهدا الثالث نعمه الله برحمته واسکة بحقی
جنه از شاه علی ای خراسان بل از معاویة فضلاء ایران
است در معقول و معقول و نفقه و اصول مهارت تمام و شخصاً
مالک کلام و شاه پادشاه فاضل و مکرمت داد و اعلا در جانب علم
و عمل گذاشته محضیل علوم شرعیه داد و خدمت فایده های
اعلی الله مقامه نموده گویند چهار مهدی نام از نلامده عظام
الجناب بمقام بلند و اشتهار تمام رسیدند تحت فاضل مجرب
اقاسد مهدی مجرب العلوم که له مقام معلوم دیگر جناب **نامر نامر**
شهد موسوم بر عالم علام مولا نامر نامر نامر نامر
معروف بشهرت اعلی الله درجه انهم و در فی حسانهم و کمال
علوم عقلیه در حضرت حکیم ربانی آقا محمد یزدانی فرمود علوم
ربانیه را در نزد مرحوم شیخ حسین که ذکرش گذشت با تمام رسانید
بالجمله در غالب فنون ماهره که الحجاب الماظر و البحر الزاخر همیشه

مشغول افاضه انواع علوم و رسوم و ادب و تشویق و تربیت
تحت این مملکت بوده که اهل آن چند بان سید جلیل الدین
میدهند از آنجمله گویند چون در ایالتی و اسخار بر پارتی
اسمان آثار مشرف میدید در ب روخه مطهره از برای او
مفتوح میکرد و نیز میگویند که در جوف شب برای از آمد
و ایام حمل ما بخواج و طعام و نفقه و انعام میبود اما بگفت
شهادت آن بزرگوار یعنی که جمعی از شیوخ بخارا این دیار تفرس
مینمایند اینست که چون محمد حسن خان سردار داریا خان
کبکی مداد فتح علیه شاه قاجار علیه السلام تراه بفتح بلاد خراسان
ما مورد است و اسطهار یافت با جنتی بلخ و لشکر و جوارش
ناکاران در سلطان افشار از مفاتحه در معرکه کارزار بخش
و اسخار کشید و زمان محاصره بطول انجامید و مردم
بصعوبت رسید سر حرم شهید بگوشای بلد و اکابر و اعیان
در خفا پدید و ایشان مواضع نهاد و قرار داد که در وقت
معمودی چون جمعی بر دار بود شایند شهران دست از جنگ

بر روی مجرم محترم و عمارات مبارکات که دارند پس کس نمید
سر بار فرستاد و او را از این مملکت اعلام و اطمینان داد چون
در آن روز آثار چنین بود که نادر سلطان از او بگفت امر
مطلع گشت اسعد از خود را برداشت و برای انتقام در طلب
آن سید نبیل روی بطرف بخت مقدس گذاشت خبر با بخت
دادند با مردم بسیار از علما و اشراف در حرم مبارک ملاقات
داشت کرد و در موضع شریف توقف نماید رعایت احترام حرم
را نخواهد نمود و خون جمعی از مکملان را خواهد ریخت و بخت
حفظد ماء ایشان خود بنفس نفیس بیرون آمد و بطرف نادر
سلطان روان شد شاید او را بصیحت کند و براه دلاکت باز
اورد و نزدیک بخت خیابان علیادریه دار الضیافه قرار یافت
کرد و بخت بان سید عالیه مقام بی داشت و دشنام او در تاب
عالمش نماید و برخی از آن کلمات ناسزا را جوابی بفرستاد که آن
خود را از مردم و اشاره بزدن و بخت آن سید مظلوم نمود
بنمود نام لشکری بزرگ بفرستاد بر سر آن سید منعی

فرموده و خود را با بکار با پای چکمه دار لکدی چند بر سینه
و پهلوی آن بند کوار زد و در همان شب که شب یازدهم ماه مبارک
رمضان و سال هزار و دویست و هشتاد و بود اولا مرحوم قربان
اردلان والد ماجد مرحوم رمضان خان کنویش و دوازده سرباز
بشرف عساکر دولت ابد مدت داد و بعد از آن که بلا در رضا خان
لر و فازه پاپین خا با نرا بر روی لشکران و جان نازان دولت
علیه مفتوح نمود در این کمر و دار سپاه سردار و در شهر کمر بند
و نا قریب بیست مقدس بر سپید چون مجال قرار یافت روی
بجانب فرار یافت و در روز پیش گذشت که سید عالی در حاجات
بدین لطافت از دنیا گذشت گویند که کرامات مرحوم شهید
آن بدینخت شی تا صبح راه برید با مژده خود را پشت دروازه
مشهد دید بعضی گویند آثار قدس را برادران بر بند و در اینجا
او را بگرفتند و من بعمل مشغال ذره شراب و عافیه الا مرش در
دارالابهر بگشتند شهادت با سعادت شهید در سال هزار و
دویست و هجده ماه رمضان روی بخلد جان نهاد مغیره

الفرود در حرم انور در مسجد پشت سر مبارک اظهر است فاکون
بیشتر اقا بان شهدا و اولاد و اجدادان سید اجداد و حذر در حرم
از انجمن **الکدر** **الاطهر** **النجف** **الانور** **مولانا** **السید جعفر** **نور محمد**
الشرف و شرف مضجعه المنیف مولد بان آن بند کوار در المومنین
سینوار پس از تحصیل علوم و تکمیل آداب و رسوم و نور تربیه بلند
اجتهاد و بیل مدارج فضل و سداد مهاجرت با رضی منضم فرین
نموده و آن جناب همشیره زاده سید جلیل مولانا سید محمد زید
المأم جمعه که ترجمه آن گذشت بوده در کمال زهد و ورع و تقوی
مغفوره مادام العمر در جوار استان رضوان در بیان ترویج علوم
دینی و نشر احکام شرعیه میفرموده تحقیقات فریده و تصنیفات
مغفیه چند از آن جناب مانده کتاب ریاض الانوار در احوال
ائمة اطهار و اثبات عصمت ایشان علیهم السلام کتاب السیر الصلوة
در حکمت تشریع نماز و اجزای آن رساله در اثبات حرمت غلبان
رساله در علم قرائت و دیگر رسالات از این قبیل دارد که حال در
کتابخانه این عاصی موجود است و قریب بدویست جلد کتاب مال

خود وقت بر طلاق شاهد مقدس بنویس نموده و توکلت از اجداد خود
هزاره واکذاشته معاصرا بر حرم شهدا علیه الله مقامه توده هم دند
ایشان دفات نموده در طرف پابین پای مبارک در صحن جدید قری
بمقبره خالوی خود متواری شده رحمه الله نعم وبارک **از جمله**
السید الزکی العالم اللوزی الامعی مولانا الحاج میرزا معصوم **رضی**
شاه الله فی مقام علی از علای غظام و سادات جلیل الاقدار فحام
ارض فیض فرین است همدرد و خفای و تقوی و کفایت سرآمد
زمان و فضلا فی اطراف توده پیر از تکمیل علوم نقیبه محضیل فوه
قدسیه از مشایخ کرام ممتاز گردیده حجة الاسلام گذارده و بمقام
اصلی خویش معاودت نموده از زوا و اعتزال گزیده و بهیج و بهیج
حکومات و مراعات و اقوال فرموده از غایت زهدات میگذشت
کویا من خود را در کنار جهنم میدیم بالجمله از هزاره و سارا از موضع
کرده و دوی بفناخت او نه در سال هزار و دویست و سی و دو و هشت
ایزدی پوشته و در کفشگاه صحن مقدس عشق و معشوقه خالوی
کنه رحمه الله نعم **از جمله** **العالم العالم والفاسل الحامل**

در کتب معتبره

ملک

صاحب الصدق والوفای مولانا **الحاج میرزا محمد علی** علیه الله درجه و شانه
حشانه عالی جلیل فاضلی بقیل و فقهی بی بدیل است مولد شیراز
بلده ثریب ساکن ارض اقدس بوده در انجا محضیل فقه و اصول
و تکمیل معقول و معقول نموده و نشر علوم و فاضله دارید و سوم
فرموده صاحب ضعیف و البیقات **از جمله** تعلیقات شرح
لمعه مشقه اکنون معروف و متداول است مدتی چهل سال
گویند از حصار بندار ارض اقدس خارج نشده با مشایخ که داشت
ایدا اوده با امور مردم نگرید با جری نرغمه معاش خود را میگذراند
کرمان چند با عالم اچند نشین میدهند گویند قبر خود را در
زمان جوه سلط و هر روزه از برای اشرف و کاران بخاره
عبادت می انداخت و در آخر عمر زیارت بیت الله مشرف گردید
در دهاب و اباب از انشای دولت احرام تمام دید پس از مراجعت
چندی کشید که بجوار رحمت ایزدی پوست و این در سال
هزار و دویست و سی و هفت بوقوع انجامید و بان قبری که در
ابام جوه در قبرستان قنکاه ساخته بود رخ کشید سپین

در کتب معتبره

من شریفش هشتاد و نواشت پیش از پدرانش همه از عباد و زهاد
 و علمای مجاد بوده اند و در پاره از علوم برخی ضعیف فرموده
 اند اول ایشان مولانا الخلیج خدا داد که معاصرا و ابل جفویه است
 و پس از او مولانا اسمعیل و همچنین نابوالد مولانا اسحق که نیز اسمعیل
 نام داشته هم سلسله علم باز در آن خاندان استوار بوده توانه عن
 والد بعد والد رحیم الله **از اجله العالم الفاضل الزاهد**
مولانا الخلیج محمد افاض الله علیه مرده شایسته المغفره عالمی
 بنیل و فاضل جلیل از علمای ثریث و تحصیل اذاب و رسوم و تکمیل
 فضایل و علوم زاد رعایت عالیاث نموده و در هر علم بهر و
 فنی تحصیل فرموده و بعد از عود رعایت عالیاث مجاورت
 روضه رضویه را اختیار فرموده و در این بلد مقیم فرین بدین
 و مباحثه و تمار جماعت و قطع خصوصت اشتغال می نمود در کمال
 هلاکت و بیست و چهل و شش برجت بر روی و اصل گردید در
 قبرشان قلکاه مدفون شد **از اجله العالم الربانی والفقهاء**
الصلواتی و الزاهد الوافی جناب مشطاب ملا محمد ترقی

در علم و ادب

در علم و ادب

محل

تکمیل فقه و اصول و روز جاناان سیدان سندان فاسد محمد علم و در علم و ادب
 الهدی و فامیرزا محمد ضوی دفع الله درجه نما نموده و حاجه
 و تدریس شعول بود **از اجله السید الجلیل و الخیر البیل الوافی**
بالله مولانا الخلیج میرزا عبد و فقه الله الی مقام القرب و محل الاثن
 فاضل کامل و عالمی حامل همشیره زاده مولانا الخلیج سید محمد
 سبزواری امام جمعه است که ذکرش سبق یافت مدد سرائه
 سبزواری و نایب الصداده ارض اقدس بوده تحصیل علوم
 و تکمیل اذاب و رسوم در خدمت خال مکرم خدمت نموده و توف
 حج بیت الله الحرام گذارده و زیارت فورانمه نام علیه السلام
 فایز گردیده گویند در دهک اولی اکرام عمار لو فاطمه زابین
 نیشا بود و سبزواری را زاج کرده و ما بعرف سید بن کواری ابعنا
 بودند با کمال افتد کی معاد و شکره ددی بمجا صغفا و شاکه
 آورد **۹** کرم نه پرمغان در بر روی بکشاید کدام در بر نم چا
 از کجا جویم پس از دود و شکر کس مجرم مطهر آمد بی نضج
 نزاری و عرض سوگاری داد و دی عجز بحال نیاز نهاد او را

در علم و ادب

خالصه ریود در عالم مراغت برزگوار پی بنده زری باو عت
 فرمود چون بخوش آمد در دست او بود شمرند صد تومان
 خراسانی هبیه راه گرفت و بر مصطفی شوق داشت و درها
 سال از بارت مکه معظمه زادها **الله شرفا** و **اعظم** در پست
 پس از اناب همواره در استان آسمان جناب نثار داد به تعلیم
 طلاب می نمود تا یک مرتبه از آن فضل نثار حاصل فرمود در آن
 هزار و دویست و سی و نه از این جهان انتقال کرد و سن شریفش
 و هشت سال گویند دوازده فرزند داشته تمام با و قارود انشود
 و در وفات ایشان بمنصب بلند شدند پس پانصد و شصت و یک سال
 میرزا حسن و دیگر میرزا احمد تقی رحمهم الله **جمعاً از اهل عالم**
الموتی و الفاضل المستد مولانا الحاج ملا محمد عالمی بدین فقهی
 جلیل استفاده علوم در خدمت جناب صاحب باطن فرموده و در
 خدمت جناب شیخ جعفر نجفی نیز با استفاده و تکمیل شعول
 بوده و در مشهد مقدس رضوی بنماز جماعت و تدریس و تفسیر

طلاب مشغول بوده و اکثر این ارض من فربان نماز جماعت اند
 غیر در مشهد و در پای منار مسجد کوه شاد و آینه امامت داشت
 و صفوف جماعت اقل مسجد را پر می نمود و خوش بیان و خوش
 تفکر بود و باین جعفریهات مرحمت داشت و خدمتغایبار از
 انتخابانی مانده است از آنجمله تدریسی شرح برده مرحوم **الحی**
 و دیگر ساله جلد در محل احادیث مشکله و بیانات آنها و رساله در
 علم حدیث و مسجد هم از خصال رساله شریف و برق در طهارت خون تمام
 رساله کل جعفری کتابه را حول نفعه و رساله در ترجمه طب ابن سنا که
 خواهیم نمود باین نسخه شریفه نشاء الله و غیر این از رسایل و تنویر
 جواب و کتابخانه انتخاب در مشهد مقدس رضوی نظیر داشت و از
 هر کتابی در هر علم و فقهی یافت میشد متن و آتش هفتاد و پنج
 سال بود در سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت از دار فانی گذشت
 و در دار السیاده چون کوه را برادر در جوار امام هشتم علیه السلام
از اهل عالم استاد الما جید العالم العالم العابد المخصوص بعبادت الله
الحاج میرزا احمد بن الله اسکنه الله فی حلین و سکنه ملک الصالحین

الشيخ محمد بن محمد بن أبي نصر في الاصفهاني اعلى الله مقامه نبأ ان
ملايك دريان مشرف كردند سید مذکور چهارده ماه این
در این ارض مضرترین مهترمان کرده نگاه داشت در این
لوازم ضایع را چنانچه بایدار عهد برآمد و قرص ایشان را
که زیاده از هزار تومان بود از مال خالص خود ادا نمود و
در آن ایام فقه و اصول را در خدمت شیخ فایز ایام کمال
و اتمام فرمود گویند که حاجه آن سید عالیشان در آن زمان
از سایر علما و اقران ممتاز و مختار بود و لا در آن سال هزار
و صد و نود در سنه هزار و دویست و چهار در خلد جان منزل
کرد و در روضه مطهر در جانب پشت سر مبارک متصل بود
مبارک روی عجز بخاک بار افرد در رحمة الله نعم **از اجله البد**
المحقق النقاد و صاحب الطبع الوفاة مولانا الحاج **میرزا محمد**
طیبه الله تراه و جعل الجنة مثواه نیز فرزندان چند مرحوم شهید
و برادر کهنه میرزا هدایت الله و اخوی مهتر میرزا اود صفندی
الاذکار است سیدی رفیع المنزله و فاضل شریف البریه از اجله

از باب تقد و تقوی و اهل علم و تقوی بوده در حضرت و اهل
له رفوع فضایل و مآثر را تکمیل نموده و مادام الحیوة نشر علوم
شرعی و ترویج احکام علمیه میفرموده در رعایت طلاب و حمایت
علمای صاحبان سداد و ثواب اهتمام موفود و سعی مشکور بود
میداشته و لا در آن با سعادتش سال هزار و صد و هشتاد و شش
و در سال هزار و دویست و چهل و شش از این جهان فانی در گذشت
و در حرم مطهر در جنب تربت والد و برادر قریب توجید خانه
مبارک مدفون گشت رحمهم الله اجمعین **از اجله الفاضل**
المؤمن المؤمنین و العارف الممض مولانا **الحاج محمد حسن**
جزاه الله بالاجل الاحسن از طایفه نباشت گویند میلادش در
در یکی از فرای نباشا بود معروف بمعموری اتفاق افتاد اغاد
تعلیم علوم در مشهد مقدس نهاد در خدمت مرحوم میرزا
معصوم رضوی سابق الذکر محض کمال فقه و اصول کرده و
حضرت مولانا ملا عبد الوهاب شیخ الاسلام مدنی مدید
مشغول بفتن فضایل و تدبیر فزون بود ناگاه جذبه شوق الهی

۹۲۲۸۱

اودا در بود دست از گفت و شنید کشید و در گوشه غلث
 منزوی گردید و مدت مدیدی این عذر ذلیل در جوار منزل
 شیخ جلیل و عارف بنعل منزلی اقامت نمود و بواسطه بیماری
 ازان بزرگوار شامل حال این غاصی خاک ارشد و مدت چهار
 سال در یکی از حجرات مدرسه پایین پای مبارک بر پا داشت
 صعبه اشغال و درین نادرا فعال و اعمالش بر قدری چند
 مشاهده نمود و وفاتش در دوم رجب سال هزار و دویست و
 شصت و دو اتفاق افتاد سن شریفش شصت و یک سال و بر
 حسب وصیت خودش در قبرستان قتلگاه دویزاری برخاک
 حجاب و توابینها در حرمه الله تبارک و تعالی **از جمله السید**
السید و العالم الموبد الفقیه الكامل السید مولانا علی محمد
المعروف بالقصیر قدس الله تعالی ترحمه عالمی خیر و فقیه ای
 نظیر و محقق فی خبر و دین و قدس و ورع و تقوی و حیدر و
 فریده هر بوده از اجله سادات رضویه ارض فضل و مروت است
 مخزن یکی مولانا الحاج میرزا معصوم رضوی سابق الذکر است

حاجی سید محمد

الان سرگرد

مجلس

تحصیل علوم مبادی در مشهد مقدس نمود و برای استغناء
 فقه و اصول بعثات غالباً مشرف گردید و چندی در محضر
 آقای بهمنیانی و مدتی در خدمت سید بحر العلوم و در خانه
 در حضرت مرحوم شیخ جعفر نجفی الحلی الله در جاناتهم
 و دفع مقاماتهم تلمذ و تکمیل فرموده تا آنکه بقوه فقهیه
 اجتهاد فراز آمده و از ایشان مجاز شده و نیز مراجعت
 نموده مدت چهار سال در مدرسه بالاسر مبارک
 مشغول فاضله فقهیه و تشریفاتی شرعی بوده پس
 بتفریبی مهاجرت باصفهان کرده در اینجا نیز اشغال
 باین اعمال شریفه داشته و جناب مستطاب حجه الاسلام
 و ملکا الخاص و العام حاجی سید محمد باقر و مرحوم جناب
 حاجی محمد ابراهیم کرمانی نهایت تعظیم و تکریم در حق انسید
 جلیل نموده و مردم را امر بتابعیت این جناب نموده و درین
 در اصفهان بحال توجیه خود را آورد و فرزندانی را نداشت
 داشتند فاضل و عالم و فقیه و ثقة و عادل موسوم بمیرزا **حاجی**

ربح الله درجه و بسیار وقت نظر داشتند و چند مانی
 در مدسه ثواب بتعلیم طلاب اشتغال داشتند بعد از
 چند سال باز پس روی بمشقه مقدس آورده ملجا خاص
 عام و مرجع طلاب علوم از هر ناحیه و مقام کشته و مینویس
 علم و ریاستش از وجع عیون گذشته در آن اعوام حج بیت الله
 الحرام گذارده و مکرر بزبانت بقدر طاهره ائمه انام علیهم السلام
 شرف جنبه شرافت اوقات را بوظایف طاعات و عبادات
 میکرد زاننده ناکاه مرخص فلح او را عارض شر به تلج کرده و با
 ظاهره ملذات و علاج را مستعد پدید شوق زیارت عینات
 در دل نصیب بشو عزم رحیل در پیوست در دار الحلاله طهر
 مرحوم شیخ محمد رضا که اذاکا بر علما و اعیان بود ایشانرا بمنزل
 خود برد و اطباء را برای استعلاج جمع آورد و مدت سه ماه تمام
 اهتمام کرد شاعی جمیع ان شیخ ناک نهاد در دفع علت از طبیعت
 ان سید جلیل معین نهاد در مردان شهر پادشاه میرود
 البسه الله حلال العودان سید بن کوار بدین نمود و آنچه را

بود از انعام و اکرام مبدول فرمود بالجملة چون از علاج مایوس
 آمد بقصد ایشان بوسی شاهد مشرفه رفت در بلده قم شی
 سخت علاقه بر امراض سابقه کشت در سال همد و در وقت بخواه
 و پنج از این برای سه پنج رخت کیشد و بلاحت قریب بر دایه
 از این عالم فانی رسید جسد شریفش را بارض مقدس نقل کردند
 و در جوار امام مطهر منور مابین مسجدین پشت سر دیو بالا سر
 مبارک بخال سپردند کشته از حوضه درین سید عالم بقدا
 بدعیه فضل و اشهار رسیده اند که هر یک از انها را درین
 اوان ترجمه جداگانه است از انجمه مولانا السید الاجل الانور
 الخلیج میرزا حسن که ترجمه انشود غفر بخواهد آمد برادر کشته
 انشود و مولانا و سیدنا الاجل الانور العالم المقدس المکرم
 الا و هر سیدنا ذات و منبع السعادات الحبر البحر الودیع فیما
 محمد صادق الرضوی ناظر روضه رضویه علی مشرفه الالات
 السلام والخیر و جناب مولانا محمد یحیی جولا و مولانا ملا
 محمد رشای تباری و مولانا ملا محمد تربتی و مولانا ملا احمد تباری

و مولانا ملا محمد رضای سیرتواری و مولانا ملا محمد رضا
 صاحبانی و مولانا میرزا محمد مهدی و مولانا الحاج میرزا حکیم
 محمد و بزرگوار فرزندان جناب بودند و در علم و عمل کامل بودند
 و مولانا حاج میرزا محمد علی زینتی و ابن جعفر نیز مدتی در
 خدمت آن سید بزرگوار استفاده از کلمات و عبارات آن بزرگوار
 و نهایت مرحمت باین خاصیتی داشتند کتب مصنفه انعام بیل
 باین تفصیل است کتاب صایح در فقه بکلیه تمام کتاب اعلام
 الودی نیز در فقه از اول طهارت تا محبت بنیم شرح مبسوطی
 بر کتاب خمس و اجاره و فضا و شهادت و محبت الایمان
 از لغه دشمنه و کلام در علم رجال و بی خدمات عظام
 از آن سید عالم مقام نسبت بدین و دولت انجام یافت و جمیع
 آنکه پس از فوت خافان خلدایشان مواد اشوب و فتنه در بلاد
 خراسان بهجتان آمد خان خوف باسی فریاد و بلب بظلمت
 مشهد مبارک افتاد و باین خیال خام تا سرحد جام از قتل و فساد
 و هتک حرمت چری باقی نهادند و ملای برآمد و از پاهای و

این کتاب را در کتابخانه
 آستان قدس مشهد
 ثبت شده است

مجده آن حدود کاری نکشود و کپی از اتحاد و اتحاد باب مرادی
 نگاشته است و سید چاره این فساد را از راه سداد ندای جهاد و
 دفاع در داد و خود با برادر که نزد ویرمهر خویش راه آن بدکش
 گرفتند و جمعی بسیار از علمای اخبار و سادات جلیله الاقدار
 تحریه از دینار سابه و از ازی آن سید بزرگوار برفتند و در پی راهی
 لشکر اسباب کار از نزدیک حصار بند شهر توقف فرمودند و اول این
 اخبار را آن نابکار استماع نمود کارش با اضطراب و اضطراب کرد
 دعوای مظلوم منجابه خود را در چل اجل گرفتار دید و ضائق
 علمای ارض بمبارحت مجال قرار یافت تا چار بجای فرات
 فتنه با سود و شمشیری بخون بنالودش شریفان سید بگو
 خطا هفتاد و پنج سال شده الله نعم **از اجله السید**
الملا عبد العالم ای المعاصر و الماتر و المعالی و المکارم مولانا الای
 قدس الله نفسه الزکیه و بدنی در جانه العلیه شامی فرزند
 اسعد و کرامی ولد ارشد مرحوم میرزا هدایت الله و نواده مرحوم
 شهید اعلی الله مقامه است در حضرت والد ماجد مخبیل

اتحاد مراد از اتحاد

ملته اهتمام تمام داشت و با آرزای دل قدم در راه مراد و
 معاشرت بزرگان و جمعی علمای دین از حضور درس
 و استفاده از آن فایده صمدی بهرینه رفیع علم و عمل ارتقا می
 مثل و کما شمس الفضل و الا دیار را مجتهدین و المحققین حاج
 میرزا نصر الله ایام الله توفیقانه و مثل رحوم علامه فهاهم و مفتی
 الانام و کفیل الارامله و الانام ملا محمد صادق بن ابوبکر
 و مثل رحوم جانشان علامه فهاهم السید الاجل الاوزد العالم
 المقدس المکرم الاطهر فامیرنا بابای بنزادری و غیر ایشان
 رضع الله نعم فی الجنان در جانیهم و این عاصی به روزگار مذ
 و سال در مدرسه انتخاب با استفاده و تعلیم شرفا میبخشیدم و
 و در تشویق و تربیت جعفر کوناه میفرمود و در ترویج جعفر
 و شیوع کتب مؤلفه جعفر کمال اهتمام میفرمود و در کتاب
 نخبه المعاد انتخاب مباحث خود در بفرست و توصیف آن
 کمال حمت نمودند و باعث ترویج آن کتاب و بابای مؤلفان این
 جعفر که میدیدند در او ابله فتنه سالاران سید عالم بقدر اوست و

کرد و بسوی خواجه مشفقانه با او در میان آورد و اثری بخشید و
 از طریق خواجه مشرف نگری در ملاطفت برآمد و سر بر او از هر جنبه
 نیک شده و حضرت سید جلیل ملت شکرش تا قدم بارد و رنج
 دارد شاید محسوسین را از شکنجه باز قنداره ارد و پوید بلکه چاره
 صلحی بود جناب سید برخی او را انصراف فرمود و تفریع نمود پس
 با جمعی از اصحاب نجاب معسکر انجم قیاب شتافت احضام تمام
 یافت چون آن صلح موافق صلاح بود از همانجا بکشت عینات
 عالیاث مرحله سپرد تا آنکه افتاح مشهد مقدس صورت
 بر مرکب معاودت داشت در حواریان قدس باخصا ص
 سابقه ان داشت تا در شهر شعبان المعظم ۱۲۷۸ هجری از این عالم
 فانی در گذشت و در مسجد پشت سراجرم مطهر مدفون و
 معترکت رحمه الله ببارک و نعم الخیر السید السید العالم الکام
 المؤید فخر العلماء العالمین و بدینا لفقها و المجتهدین المولای
 الاعظم الامجد الامجدی **امیرنا محمد مصطفی** اعظم الله
 علیه مرتبه شایسته العز و الرضوان و اسکنه فی علی غرناث الجنان

فما لم يظفر فاضل في بحر من حقایق صبر تکمیل فقه واصول
 در خدمت صاحب زامن روحی الله عنه نموده و در مشیت
 رضوی بند پس و تربیت طلاب اشغال داشته جمع کثیری
 از افاضل در درس و تربیت انجمن بد رعایت علم و عمل ایستاده
 نموده که ترجمه هر یک محتاج بد فتر جدا گانه گانه است قدیات
 عامه و خاصه و نماز جماعت ارض اقدس بحجاب ایشان نهایی
 گردیده بود و مقبولیت عامه و خاصه از برای ایشان بود و شرف
 انزاد هفتاد و چهار سال و فائق در مقام رجید سال هزار و
 دویست و شصت و شش و مرقدش در حرم انور در مسجد پیش
 مشهور بمسجد یاض و واقع گردیده سقای الله ذراه و جعل الجحیم ثوابه
انما جعل الفاضل المنفی و العالم الماجد المنفی مولانا حلیمی میرزا
 ربیعنا توفیاً و از تجا و اجله علای ارض فیض قرین در زمان خود
 بود و استفاضه فون شرعی و علوم اصلیه و فروعیه در خدمت
 جناب الحلاج سید محمد علم الهدی و برادر کهنش انور نموده و در
 مراتب علمیه بنهایت محل اعتماد و وثوق جناب حلیمی میرزا حسن

سابق الذکر بوده و با جازنا و مشغول لشرفاوی شرعیته و
 تدریس کتب علمیه گردید تا بمقبولیت عامه و مرجعیت ثامنه
 رسیده تا در سال هزار و دویست و نود و هشت از این دار فانی
 در گذشت و بر طرف مسجد بالا سر مبارک در صنفه متصل بمسجد
 نور مؤثری گشت رحمه الله تعالی **انما جعل** السيد الزهري و كوكبه
 في سماء الفضل دینی مولانا **الحاج میرزا علی** رفع الله منزلته
 و زاد مغفرته فرزند سعادت مند میرزا هدایت الله مفید ماله
 المذکر است پس از مرحوم والد افاضت جمیع ارض اقدس ایشان
 دون سایر الاخوان رسید به تعلیم علوم و ترویج اذاریه و سوسه
 اشغال و در دین بسیار در مواظبت طالبان رعایت جانب فضا
 و سایرین میگوشت و اکثر طلاب ارض فیض قرین موظف
 بوظایف انجمن بودند و جمیع از فضلا و علما و ادباء و سوله
 در کماجانه ایشان حاضر بودند و بمباحثه علمیه و تحقیق مسائل
 گفتگو میکردند و هر عالمی که از بلاد ایران مرحله پیمای ارض
 فیض بنیان میشد در دید و باز دید و مهمان داری و غیره

الذکر

کوناهی بنمود و پوشه با علمای طریقه افاده و استفادہ مرعی
 میداشت و بجز ساحت علمی و مجالس سخن و کلام دیگر تفریحات
 و از مولفان انتخاب نایب الشریعہ فی فقه الامامیہ از کتاب
 طهارت و وضو و شهادت قدسی تمام و بانی تمام و رسالہ
 در مسائل حج و منظومہ در ارث و شرحی بر تفسیر القواعد
 کہ تمام ننوده اند و رسالہ در حدود و فضاصل و دیات کہ بخواهی
 خافان مغفور مرحوم محمد شاه نایب فرمودہ و رسالہ النجاة للمعین
 در اکثر ابواب فقه مشتمل بر جمیع اقوال و طریقه احتیاط و رسالہ
 شرط النجاة و خلاصہ النجاة کہ هر دو در احکام شرعیہ فرمودہ اند
 و دو مسئلہ از فقه یک در بیع فضولی کہ اباسکوت مال الکفایت در
 لزوم فضولی دارد یا مخرج بلفظ است و یک قرائت ماموم در
 امام کہ قریبہ هزار بیت بفضیل تمام بحجۃ فرمایش جناب
 الاسلام مرحوم حاجی سید محمد باقر رفع الله درجۃ نوشته بودند
 و هنوز انکام تمام نشده بود کہ جناب حجت الاسلام حاجی سید
 محمد باقر از دافان بدار بای رحلت فرمودند و در سال هزار و

و بیت و شصت و یک کہ این خادم اخبار و انوار ائمہ اطهار
 علیہم السلام بزبان غنیات عالمان شرفیاب شدم ان شفعہ
 و انظر علمای نجف و کربلا را سبندم نهایت محبت فرمودند
 اکثر علماء اذن فخر شریعہ بخط مبارک خود کمال مدح و تحسین نمود
 اجازات بلوغه و در شیعہ مرجعہ در حق انتخاب نوشتند و جواب نوشتند
 کہ بین ایشان و اهل خراسان و دیگران واقع میشد کہ جواب آنها
 باین جعفر محمول میگرفتند کہ اجوبہ آنها را موافق قواعد فقه
 بفصیل نوشته بنظر مبارک ایشان میرسانند و بعد از آن خلاصہ
 جواب را در خطاطی استغناء مینوشتم و فرستایم هزار بیت میشود
 و در زمان فوت محمد شاه قاجار کتاب الله باب التوریه فرمودند
 الخلام بالله توفت نمود و بر جنازه او نماز نمود و خدای عز و جل
 نسبت بدین دولت دامت بود و در فتنہ سالاری شرارت و
 با بریکان درویشی ارض فتن فرزند صبر گذاشتند بزرگ باعسا
 منصوره مرسلات و مواطات شد و یکب این فحاشا اذد

حکیم بی احترامات با تو در سید مقرر می نمود تا الخ میرزا
و جمعی دیگر در مجلس گذاشته بدین زعمان آوردند بی احترامی
باقت پاره الرحمن قلبه را و منوی کت و در ماه و جبال الهی
و دولت و بارزده عالم را از میلاد خود طریقت بخشد و در چهار
شوال سال هزار و دویست و هشتاد از این جهان بیدار شد
و در مسجد بیت سراجرم مطهر مدفون گردید از حسن اتفاقات
بلکه میتوان گفت که از جمله کرامات باشد که مدت زندگانی او
با والد الا که هر سال او بود و همچنین اولاد اینجانب با اولاد والد
بزرگوار شد و کوزا و انا و اصغر او کبریا نشاء و از جمله
این سرور خا لایق بر بزرگوار بی تو سپرد که در جمیع افعال و اقوال
شما پیروی از والد و الا که هر یک از او را و ایل زمان صیانت
و ارشاد و ترغیب بعبادت و طاعت و حق و کونای نفی
و در اوقات اسحار که زمان فجر و استغفار و از وینار است
در در پی خود سوار نموده از باغ سراپ برو صنه فیض اثار

بشهادت و سخن خیزی بمن بر می نمود و در اسفار و سیاحت
از خود جدا نمی نمود و پوسته مرا عبا و بود در این نماز
جاعت و وجوهات خیرات و صدقات را اینجانب تقدس
موکول فرموده بمن بر می نمود و از این جهت ان بزرگوار
معمصومه الاثمه ملقب فرموده از سایر اولاد خود او را گرد
و از توحید ان سرور در حق ان پیکر حاضر رسد با چهره رسد
و لذت کسان جنابه فی بین اولاده الشاهد العدل الخ
ابیه و فضله و الفرج المشبه لاصله و هو هلال ذلک
العصر و غصن عظیم من ثلک الشجر **شعر** بدیدی را که
اینجانب پیراست * افتابش بر آسین قیاست * ماه
که اینجانب کهر است * ماهتابش بر آسین قیاست *
یعنی در پیش الانبیا و شمس الفضل و نور الانبیا و بین
الباقی و صیلا الفضل و سلطان العلماء جناب سلطان
میرزا هیسته الله ادم الله لعلی توفیقائه العالی

و معنون است تعلیقات و حواشی بر کتاب قوانین الاصول
چهار مجلد تقریباً دو بیت هزار بیت تعلیقات و حواشی بر کتاب
روضه در فقه نیز چهار مجلد یکصد و بیست هزار بیت حواشی
بر اوایل تفسیر پیاوی رساله مبسوط در علم عرفان و فایده
و احکام شغافه مجلل صلوٰه تقریباً سه هزار بیت رساله
در اثبات نبوت ما بین دو ایرعظام از علم هدایت حواشی و
تعلیقات بر شرح کبر هشتاد و پنج هزار بیت تعلیقات بر
برجینه طن و استصحاب حاصل برانه و تعادل و تراجم
سرحوم شیخ مرعشی علی الله مقامه چهار مجلد تقریباً یکصد
و پنجاه هزار بیت رساله در حل بعضی مسائل معضله حسابیه
و مسوالات متفرقه در علوم عدیده نیز باقی مانده و مدد
نشده است اسخا اوان جناباره سابل هر علم مجدی بود
که هیچ وقت از او سوالی نکردند که فی الفور جواب حاضر در
نظر شریفش نباشد خیر با طراف المسائل کلها بصیرت شایسته
کالمراقب ترجمه الله نعم و جعل الجنة مثواه **از مجلد العالم**

الربانی و الفقه الصمدی و العارف الوافی و الحکیم الالهی
الذی صنف فی کل علم من العلوم الشرعیة و لم یروى من
الزمان نظیره فی علوم النقلیه و العقلیه الحبر الفخر المودعی
اعنی شیخی و مولای **شیخ الدین** بن خال الدین بهبهانی افاض
الله نعم علی مرفده شایسته المرحمة و الغفران و اسكنه فی اعلی
درجات الجنان و هوذا هدی محمدیاتی و ان بزرگوار در حدیث
جمعی از علمای عظام مثل آقای بهبهانی ره و مرحوم بحر العلوم
و میرزا مهدی شهرستانی و صاحب را با رضوان الله علیهم
رسیده بود و افاضه فوئدات انصاف و مجلس درس آن بزرگوار
ناایسته و لیکن در افاضات رسد و رضوی علی مشرقها الاف النجیة
و الشاعریه وارد رزاونیه عزلت ابابعد و شد اهل ان بزرگوار
بر خود مسدود فرموده و در حجره خود که در صحن عتیق مقابل
جسد مطهر بود پیوسته بچیز رفقه و اصول اشتغال داشتند
و کتب بسیاری در فقه و اصول و کلام و علوم ادبیه تصنیف
فرموده اند و این نبه در کار پیوسته میگذاردی آن بزرگوار

عاجی خدمت انتخاب بنده و از این تارم انزود بمادر این حاجی
خطاب فرموده بودند که مکنار پیرت از مشهد ما بجای دیگر
برود آخر اجازت معاش و گذران و بنا است قدر خدمت انزود
اشرف و در بال بسیار بود که شت برداشند و باین حاجی
مرحمت فرمودند و گفتند این را در اموال خود خرج نما از اینجا
بجای دیگر برو این خاصه و رو فی که ان پولها را از ان معدن
جود و احسان گرفتیم و در بال یاد و اشرفی از نهاد در نهاد
انزود عالمان باین خاصه فرمودند و اشرفی را برود و این
اب بردار من بفرموده انزود داخل نهاری شده انهارا را
پیدا نمودم و برداشتم بعد از این که والده این بنده بود کار این
خواهر از برای من نقل نمود من عزم نموده مجاورت انزود
اختیار نمودم و بعد از چند روزه از من بخواه انزود که از ولا
بعیده بربار انزود مشرف شده بودند مستحق خدمت و احسان
کلی باین حاجی نمودند که از عسرت و انقلاب رها شدم و باین
در خدمت ان شیخ بندکار بودم و بخصیص علم مشغول بودم

نایب که در اواخر سال ۱۲۴۶ در ماه مبارک رمضان بمادر حاجی
الهی فرین کرد بدید و از مؤلفات مشهوره ان شیخ بندکار
شرح معالم اصول است که پنج مجلد و قریب یکصد و سی هزار
بیت است و حاشیه قوانین دو جلد است و حاشیه مطول
در سابل مقفیه و جواهر کلام در اصول بن نظیر کوه مراد
و در نحو صرف و معانی و غیره که اسامی انها در نظرم نیست
و مرقد شریف در صفت همان حجره که قریب بیست و سال در ان
حجره مشغول نایب و تصنیف بودند واقع گردیده بکج
مرقد انتخاب و مرقد شیخ جلیل و جبرئیل عالم ربانی و محدث
و افعی شیخ عرفا میله صاحب سابل الشیعه واقع است ان شاء الله
نعم علی مرقد هار الرحمه و الرضوان و اسکنه تالیف اعلی غفر
الجنان و بعد از این که در این دوادین ارض فیض فرین
از احوال و بیع بن حاتم القوی الکوفی سوال مینماید که مرقد
او در کفر سنجی مشهود مقدس رضوی علی مرقد هار الا الخیر
واقع شد لهذا احوال او باین مینام حق بیت که انتخاب

جمله اخبار و زهاد بوده و قاصص صریحی با ایشان نظر
نیاورده از کتب رجال و غیره مگر عبارت طبرسی در مجمع البحرین
که اشعاری دارد و لکن جواب آنرا بنامه بعد از نقل عبارت
ایشان خواهیم داد و در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است
که در کتاب خلاصه مسطور است که او زهاد و تابعین بوده
و در کتاب کشتی مسطور است که شیخ اجل فضل بن شاذان
را از زهاد ثمانیه پرسیدند گفت هفت نفر بودند از ایشان
ربیع بن جهم و هرم بن حبان و ابوسریحه و قاسم بن عبد قیس
که از اصحاب زهاد و اتقیا حضرت امیر المؤمنین عم بودند و یک
ابوسلمه خولانی و افجری بود مردانی صاحب معویه و مردم
را محراب امیر المؤمنین ترغیب می نمود و روزی با آنحضرت گفت
مهاجر و انصاری که بر عثمان خروج کرده بودند بدست ما
ندیدیم که ایشان را یکشنبه چون آنحضرت از آن ایام نمود گفت الان
طالب انصاریان ما کان وضع فکار مصیده یعنی الان غیب
قوم بمقتله علی بن ابی طالب بر ما خوش و آسان شد چونکه

از این بابی او معلوم شد که قتل عثمان بسبب جلیله او بود
که هاده بود و دیگری سرور بن الا جلیع که تمنا می نمود
بود در اشاعی اشغال او بان عمل در صیارت و غیره و نیز او
انجاست و دیگری حسن بصری بود و او بهر طایفه منعقد
هوا و هوس ایشان همراهی می نمود و از او سببه کسب و کسب
دنیوی می نمود و با پنجاه و پنجاه نفر بود و دیگری اسود بن
زید بود در ثانی پنج ابن احمم کوفی مسطور است که از بابی
از نواب امیر المؤمنین که در وقت حضرت امیر انجاست شام رسید
ربیع بن جهم بود که از ولایت ری با چهار هزار مرد مسلح
نجدت انجاست آمد و چون بملاقات امیر رسید آنحضرت در
برقش شام و جنگ معلومه ترغیب می نمود و غیره شریفش
در کنار رودخانه شهر طوس نزدیک مشهد مقدس واقع
است و از ثقات آن بارشیده شده که در وقت که حضرت
امام الحسن و آلان علی بن موسی الرضا با امامون عباسی
طوس بودند بر آنجا رفت خواجه ربیع نوحه می نمودند و گفتی

هَذَا فَضْلًا وَشَرَفًا انْتَهَى كَلَامُهُ **سوال** گویند در یکی از کتب مبدع
 که یکی از سلاطین احوال ربیع از مرحوم شیخ **لهای** ده
 سوال نموده بود شیخ در جواب فرمودند که حدیثی مبارک است
 که جناب **ایام** رمضان فرمودند که بنامدم بخیرسان مکر بجهت
 ربیع و مؤید اینست **فهره** که در بیغله شریفه ربیع نوشته شد
 که قال **الرضا ما حصل له القدر** بخیرسان **الان** از باره الربیع
 و عبارت قاضی نور الله در کتاب محال المؤمنین که مفادش
 اینست که اگر در مکر در باریت او توجه مینمودند **مجموع** علما
 در خلاصه نموده است که او از زهاد ثمانیه است و قاعده علما
 در خلاصه اینست که دو باب عنوان فرموده است **باب** الممدوح
 و **باب** المذمومین و این برادر از باب الممدوحین نقل نموده
 پس باین ربیع از اربعه ممدوحه است و این دلالت بر عظمت
 شان و مینماید و همچنین مرحوم میرزا محمد در رجال و سبط
 فرموده است که ربیع یکی از زهاد ثمانیه بوده است و این کلام
 را از کشتی نقل نموده است و بعد از آن از فضل بن شاذان

نقل نموده که او **ابا جلی** بن **ابطال** بود و از زهاد و انصاف بود
 در حاشیه از کتاب مزبور فرموده عالم بخط ربانی و همچنین در
 رجال کبیر اشعاری ممدوح وی میباشد و **مکمل** دیگر بر ممدوح و
 خوبان بر دو کوه اینست که حمای از ثقات صلیای مادر اواب
 و اخلاق استشهاد بقول و فعل ربیع نموده اند و این **لهای** است
 ممدوح و خوبی است بلکه این مقام ناله مرثیه معصومین میباشد
از انجیل در معراج التعداد و غیره در مقام استجاب بکوت
 استشهاد باین نموده اند که ربیع کاغذی در نزد خود میگذاشت
 و هر چه میگفت در آن می نوشت چون شب میشد حساب نکلمات
 خود را میبرد و میگفت آه **مجا** **احسانون** و **بغیا** **اعفی** **خرا** **موا**
نجات یافتند و ما بنافتم **از انجیل** در خلاصه الاکار در مجت
 استغفار مرحوم فیض فرموده که باید مستغفر در حال استغفار
 با توجه و حضور قلب باشد و الا مرتکب گناه و دروغی شده و
 استشهاد نموده بقول ربیع قال الربیع بن حاتم رضی الله عنه
 لا یفلحکم استغفر الله و انوب الیه فیکون دنیا و دنیا بقره

ممدوح

اللهم اغفر لي ربّ جلّ يعني بذلك اذا استغفر عن قلبه لا يستغفر
طلب المغفرة ولا يلجأ الى الله بقلبه فتكون ذلك ذنباً واذ قال
انوب اليه ولم يثبت فذلك كذباً الى آخره ولفظ رضى الله عنه
در كلمات علماء فربه ديكر است بر مدح **از انجا** شيخ فهايه در
در مدح غرنا استهاد بفعل ربيع نموده وكفنه قال سلمى
الدارايه ينما الربيع بن حاتم جالس على باب داره اذ جاءه حجة
صك وجهه ربيحه فجل بمسح الدم عن وجهه ويقول لقد
وعظت الربيع فقام ودخل داره حتى خرجت جازية وهجرت
در مقام ديكر مروده است كه ربيع كرمه ونضرب بساير ميكر
بيدي كه مادر او بملك امده بعد ربيع گفت اي مادر ميكر
كبي لا كنهه كه اينقدر كرمه ميكني بگوين كه بروم بسوي اهل
مقول وطلب عفو كنم كه از تو بگذرند والله اما را كرا اهل
مقول بدانند كه تو اينقدر كرمه ميكني از تو خواهند گذشت
ربيع گفت بلي اما در من نفس را كند ام **مولا** كو بد ظاهرين
است كه بايد عيارت چنين باشد كه من قصد اين دارم كه

نفس خود را بكنم ونيج ابو علي در رجال خود احوال او را
باو پس فرماني نموده و در انجا فرموده است كه نوارها را انقبأ
و در عنوان ربيع از مختصر ديگر نقل نموده كه ربيع در خانه
خود بكمي حضرت نموده بود و هر وقت قلاوت قلب يا و عار
ميشد داخل دران فبر ميشد و ميخواست بفكر بگذارد اما ميخواست
و بعد عرض ميموداي بر مردم كار من بركردن مراد بنا شايد
عمل تمام عمل صالح دران چيزي كه ترك نموده ام در دار بناو
بخا بنا و مردم از اين بعد از ان نفس خود را خطا خطا ميكنند و ميكنند
اين ربيع حال بد بنا بر كشتن پس بكن از عمل صالح انچه را ترك نموده
و اين نهايت مدح است از براي او اين مرئيه كملين در علم و
عمل است بتمام ملاحظه انچه در خانه رجال و سبط پرده
شد كه در حق او فرموده عالم محظوظ رايي و بعضي از اهل
رجال و علماء در باره او توقف فرمودند مثل علامه مجلسي
ره در وجهه رجاله و در بعضي از كتب خود فرموده و ذات
بعض الطعون فيه وهو المدفون بالمشهد المقدس **الضريح**

بله سنجی که هست در کلام طریحی در مجمع البحرین و الاغیر از ایشان
 از علما و اهل رجال قاضی صریحی بنظر نرسیده و محل کلام ایشان
 اینست که بعد از آنکه چهار صد نفر از اصحاب عبد الله بن مسعود
 که در جنگ صفین مجروح شدند امیر المؤمنین ع مشرف شدند و در
 میان ایشان بود ربیع بن حیثم ایشان عرض نمودند قالوا انما قد
 شککما فی هذا القتال مع معرفتنا بفضلک و لاحق بنا و لا یلک
 علی بقائنا المسلمین و بعد از آن کلام عرض نمودند بما مفوض
 فرمایند بعضی از سرحدات را که بادشمنان دین مغالنه نمائیم
 بعد از آن حضرت امیر المؤمنین سرحدی را مفوض فرمودند
 با ایشان و اولی که بجانب مدینه است شد علم نصر امیر ربیع
 بود و بعد از چند سطر میفرماید که بنا بر این العباد بالله ربیع
 از جمله مشککین است و جواب از این ممکن است بچند وجه اول
 اینکه خود طریحی بلفظ بنا بر این العباد بالله فرموده اند و مفوض
 ذم او نبوده اند نظیر لو کان فیما الا الله لفسدنا و انما اینکه
 بودن ربیع در میان جمعی که این کلام از ایشان صادر شود قوی

بالنسبه ربیع نخواهد بود و دیگر اینکه لفظا نماند شککما
 فی هذا القتال ظاهر در اینست که ما شک داریم که آیا غالب
 بر خصم میشویم یا مغلوب خواهیم بود نه در حقیقت قتال
 خلاصه کلام نظر مضد بقی کثیری و فضل بن شاذان و خلاصه
 در خلاصه و همچنین میرزا محمد در رجال و سیاق و شجریهاست در
 کتب کتول و حدیث منسوب ایشان و عدم قاضی صریحی در مقام
 هرگاه قطع بطلان شان و جلالت قدر ایشان بهم نرسیده
 گمان بحسب حال آن بگو خصال بهم میرسد و گمان در موضوعا
 رجالیه حجه است و کسی خلاف نموده و فریب دیگر برخوبه ایشان
 اینست که این بنا به که الان بر بالای مرقد ایشان نهاده اند از احوال
 سلاطین صفویه است و ایشان ناخوش حال و عقیده او را خود
 قطعی نمیدانند چنین علی نمینمودند و از سیاق ایشان معلوم
 که اشخاص فساد العقیده و اهل تشن ناشعاری و بنای
 نموده اند و معلوم میشود که این احوال را بمشورت و رای
 علماء خود نموده و فریب دیگر برخوبه ایشان اینست که هر ساله

جمع کثیر از نجاران و صلوات و علمای باریت و میرند و این
 در آن شده است و هیچکدام از علمای عصر ایشان را منع نمیکنند
 بنا بر این هرگاه کسی بزیارت ایشان برود و نظر باینکه زیارت بر آن
 ایمانی و صالحین از ایشان مسجبت از باب انا طلاقا و تعلقا
 و معا جود خواهند بود و حدیث مشهور است که دعا و دعا
 نود الله دلیل بیک است بر اجر و ثواب زیرا که هرگاه در وقت
 ریاضتی بکشد و بوجه نام برود و حاضر شود شاید مضمی
 ما و بر سجد چنانچه ملا عبد الرزاق در صحیح معاد از کوه
 مراد فرموده که زیارتی هرگاه بوجه نام برود فردا کایه حاشا
 شود و این حضور و قد احسن و حکمت او دانند لا محاله از فضی
 مرتبه بر توی بر رفتن زیارت و بقدر استعداد لا محاله او مستحق
 میشود چنانکه نقل نموده اند که شاکر جان از سطوهر وقت مسئله
 اینها مشکل میشد بر سر قبران حکیم در آن میرفتند و مباحثه میکردند
 و این بیک صاحب قبر مسئله ایشان برایشان مشکوک میشد چنان
 اقدس احدی فسر که مل شده در علم و عمل همه شیعیان کرامت فرماید

کسوم

باب سیم در بیان شرح طبرستان و سیاحتی که بین علمای شیعه
 و سنی در این روضه عرش برپا گردید و در حقیقت مذهب شیعه
 و بطلان مذهب اهل تشن بدانکه طبرستان که شهر و دیار و مذهب
 میباشد و فاطمه مردم درند بر بدن خود محال جان میباشد تا بقای
 شرحی که نوشته بودم و بعد از چند زمانی شرحی دیدم از برای آن رساله
 مبارکه که مرحوم جنت اشان جامع الاخبار و الاثر در پیشتر الزاهدین
 و الاخبار عالم ربانی و فقیه صمدی آن جناب **طاب** در جلوه حسن
 مشهوری بود الله مرقد الله الشریف برشته بخیر در آورده بود و شرحی
 لطیف و مرتبی میباشد تا فتم مشتمل بر فایده طیب و اخبار و فایده شافیه
 و این نسخه شریفه را بهر دو جامع از شرح خود دیدم لهذا الشرح فرمود
 را با من این ملحق باین نسخه شریفه نمودم و چون جناب مستطاب
 در پیشتر الحدیث شارح رساله ذهبیه چند جلد کتاب و اخبار
 و شرحی بریده مرحوم بحر العلوم عطر الله مرقد الله الشریف ناظر فرمود
 بودند و سه جلد در بیان اخبار و مشکله نیز مرقوم نموده بودند
 در زمان حیات خود مرقوم و مرتبی طایب بودند و اگر اهل این ارض فضا

فرین بدایات و وثائق ایشان معتقد بودند و محتاجات ایشان حاضر
میشد چنانچه در ترجمه فقها و علمای ارض فضا فرین مذکور خواهد
شد و حال ذکب مؤلفه ایشان در بین علما و طلاب متداول است
و از کتابخانه ایشان که قریب ایشهراد مجلد مسموع شد بوده جلدی
بست و از اولاد ذکر ایشان کسی باقی نمانده و در صیبه از احفاد این
سرور حال باقیست لهذا بجهت خوشنودی خداوند عالم ملحق با این نسخه
نمودم امید اینکه این نسخه شریفه بحلقه انطباع درآید و مؤمنان و ساجدین
ساکنین ارض فضا فرین از آن بهره‌مند شوند و منفعت شوند و طاعت کنند
بجهت انوار و این احقر نماید شاید در این خدمت نیز فضا و بهر از آن
مرحوم جنت ایشان در عالم باطن باین پر شکسته احوال نماید کرده ان شاء
الله و در یادگار شرح کلمات آن عالم بیل مطالبی که از ابن عبدل و بیل
برشته بجزیر نیز در آوردم **سالک** رساله مبارکه دهیبه مشهور است نزد
علما و مفسران است از محمد بن حسن بن جمه و بصری چنانچه شیخ طوسی
در کتاب فهرست و محمد بن علی بن شهر آشوب در معالم العلماء و غیره
آن ذکر کرده اند و این شیخ و نجاشی بچندین سند آورده اند و قوال

کتاب اخبار مصنف بجلد ده در کتاب الحجاز الانوار نقل نموده آنچه مضمونش
اینست که باقم رساله دهیبه را بخط شیخ اجل افضل خود الدین علی بن
عبدالعزیز کرکی در یک باقم در ایت بعض فضل این در سند است
اول آنکه گفت موسی بن علی بن جابر سلاخی که خبر داد مرا شیخ سید الدین
یحیی بن محمد بن علیان خان گفت خبر داد مرا ابو محمد حسن بن محمد بن جمه
از پدرش سند دوم آنکه گفت هرون بن موسی البکری که خبر داد مرا
محمد بن هشام بن سهل از حسن بن محمد بن جمه و از پدرش که در خدمت
بارفت حضرت علی بن موسی الرضا ام از مدینه مشرفه بود آنکه آن
حضرت در طوس شهید شد و از عمرش بیست و چهار سال گذشته بود
گفت در مرو یاد در پیشا بور چنانچه در سماء و عالم ضبط شده مامون
در مجلس نشسته بود با مولای من حضرت علی بن موسی الرضا و جمیع
کثیرها از اطباء و حکما مثل یوحنا بن ناس و یوحنا بن یحیی و شیخ و
صالح بن بله و هندی و غیر ایشان در آن مجلس حاضر بودند و مامون
با آن جماعت تکلم میکرد در علم طب و کیفیت ترکیب بدن آدمی و اعضا
آن از عناصر و عناصر و اخلاط مختلفه و مضرت و منفعت غذاها و

واموری که عارض بدن میکرد دار غلیمها و مرضها و خصلها که
بودند پس مامون گفت یا ابا الحسن چه میفرمایید در این امور حضرت
فرمود که در نزد من هشت آنچه مخبر نموده ام و دانستم صحت آنرا
ببرد با آنکه با آنچه موافق اقوال قدما است و امری چند است که باید
انسان بداند و جاهل آن معذور نیست من جمع میکنم آنها با آنچه
اختیار داری بآن راوی میگویم که مامون بتجلیل متوجه بلخ شد و
حضرت توقف فرمودند بعد از آن مامون نامه نوشت و طلب آنچ
حضرت وعده کرده بودند در تدبیر طعامها و شرابها و دواها و فصد
کردن و حجامت کردن و حمام رفتن و سوال کردن و نوزده کشیدن
پس حضرت مکتوبی ارسال نمودند مصدر باین فقره **بسم الله**
الرحمن الرحیم **عصمت** بالله و مضمونش این بود که رسید نامه امیر
در آنچه که امر کرده که مطلع نمایم و ایا موری که محتاج است
با آنها از آنچه مخبر کرده ام و از انا و معصومین میباشند ام در خصوص
اطعمه و شراب و دوا و فصد و حجامت و حمام و نوزده و بابه و غیر
اینها از چیزها بیکه موجب استقامت بدن میکرد و تحقیق بآن

نمودم آنها را و بالله التوفیق و در بعض نسخ در آخر رساله نصبت کرده
انکه باید الثقات شود بقول کسی که جاهل است بدیانت علوم
و ادب نگشاید و نمیداند آنچه عمل میکند و ترك بنماید و میگوید که
خودم فلان غذا را و هیچ مضرت ندیدم و چیز را که میگوید مضرت
مرکب شدیم و اصلا ناخوشی بهم نرسید و این شخص که این کلام را
میگوید مثل حیوانات بی شعور است و از قیل صور نیست که نفس شود
و نمیزد این ضار و نافع نمیکند و حال او شبه است بدزدی که بکمرش
گرفتار شود و مورد سب است و تنه نگیرد پس حریص شود در دزدی و
پس بدی دزدی کند تا آنکه گرفتار گردد در دزدی عظیمی پس دست او انقطع
نماید و بساکنهای دیگر مبتلا شود اگر مبتلا اول که دزدی کرده موا
میشد عود نمیکرد و عفو بان سهل بود و هم چنین ادعی هرگاه چند
مرحله از غذاها و شرابهای مضرت کند و ضرر نماید جرئت میکند
و آخر الامر بمرض عظیمه که قابل علاج نیست مبتلا میشود و از ابو محمد
حسن فی نقل شده که چون رساله مبارکه را آوردند نزد مامون خواند
و شاد شد از بیان آن و فرمود که بنویسد از اباب طلا و سیمین

بر ساله ذهبیه یا مذهبیه یا بخله و لکن اینست آنچه مناسب
بود بعد بر ساله بان و الحال شروع در شرح فقرات شریفه میشود
و ما توفیقی الا بالله علیه توکلنا و الیه ایت قال الامام علیه السلام
یا امیر المؤمنین ان الله نعم لم یمنل لعیب المؤمن یلا حق جعل له دوا
یعالج به یعنی بدن ای امرکننده مؤمنین که جناب قدس الهی مثل اینست
بنایه صاحب ایمانی را بمرضی نماند که در اینده از برای این بنده مؤمن باشد
که باو معالجه نماید و کمال صفت من الداء صفت من الداء و ندیدیم
از برای هر مرضی از دوا قوی اینها را ندیدیم و مراد از دوا پیر نصرت
در نه ضرر دهنده است **اول** آنها هواست و آن هرگاه معتدل باشد در
کرمی و سردی و مخلوط نباشد با آنچه تغییر میدهد و از مثل چیزهای
معتدل با بخارها با کرم و غبار بسیار حفظ صحت میکند و از محتاج است
باستنشاق هوا بجهت بریدن قلیق و لغو بد حادث روح حیوان که عیال
است از بخار خون که در بدن افسر قلب بهم میرسد **دوم** اکل و شرب است
واجب در آنها مراعات حد اعتدال و موافقت قوه اعضاء و میل
طبیعت بجهت کسب و کفایت و غیر آنها از خصوصیات که انشاء

غلا فکون میشود **سوم** خواب و بیداری است و کفایت حدوث آنها
است که روح حیوانی که از قلب منتشر میشود بواسطه رکعات در جمیع
بدن هرگاه سرایت کنند در اجزاء ظاهری و باطنی حس و حرکت حاصل
میشود و بیداری عبارت از آنست که در باطن بماند و ظاهر بیدار
حواس ظاهری و حرکت از برای معطل میشوند و باین سبب در وقت خواب
حرارت در ظاهر بدن کمتر میگردد لهذا باید که در انفعال پوشش بیشتر باشد
تا محافظت بدن بشود و هواد را و ناشر کند و خواب سه قسم است یک طبعی
مطلق و آن خوابیست که آدمی در شب میکند بجهت دفع مانده که در روز بایم
رسیده است دیگر خواب طبعی غیر مطلق مثل خواب بعد از عروص تعب و
کلاً اعضا که طبیعت یک آن عارض میشود است دیگر غیر طبعی مثل
آنکه تابع امراض و الایام باشد و خواب بسیار موجب از یاد و طوبیت
میکردد و از پنداری با فراط بهم میرسد پس در علاج و تصرف خلط و
هضم و غیر اینها از مفاسد دیگر و فراط و تفريط هر یک باعث است
بدن میکرد پس معتدل بودن آنها لازم است **چهارم** اشتغاف
و احتیاس است و او را طلب بریدن آمدن چیزی بادرع شدن است

بدن با سهال باقی با آرد و با غیر آنها و دوم طلب حبس هوا است چه اگر
 چیزی از آنها بخیل نرود موجب جفوت و ثقل میشود و مع ذلك
 اشها ساقط میگردد و اگر استفراغ بسیار شود قوی و رطوبت باطنی
 بتخلیل میروند و بدن ضعیف میشود **سوم** حرکت و سکون است
 و اول باعث دفع فضلات بدن و قلت حدوث آنها و ثانی نافع است
 در هضم قضا و دفع کلال اعضا و از حرکت باعندال حاصل میشود
 و نشاط و قوت مفاصل و ایمنی از امراض مادی و موجب قبول غذا
 میگردد و وقت آن بعد از اخذ غذا است از معده و این مختلف میشود
 بحسب لطافت و کثافت غذا و قلت و کثرت آن و ضعف و قوت معده
شماره عوارض نفسانیست یعنی کیفیات که عارض نفس میشوند
 بعد از انفعالاتی که از برای او حاصل میشود یک مرتبه شدن هوا
 نافع و مضاده در بعضی قوای او و آن کیفیات موجب تحریک روح
 میشوند بدخل بدن یا خارج آن یا بهر دو حرکت روح بدخل
 اگر دفعه باشد خوف است و اگر بندیدج باشد غم و غزن است و
 مکره واقع است در آن و متوقع است در هم و حرکت بخارج اگر

دفعه باشد غضب است و اگر بندرج باشد فرح است و حرکت بدخل
 و خارج دو قسم است زیرا که اگر اول حرکت بخارج باشد و بعد بدخل هم
 است و اگر عکس آن باشد خجل است و اقراط بعضی از این عوارض
 مملکت است و هرگاه کسی در هر یک از سه ضرورتیه مراعات
 نماید قوانین از انبیا است بقضالهی این است از ناخوشیهای
 بدنی و لغت ذلك ان الاجسام الاثانیة جعلت علی سأل الملك
 و بیان این مطلب است که جسمهای بدن آدمی که عبارتند از روح و
 خلط و عسوات فریده شده بر نموده مملکت فلك المحسوسات
 القلب بر پادشاه بدن انجیر است که در دل است یعنی نفس ناطقه که تعلق
 دارد اولاً بروح حیوانی که از بطن السردل بجمع اعضا میرود بواسطه
 شرایین یعنی کفالتی که از دل رویده و متحرک و میان خایه و صاحب
 در طبقه اندا که یک که از شرایین و ریدی کوپند و آن روح زنده
 مقدار اعضا را و قدیمی از این روح بدماغ میرود و در اینجا حالتی
 دیگر بهم میرساند و روح نقانی میشود و این روح از دفاع جمیع
 اعضا میرود و انداء اعصاب یعنی پهلای که در بدن میباشد و

وعدد عضلات نزدیک الیوس با عدد ریه است وبقول بعضی
با عدد و همچنین است و اما گوشت پس تولید میشود از خون غلیظ و
چربی و به بهم میرسد از نا بخت خون و لخت اول که مراتب و فواید
اعضای مذکوره بسیار است و بعضی از آنها عامل پادشاهت که
بواسطه او حاصل میشود حرکات را بسیار در شکم و بعضی از اعضا
و اما دماغ پس از جمیع است نرم و متخلخل و سفید و مرکب از مغز و
عروق و غشاء و فوق که معی است بام الدماغ و غشاء صلبه ملایفی
کاسه سر است و از برای اوسته بطن است و بطن اوسط مثل مغزی
است و این اول و آخر در آن بطون پنج قوت الیمن است اول حس مشترک
و ان قوتیست در مقدم بطن اول که مرتب میشود در آن صور محسوسات
بحواس ظاهر دوم خیال است و انرا مصوره نیز میگویند و ان قوتی است
در آخر بطن اول که حفظ میکند صور ترا که در حشر مشترک سرانیم شده
پس این قوت حافظه حس مشترک است و هم است و ان قوتیست در
بطن اوسط که ادراک میکند معانی جزئی را چنانکه حافظه است و انرا
داکمه نیز مینامند و ان قوتیست در مقدم بطن آخر که حفظ میکند

معانی جزئی را پس است و ان قوتیست در مقدم بطن اوسط که مرکب میکند بعضی
از صور و معانی را با داکمه با فضل میکند میان آنها و این قوه را
مفکره مینامند هرگاه عقل استعمال کند و از او در مدد کاش و چون
حیات فاضله میشود مرد دماغ از روح حیوانی که پادشاه اولامان
باین تعلق میگردد با این جهت داخل اعمال است و هر چند ان عضو
نفسه را پیش از آن جهت تولید روح نقیضه در آن و بیت الملكیه
و خانه پادشاه دل آدمی است و ان عبارتست از جسم صنوبری الشكل
که مرکب شده از گوشت صلبه عصب و غضروف و از او در مدد و شریک
و دماغ چند که دل متعلق است با آنها و برده که او را فر گرفته و حفظ
میکند از اهت و بران دفنیده است که شبیه است بد و گوشت و با آنها
قول میکند خون را از منافذ عروق و انیم و از شش که یار زن
قلبت و قاعده دل بالایی بدن واقع است و سر او با سفل مدد
ان سه بطن است و بطن اوسط در وقت انقباض مرتب میشود و بطن
ایمن ملوآت از خون مبین مشاکل جوهر دل و بطن ایمن او

رقعات و روح حیوانی که سبب نظام امور پادشاه است از آن تولید
میشود و از ضلع الحکم در زمین حکومت پادشاه بدن ادعیات و الاعدا
بداه تدرج و عیناه و السانه و ادناه و باری که نگه دارنده پادشاه دو
دست در دو پا و در چشم و در لب و زبان و در گوش است و هر یک
از این کشته ها مرکب است از چندین عضو که معروفند و هر دو مشتعلند
بر شعله استخوان سوای سینه سینه و همچنین پاهای او و اما چشمها این
هر یک مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت سوای اعصاب و
عضلات و عروق طبقه اول را ملتحمه گویند و آن پله هوای شبیه
بگوشت سفید چرب نازم دارد چشم را طبقه دوم قرینه است
چون مثل قرن یعنی شمع صلب است و این طبقه متکون میشود از
طبقه که بعد از آن طبقه سیم عنبیه است بجهت آنکه در وسط آن
سوراخ است مثل سوراخ انگور در چوبی که از پختن کنده شود و حرم
او غلیظ و ظاهر او صاف است و باطن او گوشت صاحب پرزات و
این طبقه است که صاحب رنگ سیاه و کبود و غیر ذلک است
بعد از آن رطوبت پستی است که شبیه است بسفید تخم مرغ بعد

از آن طبقه عنبیه است که مانند بافته عنبیه است الاعدا
رطوبت جلد است و آن صاف و منجمد است مثل جلد یعنی
یعنی نکره و مقدم او عریض و مؤخر او باریک است بعد از آن
رطوبت زجاجیست که مایل است بسرخی و قوام او غلیظ است
مثل شیشه که داخله بعد از آن طبقه شبیه است و این طبقه
فرا گرفته رطوبت زجاجی و جلد بر او مثل شبکه است بصد و
از غشاء رفیق دماغی عروق بسیاری پدید می آید و بافته شد
مثل شبکه بعد از آن طبقه مشیمه است و بافته شده از عروق
بسیار و فرا گرفته طبقه شبیه را مثل مشیمه یعنی بچه زبان
نسبت بطفل بعد از آن طبقه صلبیه است که ملاقی استخوان
چشم است و لهذا باید صلبتر باشد از سایر طبقات و حاصل
قوه باصره روحی است در مجمع القود و آن موضع ملاقات دو
عصبه مجوفه است که از همین و بسیار مقدم دماغ رسته اند
بر وجهی که بخوبی هر دو در اینجا یک میشوند بعد از آن میرد رطوبت
چپ آنکه از جانب راست آمده و بالعکس آنچه در آن میشود و این

قوة بالذات رنگها و روشنیه است و احساس بیانی اش با اعضا
است و اقبالها پس هر یک مرکب از نوپ و گوشت و عضله
و اعصاب و عروق و اما از نان پس مخلوق شده از گوشت سفید
و عروق بسیار و نوه زائقه مخلوق از عصبی که در جرم او فرو
است و اما گوشتها پس هر یک مرکب از نوپ و گوشت و عروق
و غضروف و عصب و در میان سوراخ او عصبی است که محل قوه
سامعه است و خزانه معدنه و بطنه و خزانه پادشاه معدنه
است و شکم او بجهت آنکه غذا در معده هضم میاید و بجمع اعضا
مثل خزانه که سرشاید در اینجا جمع میشود و همچنین شکم نیز خزانه است
معدنه و اما در فضیل این مطلب است که هضم از در معده است
که غذا در او مانند کشکاب میگردد و از آن کمپوس میماند و اول
این هضم در دهان است در وقت خاستن و فضله این هضم غایط است
که از سوراخ هضم معده دفع میشود و این فضله اول داخل میشود بروده
اشاعشری که متصل بفراس و طول او بقدر دوازده انگشت میام
چپیده صاحبش میباشد بعد از آن داخل روده صامی میشود که محل

و بچین صفراست و همیشه خالی از غذا و افعال دگوار روده دارد
بعد از آن داخل روده لغایبی میشود و آن روده چنانست که بر هم
پیچیده شده بعد از آن داخل روده اعور میشود و این وان یک سر دارد
و گویا یک چشم دارد و فضله از اینجا داخل میشود و پیرن میاید بروده
دیگر و نقل در اینجا جمع میشود که هر ساعت اخراج بدفع نباشد بعد
از آن میاید بروده قولون که دفع قولنج حقیقی در آن میشود بعد
از آن میاید بروده مستقیم که راست و منتهی بمعده است و از اینجا
بخارج دفع میگردد و در روده اول اعلی و رفاق میماند و روده
دیگر را سفلی و غلاظ میماند و هضم دوم در جگر است زیرا که کلو
چون هضمش در معده تمام میشود خالص و لطیف و از رکی چند که
از معده بسوی جگر حرکت میسازد ریفها گویند داخل جگر میشود و این
میشود در عروق و بر چند که در تمام جگر پیونده و هضم دوم در اینجا
میشود و از آن کمپوس میگویند و اول آن در ماسا ریفهاست و فضله
این بول است و هضم سیم در رگهای بدن میشود و اولش و قبی
است که اخلاط داخل میشوند در رگ بزرگی که از بالای جگر رسته است

و از آنجا بر رگهای دیگر که در جمیع بدن منتشر است داخل میشود و
 هضم چهارم در اعضا است و ابتدای آن در هضم است که در هضم
 رگها مترشح میشود و تفصیل این مطلب در کتابه خبره المعاد در
 باب عجایب معده و سیر روز هره نقل نموده ام و حجاب صدره
 و حجاب پادشاه سینه در مبدی و آن مخلوق شده است از هفت
 استخوان و مفصل آن موثبات یعنی حرکت استخوانی بدون حرکت
 استخوان دیگر نمیشود تا آنکه فشرده نشود از مصادرات
 خارجی و اصل استخوانهای او سبک و نرم است تا آنکه اسان
 باشد حرکات خفیه آن و تجلیل رفتن بخارات از آن و قلابی که
 خانه پادشاه است در سینه قرار داده شده بحجه آنکه اعدا و اوق
 مواضع بدن سینه است فلذا آن عوان بقرآن و بعد از آن و بعد از
 علی ما یوحی الیهما الملك پس در دست آدمی دوباری کتفه اندازند
 پادشاه که نزدیک میباشد نفع را بسوی او و دور میباشد ضرر را
 از او و عمل میکنند با حجه خبر میفرستند پادشاه بسوی آنها و الرجال
 تغفلان الملك حبث لثاء و در پادشاه پادشاه را بهر طرف که خوا

و العنان تذکره علی ما یحب منه لان الملك من وراء الحجاب لا
 یوصل الیه الا بهما و در چشم راه نمایی میکنند پادشاه را بر آنچه
 بنهان است از او و بحجه آنکه پادشاه در عقب حجاب است از آنچه
 استخوانها و پردههای سینه است و رسانده نمیشود بسوی پادشاه
 آنچه غایت از آن مکرر است چشمها و هاستراجان است و حصن
 الحکد و حرره و در چشم دو چیز است در بدن و حضار و حافظه او را
 از غوایات و دشمنان و خواست دیگر اگر چه در این معنی شریکند زیرا که
 بدین نگاه میدارد و قوت شامه از ضرر بویهای بد و ذایقه از خوردن
 چیزهای کثیفه و سامعه از صداهای ناخوش و لامه که حاصل آن
 روحیت ساری در اکثر اعضا حفظ میکند بدین از سر تا و کمر تا لیکن
 موقوف اندراک این خواست بر ملاقات کردن محسوسات و نزدیک
 بودن بآنها بخلاف باصره که اشیاى ضار و نافع را درک میکند
 هر چند دور باشد و آن سبب مطلع میکند سر را بر طبیعت را بر چیز
 و شر و نفع و ضرر تا بوسیله تدبیرات صابیه معذور شود بدن و
 از جمله حکمتها بالغه جناب اندر الهی چنانچه در توحید مفضل

منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چشم آدمی در
 سرفرازی دارد مانند چراغ که در بالای ستاره افروزند تا همه اشیا
 مطالعه شود و در اعضایی پایین تر قرار داده شده مانند دندانها
 و پاهای آنها با ویرسند و با در میان اعمال باین جوارح مخلوق در
 حادث شود و در اعضای وسط بدن مثل شکم و پشت خلق شده
 که دشوار باشد بکار فرمودن آن در بدن اشیا و چون هیچ موضع
 از برای انحصار مناسب تر از سر نبوده و اینها در اینجا قرار داده که از همه
 اعضا بلند تر است و از آن بالا انداختن علی الملک الا ما تواضع
 و دو گوش داخل نمیشد از زیر پادشاه مگر آنچه موافق باشد با آنها الا
 نفوذ آن بدخل است یا حتی بوجهی الملک المما بحجة انکه گوشها ناد
 نیستند بر آنکه داخل سازند چیزی را بر پادشاه تا انکه وحی کند بسوی
 آنها یعنی التفات و اراده شنیدن کند فاذا وحي اليهما اطرق
 الملك منصتا لهما حتى يسمع منهما پس هرگاه پادشاه التفات
 کند بسوی دو گوش سکوت میکند در حالیکه مشغول چیزی دیگر نمیشود
 تا انکه بشنود بواسطه آنها بمحض بکار برسد بعد از آن جواب میدهد

پادشاه با آنچه اراده میکند مفرج عنه اللسان با دوا کثیره پس
 منکم میشود زبان را جاب پادشاه با انتهای بسیار منها ریح القوا
 و بخار المعده و معونه الشفتین از جمله انتهای هوای دران هوا
 است که اردل میبرد بسوی شش و قصبه او و دیگر بخار معده است
 که میرسد از معده بخار و یق شش را بدهان و اینها تکلم با عادت و
 لبکت و لبس الشفتین قوه الا بالاشان و لب از برای در لب
 قوت مکرر بدندانها یعنی دندان از قبل شوند و از برای لبها
 شاهد بر این است که کسی که دندانها پیش افتاده باشد لبهای
 او سست و متحرک است و لبس یعنی بعضیها عن بعض و
 مستغنی بعضی انتهای صوت را بعضی دیگر بلکه هر یک داخل است
 در خروج صوت و تقطیع حروف و الکلام لا یحسن الا بترجعه
 فی الانف و تکلم خوب نمیشود مگر بیک بر گردیدن و بچیدن
 او را در بعضی لان الانف برین الکلام کما برین الناحی فی المزار
 بحجة انکه بینی میدهد کلام را چنانکه زبنت میدهد کسی که باد
 میدهد در بینی صوت خود را بواسطه برگردانیدن صوت را در بینی

با آنکه زینت میدهد انگر صوتی را بسبب سوراخی که در عقب
ان میباشد و شبیه است بسوراخ بینی و در آنجا کشاده است که
مسدود سازند و از بیرون نمایاند و کذلک المنخران و هما
نقبتا الاثنتین بدخلان علی الملک فلیج من الریح الطیبه
و همچنین در منخر که دو سوراخ یعنی اند داخل میباشد بر پادشاه
انچه دوست میدارد از بوهای خوش که در آن میشود بواسطه
قوه شامه که حاصل او در وحیت ساری در دو پیرامند که شبیه
لبان که دانههای بینی از مقدم دماغ رسیده شده فاذا اجاب
بریح نوره الملک او حی الی البدن کس هرگاه باید بوی که ناخوش باشد
پادشاه را امر می نماید بدو دست فحجای بن الملک و ثلک الریح
بر سر شها مانع میشوند میان پادشاه و آن بوی بد و الملک مع
هذه الثواب و عذاب و از برای پادشاه با انچه مذکور شد بخشش و
عفو بنه است و عذابه اند من عذاب الملوک الظاهره الفاهره و
عقوبان سخت تر است از عقوبت پادشاهان ظاهری که صاحب
فخر و غضبند در دنیا و ثواب افضل من ثوابهم و بخشش ان بهتر

۱۱۵
است از بخشش ان پادشاهان و اما عذابه فالحر و اما عفو بنه
پادشاه حرن و دلگیر است و اما ثوابه فالفرح و اما بخشش پادشاه
فرح و دلگشایی است و اصل الحرن فی الحال و اصل حرن در
سپرزات و ان عضویة بشکل زبان مرکب از گوشت و شرابین
و متخلل و پیره رنگ و متصل است بجانب چپ معده مایل به
ایشان و مقعر و از جانب محدب معده واقع است و مربوط
است با و بواسطه رگی و از برای او در گردن است یک متصل به
قعر که بجهت جذب سکورا و دیگری متصل است بقم معده از برای
رختن سوراخ معده و حرن عبارتست از میل کردن خون و سایر مواد
باندرون بدن و با این شیوه زرد میشود رنگ در حرنی که از خوف یا
دیرا که سرخی بشه از خون است که جاری میشود در زیر پوست
از گوشت چه اصلا رسیده است تا انچه ظاهر میشود هرگاه معده
شود در شستن او هرگاه میند کند مواد باندرون بدن ندد
میشود رنگ آدمی که قدری از صفرا در تحت جلد ماند و سفید
میشود اگر اندر صفرا نیز حرکت باطن کند و چون سپرزات

سوداست و آن سرد و خشک و غلیظ است یعنی ضد روح است
 در جمیع صفات و فرج روح از صفای خون و خالص بودن او از
 کدورت است پس هرگاه مزاج شود خون با سودا در امثال غلیظ
 کثیف میگردد و فاسد میکند روح را و اصل العرج فی السرب
 و الکلب پس اصل شکفتگی در پی روی معده و در و کرده
 ادبی است اما آن پیه پس رفوف و صاحب و طبقة است و میل
 انها عروق و شحم بسیار است و منبسط است بر روی معده تا آنکه
 اعانت کند او را بر هضم بسبب حرارتی که دارد و ابتدای آن از فم معد
 است و منتهی بر وره فولون میشود و اما دو کرده پس هر يك از انها
 مرکب است از گوشت صلب سرخ کم رنگ و عروق و شحم بسیار دارد
 مثل نصف دایره است و مخدب و مجانب است واقع شده تا آنکه
 ادی باستانی دوتنه تواند شد مجانب پیش و چون فرج عباد است
 از میل کردن مواد بظاهر بدن و پی روی معده بواسطه بسیار
 عروق جذب میکند رطوبت خون را و میرساند بگردنها و باقیست
 حاصل میشود صفای خون و رقت و لطافت آن و موجب بطروج

میگرد و لهذا فرج بواسطه آن دو عضو حادث میشود و پیها ممتد
 موصولان الی الوجه و من هنالك يظهر الفرج و الحزن فترقی
 علامتها فی الوجه و در سپرز پیه روی معده و دو کرده دو
 رکب است که متصلند بر روی ادبی پس از اینجا ظاهر میشود فرج و خون
 در پیده میشود از انها در روی ادبی و العروق کلها طرف من العما
 الی الملك و من الملك الی العما و مجموع رکهای بدن را میچند
 از عاملان یا در شاه یعنی اعضا و جوارح بسوی پادشاه و از پادشاه
 بسوی عاملان و مصداق ذلك انه اذا تناولت الدواء أدته العروق
 الی موضع الدواء باعانتها و مصداق این مطلب است که هرگاه شاول
 نمودی وانی را بر ساندان دوار رکها بعد از مضره خرازی بر پی
 قلب موضع درد باعانت عاملان و ایضا روحها و قوتها از پادشاه
 اخذ میکند و مجموع اعضا شمت میماند و این ظاهر است و اعلم
 یا امیرالمؤمنین ان الحبد بمنزلة الارض الطيبة بدان ای امرکنده
 مؤمنین که بدن ادبی بمنزله زمین است که بواسطه موی لغو هدایت بالعمار
 و السقی من حیث لا یزانی الماء فغرق منه و لا یفرض منه فغطش

فچند دامت غارنها و کثر ریهها و ذکی در عینا هرگاه محافظت
شود از زمین بسبب معمور کردن و آب دادن با این طریق که آب
ببارند که فرو گیرد زمین را و کمتر از مقدار حاجت ندهند که
تشنه نماند پس در نوقت دائمی میشود آبادی زمین و آب میشود
حاصل از زمین و نموس کنند در آن و آن لغو می نماید و لم یبت
فیه العشب و اگر غافل شوند از آن زمین فاسد میشود و نموس در
او کجایی فالحمد لله المتزله پس بدن آبی باین منزله است و بالذکر
فی الاغذیه و الاشریه بصلح و بصر و بکوا العافیه و بسبب
در ماکولات و مشروبات خوب میشود بدن و صبح میگردد و زیاد
میشود صحت و سلامتی در آن فانظر الی ما یوافقک و یوافق معدتک
و یقوی علیک بدلت و یسیر به من الطعام ففده لنفسک و اجعله
غذاک پس ملاحظه کن آنچه از ماکول و مشروب موافق تو و موافق
معدت تو باشد و نوقت داشته باشد بدن تو را و نتواند هضم کند
و کوازا باشد از طعام پس اندازه آنرا که در او غذای خود گردان و اعلم
ان کل واحد من الطباع یجب ما یشاء کلها فان غدا ما یشاء کل جسدک

و بدان که هر مزاجی دوست میدارد آنچه موافق او باشد پس غذای خود
گردان آنچه موافق بدن توست یعنی باطباع المزاج مثلا یا بدین
بارده تناول نماید و همچنین مراعات شود موافقت در سایر مزاجیه
با آنکه لازم است که صاحب هر مزاجی غذائی بخورد که کیفیت اخلاصی
که حاصل میشود از هضم آن غذا زیاد نباشد بر کیفیت مزاج او نه
آنکه طبع کرم مثلا غذای کرم بخورد و علی هذا القیاس
بندوبی باعث ناخوشیها میشود و من اخذ من الطعام زیاده
لم یغده و هر که صرف کند از طعام زیاده بر قدر حاجت البته آن
طعام را غذای خود نکند آینه بجهت آنکه معده مملو میشود و موجب
ثقل معده میگردد و کما یبغی لهضم نمیشود و جزه بدن نمیکرد
و بلکه موجب بعضی امراض میگردد و ما اخذ بقدر زیاده عکس و لا
نقص فی غذائه نفعه و کسی که اخذ کند قدر حاجت زیاده و نه
کم در غذای خود البته آن غذا نفع خواهد کرد او را و کذاک سبب آن
ان تاخذ من الطعام کفا ینت فی بابه و همچنین صریح بود در
خوردن نیست که صرف کنی بقدر ضرورت خود در اوقات تناول تو

تارفع يدك منه وبل اليه بعض القرم وعندك اليه مكل دست
 بكثر الطعام در حالتي كه بوده باشد يا نوبوي او قدری خواهش و نوب
 توان بد ميل بان فانه اصلح لمعدتك وليدتك وازكي لعقلك وحت
 على جملك كسر بدريكه اين طريقه مناسب تر است از براي معده
 تو كه برودي هضم ميكند از براي بدن توجه جز او ميشود و موجب
 زيادتي عقل تو ميكرد و توجه آنكه صعود نميكند در افحال بخارات بد
 بسوي دماغ تا باعث غلظت روح و تكدر حواس و قلت فهم كرد چنانچه
 از املاهم ميرسد و سبكر است بر بدن توجه در انصورت اخلا
 فاسده كه موجب ثقل حادث ميشوند اما امير المؤمنين كل اليا
في الصيف والخار في الشتاء والمعتدل في الفضلين على قدر
وشهونك اي بخور غذاي سرد در تابستان و غذاي گرم در زمستان
 و غذاي معتدل در فصل ديگر يعني بهار و پاييز بقدر قوه بدن
 تو در هضم بدعتت توان همچنانكه آنكه حرارت در تابستان
 است بر ظاهر اعضا پس هرگاه غذاي گرم بالفعل يا بالقوه
 تناول شود در حرارت جمع ميشود و منشا تحليل حرارت غريزي

و عيش و فساد هضم و غير آنها ميشود و در زمستان برودت غالب
 است بر سطح اعضا پس تناول يابد بالفعل يا بالقوه باعث ضعف
 حرارت و سوء هضم ميشود و چون حرارت در اين فصل ميل بباطن
 ميكند و هاضمه قوه دارد پس بايد غذا در انوقت بيشتر خورده شود
 و در تابستان امر بر عكس است و در دو فصل ديگر كه ميل حرارت بظاهر
 و باطن مساويست بايد مراعات شود و اعتدال در غذا بحسب است
 و كيفيت و بدهي في اول الطعام باخفا لا غديه التي يعتد بها بدك
 بقدر قوتك و بحسب طاقتك و نشاطك و ايندكن در اول تناول
 غذا بيسكنين غذاهاي كه بدن توانا دل كرده بقدر مهارت و بحسب طاقت
 در عيت همچنانكه هرگاه ابتدا شود غذاي غليظ بطي الهضم و اعتدال
 لطيف تناول شود پس لطيف در هضم ميشود و غليظ كه سخت است
 در قهر معده است و نموده منهنم شده سد ميكند راه نفوذ لطيف
 را بسوي معال پس لطيف فاسد ميشود و مخلوط بغير لطيف ميكرد و او را
 نيز فاسد ميكند و تنه هم ميرسد لکن هرگاه معده خالي باشد از غذا
 و صفرا و اشها با را باشد و قدياري غليظ صرف شود بعد از نمازي

که فی الحکله هضم حاصل شده لطیف ناول شود و ضرر ندارد و تقدیم
لطیف نیز مضراتی بجسمه آنکه بعد از هضم مخلوط میگردد با ندرتی از
غلیظ و موجب شده میگردد لکن ضرر او از عکس کمتر است و این حکم
مخصوص است بصورتی که آدمی خواهد تکلف کند و جمع میان غلیظ
و لطیف نماید با آنکه ضرورت داعی شده باشد و الا اصل جمع ممنوع
است و زمانیکه الذی یحب ان یكون اکلک فی کل يوم عند ما یصحی
من النهار ثمان ساعات اکلہ واحده و ثلث اكلات فی یومین بعد
یا کرا فی اول یوم ثم یغشی فاذا کان فی الیوم الثانی عند ماضی ثمان
ساعات اکل اکلہ واحده ولم یصحح الی العشاء و زمان غذای بزرگ
لازم است خوردن نود و نوزده ساعت در هر روزی و قیاس است که بگذرد از
دو هشت ساعت و ناول بگزیده باشد با سه مرتبه در روز و باین
طریق که در طرف صبح اول روز غذا تناول نمائی بعد از آن در عشاء تناول
کنی پس چون روز دیگر شود نزد گذشتن هشت ساعت اندون بکار غذا
صرف نمائی و اینچنان ندری بخوردن غذا در عشاء ای روز یعنی ضرورتی
نیست تناول غذای غلیظ معنادر عشاء دوم نه آنکه هیچ غشی

نشود چنان قضیت بسیار دارد از آنجمله در احادیث مرویست که موجب
قوة بدن و قوه جماع و طریقه پیغمبران و اهل بیت است چنانچه جناب
افدکس الهی در وصف طعام ایشان فرموده لهم در قیام بکبره و عشاء و از
جناب حضرت عمنقول است که در بدن رکبت که عشاء نام دارد هر که
در طریقه شیعہ چیزی بخورد از آن اوقات بفرین میکند تا صبح و میگوید
خدا تو را گرسنه بدارد چنانچه مرا گرسنه داشتی خدا تو را تشنه بدارد
چنانچه مرا تشنه بداشتی پس اگر گرسنه نکند اگر چه بلغمه نان باشد
و اگر چه بدیج آب باشد کذا امر جدی محمد ص علیا و فی کل یوم ربه
و ثقله رحیم و مثل طریق دوم امر فرمود جد بزرگوارم حضرت
پیغمبر بجهت امیرالمومنین مکه در روزی بکار غذا صرف نماید
و در روز دیگر دوبار و لیکن در آن بگذرد و بپزند و لا یفص و باید بوده
باشد غذا در هر مرتبه بمقداری که زیاد و کم نشود و ارض بدک من
الطعام و انت تشبهه و دست بکن از طعام در حال که هنوز اشتهای
داشته باشی و مراعات این قانون کمال لزوم دارد و از آنجمله مکرر
مذکور شد و لیکن شرابک علی اثر طعامک من الشراب الصالح العقیق

نما بجل شربه وانا واصفها فيما بعد ويا بد بوده ناستد مشروب
بعد از خوردن طعام از شراب صافی که نه از شرابی که حلال است
اشامیدن آن اینچنان شرابی که وصف میکنم از بعد از این و نکند
الآن ما ببعی کرده من تدبیر فصول است و شهورها الزمیه
الواقعه فیها فی کل فصل علی حده و ذکر میکنم الحال آنچه سزاوار است
و ذکر کردن آن تدبیر فصلهای سال و ماههای بدی که واقعه در آن در
هر فصل جدا گانه و ما استعمل من الاطعمه و الاشربه و ما یجبت
و کفیه حفظ الصحة من افاد بل القدم و آنچه باید استعمال شود از
اطعمه و اشربه و چیزیکه باید اجتناب نمود از آن و چگونه حفظ صحت
موافق اقوال متقدمین و لغو الی قول الامم فی صفة شراب بجل
شربه و استعمل بعد الطعام و رجوع میکنم بسوی قول امم در وصف
شرابی که حلال است اشامیدن آن و باید استعمال شود بعد از طعام
اما فصل الرابع فانه روح الزمان اینست بیان
فصلهای سال اما فصل چهارم بدینست که روح زمانست یعنی
طبیعت او مثل طبیعت روح کرم و تراست با آنکه پرورش میدهد بدینرا

اوله آثار و عده ایامه احد و ثلثون یوما و ماه اول فصل بهار
متممی یازده است و عدد روزهای دسی و یک و ناست و فیه طبیعت
و النهار و تلین الارض و در آسمان بگویشود شب و روز بسیار
که در هوا بهم میرسد با قلت اختلاف آن و زمین نرم میشود چه بوسطه
هوای بهار که کرم و تراست بر طرف میشود صلابتی که در آن حادث
شده بود بسبب یوکت هوای زمستان و بدینسان سلطان الیغم و
و یغیج الدم و ذایل میشود سلطنت بلغم و حرکت میکند خون در او که
طبیعت بلغم که سرد و تراست مخالف طبیعت فصل است بخلاف طبع
خون که موافق است با آن و استعمل فیه من الغذاء اللطیف و
اللحوم و البصل البخیر و استعمال کنند در آسمان غذای لطیف
و گوشه های لطیف و تخم نیم برشت بجهت آنکه هواد را نفوذ ملکی
دارد و حرارت بدنی نیز قدری مایل بظاهر بدن میشود پس لازم
است تناول غذاهای لطیف تا طبیعت قادر بر هضم آن نباشد و حد
بیمبر شت شدن تخم نزد جالبوس که هرگاه در آب جوشیده بگذارد
ناصدا شماره کنند یاد را بر دبا تش گذارند و ناسب بصد شماره

نمایند بیشتر میشود و قدر شربش از پنج عدد تا پانزده عدد
 است و شرب الشراب بعد از غله با الماء و یا شامند در آنماه از
 شرب حلال بعد از آنکه معتدل کنند او را با آب یعنی قدری داخل
 نمایند تا حرارت آن کمتر شود و کیفیت شرب حلال بعد از آن خواهد
 شد و یعنی فی کل البصل و الثوم و الحامض و یا بد احباب شود در
 آنماه از خوردن یا بر سرکه طبع آنها گرم و خشک است و از برقی
 بجهت آنکه اعصاب بسبب رطوبت هوا قدری ضعیفند و ترشها را با
 میکنند ضعیف تا آنکه شاید که موجب صرف هوا گردد بسبب سردی
 شها و صحتها و گرمی طهرها و بحدی که شرب المسهل و بکوست
 در آنماه اشامیدن مسهل بجهت بقیه بدن از فضلات و مواد
 متخلفه در زمان که بخار در بهار رقیق میشوند و سیلان منبسط
 نا حادث نشود و مل و ورم و امثال اینها و بسبب فی الفضل
 و الحجامه و استعمال کنند در آنماه فصد و حجامت و بجهت آنکه
 در آنوقت خون بسیار متولد میشود بسبب موافقت در کیفیت
 از جناب پیغمبر صغیر که حجامت در سه شبته اول آنماه

باعث صحت بدن میشود **باب** ثلثون يوما فی بطول النهار
 ماه میان که دوم فصل بهار است می برداشت در آنوقت بکند
 میشود روز و بغیر مزاج الفضل و بجزک الدم و لخبیه رباح
 الشرفیه و قوت میبرد مزاج فصل بهار و حرکت میکند خون و
 میوز بادهای مشرقیه اما قوه مزاج فصل بسبب آنست که در
 آنماه حرارت و رطوبت ظاهر میشود چه ماه اول شبته اول
 و در اکثر بلاد سرد است و لهذا حرکت خون در آنوقت بیشتر است
 و باد مشرق که در آنماه میوزد نا فضا است از باد مغرب بیدار اگر
 چه طبع هر دو قریب با غدا است بجهت آنکه باد مشرق در اکثر اوقات
 در طرف صبح وزیده میشود مصاحب حرکت آفتاب و باد بسبب
 صاف میشود و اجسام غریبه بخلاف باد مغرب که غالبا
 میوز در طرف عصر ضد حرکت آفتاب و بسبب فی من الماکل
 المشویه و ما عمل بالجل و الحوم الصید و استعمال کنند در آنماه
 از ماکولات برشته مثل کجابهها و امثال آن و غذائی که با سرکه بجهت
 شده باشد و کوشهای صید را بواسطه هر سه غذا تخفیف شود

رطوبات بدنی که از هوا کسب کرده لکن گوشت صمد باید کمتر خورده
 شود چه بسیار کرم است مگر کسی که بدن او ضربه و مزاج او بلغمی باشد
 و بعلاج الحجام و التبریح بالدهن فی الحمام و بسیار واقع سازند مجامع
 و تا بدن روغن بر بدن در حمام نا آنکه رطوبت و حرارت کم شود
 بسبب استفرغ مبی و تا بدن روغنهایی که موجب تشنگی رطوبت
 میشوند و لا یشرب الماء علی الریق و اشامیده شود آب رطوبت
 معده نا آنکه موجب طغای حرارت غریزی نگردد لیکن قلیل از سرد
 ندارد از برای بزرگ جگر زیرا که مزاج فصل در اتماء قویست و حرارت
 غریزیه در بدن خصوصاً در جگر ظاهر میشود و بر این معقول
 است بخوبی از در بعضی نسخ و بشم الریاحین و الطیب بوکتند
 در اتماء ریاحین و چیزهای خوشبو را بجهت تشنگی رطوبات و تقویت
 قوای بدنی و حدوث فرج و شادی و نشاط **باب احد و ثلثون**
 بصغواته الریاح و هو آخر فصل الریبع ماه ابان سی و یکم در است
 صاف میشود در انوقت باید ها از کرم و عیار بجهت عدم شده ان
 حدوث رطوبات در زمین و اتماء آخر فصل بهار است و قد نمت

منه عن الملوحات و اللحوم الغلیظه کالرؤس و لحوم الباق
 و اللبن و یحقق که منع شده در اتماء از غذاهای غدد و
 گوشتهای غلیظه مثل کله و گوشت کاه و بجهت آنکه طبع هوا در انوقت
 نزدیکست بطبع هوای تابان و حرارت بدنی میل بظاهر میکند
 و قوه هاضمه ضعیف میگردد و بویست هوا قوی میشود و از
 شیرینتر منع شده چه در هوای کرم سربع الاستحاله بقضاء
 و ایضاً چون هوا میل بکرمی و خشکی دارد پس از این قسم غذاها
 مولد میشود کفر و موجب امراض صفراویه میگردد و یمنع
 فيه دخول الحمام اول النهار و نافع است در اتماء دخول حمام
 در اول روز زیرا که حمام ترتیب بدن میکند خصوصاً در اول
 روز که هوا میل بسردی دارد و بجهت تشنگی که لازم حمام است
 حرارت بدنی متدفع میگردد و بدین وسیله موجب تبرید میشود
 و بکرم و فیه الریاضه قبل الغذاء و مکرر هفت در اتماء ریاح
 پیش از غذا بجهت آنکه هوا کرم و خشک است و ریاضه در خانه
 معده بدن را خشک میکند بسبب تحلیل رطوبات و موجب دق و

وهرال میگردد بخلاف ریاضت بعد از تناول غذا که تحلیل منبسط
 و رطوبانی را که از غذا میسر شده در بدن ثلثون يوما بذهبنده سلطه
 البکم و یقبل فان المرة الصفر اما هرگز آن سی و دو را بر طرف
 میشود در آن سلطنت بلغم و اقبال میکند و فان مرة صفرا بجهت
 اینکه این ماه اول تابستان است و هوا گرم و خشک میشود پس بلغم که
 مخالف فصل است کم میگردد و زیاد میگردد صفرا که در طبع با او
 موافق است و از جمله اعمال این ماه اخراج خون است چنانچه از حضرت
 امام موسی کاظم علیه منقول است که ترك مکن حجامت را در هفتم ماه
 خرداد و اگر میسر نشود در چهاردهم حجامت کن و بهیچ وجه عن العقب
 و اكل اللحم و سما و الاکار منه و شم المسك و العبر و نهی شده
 در این ماه از تعقیبیدن و کشتن چوب بسیار خوردن و بو کردن مشک
 و غیره قانع از نفی بجهت آنست که ملام بدنی در آنوقت متخلخل
 میگردد بسبب گرمی هوا و مواد بسیار در تحلیل میرود پس اگر حرکت
 واقع شود موجب ضعف قوای بدنی و ذیاباتی تحلیل میگردد
 و کشتن چوب هیچ صفراست و بو کردن مشک و غیره که حرارت و

بوست دارند مناسب فصل نیست بلکه باعث درد چشم و صداع و
 دکام میشود و بنفع فيه اكل البقول الباردة کالهند ما و بقوله الحفما
 و نافع است در این ماه خوردن سبزیهای سرد مثل کاسنی و خرفه و اكل
 الخضر کل الخیار و القثا و الشیرخت و نافع است خوردن سبزیها
 خیار و قثا و آن نوعی است از خیار که بفارسی خیار دراز و خیار چینه
 گویند و نافع است خوردن شیرخت و الفاکهه الرحبه و استعما
 المحضات و نافع است موههای رطبه و تناول غذاهای ترش
 چه اول دفع پوست چوب و ثلثین میکند و دوم بزرید عظیم و
 دفع عفونت هوا و اخلاط منبسط و من اللحم لحم المعراش
 و الجدا و نافع است از کوششها گوشت بری که دو سال اشته باشد
 و گوشت بزغالها که لطیف و سریع الهضم اند چه قوه هاضمه در
 ان فصل ضعیف است و من الطيور الدجاج و الطير و دج و الدج
 و نافع است از کوششهای طيور گوشت مرغ خانگی و نهی و در لاج
 که لطیفند و الاالبان و السمک الثری و نافع است تناول شیرها
 و ماهی تازه چه اول ترتیب و دفع پوست فراج میکند و دوم بزرید

مضم می شود و احداث رطوبت می نماید **نم** احد و ثلثون یوما
می باشد الحار و تغور الماء ماء نموده که دوم فصل تابستان
می و بکری ذات و در آنوقت حاصل می شود شد حرارت هوا
و کم می شود بها بسبب رفتن باخاق زمین و بسبب بها
شراب الماء البارد علی البرق و باید استعمال شود در این ماه
اب سرد در ناشنا و اطفالی صغیر و حرارت هوا و بوی کل بها
الاشیاء الباردة الرطبة و خورده شود در این ماه چیزهای
سرد و تر تا حرارت و بوی کم شود و بکری بها مزاج الشراب
و بشکند در این ماه حرارت مزاج شراب حلال را بسبب مزاج کرد
باب و بوی کل بها الاغذیه الطبیعة السریعة الهضم كما ذکر
فی خبران و بخورند در این ماه غذای لطیف سریع الهضم را همچنانکه
مذکور شد در ماه خبران بها آنکه در این فصل حرارت در
اندرون بدن کم تر است و اکثر حرارت میل ظاهر دارد و بسبب
بها من الشموم و الریاحین الباردة الرطبة الطبیعة و
استعمال شود در این ماه از آنچه بوییده می شود و از ریحانها و

انچه سرد تر و خوشبو باشد مثل بنفشه و نیلوفر بها دفع حرارت
و بوی کم هوا و تغلیر آنها **اب** احد و ثلثون یوما بها شد
الشموم این ماه که آخر فصل تابستان است و بکری ذات بها
می کند در آنوقت بادهای گرم چون هوا کمال حرارت و بوی
دارد لکن در آخر ماه شاید و زنده نشود بها آنکه مخلوط می شود
هوای فصل بهوای فصل پاییز و بهیج الزکام باللیل و حرارت
می کند زکام در شب زیرا که از حرارت هوا جوهر دماغ است
متخلخل و ضعیف شده پس از آنکه سردی شب بخار از منشاء
بدماغ محبس می گردد و زکام عارض می شود و بها الشمال و
می خورد باد شمال و آن باد است که از طرف شمال شخص متغیر
مشرق و زنده می شود و منافع بسیار دارد لکن موجب کثرت فضلا
می گردد بواسطه آنکه حبس مواد می کند و بصلح المزاج بالنبرد
و الترکیب و باید اصلاح شود مزاج یک ببرد و ترتیب کردن
بعضی غذاهای سرد و تر تا اول نماید تا آنکه تدارک در کیفیت
شود و بفع بها شرب اللبن الرائب و نافع است در این ماه

اشامیدن ماست که سرد و تر است و بجنب فيه الجماع و السهل
و باید اجتناب شود در این ماه از جماع کردن و سهل خوردن بجهت
آنکه حرارت فصل تابستان بخیل مواد میکند و بدتر از آنکه بخیل
و جماع نیز بخیل عظیم میکند و ممکن است که موجب ق و هزال
کرد و بدین سبب اجتناب از سهل لازم است و با ضرورت شدید
اسهال برفق میتوان کرد و تغلغل من الریاضه و باید کمتر با
کشیده بیادان محلول مواد است و بشم الریاضین الباردة
و بویله شود ریاضین سرد بجهت تغذیل مزاج دماغ و قلب
ابول ثلثون يوما بطبیفه الهوا و نفوی سلطان المرء الکوا
ماء ابول که اول فصل پائیز است سی روز است بیکو میشود
هوادرانوفت و نفوی میشود سلطنت خلط سودا بجهت آنکه
طبع او موافق طبع ان فصل است که سرد و خشک است و صلح
شرب السهل و بکوست اشامیدن سهل بجهت آنکه اعتدال
در هوا برسد مثل فصل بهار و اخلاط بدنی رقیق و منحل
بیش بخلاف فصل تابستان که سبب حرارت هوا اخلاط

دقت و سبب آن دارند و در فصل زمستان میخندند و هر یک
مانع سهولت دفعند و یقع فيه اكل الحلاوات واصناف
اللحم المعتدلة كالحدی والحولی من الضان و نافع است در
اینها خوردن شیرینها و اقلام گوشهای معتدل مثل گوشت
بزغاله و بکاله از پیش بجهت آنکه هوای فصل سرد و خشک و مضنا
طبیعت خونس و هر دو کیفیت و لهذا خون در بدن کم میشود
و چون هر یک از شیرینی و گوشت معتدل مولد خون است پس
تاوانها مناسب است و بجنب لحم البقر والاكثر من الشوی
و دخول الحمام و باید اجتناب شود از گوشت کاه و پیاز خوردن
گوشت بریان و داخل شدن حمام اما منع از دو چیز اول بجهت آن
که متولد میشود سودا از آنها باغات هوای فصل که موافق
است با او در کیفیت اما حمام رفتن پس ممنوع است سبب
اختلاف هوای فصل و بشغل فيه الطب المعتدلا المزاج و
باید استعمال کند در این ماه بوی خوش معتدل المزاج بجهت نفوی
قوای بدنی و بجنب فيه اكل البطح والفتا و اجتناب شود

در این ماه از خوردن خربزه و خیار بجهت کثرت مایهت و قبول
صفوت آنها **تشیع الاول** احد و ثلثون يوما هب فيه البرج
المختلفه و تنفس فيه ريح الصبا ماء تشرین الاول که دوم
فضل با پیر است سی و یک روز است میوز در آنوقت بادها
مختلف و شروع میکند باد مشرق در روزیدن و مجتنب
الفصد و شرب لدا و باید اجتناب شود در این ماه از
فصد کردن و شامیدن و با بجهت آنکه سردی هوا در آنوقت
اضافه میکند بسبب نزدیکی بفصل زمستان و در پیکر بادها
مختلف و باد مشرقا گرمه با خذال قریب اما چون غالباً
طرف صبح میوزد لهذا سرد میباشد و بواسطه سردی هوا چون
اخلاط قدیمی ایجاد بهم میرساند مناسب است که احتراز شود
از فصد و الکن منع از آنها در حال خیار است چه اگر در
دایمی شود ملاحظه فصل ضرر دین و بجهت الحجام و نکو
در این ماه جماع کردن زیرا که ماکولات مستعمله در آنوقت خالص
از قوی نیست و امثال این قسم غذاها تولید می بین میکند

و چون منی زیاد کرد اگر دفع نشود موجب بعضی امراض میشود
و بنفع فيه اكل اللحم التمين والرمان المر والفاكهة بعد الطعام
و نافع است در این ماه خوردن گوشت خربزه و انار ترش و شیرین و
میوه بعد از طعام و اول بجهت آنست که حرارت باطنی و قوه هاضمه
مجمع شده اند در آن فصل و دوم بجهت نفوذ جگر و اظهار
حرارت است و سیم بجهت آنست که خوردن چربی موجب ارتفاع بخار
میکرد و تناول میوه بعد از آن فرو می نشاند بخار را و نفع عظیم
میکند لیکن باید بلا فاصله با بعد از کمپوس باشد صرف شود
و استعمال فيه اكل اللحوم بالتوازل و استعمال کنند در این ماه گوشتها
بالتوازل یعنی ادویه گرم از قبل منجست و دارچینی و فلفل و امثال
ان بلکه مثل عدس و نخود و ماش را هم شامل است و بقلل
من شرب لبناء و تقلیل کنند در شامیدن آب چه امثال غذاها
مذکوره پیش از آب میطلبد و اگر آب بسیار شامیده شود معده
فاسد میگردد با آنکه تولید بلغم در آنفصل بسیار تر میشود
و آب بسیار خلطت او را زیاد میکند و محمد فيه البریاضه

و یگوید در انماه را باشت کشیدن تا آنکه فضلات منفرد تحت
جلد بعرق دفع گردد **در شرب الاخر** ثلثون يوما تقطع المطر البرد
ماه تشرین الثاني که آخر فصل پاییز است سی روز است منقطع میشود
در انوقت باران بهاری و بنهی عن شرب الماء باللیل وضع
شده و انماه از آشامیدن آب در شب بجهت آنکه قوت کمال قوه
درد بسبب سردی هوا و مبل حرارت بدنی باطن و آب هم
نفوذ دهنده غذاست در عروق و چون معده خالی شود از غذا
در ان شبهای بلند فضول رنجته میشود در ان و موجب معده
میکردد و آبنا اجتماع سردی هوا در شب با سردی آب باعث
سبب اعصاب و قوی میشود و یقلل عن دخول الحمام والحجام
و باید تفعل شود در انماه از حمام رفتن و حمام کردن بجهت هوا
حمام با هوای خارج مخالف تمام دارد پس موجب تصرف هوا
میشود و همچنین است حمام در چنین هوا و شرب بکرة کل
يوم جرعة ماء خار و با شامند در انماه با شام هر روز
آب گرم بجهت شغله معده از باغم و رطوبات از جبهه که متولد

میشوند بمقتضای هوای فصل و بجنبت فيه اكل البقول
كالكرمن والنعنع والجرجير واجتنب شود از خوردن سبزیها
گرم مثل کرمش و نعناع و تره نیز بجهت دفع حرارت در باطن
کانون الاول احد و ثلثون يوما بقوى فيه العواصف و شد
فيه البرد و یففع فيه کما ذکرناه فی تشرین الثاني ماه کانون
الاول که اول فصل زمستان است سی و یک روز است و در انوقت
بادهای تند و شدة میکند سردی هوا و تقع میکند جمیع آنچه
ذکر کردیم در ماه تشرین الثاني که آخر فصل پاییز است و قریب
است باز در طبع و یجدد فيه عن اكل الطعام البارد و باید
حذر شود در انماه از خوردن طعام سرد تا برودت باطون و ظاهر
جمع شود و موجب سوء هضم نکردد و یقی فی الحجامه و الفصل
واجتنب شود در انماه از حمامات کردن و ضد کردن چه خلا
در ان فصل بسبب سردی هوا میخورد است و یسئل فيه اغذیه
الحاره بالقوة و یفعل تا آنکه بسبب گرمی بالفعل معارضه کند
تا سردی هوا و بسبب گرمی بالقوه زود هضم شود زیرا که هوا

سرد و تراست و لهذا تولید بلغم در بدن در بدن بسیار میشود
 و بان سبب مزاج سرد است و قدرت کامل بر هضم ندارد **کانون**
الآخر احد و ثلثون يوما بقوى فيه غلبه البلغم ماء كانون الثاني
 که دوم فصل رمانت می دیگر و ذات قوی میشود در آن
 غلبه بلغم بجهت زیادتی سردی هوا و بتبعی آن بخرج فيه الماء
 الحار علی الربی و سزاوارست که بتدبیر اشامیده شود آب کرم
 تا آنکه بشود معده و امعاء را از بلغم لزج و بجهت فيه الجماع و بکون
 است در انما جماع کردن زیرا که هاضمه در آنوقت قوه دارد و با
 میل حرارت باطن و غلیظ بودن غذاهای که استعمال میشود
 در انما سفت باوقات دیگر پس تولید می بیشتر میشود و بخرج
 بدفع است و ینفع فيه من الاحشاء ما ینفع فيه مثل البقول
 الحاره کما لکرم من الحجر والکراث و نافع است در اینماه
 غذاهای مایعی که داخل شود در آن سبزیهای کرم مثل کرفس
 و تره نیز و کند تا که طبع آنها کرم و خشن است و از این بلغم
 میباید و ینفع فيه دخول الحمام اول النهار و التمریح بدین

الحری و ما ناسیه و نافع است در انما داخل حمام شد اول
 روز و ما لیدن روغن کل شو بجهت آنکه اول روز معده خالی
 و صاحب حرارت و چون با حرارت حمام جمع شود بیشتر دفع
 بلغم میکند و همچنین ما لیدن روغنهای کرم اعانت بر تحایل
 بلغم میکند و بجهت فيه الحلق و اكل السمک الطری و اللبن
 و ما بدخند شود در انما از سرد شدن یعنی در خارج حمام که
 موجب کلام میشود و از خوردن مایه نازده و شیر که معینند بر
 تولید بلغم **شابل** ثمانه و عشرين يوما مختلف فيه الربیع و کثیر
 الامطار و بظهر العشب و بحری فيه الماء فی العین ماء شاط
 که آخر فصل رمانت است و هشت روز است میوز در آنوقت
 بادهای مختلف و بسیار میبارد بارانها و ظاهر میشود کاه و
 جاری میشود در آنوقت آب در چشمه بجهت آنکه نزد بکث بفصل
 بهار و زمین در حرکت است و مسامات زمین فدی و سبع
 میگرد و ینفع فيه اكل الثوم و لحم الطیر و الصب و الفاکهه
 الباسیه و نافع است در انما خوردن سیر و گوشت پرنده و

گوشه‌های شکاری و میوه‌های خشان اما نفع کردن سه جز اول
 بجهت آنست که اذایه بلغم میکند و میوه خشک بواسطه کمی میوه
 توانست در آنوقت و بقلل من اکل الحلاوات و باید بقلل
 شود در خوردن شیرینها تا موجب زبانی خون و اخلاط
 دیگر در فضل بهار نگردد و بجهت کثرت الحریکه و التریاضه و
 بکوست در انماه بسیار حرکت کردن در بایضت کشیدن بجهت
 بر طرف نمودن بلغم هنا صفت الشراب الذی یجلی شرابه و
استعماله بعد الطعام و قد مر ذکر نفعه عند ابتداء البعد
على فصول السنه و ما یعند فیها من حفظ الصحه اینست
 طریقه شرابی که حلال است شامیدن و استعمال کردن آن بعد
 از طعام و تحقیق گذشت بیان نفع او نزد شروع نمودن ما
 در بحث فصلهای سال و آنچه باو اعتماد میشود در حفظ
 بدن و صفته آن بویژه من الزیبا المنقی عشره ارجال و
 صفت شراب حلال اینست که اخذ شود از زینب معنی که دانه او
 پیرود آورده باشد مقدار ده رطل که هر رطل صد و سی درسم است

و هر درهمی مقدار چهل و هشت شعیر است و این نصف مثقال
 شرعی و خمس مثقال است چه مثقال شرعی شصت و هشت
 شعیر و چهار سبع شعیر است و از این جهته موافق است مثقال شرعی
 با یک درهم و سه سبع درهم و هر درهمی هفت عشر مثقال است
 پس هر ده درهم شرعی هفت مثقال شرعی است و لهذا هر رطل نود
 و یک مثقال شرعی است و چون مثقال صبری فی نزد مشهور یک مثقال
 شرعی و ثلث مثقال است و وزنش نود و یک شعیر و سه سبع
 شعیر است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صبریست پس هر
 رطل شصت و هشت مثقال صبری و ربع مثقال است لکن بخدا
 مذکور میباشد بر آنکه مراد رطل عراقی باشد بمعنی مشهور که
 آنرا بغدادی نیز میگویند و آن نصف مثقال است که در پیش و
 شصت درهم است و در ثلث مدینست که صد و نود و پنج درهم
 است و اگر مراد رطل طبری باشد که آن رطل عراقیست بقول بعضی
 و چهار ثلث از صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم پس
 نود مثقال شرعی خواهد بود که موافق با شصت و هفت مثقال و

بنم صبرتی و این احتمال ظاهر است فبغسل و یغسل فی ماء
صاف فی غمره و زیاده علیه در بعض اصابع پس بشوینده
مویر منقعی را و بجای آن در داب صاف بمقداری که فرا گیرد
انرا باز بادی چهار انگشت بر بالای مویر و نیزه فی آنانه
ذک ثلثه ايام فی الشتاء و فی الصيف بوما و لیله و یکذا
انرا در ظرفش سه روز در زشتان و بگرد و یک شنبه تا بشوید
ثم یجعل فی قدر نظیفه بعد از آن بریزند مجموع مویر و اب را
در دیک پاکیزه و لیکن الماء الماء ان قدر علیه و الا
فمن الماء العذب الذی ینبوعه من ناحیه المشرق ماء براقا
ایضا حقیقا و باید بوده باشد ان اب باران اگر ممکن
شود و هر سد و الا ازاب شیرین باشد انچنان اب که چشمه
ان از طرف مشرق افتاب باشد و براق و سفید و سیل باشد
وهو القابل لما یغترضه علی سرجه من السخونة و البرودة
و تلك دلالة علی خفة الماء و ان ابی است که قابل است
بر روی انچه غارض او میشود از گرمی و سردی و این علامه

سکه است و بپنج حتی پنجاه الی رنوب و بپنج و پنج تمام
 مویر تا آنکه برآمده شود و نزع باید ثم عصر و بصفی
 ماء و ببرد پس بپشارند و صاف کتاب و را و بگردانند
 که سرد شود و برود الی القدر تا بنا و بخواهد مقداره بعود و بریزند
 در دیک مرتبه دوم و بپن نماید مقدار او را بجوی و بپنج
 بار بسنه غلیظا تا لیسار فیا حتی بمقی ثلثه و یعنی ثلثه
 و بجوشانند تا تش هوار جوشانیدن هوار ملایم تا آنکه برود
 دو ثلثان و بماند یک شازاو ثم بخواهد من غسل الخلل المصفی
 رطل و بعد از آن اخذ شود از غسل زبور علی صاف بکامل طبع
 که بود مثقال قبله علی و بخواهد مقداره و مقدار الماء الی
 این کان من القدر پس داخل کنند بکامل غسل را در ثلثی که
 باقی مانده از اب مویر و اخذ کنند مقدار غسل و مقدار
 اب را که یکجا رسیده از دیک و بپنج حتی پنجاه قدر العسل
 و بعود الی حده و بجوشانند مجموع غسل و اب مویر تا آنکه
 برود مقدار غسل و بگرد بپشاران قدر اول که هنوز غسل را

نشده بود و بوی خرقه ضعیفه و اخذ شود پارچه چکمه
نازک نباشد و بجعل فیها زنجیل و در نیم درهم پس داخل کند
در آن پارچه زنجیل بگذرد که نصف مثقال صبری در ربع
عشر است و من قریفل نصف درهم و من دارچینی مثله و
از میخک نیم درهم و از دارچینی مثل میخک و من زعفران
درهم و من سنبل نصف درهم و من لهند با مثله و من مصطکی
نصف درهم و از زعفران بگذرد و از سنبل یعنی سنبل الطیب
نیم درهم و از کاسنی مثل سنبل و از مصطکی نیم درهم بعد از آن
بسحق کل واحد علیحدّه و بسحق بعد از آنکه هر یک از ادویه
را علیحدّه کوبیده و پیخته باشد و بجعل فی خرقه و پسند
بخط شد اجدا و داخل کنند ادویه را در پارچه و ببندند
سر او را بجا طه بکشن خوبی و بقی فی و من سر الخرقه فی
الشراب بحسب بنزل قوی العفایة التي فیها و ببندارند
آن پارچه را در آن دین و بمالت او را در میان شراب بچکمه
داخل شود در او قوتها و واهای که در آن پارچه است و باید

انداختن کبیه دوا در دین و وقت داخل کردن عسل نباشد و لا
بزال تعاهد بالتحریک علی نازک نباشد برفق حتی بذه مقدار العسل
و بکوشه محافظت شود بر حرکت دادن و بالای آتش ملایم
بهموار پی تا آنکه برود مقدار عسل بالکلبه و برفع و برود
پس خرمده نلثه اشهر حتی بذاخل مزاجه بعضه فی بعض روح
لکین عمل پس دین را بر دارند و بگذارند که شراب سرد شود و صبر
نمایند مدته سه ماه تا آنکه تذاخل کند مزاج بعضی از آن ادویه
در بعضی دیگر بعد از وقت استعمال نمایند مقدار ما شراب
منه اوقیه مع اوقیه من الماء القراح و مقدار اینچه آشامید
شود از آن شراب بکوفه است باد و و قیه از آب خالص که مزوج
نمایند با و اوقیه بحسب اغنة مشهور و اطلاق مشهور برود
وزن میشود بیک چهل درهم و این اشهر است در عرف حدیث
و دیگر هفت مثقال است و در اصطلاح اطباء ده درهم
و پنج سبع درهم است که هفت مثقال شرعی و نصف مثقال
باشد و این مراد است علی الظاهر فاذا اكلت با امر المؤمنین

مقدارها و صفت آن از طعام فاشرب من هذه الشراي ثلثة
اقداح بعد طعامك و هرگاه تناول نموده باشی ای امیر مقدار
وصف کردم از برای تو از طعام بیاشام از این شراب سه قدح بعد
خوردن طعام فاذا فعلت ذلك فقد انت باذن الله يومك ليلتك
من الاوجاع الباردة المزمنة كالنقرس والرتج و غیر ذلك من اوجاع
العصب والدماغ والمعدة وبعض اوجاع الكبد والطحال والا
والاحشاء پس هرگاه بخواهی بن علی را بجهت حق که امین خواهی بود
باذن الله نعم در این روز و شب در دهای بارده مرصه مثل نقرس
وان وجعی است در مفاصل قدیمین مثل مفصل کعب و انگشتها
و اکثر اوقات ابتدا از خشکت پامیکنند و بواسطه این میگردند و مانند
یعنی بادها چه که اکثر آن ضعیف هضم بهم میرسد و غیر اینها از درد
عصب از قبل نموده و تشنج و امثال آن و در دهای مایع مثل
درد سیری که ماده آن بلغم نباشد تا سرسام بلغمی که عوارث از خود
جوهر مایع بآید که آن باورم هر دو باورم هر سه و اینها ناخوش
از آزارهای معده که از سردی و رطوبت باشد و بعضی از ناخوشیها

جگر و سینه و دودها و آلات اندرون شکم که ماده آنها بلغم باشد
ان صدق بعد ذلك شهوة الماء فلنشرِب منه بمقدار النصف
مما كان لشرِب قبل پس اگر بعد از این صادق باشد تو خواهی
آب پس باید بیاشامی از آن شراب بعد در نصف آنچه اشامیده
بودی پیش از این یعنی نصف و نیمه اشامیده شود اگر عطش صادق
باشد و آن عبارت است از آنکه خرابی در معده ببرد یک عذاب
غلیظی یا شوری یا خاری یا سیدی مغزی که بمعده ریخته شده که
طبیعت در آن وقت مستعدی است تا آنکه خوارت بر طرف شود
بجلاف عطش کاذب که بسبب بلغم غلیظی یا لریج یا شوری که در
معده حادث شده خواهش آب میشود و هر چند اشامیده شود
برودت و غلظت آن بلغم زیاد میگردد و اشپای باب بیشتر
میشود فانه اصلح لبدن امیر المؤمنین و اکثر الجماعه و اشپای
لنضطة وحفظة بدرستی که عمل مذکور بهتر است از برای بدن
امیر و باید تر میگرد خواهش جماع را و حکمتر است از برای ضبط
بدن و حفظ آن و آن صلاح البدن و قوامه بكون بالطعام و

الشراب و فساد بهما بحقیق که صلاح حال بدن و استقامت و
 بطعام و شراب و فساد بدن بواسطه این هر دو است و این
 اصلحها صلاح البدن دانند نه مافند و اگر اصلاح کنی این
 دو چیز را بگو میشود بدن و اگر فساد سازد آنها را فاسد کرد
 بدن **مؤلف** گوید که شخص غافل هوشیار با وجود فرمایش اندر
 اخبار در رفع اشامیدن شراب حلال هرگز مرتکب اشامیدن
 شراب انکوری یا غیر آن شرابهای که مستی و زوال عقل بسبب
 آن میشود نمیشود و آن شراب حلیت قطع نظر از درود اخبار
 و امانت بسیار که در دم آن وارد شده است ضررهای بدنی نیز
 دارد و خداوند حکیم دور نماید از رحمت خود بعضی از اطباء جاهل
 پنجه از طب را که در نزد ظالمه و منافق که میروند بجهنم خوش آمدن
 ایشان که از زخاوت نبویه ایشان خیال بهره دارند تعریف
 آن شراب حلیت و منافع و از ذکر مینمایند و اشعار شعرا و ایام
 را ذکر مینمایند و لیکن اطباء حاذق دین دار چون از مضار و
 منفعات آن مطلع شده اند لهذا بزبان و تحریر عیبها و ضررها

از ذکر مینمایند و از آنجمله در کتاب قرا بادین صالحه نقل نموده
 اند اول چیزی که در انکار آن عارض میشود زوال عقل است که او
 بادشاه ملک بدن است پس حال او چون حال پادشاه شود همچنان
 جامها بکند و سخنان بوج و باطل و هر چه گوید و حدوث اخلاق
 در تن بهیمه بهیمنه مانند چایچه مادر و خواهر و دختر و زن را فرق
 نکند و بطلان حواس شریقه عقلیه تا مجدی که بهوش و بی شو
 و بی بصیرت گردد و هیچ تدبیر نتواند کرد از دفع مضار و جلب منافع
 بخود و بعد از آن خمار تولد کند و این از جمله مضرتهای عاجل و
 سهل العلاج است که با تغلب نفس و برد اطراف و غلبان و نهوع
 و اغراض هوکناک و بد نفس و بلادت فهم و کلاک حواس و ضعف
 هضم و سوء استمرار و فود شهوت طعام و حدوث قبح روی
 و لاغری پیا شد و غیرها از اغراض رذیله مهلکه چون مرک مغلبا
 و خانی و امراض دماغی چون سکنه و صرع و فالج و جنون و سرام
 و لقوه و رعشه و تشنج و تمدد و اخلاج و کزاز و خدر و دوار و
 سرد و امثال آن و در چشم و گوش و خیشوم و دهان و دندان

فدیان واسهال موی و قدم جگر و سپرز و خفقان و ضیق
و بطلان باه و درمهای خطرناک و اکل و خور و جو شها و نسا
هضم و ضعف قوتهای دماغی و بنهای محرقه و مرگه و حتی
غشیه و استغاثی که صلاح نداشته باشد و سنگ مثانه و کثر
و حرقة البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات که حدی ندارد
و این قبیل از مضرات که از منافعش پیشتر است و از جناب البی
الزمان و وجد الدفان حاجی میرزا جعفر سلمه الله تعالی که در هر
علمی از علوم بسیار در علم طب و نجوم سرآمد و در کار بسیار
خواهش نمودم که علت حدوث این امراض را از شرب این جنس قوی
فرماند لهذا چنین بیان نمودند اما مضرت شراب دماغ را از
جهت اینست که بنجیر میکند و آن بخارات را در دماغ را مایه
است گرم میکند روح نقاتی را مستوش می نماید و افعال او
اختلاط عقل و حیون و سر نام و مایه با و امثال آن عارض میشود
و بسبب آنکه بطون و افضیه دماغ پر میشود از آن بخارهای
رذیه بسبب سکنه و صرع و صلاخ و خدر و در و در و در است

و چون از شرب این سببی در اعصاب و عضلات و از آن رو طبات
همه سدا فاج و استرخا و تمدد و لغوه و رعشه حادث میگردد
و بواسطه حدیث کثیف عوارث گزندگی در مادی اعصاب تشنج
و کزاز عارض میشود و چون سبلان مواد و رطوبات دماغیه
میباشد باعث درد چشم و گوش و ضعف اللسان و همچنین
باعث اودام حلق و خناق و اشباه آن میشود و ضررش بسیار
اعضا از قبیل انقلاب نفس و بی و تنوع و غشای لبالب
که مهتج اخلاط و رطوبات معده است و گزندن فم معده خاصه
هرگاه ترش شود در معده با خود ترش و تلخ بوده باشد که طبیعت
منزجر میگردد و قوه دافعه قوی باشد فی حاصل میشود و الا
غشای و تنوع مهم میرسد و همچنین باعث نفخ و دیاب شده
لبا باشد که قدم معده پیدا شود و سوء هضم طعام شود و
بدین جهت فعل معده ناقص گردد و اسهال معدی و معوی و عشا
سحج معاد و وسطبار و درز و طافه و اودام جگر و سپرز و در
شود و چون جگر را مضرت رساند اخلاط فاسده غیر کامل شود

نماید و در این هنگام نیز مایه پنا و دموت نمیتواند نمود
 صفرا با ناید که من دفع بمبارد و منقش شود با اعضا
 بر قان حاصل سود و آن مایه را بکلیه و مثانه نتواند دفع
 کند سبب استفا گردد و خود حکما ماس نماید و چون دم کد
 شود و بجهت اخراج سودا و آب بهر مایه سیدم سپرد گردد
 و هرگاه جذب نماید سپرد و قوه دفعه بکلیه ضعیف شد بماند
 با خون با اعضا رسد بر قان اسود حاصل شود و بسبب اینکه
 غذا را قبل از اتمام طبع از معده منحل و میازد و آن غذا خام
 است و هر عضوی فعلش در آن غذای دارد بان ناقص است
 باعث کجی و لاغری بدن میشود و بسبب پیش روح قلبی را
 بجائی که دارد و صعود دادن اجزای بدن را بقلب محو الی قلب
 و خلق قلب از آن روح بجهت ورود اجزای کده باعث خفقان و
 موت فجائات است با بسبب سرد و نشاط هر روح قلبی را
 که انهم با میشود بسبب هلاک میرساند و چون آلات
 نفس از اجزای متصاعده از مواد متنازله پر شود ضیق النفس

و بجهت الصوت حاصل شود و از کثرت جدت و خراش نزد الدم
 و سعال و حشرات مختلفه مرکبه و حاده و مزمنه حادث نماید و
 سبب جوشها گردد تا با بیجا بود بیانات و وجوهائی که احدی
 این مرضها از شرب این جنس پدید میشود و هرگاه هیچ مرضی
 و مرضی بر مرض محال از شرب این جنس حاصل نشود با چگونه شخص
 مکملانی که اعتقاد باین دین و این و فرمایند که اسلام را باین
 و سلامه علیه و الله اجمعین داشته باشد که آن عقل کل را و صبا
 کرام آن هادی بسل بفرماید که کسی که مرتکب شرب این جنس
 پدید شد موطوء شیطان شود با وجود این فرمایند چگونه
 راضی میشود که شیطان با او طمی نماید و عروس شیطان شود
 بولادین و که خوردن و بدین شکر و موطوء واقع شدن و
 انکلی موطوء شیطان بکره بدن از بر چنین اشخاصی باید که خود را
 مرد مرده دانند و راضی شوند که موطوء شیطان شوند مگر اینکه
 اعتقادی باین دین و آثار اخبار انمه طاهرین علیهم السلام اند
 باشد و لا اله الا الله و بی بر و اسلام را بخود بندند که مردم انصارا

مستفاد

نموده اند و شیطان را در

مکلمان دانند که امر بنای آنها درست شود و در واقع لا اله الا الله
و از اسلام بهره ندارند و حضرت بنویس که الله علیه و آله
در شراب ده چیز را لعن نموده چنانچه محدث در کتب اخبار ^{مشهور}
است علاوه بر آنکه یا نحر و یا للشیطان واقع میشود و در
هیچ معصیتی باین طریق ناکند و تشدید نفرموده زیرا که
انه من عمل الشیطان افاده میکند که لا یصد من شارب الا الشر
البحت کعمل الشیطان در حین خبر این کلمات مشرف شدیم بمحمود
با هر نور سیدی جلیل و عالی بنی از دودمان حضرت خلیل
السید الشریف للاوزعی الامعی جامعی سید مهدی لاصفه لاصفه
باین عید ذلیل فرمودند حکایتی در زمان سلاطین صفوی
نشان صفویه بین یک از علمای عصر با سلطان زمان خود
واقع شد مناسب نیست که در این مقام خبر شود امثالاً لا اله الا الله
العالی ذکر میشود آن بزرگوار فرمودند جناب شیخ محمد طاهر
فی اعلی الله نعم مقامی که از هدا و عباد اهل عصر خود بودند و
پوشته بمواظبات و نضای خود که کشتگان وادی جهالت و غفلت

را بشاهراه هدایت دعوت می نمودند تا آنکه زمانی رفته
کلان انزهد در منبر بیان اخبار و تازی که از ائمه طاهرين
علیهم السلام در خصوص شامیدن شراب واقع شده بیان
میفروند و مردم را از ضررهای عاجل و اجل این شراب حث
مستحضری می نمودند و این حدیث را با نفرمودند کسی که با شامیدن
انرا موطوء شیطان میشود و در آن عصر کوبا سلطان زمان که
شاه طهماسب بود باین شراب حث مزاو بود بعضی از خضار
مجلس انعام رتبه که بنای ایشان از حضور مجلس و عطایه تکمیل
نفس و ارشاد و هدایت بلکه منظور تمام مجلس و اهل مجلس
و نکته کبری و کذا بیدن زمان و وقت چنانچه حال هم بعضی
بر این طریق میباشند بنای فساد و عناد نموده سلطان زمان
این مرحله را را شامیدند و معروض داشتند که فرمایند جناب
شیخ تکونما حضرت ظل الهی بود و مردم هم کوبا از فرمایند ایشان
ضمناً نمیکند باری معذبین و شاطین زمان بنیتر سخن
قلب پادشاه را مجروح نموده تا بره اتش غضب از قلبش شعله

شده حکم نمود که ان عالم ربانی را بمجلس او حاضر سازند تا او را
ادب و اهانت نماید و از بعضی دیگر چنین مستمع شد که او
بقتل او رفتند مادر سلطان چون از قصه و امر او مطلع شد
مقام مضحک او برآمد و از امانت شد و گفت این عمل را ترک
نما که باعث بدنامی پدر این دودمان خواهد شد و این دولت
بر روی منقرض خواهد شد علی ای تقدیر او را مانع از قتل
ان عالم ربانی کردید باری بعد از حضور ان عالم ربانی بمجلس
ان سلطان و گفتگوی در این باب ان عالم ربانی در جواب
سلطان گفت من نگفتم که هر کس شراب بپاشد موطوء شطرا
میشود سلطان گفت سخن که در مجمع قام که چندین هزار گشتند
نابند چگونه میشود انکار نمود و آنکی اشخاصی که از شما این
سخن را شنیده اند پاره انها در اینجا حاضرند ان عالم ربانی
فرمودند بنو گفتیم که من این کلام را نگفتم بلکه حدیث کوان
شما این سخن را فرموده که هر کس شراب خمر نماید موطوء شطرا
میشود بمجلس اینکه باید شاه این سخن را از ان عالم ربانی شنید

بدین نفس کردید بی اختیار اشک از دیدهای او جاری کردید
و در مقام معذرت برآمد و در خدمت ان عالم ربانی توبه نمود
و اگر دیدهای خود نادم شده است و شوی معاصی و مناهج خود
باب توبه نموده و صحیفه گناهان خود را است و شوی از باری
در کتاب تقیر ملا نظام بنیابوری که شایع بوده در ذیل این شریعه
و آئمها اکبر من نفعها از بقراط حکیم نقل نموده که ده منفعت
از برای شراب میباشد پنج جسمانی و پنج نفسانی فالنسانی
انها لشر النفس و تقریبا لمل و لجمع النفس و یحسن الخلق
و ترید الخلق و الجسمانیة انها یجود الهضم و یکر البول و یحسن
البشره و یطیب النکحه و ترید فی الباه یعنی ان پنج چیز نفعانی
سرور و زینتی اند و و شجاعت و حسن خلق و سخاوت و ان
پنج جسمانی هضم طعام و زبانی قوه ناله و پیکوی بشره و
خوشبویی دهن و از زبول و هرگاه کسی بعین البغین در
نامل و تدبر نماید میاید که شخص عاقل با وجود ان ضررها
بسیار پرامون این نفعها میشود سیما بملاحظه اینکه شجاعت

و شجاعتی که در دفع آن ذکر نموده بند بر و هودرات نه شجاعت
و شجاعت ذرا که شجاعت اینست که با خدا شوقی عن موضعه
و بضعه فی موضعه فلو صرف الحرام فی المستحقین و ص
الحلال فی غیرهم لا یكون شجاعت و شجاعت حفظ نفس
لازم است و هرگاه بی باکی نماید و بدم کلوله نوب و تفنگ
برود هودرات نه شجاعت چون شجاعت دو طرف دارد که چون
و هودرات و هر دو طرف مذموم باشد چنانچه شجاعت دو
طرف مذموم دارد که امساک و بند بر باشد و اینکه خداوند
عالم فرموده است ان من عمل الشیطان فاجنبوه لعلم تقوی
شاید اشاره باین باشد که افعال و حرکاتی که از شرابین بخواهد
بظهور میرسد از تاثیرات عمل شیطان است که او را در آن نمود
چنانچه در بعضی روایات وارد است که چون حضرت آدم علی
بنیاد علیهم السلام تا که را عرض نمود شیطان لعین او را
طاوس را آورد و در پیچ آن دخی نمود و بخون آن آب داد و چون
برگ بر آورد بخون همچون آب داد و چون غوره بکشت بخون

ابداد و چون نریش و شیرین شد بخون خوک این داد و هودرات
الحمر رنگش چون بر طایوس سرخ و ملون میشود و چون میشود
مانند میمون شوخی و بازی میکند و چون میمون زیادتی میکند
مثل شیر غره و غریبه میزند و هودرات میگوید و چون از کشت
مثل خوک سر در پیش انداخته بخواند و چون این صفات از برای
شارب حمر بهم رسد محبوب شیطان میشود زیرا که این تاثیرات
از عمل شیطان برود نمود در این وقت منظور نظر شیطان میشود
و شیطان نهایت خوشنودی را و بهم میرساند و او را بمنزله زن خود
اکرام و مهر بایستی نماید و از این گذشته با و موافقه مینماید
بابت عروشا للشیطان میشود چنانچه در حدیث وارد است و کسی
که شیطان با و دخی نمود معلوم است که محبت و دوستی شیطان
بمقتضای رسیده که در هیچ معصیتی از معاصی شیطان استغناء
محبت بهم میرساند که او را بمنزله عروس در بغل بگیرد و کام دل
از او حاصل کند پس کسی که موطوء شیطان شد باید بسیار
زدا و مقرب باشد زیرا که در این وقت هر چه شیطان با و امر

نماید اطاعت نماید بر آنکه عروس میخواند خود را بنظر اهل جلو
دهد و هر چه بیشتر و سریعتر فرمان او را بر محبوبین میبرد
و از این جهت است که در حدیث وارد شده است که شرب آب الخمر
است چنانچه در کتاب کافی بابی در این خصوص وارد نموده و اخبار
بسیاری در ذیل آن نقل نموده و مفاد آن اخبار همه این است که الخمر
حدیثی است که از حضرت باقر صادق روایت نموده که آن الله
و جعل للعصاة بنائهم جعل للیب بابا و جعل للآب علقا
ثم جعل للعقل مفتاحا و مفتاح المعصية الخمر یعنی بدستی که
خداوند عزوجل قرار داده است از برای معصیت و نافرمانی
خانه از برای انخانه قرار داده است و از برای در قرار داده است
قفلی و از برای آن قفل کلیدی قرار داده پس کلید جمیع معاصی
شراب خمر است و نظیر این خبر بسیاری است و مفاد این حدیث شریف
و مثل آن اینست که کسی که میاشتر شراب خمر شود از هیچ معصیه
از معاصی پروا نخواهد داشت و در حدیث دیگر در کتاب مذکور
از اسمعیل بن یسار از حضرت صادق روایت نموده که قال

سئله رجل اصحاب الله شرب الخمر شراب ترك الصلوة فقال
شرب الخمر ثم قال وندري لم ذاك قال لا قال لا نه يصير حال
لا يعرف فيها ذنبه يعني اسمعیل بن یسار میگوید که سئال نمود
از انس در مردی که اصلاح نماید خدا امر تو را ای بزرگوار بفرما
که شراب خمر بدتر است یا ترك نماز آنحضرت فرمودند بلکه شراب
خمر بدتر است بعد آنحضرت فرمودند ای امیرانی که بسبب چه چیزی
چنین است را وی عرض کردند نه حضرت فرمودند بجهت اینکه شراب
خمر مگر در مجالی که در آنحال نمیشناسد پروردگار خود را و شراب
ماحصل این حدیث شریف این باشد که چون در شراب این
اختلال و اضمحلال عقل انسانی که راههای ماحل نجات و ما
عبد به الرحمن و الکف به الختان است لهذا در آنحال نفس
آماده که قاید بسوی بدیهات و پلای شهوات است
چون عقل را مضحل و مغلوب بیند او را بسوی نافرمانیها و
و معصیتهها بدستاری شیطان عین و او دارد پس در آنحال از
پروردگار خود غافل شود و بالمره از ارتکاب معاصی و مناهی

هیچ پروا نداشته باشد و از این جهت است که روح ایمان در
حین مسی از جسد شارب الخمر خارج شود چنانچه در کتاب
مذکور از یونس بن ظبیان روایت نموده که حضرت صادق
فرمودند یا یونس من شرب جرعة من الخمر لعنه الله عز وجل
وملائکته ورسوله والمؤمنون فان شربها حق بکرمها نزع
روح الایمان عن جسد و در کتب فیه روح مخفیة ملعونة
الحدیث یعنی اگر در فرمودند ای یونس کسی که بیا شامد جرعة
از شراب را لعن نماید و در خداوند عز وجل و ملائکته و انبا
و مؤمنین پس اگر بیا شامد جرعة از شراب نفی که مت شود
کنده میشود روح ایمان از جسد و در داخل میشود در جسد
او روح مخفیة ملعونة که روح کفر باشد پس مفاد این حدیث
است که در این حال که روح کفر داخل در جسد او شد و از حالت
قرب خداوند متعال دور شد در ارتکاب معاصی و منافی
میشود و از اینجهت است که در احوال خبر و شر نظام شخصی نوع
خود را نخواهد داشت و چون سقیه ها و میوه ها و از این اعمال

ناشایب اقدام خواهند نمود چنانچه در حدیثی وارد شده که
حضرت صادق علیه السلام فرمودند نهل سقیه ها اسفه من شارب
الخمر یا سقیه های هست که سقیه فرو ندادن تر باشد از شارب
و حکم علی الاطلاق شرب این حیث را در هیچ شریعتی از
شرایع انبیاء سابقه و هیچ ملکی از ملل و محلام ماضیه ملج
و محال نموده بلکه در جمیع مذاهب حرام و حیث بوده چنانچه
اخبار متظافره کثرت در این خصوص وارد شده که مفاد جمیع
ان اخبار اینست که مبعوث نفرمودند خداوند عالم هیچ پیغمبری
را بر مالت مگر اینکه در علم خداوند حکیم بود اینکه هرگاه کامل
نماید دین آن پیغمبر را حرام نماید شرب خمر را در شریعت او و پیوسته
شرب خمر در جمیع مذاهب حرام بوده حتی اینکه در نفس خلاصه
المنهج از حضرت امیر المؤمنین روایت شده که اگر قطره از خمر در
چاه افتد و در موضع آن چاه مناره بسازند من بر بالای آن مناره
از آن نگویم و اگر در دریا افتد و بعد از آن دریا خشک شود و گاه برود
و که گوشتی از آن گاه مجزود من از گوشت آن گوشتان بخورم

واعلم يا امير المؤمنين ان قوة النفوس تابعة لامرجه الا بدان
 وان الامرجه تابعة للهوا بدان اي اميرجه قوة نفسها
 انساني تابع مزاجهاى بدنهاست و مزاجها تابع هوا زاد
 متغير بتغير الهوا في الامكنه وسغير ميشوند مزاجها باختلاف
 هوا در مكانها فاذا برده هوا مرة وسخن اخرى تغيرت بسبه
 امرجه الا بدان واثر ذلك تغير في القوة ليس كسر شود هوا
 بكمينه وكرم شود مرنه ديكر متغير ميشود مزاجها بالنسب وناش
 ميكند اين تغير تا فين مزاجها در قوه نفس ادبي فاذا كان الهوا
 معتدلا اعتدلت امرجه الا بدان و صلحت تصرفات الامرجه
 في الحركات الطبيعية كالهضم والجماع والنوم والحركة و سائر
 الحركات و هرگاه بوده باشد هوا معتدل در حرارت و برودت
 معتدل بماند مزاجهاى بدنها و بگوياست مضر فهاى مزاجها
 در حركات طبيعي مثل هضم نمودن غذا و جماع كردن و خواب
 كردن و حركت طبيعي و باقي حركاتها لان الله تعالي لا ياتى الاجسام على
 اربع طبائع وهي المران والدم والبلغم بجمعه انكه جناب

افندس الهى تا نهايه جسمها را بجمها و طبيعت كه انها سرد
 و مرصفا و خون و بلغم است و بالجمعه خازان و باردان قد حوالت
 ما بينهما مخيل الحار بين لبا و بايا وكذلك البارد بين رطبا و
 بايا و محلا و دو خلط كرمند كه خون و صفرا بايد و دو خلط سرد
 كه بلغم و سودا بايد و مخالفت قرار داده شده ما بين اين دو قسم
 پس كراينده دو خلط كرم را يكى بركه خون بايد و ديكرى خشك
 كه صفرا بايد و هم چنين دو خلط سرد را يكى را قرار داده و ان بلغم
 است و ديكرى ترا خشك و ان سودا است ثم فرق ذلك على اربعة
 اجزاء من الحيد على الراس والصدر والشراسيف واسفل البدن
 بعد از ان متفرق فرموده اين چهار خلط را بر چهار جزء بدن و
 ان سرد سینه و سر اسخوانهاى پهلوى كه انرا قرة كويد و جانب
 زير شکم و اعلم يا امير المؤمنين ان الراس والاذنين والعينين و
 المنخرين والفم والاذن من الدم بدان اي اميرجه سرد كوشها و جنبها
 و دو سودا خ پيى و دهان و پيى از خون است بجمعه انكه خور و
 اين اعضا بسبب كثرت هروق و شرا بين بشير جمع ميشود يا انكه

اعضای مذکوره محل احساند و آن موقوف است بر پیچی که حامل آن
 خون است و آن الصدد من البیغم والریح بدرستی که سینه از
 بیغم است و ریج زیرا که بیغمها از دماغ رسا بر اعضا جمع میشود
 در سینه و اما ریج چون شبهه است از باقی اخلاط بیغم مراد
 آن گشته و سبب حدوث او آنست که هرگاه عمل کند حرارت ضعیف
 در ماده غلیظ بخار غلیظی از آن مرتفع میشود و چون حرارت از آن
 منفک شود و غلظت آن زیاد گردد ریج میگردد فان الشرایب
 من المرة الصفراء و غیره از مره صفراست چه مراد که ظرف آن
 خلط است نزدیک بان و آن اسفل البطن من المرة السوداء
 زیرا که مره سوداست بجهت آنکه سبز که محل سودا است در اینجا
 واقع شده و اعلم یا امیرالمؤمنین ان النوم سلطان الدماغ و
 ای امیر که خواب سلطنت بر دماغ و غالب بر آن بجهت آنکه در
 آنوقت بر طرف میشود حس و حرکت بواسطه رسیدن بخارات
 رطبه بسوی دماغ و سستی عصبها و غلظ شدن روح دماغی
 با آنکه حاصل میشود بسبب خواب ترتیب دماغ و اثر ظهور او در

الغضو و پیشتر است از سایر اعضا زیرا که در ابتدای خواب ثقل در آن
 ظاهر میشود که آدمی را نمیتوان بر داشت و هو قوام الحسد و قوه
 و خواب قوام بدن و موجب قوه او است چه در آنوقت قوی است
 میکند از حرکات و احساسات و حرارت میل باطن میکند و با این
 سبب فعال طبیعی مثل هضم کامل میشود فاذا اردت النوم فلکن
اضطجاعک ولا علی شقک الا بمن ثم انقلب علی الا بر کتفک
 من مضجعک علی شقک الا بمن کما بدات به عند نومک بر هرگاه
 اراده خواب نمائی باید که بوده باشد خوابیدن تو را در بر پهلوئی
 راست بعد از آن بگرد بجانب چپ و کمی چنین بر خیز از خوابگاه
 خود از پهلوئی راست چنانچه ایستاده اموده بودی بان وقت خوابیدن
 و این بجهت آنست که قعر معده مایل است بجانب راست و چون در
 بدان جانب خوابیده شود غذا با سلیقه بعضی معده میرسد بعد
 بقدر و آفری بجانب چپ باید خوابید تا آنکه جگر که در طرف راست
 است و طبع او گرم است واقع شود بر روی معده و از قبل شدن
 باشد و موجب زیادتی حرارت معده شود و هضم قوه باید بعد از آن

خود نمود مجانبه است تا آنکه کلوس با شایسته معذور شود بوی
 حکم و طلاق احادیث داله بر فضیلت خوابیدن بر پشت راست
 محمول است بر فضیلت مذکوره تا منافات لازم نیاید و عقود
بلفعود من الليل ساعة و عادت بدن خورد را بنشین و بیدار
 در دو ساعت اول شب و داخل الخلاء الحاجة الانسان و داخل
 بیت الخلاء را بواسطه حاجتی که آدمی را میباشد و آلت فیه بقدر
 تقضی حاجت و در نیک نماز آن بقدر حاجت خود و لا تطل فیه بان
 ذلک یورث ذاء العیال و بسیار مکمل مکن در آن بجهت آنکه باعث
 ذاء العیال میشود و آن حفظ شدن قدم و ساق است که شبیه کرده
 پای قبل در بزرگی و همواری و اگر آن از مواد سوداوی بهم میرسد
 و هرگاه توقف بسیار شود و این از اخلاط دیگر بناها رخنه می
 لیک از ضربه و ثقل میله که دارد بفل و اینها موجب بواسیر
 چنانچه از حضرت لقمان علی نبیا و علیهم السلام منقول است و اعلم بان
 المؤمنین ان اجود ما اسکن به لیس الا ذلک بدان ای امیر که بهتر
 چیزی که بان سوال کنی لیس درخت را کثرت و آن خوش طبع است

بان درخت که بهم چسبیده میشود مانند پوست میگذرد و نباید
 ریشه انداخته باشد تا چوبیان که درش شده باشد فانه بجلو آید
 و طبیب النکبه و بشد الله و لیسنها بدرستی که سوال کردن
 بان لیس جلایمید هد دندانها را و خوشبو میکند دهان را و حکم
 و فربه میکند گوشت پای دندان را و این سه خصلت از زوایه خصلت
 که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند و بانی آنها اینست که راست
 بدست راست و ملائکه بان خوش شود و میشود و موجب خوشبوی
 برورد کار است و حنا را مضاعف میکند و جلاد دهنده چشم است
 و بلغم را دفع میکند و حافظه را زیاده میکند و آشفای طعام را زیاده
 و پوست انداختن و پوسیدن دندان را میبرد و هو نافع من الحفرا
 کان باعدال والا کما دمنه برقی الانسان و بر غرقها و بضعف
 اصولها و سوال نافع است هرگاه واقع شود باعدال از برای
 کفایت در طولانی که بر روی دندان می نشیند و لطیف و بخوبی
 میرسد و کشف و بانی میماند و بطول مدت صلاحت بهم میرساند
 و بسیار سوال کردن لیس میکند دندانها را و حرکت میدهد آنها

وضعیف میکند بجهای آنها را من اراد حفظ الانسان
فلما خد قرن الابل حرقا و کثر رجا و سعد و درد و سبل الطيب
و حب الابل اجزاء سواء و ملحا اندازد بربع جزو و هر که خواهد
مخافظ کند دندانها را باید که بکشد شلخ کوفت را که سوخته باشد
ان شلخ با بنظرین که در کوفه سفال گذارند و سر او را بکل حکمت گرفته
و در تون حمام گذاشته باشد تا سفید شود و ايضا بکشد کثران را که
که موه درخت بزرگ کزات و سعدان چچی است معروف و تخم کل
سرخ با غنچه ان و سبل الطيب و حب الابل که موه درخت کوچک
کزات و ان اجزا بر بر هم باشند و نمک اندازی که شبه بلور است
و بفارسی نمک ترکي گویند چهار یک جزو مقدار الجميع ناعا و بن
به فانه بملك الانسان و بحفظ اصولها من الاقات العارضة
پس میگویند جميع را و سون میکند یعنی بای دندان باشد که نکا
میدارد دندانها را و حفظ میکند بجهای آنها را از افاتی که فاض
میشود و من اراد ان ببصا شانه فلما خد جزء ملح اندازی و مثله
زبد البحر و بکفهما ناعا و بن برهما و کسی که خواهد سفید کرد

دندانهای او باید بکشد بکسر و نمک اندازی و مساوی او کف دریا
و بگویند هر روز او بای دندان باشد و علم با امیرالمومنین ان
احوال الانسان التي بناه الله عليها و جعله منصرفا لها فانها
اربعه بدان ای امیر بدینکه احوال انسان که جناب اقدس الهی
که بنا گذاشته او را بر آنها و قرار داده او را صاحب صرف یک
انها چهار حالت الحاله الاولى الحكة عشرة و فيها شابه
وحنه و بهاؤه و سلطان الدم في جملة حالت اول یا ترده ساله
است و در انوقت است جوانی آدمی و حسن و بهای و دلاوری خون
در بدن او است ثم الحالة الثانية من خمس عشرة الى خمس و ثلثين
سنة و فيها سلطان المرأة الصغرى وقوة غلبتها على الشخص و
حالت دوم از یا ترده سالگی است تا سی و پنج سال و در انوقت است
سلطان مراه صغرا و قوه غلبه ان بر این کس و هي اقوى ما يكون
ولا يزال كذلك حتى يسوفي المدة المذكورة و هي خمسة و ثلثين
سنة و ان حالت قوی ترین حالات و پوسته هیچ چیز است
آدمی تا آنکه منقوص شود مدة مذکوره که ان سی و پنج سال است

ثم يدخل في الحالة الثالثة الى ان يكامل مدة العمرين سنة
 فيكون سلطان المدة السوداء بعد ان داخل ميثود در حال
 تا انکه برسد مدت عمر شصت سال را و در اوقت مياشت در بحث
 سلطنت مده سودا وهو سن المعرفة والحكمة والذابة وانظام
 الامور وصحت النظر في العواقب وصدق الراي وثبات الحجاب
 في التصرفات وانكس من معرفت وحكمة وعلم وانظام مد
 ر خوبی نظر در عاقبتها وبتكوي راي و بر طرف نمودن خوف از
 خود وثابت بودن قلب در تصرفات يعني ابتدای حصول این
 امور ارني و بچ سال است تا شصت پس منافات ندارد با
 آنچه مشهور است که انسان در جهل سالکی کامل میشود ثم
 يدخل في الحالة الرابعة وهي سلطان البلغم بعد ان داخل
 ميثود آدمي در حال چهارم که استلای بلغم است وهي الحالة
 التي لا يتحول منها ما بقي الى الهضم وتكد عيش وذبول ونقص
 من القوة وفساد في كونه واين حالت است که منتقل میشود از
 مادامی که باقی باشد مکر بسوی پیری و در غایب عیش و لا غریب

وکمی قوه و فاسد شدن حیوة و وجود و نکته ان کل شی کان لا
 يعرفه حتى يعود بنام عند القوم و لیسر عند النوم و دلیل و علامه
 او انکه هر چیزی که گذشته درک نمیکند و زانما انکه خود کند با و
 میخوايد نزد مردم و پدار میماند و رفتن خرابیدن ایشان و لا بد که
 ما تقدم و یبني ما يحدث في الاوقات و متذکر میشود آنچه گذشته
 و فراموش میکند اموری که حادث میگردد در زمانها و بدین عود
 و بغیر معهوده و لا غریب شود قاه شاد و متغیر میگردد آنچه معهود بود
 از احوال بدن و روحش و یحیف ما و رونقه و بهاره و بر طرف
 میشود اب و رنگ و طراوت و حسن او و ثقل بخت شعره و اطفاوه
 و کم میشود روپیدن مود ناخا و لا يزال جسمه في انعكاس و ادبار
 ما عاش و هبته جسم او در بر کشتن و پست کردن است مادامی که
 عیش کند لانه فی سلطان البلغم وهو بار در حاد بجهت انکه در بحث
 سلطنت بلغم است و او سرد و غلیظ است فمجموده و برده بكون
 فناء کل شی بسوی علیه اهل القوة البلیغیه و میباشد بسلطان
 و برده بلغم بر طرف شدن هر جسمی که مسولی باشد بران در نای

توه بلعنی وقد ذکرنا کثیرا من المؤمنین جمیع ما یحتاج الیه فی سباسة
 المزاج و احوال جسمه و علاجه و تحقیق که ذکر کردم از برای امیر
 جمیع آنچه احتیاج دارد بان در تدبیر مزاج و احوال بدن و علاج آن
 و انا ذکر ما یحتاج الیه تناول من الاغذیه و الادویه و ما یحتاج الیه بفعله
 فی اوفائه و الحال بان یکم چیزی که احتیاج است بخوردن او از غذا
 و دواها و آنچه لازم است که بخورد و اوقات خود فاذا اردت الحجامه
 فلیکن فی اشاعر لیل من الهلال الی خمسة عشر فانه اصح لبدنک
 پس هرگاه ای امیر اراده حجامت داشته باشی باید که از دوازدهم ماه
 باشد تا پانزدهم چه این بهتر است از برای بدن تو فاذا افضل الشهر
 فلا یحجم الا ان تكون مضطرا الیه ذلك لان الدم یفقد فی نقصان
 الهلال و یرتد فی زیادته پس هرگاه که شود نوزدهم حجامت مکن
 مگر آنکه مضطر باشی بحجامت کردن بحجه آنکه خون کم میشود در وقت
 کم شدن نوزدهم و زیاد میشود در وقت زیاد شدن نوزدهم چه
 تاثیر عظیم دارد در رطوبات و لهذا الاخلاط بدنی در سیمه ماه بحرکت
 میاید و طبعان میسند و آبهای چشمها و مغزها در دماغها

و بیان استخوانها را با میسوند و میوهها را در اوقات هرگاه موسم
 باشد زود تر میسند و لکن الحجامه بقدر ما یحقیق من السنین
 و باید بوده باشد حجامت بقدر آنچه گذشته از سالها تا بر عشرين
 سنه یحجم فی کل عشرين یوما این شخصی که بیست سال دارد حجامت
 کند در هر بیست روز یکمرتبه و این الثانی فی ثلثین یوما مرتبه
 واحدة و سی ساله حجامت کند در هر سی روز یکمرتبه و کتب من بلغ
 من العمر اربعین سنه یحجم فی کل اربعین یوما و همچنین کسی که برسد
 عمر او بچهل سال حجامت کند در هر چهل روز یکمرتبه و ما زاد فنجب
 ذلك و زیاده بر چهل سال بر همین حسابست و مراد از این کلام است
 که هرگاه حجامت ضرر دهد شود باید که در بیست سال مثلا اقل تفاوت
 ما بین دو حجامت بیست روز باشد و همین نسبت تا آخر عمر جاری
 شود و موافق آنچه گذشت در تقسیم حالات انسان لازم بود مراعات
 فاصله بعد از سن پانزده سال زیرا که خون تا آن سن غلبه دارد و در
 اوقات فاصله چندان شرط نیست و لکن تا بیست سال بان قدری
 سلطنت خون است لهذا بان ابتدا شده و اعلم یا امیر المؤمنین ان

الحجامة انما ياخذ منها من صغار العروق المبسوطة في اللحم بذا
اي امير كه حجامت ميكنند خورا ارد كه هاي كوچك كه پراكنده است
در گوشت و مصداق ذلك انها لا تضعف القوة كما يوجد من الضعف
عند الفصد ودليل بر اين مطلب انست كه حجامت ضعيفت ميكنند
وامثل ضعفي كه بهام ميرسد نزد فصد كردن و حجامت تنفع من نقل
الراس و حجامت كوي كه در پشت سر است چهار انگشت بالاى فقرات
كردن و تحت موضع مرتفع از سر نافع است از براي سنگين بودن سر و
حجامت اخذ عين تخفيف عن الراس والوجه والعين و حجامت در
ركبي و اقصا در پشت كمرين از حجاب راس و چپ بيل ميكنند
سر درد و چشمها را و هي نافع لوجع الاضراس و اين حجامت نافع است
از براي دندان اسيا و بيمانيا الفصد عن جميع ذلك و با اينكه
كه نايب شود فصد از حجامت و جميع امور مذكوره و قد ينجح تحت
الذق لعلاج القلاع في الفم ومن فساد اللثة وغير ذلك من اوجاع
الفم و كاهي حجامت ميشود بزرخ از براي علاج جوشني كه در لب
و دهان دندان و مجري حلق بهام ميرسد و از براي فساد گوشت

من دندان و غيران از درد هاي دهان و كذلك الحجامة بين الكبار
تنفع من الخفقان الذي يكون من الاملاء والحرارة و هم جنين
حجامت ميان دو كف نافع است از براي خفقاني كه بهام رسيد باشد
از املاي خون و حرارت و التي يوزع على الساقين قد تنقص الاملاء
نقصا تاما بئنا و حجامت ساقين كم ميكنند زيادي خوراك كم كردن ظاهر
و ينفع من الاوجاع المزمنة من الكلى والمثانة والارحام و يدر الطمث
و نافع است از براي درد هاي مزمن در كرده ها و بولدان و رحمها و
روان خون حصن از اينها نفع لك الحجد و قد يعرض منها الغثي
الشديد لكن اين حجامت لا غر ميكنند بزراد كاهي عارض ميگردد
لبك او غثي شديد يي الا انها تنفع ذوي السور و الدمايل و
انكه نفع ميكنند صاحبان جوشها و در ملهازا و الذي يخفف
من ألم الحجامة تخفيف المص و اول ما يصنع المحالج و ان چيزي كه
كم ميكنند ألم حجامت راسك ميكنند است اول مرتبه كه گذارند
ميشود الت حجامت ثم بدرجة المص قليلا قليلا بعد از ان به
تدرج قوي شود ميكنند و التواني از بند في المص من الاول و

كذلك الثالث فضاغدا ومرتبه دوم زیاد تر باشد در یکدن
 از مرتبه اول و همچنین مرتبه سیم و مرث بعد از آن هر يك فوق
 باشد از مرتبه سابق و شوقف عن الشرط حتى يجر الموضع جذا
 بكم بر الحاحم ووقوف کند در ربع وزن تا آنکه موضع حجامت خوب
 سرخ شود بواسطه مکرر گذاشتن الک حجامت بر آن موضع و یکدن
 آن و بلین المشرط علی جلود لینه و نرم کنند الک قطع را که شیخ باشد
 پوستهای نرم و بسمح الموضع قبل مرطبه بالدهن و بمالند موضع
 حجامت از برغن پیش از ربع وزن و كذلك الفصد بسمح الموضع الذي
 یفصد فیله بالدهن فانه یقلل الالم و همچنین در فصد کردن بمالند
 موضع فصد از برغن بجهت آنکه روغن مایل بدن کم میکند در دراز
 كذلك بلین المشرط و المبضع بالدهن عند الحجامه وعند الفراع منها
 و بلین الموضع بالدهن و همچنین نرم کرد اند شیخ و بیشتر از برغن
 نزد حجامت و بعد از فارغ شدن از آن نرم کنند آن موضع از برغن
 و یفطر علی العروق اذا فصد شی من الدهن لئلا یجف فیضه ذلك
 بالمفصود و باید چکانیده شود بر کها هرگاه اراده فصد شود

چهارم از روغن تا آنکه محفی و محفی نکرند در حال بیشتر وزن
 پس ضرر کند بکسی که او را فصد میکند و لیعمل الفاسدان بعد
 من العروق ما کان فی المواضع القلیله اللحم لان فی قلة اللحم من
 فوق العروق قلة الالم و باید فصد کند فصاد از کي را اند کها که بوده
 باشد در مواضع کم گوشت چه لبک کي گوشت بالای ر کها در
 کمز است و اکثر العروق لما اذا فصد جل الذراع و العفقال لاصا
 بالمفصل و صلاية الجلد و بیشتر عروق که موجب الالم است هرگاه فصد
 شود جل الذراع و قفقال است بجهت مفصل بودن این هر دو درک بمفصل
 و صلب بودن پوست آن مواضع و اول رکبت کشیده از طرف مرث
 ذراع تا اعلا یان و مایل است بطرف چپ ذراع و فصد آن در این
 زمان مرث رکست و دوم رکبت نزد باطن مرفق مابین اعلا ی
 ذراع و حجاب راست و از طرف شانه مایل بسوی دست و فصد
 این را از برای امراض سرناچین کردن و مقدی پایین تر نافع است
 و بر روی خوزرا جذب میکند از آن مواضع و اما الباسلی و الکحل
 فانما فی الفصد اقل لما اذا لم یکن فوقه اللحم اما بالبق و رکبت

پس درم آنها کمتر است در حال فصد کردن اگر بالای آن دور گذشت
نباشد و با سلیق رگی است نزد مرفق در جانب راست و مابین
مابین سفل ذراع و وسط طرف راست و کشودن آن نفع میکند اما
سینه و جگر و دست را و در بدن واقع است مابین با سلیق و قبال
و کشودن او جذب میکند خور از مواضع آن دور که و بدانکه رگهای
دست که فصد میشود شش است چهار از آن مذکور شد و پنجم ابطن
و آن رگ است مابین سفل ذراع و طرف راست و آن شعبه است
از با سلیق که در مخرج آن واقع شده لهذا آنرا با سلیق اعلام نمایند
و این قسم مسمی شده با بطی بجهت قریب و با بطن یعنی بر بعل و در اسفل
خون مانند با سلیق اعلا ششم است و آن رگ است مابین
انگشت کوچک دست و انگشت بملوی او و کشودن او نافع است
از برای رده های جگر اگر از دست راست باشد و از برای جگرهای
سپرز اگر از دست چپ باشد و باید متباد بدانند که هر یک از رگهای
مذکور را چه قسم فصد کنند و الواجب بکند موضع الفصد بالما
الحار لظم الدم و خاصه فی الشنا و واجب کما ذکرین موضع

باب کرم یعنی ترکند که را با بکرم و آنرا بر آن موضع بگذارد تا
آنکه بخار او را با موضع برساند تا آنکه ظاهر شود خون خصوصاً
در زمستان فانه بلبین الجلد و بقلل الالم و یسهل الفصد بدست که
عمل مذکور نرم میکند پوست را و کم میکند الم را و آنرا میگردانند
گرم را و بجهت کل ماذکر ناه من اخراج الدم اجنب الشنا قبل
ذلك با ثنا عشر ساعة و واجب که در اخراج خونی که ذکر شد فصد
با حجامت کردن از زمان قبل از آن بدوازده ساعت زیرا که صحیح است
موجب همچنان اخلاط میگرد و در صالح و فاسد تمام مخلوط میشود
و در جبهه اخراج خون باید سکونی در اخلاط باشد تا خون فاسد
بیشتر دفع گردد و قریب مابین نایب شهوات زنیادنی نور ماه
که از قبل نایب طبیعی است چه در احوال رطوبات بدنی و اخلاط
زیاد میشوند تا آنکه حرکت آیند با مروج شوند و بجهت بی بوم صالح
صاف لایق فیه ولا رجا شدیدا و حجامت کنند در روزی که هوا آفتاب
باشد یعنی آری و باد نندی نباشد چه هوای تازه و بر موجب گذشت
اخلاط میگردند و بخرج من الدم بعدد ما بری من تعبیه و اخراج

شود خن بگذری که ظاهر شود تغییر در آن و لا بد خل
بومک ذلک الحمام فانه یورث الذاء و داخل شو حمام را
در روزی که میخواهی حمام کنی که باعث درد و آلم میشود
بجهت آنکه آب حمام در حراحت نفوذ میکند و موجب تشنج و
کرم و دیگر حرارت حمام زیاد میکند حرارت اخلاط را و
همچنان مایه را در آنها را و صُب علی راسک و جسدک الماء
الحار و لا تفعل ذلک من الساعة و بر بر سر و بدن آب
کرم را و ممکن این عمل را در ساعت که حمام کرده باشی
یعنی فدی صبر باید کرد و بعد از آن آب کرم بر بدن ریخت تا آنکه
اگر بقیه اخلاط در تحت جلد باقی مانده باشد بتخلیل برود
و ایاک و الحمام اذا احتجت فانه یورث الذاء فان الحمی الذائمه یكون
یکون فیہ واجتناب کن از حمام هرگاه حمام کرده چه شب یا روز
بهم میرسد از آن فاذا اغتسلت من الحمامه فخذ حذر من غری
فالغسل علی حمامک و هرگاه شستی موضع حمام را یکبار یا
کره از ماده نیز او بگذارد از آن بر مواضع حمام او ثواب است

من غری و غیره یا جامه نرمی از غری که معرب کج است یا نوعی از ابرو
و غیر آن و حد قد حصه من الزمان الاکبر و امرجه بالشراب
المفرج المعتدل و تناول او شراب الفاکهه و بیکر بگذرد بکنود بر
اکبر یعنی ترابان فاروق و مزوج کن بشراب مفرج معتدل مثل
شراب سیب و امثال آن و تناول کن از آن مزوج کن بشراب فاکهه
که از آن شراب هفت میوه گویند و طریقی است که آب ناز آب به
آب امرو که هر یک ترش و شیرین باشد آب سمان آب سیبانه هر یک
یک جزو آب زعفران که یک ربع نامند آب درشت هر یک نیم جزو یا ثلث
انها شکر سفید بقوام آورند و اگر آب نکود اضافه شود باید علیحد
بجوشانند که دو ثلث آن برود و صفت شراب سیبانه است که سیب
را از پوست و تخم پاک کرده بگویند و بشارند و با ثلث آب صفت
آب و شکر بقوام آورند و آن بعد از شراب الانج و اگر آن سر
ممکن نشود پس ترابان فاروق را با شراب انج مزوج کنند و صفت
او است که ترشی ترنج را در کلاب مکر بشویند تا اثر ترشی در
جسم او نماند پس باز آن هر ترنجی هفتاد و پنج مثقال قند اضافه

مموده بقوام آوردند فان لم يجد شيئا من ذلك فشا وله بعد علكه
ناعما تحت الاسنان واكره ان يشود هيجكدام از اين شرابها بخورد
ترين قارون را بعد از آنكه خوب خاينده شود در بر دندانها
باید که ترين قارون قارون که استعمال ميشود با شربت بايد در او شي
باشد که شراب و گوشت افغی و چند داخل او نکرده باشند و اشرب
عليه جرج ماء فائر و بناشام بر بالاي آن ترين قارون که بدن شربت
تناول ميشود چند جرعه آب بنم کرم نابرساند و با باغیان بدن
وان کان في زمان الشا والبره فاشرب عليه سکنجین عیله
واکر بوده باشد حجامت در فصل زمستان و سردی هوا با شام
بر بالاي آن ترين قارون سکنجین عیله که معرب سرکه انکین است و
صفت آن است که سرکه و عسل برابر بچوشانند تا بقوام آید و آن
مقی فاعل ذلك امت من اللغوه والبرص والبهق والجزام بادن
الله نعم بدر سیکه هرگاه بجا آوردی این اعمال را ایمن خواهی بود
بازن جناب اقدس الهی از لغوه و سفیدی که از ظاهر بشه باطن
نفوذ کرده باشد و از سفیدی و بقی که در ظاهر باشد و پستی و

۱۴۹
از خوزه که ان علیانی است مشهور و امض من الرمان المرثانه بقو
التفس و محی الدم و باید بمک از انادرش و شیرین که او قوی
میکند نفس را بسکون یا بخرنیک و زنده میدارد خون را یعنی او را
از کدورات خالص میکند یا آنکه تقویت جگر مینماید و در انوقت
تولید خون بیشتر میشود و لا تأکل طعاما مالم یبعد ذلك بثلث
ساعات فانه یحافان بعرض من ذلك الحرب و تناول مکن طعام
شود بعد از اخراج خون ناسه ساعت که خونی است که عارض شود
حرب و ان جوشها بیست کوچک و سرخ رنگ تا جکه شدید پی و
اکثر اوقات درد سنها میباشد بسبب وصول مواد با انها بواسطه
لباری حرکت و هم چنین بسیار است در میان انگشتان که ضعیف
تراست و گاهی عارض مجموع بدن میشود نزد کثرت سوز و از خبله
اسباب حدوث و مخلوط شدن خونت با بلیغ که متولد میشود
طعام شود که موجب احراق اخلاط خصوصاً بلیغ میشود یا آنکه نمک
در هر دو کسب ضد بلیغ و حرکت میدهد از تحت جلد و قوه او را
میکند که تحلیل برد از او و تخصیص بیه ساعت بجهه آنست که ممکن

است که طبیعت بعد از آن مدت بحال بایستد و مفیده مذکور
حاصل نشود و آن کان شام کل من الباهج از الجنت و اگر
فضل زمشان باشد ناول کن از گوشت به هوج هرگاه حجامت کرده
باشی و اشرب حلبه من الشرب الرکی الذی ذکرته او لا و با شام
از شراب پاکیزه که ذکر کردم و از اساقفا و دهن بدهن الخیری و بنی
من المسک و ماء بارد و صبت منه علی هامتك ساعة فراقك من
الحجامة و باید بمالے روغن کل شیور او و لیل از مشک و آب سرد
و بریزند پی از آن روغن بر پیش سر و ساعتی که فارغ شوی از حجامت
و اما فی الصیف فاذا اجتمعت مکل السکاج و الهلام و المصون^{انها}
و الحامض ما در نایشان پس هرگاه حجامت کنی ناول کن یکی
از چهار غذا را اول سکاج است بکسر پس که معرب شود و بلع است
و آن غذایت که با سرکه ترتیب میدهند و قاع صفر او مسکن
خونت و طهرن طبع او باین خواست که گوشت را بر نهادهای وسط
کرده و اگر مرغ خانک از بند ها جدا کنند و بنم بخت سازند و پیاز و
دردک و نره را چند جوش داده و از آب پرمین آورده و لزوجت او را

۱۵۱
گرفته بآب سرد لبوبند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو مهتر
بخند با عمل با شکر چاشنی داده مددی رغبان اضافه کند دوم
هلام است بضم ها و آن نوعی است از قلیها و طهرن ترتیب و
است که گوشت کا و پاکوساله یا بر غاله بعد از بختن باب و نمک
در جایی گذارند تا آب و چکیده شود و بعضی از سیرتها با سرکه
بخند پس سیرتها را از آن برداشته گوشت مذکور از آن سرکه
اندازند سیم مخصوص است بفتح میم و آن غذایت که از جوی و
مرغ جوان و سیرتهای سرد و گرم و ادویه خوشبو بیک اختلاص
ترتیب میدهند و قلی باب میوههایی ترش میخورند چهارم غذا^{ها}
ترش است که معارف است و صبت علی هامتك دهن بفتح
الورد و بنی من الکافور و بریز بر پیش سر و روغن بنفشه با کلاب
و قدیمی را کافور و اشرب من ذلك الشرب الذی وصفته لك بعد
طعامك و با شام بعد از غذای خود از شرابی که وصف کردم
ساقفا از برای تو و ابال و کثرة الحركة والغضب و حجامت الغشا
بومك و اجتناب کن از پیاری حرکت و غضب و جماع کردن

در روز حجامت کردن و اخذ زبا امیرالمؤمنین ان جمیع بدن البص
والتمک فی المعده فی وقت واحد و حد رکن ای امیرانکه جمیع
کبدی در معده میان تخم مرغ و ماهی در بکوت فانهما منی اجتماعا
فی جوف انسان و لد علیه النفس والقولج والبواسیر و وجع
الاضراس بجهت انکه هرگاه جمیع شوند این غذا در شکم ادی بایم
میرسد از ان ناخوشی نفس و قولج و بواسیر و درد دندانهای بالا
زیرا که تخم مرغ در کمال لطافت خصوصاً بنم برشتن و بزودی
مستحیل بقضاء میشود و همچنین گوشت ماهی که جوهر آن مستحیل
است و هرگاه جمیع شوند در معده پس آن غذا با محرق میشود و چون
بعضی امراض مثل جزام و جرب و بواسیر میگرد و با انکه خام میباشد
لیس بروده طبع آن خصوصاً در معده ضعیف و مستحیل بلغم
میشود و حرارت خربیه در آن عمل میکند و از آن مستحیل برنج
میکرداند و لهذا حادث میشود بیکان نفس و قولج و بواسیر
و اگر مرثع شود بسبب فاسد شدن آنها بخاری از معده بخارج
دندانها و جوی در آنها بایم میرسد والین و البید الدی شری

اهله اذا اجتماعا ولد النفس والبصر و شیر و بنید که از حی
و خرما و غیر ذلک ساخته میشود و با شامند از اهل ان
از جماعه فائق و مخالفین هرگاه جمیع شوند در معده بهم
میرسد نفس و بوی و مداومت اکل الصبل بعرض منه
الکلف فی الوجه و مداومت نمودن بر خوردن یاغیان
میشود بیکان کلف در روی ادی و ان از قبل نغضهای
است متصل که ظاهر میشود در روی و در تکیش مابین بایه و
سرخا پست و بهم میرسد از اخرا و احلاط که بسیار خوردن یاغیان
موجب آن میگردد و اکل الملح و اللحم المملوحه و اکل التماک
المملوح بعد الفصد و الحجامه بعرض منه البهق و الجرب و
خوردن نمک و گوشتهای شور و ماهی شود بعد از فصد و حجامه
عارض میشود بیکان بهق و جرب چه آن غذاها مولد سود است
که این دو مرض است و غیر بهق جرب گذشت و بهق دو قسم است
یکه سفیدی رفیق است در ظاهر بشره بواسطه غلبه بلغم بر جو
و دیگر با هیبت در آن بجهت خالطه خلط سودا با خون و این

مراد است در این مقام واکل کلیة الغنم و اجواف الغنم بعکس الشا
و خوردن کرده کوسفند و شکبه و شیردان و امثال آن موجب
سک مثانه میشود زیرا که تولید خون سوداوی از آنها میشود
بجهت صلاح جرم آنها و آن خون مایل بسفل و مثانه در اینجا
واقع است و دخول الحام علی البطنه تولید القولنج و داخل شدن
حام با املائی معده موجب قولنج است بجهت مخدر شدن غذا
قبل از هضم یافتن آن از معده بسوی معا و لاغتسال بالماء
البارد بعد اکل التمسک پورث الفالج و غسل کردن بآب سرد
بعد از خوردن ماهی باعث اقلج میشود زیرا که متولد میشود
از ماهی بلغم لزجی که ماده اقلج است و آب سرد قوت میدهد
انرا و ضعیف میکند اعصاب را واکل الانرج بالبلعین و
بوجوب الحول و خوردن ترنج در شب سبب غیر حشم و موجب حول
میشود بجهت آنکه اگر بالای غذا باشد حام میکند انرا و باعث
افتادان و سقاعصاب میشود و چون اصل عصبانی مانع
است اثر آن در چشم بیشتر ظاهر میشود و تغییر وضع طبقات

۱۵۲
در رطوبات می نماید و اگر در خلل معده باشد اعصاب را پدید
سست میکند و موجب حول میگردد و بان المرأة الحائض
پورث الحزام فی الولد و نزدیکه بازن حائض باعث خورده میشود
در ولد زیرا که رطوبات فاسده مخلوط میشود با مفری و الجائع
من غیره اراق الماء علی اثره بوجوب الحضا و مجامعت بدون
بول کردن در عقب آن موجب سک مثانه میگردد بجهت صلب
شدن رطوبات بمردها بام و الجائع بعد الجماع من غیر فصل
بینهما بعل پورث المولود الجنون و جماع کردن بعد از جماع
بدون فاصله غسل در میان آن و جماع موجب جنون است
در ولد زیرا که چون غسل شود رطوبات فاسده تحت جلد که
انجماع بهم رسیده بتخلیل میرود و اگر بدون غسل مرشیه دیگر
انفعل واقع شود قدری از آن رطوبات لایق میماند پس گاه
در نطفه ناپدید کند و لافا بل جنون میشود همچنان اگر کسی محلم
شده باشد و جماع کند پیش از آنکه غسل کند چنانچه از جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است و کثرة اکل البض و امانه

پودش الطحال در ناچا فی داس المعده و بسیار خوردن تخم مرغ
و مداومت کردن بر آن باعث از سر بر زدن و تولد ربلج در دم معده
است زیرا که مراد تخم بجنه است که نیم برشت نباشد و در احوال
ثقیل میشود و در هضم میگردد و بعد از آن هضم تولید شود
میکند و بسبب کمزردگی آن مالم میشود ظرف اخلط که سر ز
و گاه باشد که از آنجا معده رجنه شود و موجب درد آن نیز گردد
ممکن است که بسبب بدی هضم مسخیل بر چ شود و الا ملامن الجن
المسلوق پودش البر و الا شهاده و املائی معده از تخم بجنه موجب
دو نوع است از تنگی نفس یکی آنکه از املاء عروق شش باشد و دیگری
آنکه از املاء شرايين بهر سبب باشد زیرا که متولد میشود بلغم
از آن غذا و موجب مرض مذکور میگردد و اكل اللحم الخی پودش الدود
فی البطن خوردن گوشت ناچنه مولد کرم است در شکم چه ماده
ان بلغم متعفن است که بهم میرسد از آن غذا و اكل الطین بقل
منه الحجد اذا دمن عليه و خوردن اینچه موجب بهر کسیدت
شیش است در بدن هرگاه مداومت شود بر آن زیرا که او حاد

میشود از رطوبات متعقنه که طبیعت دفع آنها را بظاهر
بدن و از جمله خواص اینچه دفع فضلات است بسوی مالم بدی
و شرب الماء البارد عقیق الشی الحار و الحلاوة بذهب الاستان
و آشامیدن آب سرد بعد از خوردن چیز گرم بالفعل یا عقیق شرب
بر طرف میکند طراوت دندانها را بجنه آنکه هر یک از آن در غذا
موجب تخلل مالم بدن میگردد پس هرگاه آب سرد بعد از آن
شود نفوذ میکند در مالم و میرسد به بطن دندانها با آنکه آشامیدن
آب سرد در عقیق چیز گرم از قبل توارد اضداد است بر دندانها
و الا کاد من اكل لحوم الوحش و البقر پودش تغیر العقل و تخیر
الفهم و تبلا الذهن و کثره التبان و بسیار خوردن گوشهها
جوان و خشی و گوشت گاو موجب تغیر عقل و جبرث فم و کند
ذهن و کثرت تپانست بجنه آنکه حدت ذهن از صفای روح
است و مداومت بر خوردن این گوشهها تولید خون غلیظ و
اخلط سوداویه در بدن میکند و با آنکه بر طرف میشود
لطافت و صفای روح و عاجز میشود از حرکات فکری و بسبب

خوردن گوشت کا و غالب میشود برودت و رطوبت بر دماغ
و برزخی قبول صورت نمیکند و گوشت و حتی اگر چه اکثر آن
خار است لکن بجهت کثرت پیوستگی که دارد حادث میشود یک
ان بدین دماغ و با بجهت عارض میشود نشان و اذا اردت جعل
الحمام و انت لا تجد فی راسک ما بودت فابده عند دخول الحمام
بمخس جزء من الماء القاتر فانک تسلم باذن الله نعم من وجع الراس
و الشقیفة و هرگاه اراده حمام داشته باشی و خواهی که بنای
در سر خود چیزی که ازاد کند تو را پس باید آن نزد داخل شدن
حمام به پنج جزء از آب نیم گرم بخیق که سالم خواهی بود باز رجاء
افزای الهی از درد سرد شقیفه یعنی درد نصف سر اعلم یا امیر
المؤمنین ان الحمام رکب علی ترکیب الجسد اربع بون مثل اربعه
طبایع الجسد بدان ای امیر که حمام ترکیب شده مثل ترکیب بدن و از
چهار خانه مانند طبایع چهار کانه بدن یعنی عناصر یا اخلاط یا
چهار چیزی که تا بقامت کورش البت الاول بارد و آبس خانه اول
که رخت کن باشد سرد و خشک است چه حرارت حمام در آن کمتر

نایب میکند و همچنین رطوبت آنان قلیل است و الثالث بارد و رطب
و خانه دوم سرد و تر است بجهت کثرت آب و قلیت حرارت بجهت در آن
و الثالث خا و رطب خانه سوم گرم و تر است بجهت کثرت حرارت و
رطوبت و نشاء و یانها و الرابع خا و آبس و خانه چهارم گرم
و خشک است بسبب غلبه حرارت بر رطوبت و منفعة الحمام
عظيمة و منفعة حمام بسیار است بودی الی الاعتدال و یغنی
الکبد و تلین العصب و العروق و تقوی الاعضاء الکبار و
بذهاب العنق از جمله منافع حمام است که موجب اعتدال
مزاج میشود و پاک میکند حرک را و نرم میکند اندکی در کفها را
و تقویت اعضای بزرگ میکند مثل سردست و پا و ران یا اعصاب
و سبب که قلب در دماغ و جگر و حصبه است و بر طرف میآورد
عقوبت ظاهر بدن را و خلط مغض را فاذا اردت ان لا یظهر
فی بدنک بثره و لا غبرها فابده عند دخول الحمام بدهن بدنک
بدهن البزنجیج و هرگاه اراده داشته باشی که ظاهر نشود در
بدن تو جوششی یا غیر آن پس باید آن نزد داخل شدن حمام

بالبین روغن بفتله بر بدن خود تا مانع شود از اکثر جوشها
که از مواد صفراوی به حادث میشود بجهت تبرید و ترتیب این روغن
مثل حمام و اذا اردت استعمال النوره ولا یصلک عروق ولا
شفاق ولا سواد فاعمل بالماء البارد قبل ان تنور وهرگاه خوا
استعمال نوره کنی ورنس بتورجی در کیدنی و ساهی پس غسل
کن بآب سرد پیش از آنکه نوره بکشی تا آنکه آن آب سد کند مسام
و با بنیب نفوذ نکند در آنها اجزای تداهک و زرنج که موجب
ناخوشیهای مذکوره میشود و من اراد دخول الحمام للنوره
فلیجذب الحمام قبل ذلك باثني عشر ساعة و من تمام يوم و کپی که
اراده حمام کند از برای نوره کشیدن باید اجتناب نماید از حمام
قبل از آن تا دوازده ساعت که آن بکشد تمام است بجهت آنکه
نوره مثل جماع محلول و موجب سستی قوی و احتصاب میگردد
و بعد از گذشتن مده مذکوره عجبی ندارد و لظرح فی النوره
من الصبر و الا فاقا و المحض و باید داخل کنی در نوره چیزی
از صبر و افاقا و محض مکن و بجمع ذلك و باخدمه البیرون

کان بجمعاً و منفرداً یا آنکه همه را جمع نماید و اخذ
کنی قدری از آن خواه اجزای مذکوره یکجا باشد یا منفرد
ولا تلغی فی النوره شیاً من ذلك حتی تمام النوره بالماء
الحار الذی طبع فيه یا بونج و مرزنجوش در رد و بقیع این
و بجمع ذلك اجزاء لیسره مجموعه و منفرده بقدر ما یشراب
الماء را بجمعه و داخل مکن در نوره چیزی از آن دواها تا آنکه
خوبه داخل شود نوره در آب گرمی که طبع شده باشد در آن
با بونه و مرزنجوش یا کل سرخ و بفتله خنک یا مجموع چهار
دوا از هر یک اندکی یکجا باشد یا منفرد لکن باید بقدری
باشد که کسب کند آب بوی ادا اما آنکه دخول صبر و غیره در
نوره باید بعد از داخل شدن نوره در آن آب باشد بجهت آنست
که اجزای مذکوره داخل شود بعد از شکستن حدت نوره چه اگر
قبل از آن باشد ممکن است که نفوذ کند اجزای دینه اهل و در
جسم آنها قرار گیرد و در آب آن بخیل نرود و ضرر بدین برساند
ولکن الزرنج مثل سدس النوره و باید قدر زرنج شش

اهلک باشد چه بشیریم رسیده که اینقدر وفا بمقصود میکند
و ضرر بجلد بمیزانند بخلاف کمتر و بیشتر از آن مقدار و
بدلک الحجد بعد از خروج منها بشی بقلع را بچنها و باید مایه
شود بریدن بعد از فراغ از نوزه چیزی که بر طرف کند بوی ازا
کودق الخوخ و شجر العصفور و السعد و الحنا و الورد و السبل
مفردة او بمجمعة مثل بره شفا الورد و در کل کافیه و سعد
کوفی و حنا و کل سرخ و سبل الطیب خواه منفرد باشد یا مجتمع
و من اراد من ان یامن احراق النوزه فلیقلل من ثقلها و اولیها
اذا عملت فی غلها و ان یسبح البدن بشی من دهن الورد و کبی
که خواهد اهن باشد از سوختن نوزه باید بقلیل کند در برهم
و مبادرت نماید هرگاه ازاله کند موزا بشتن آن و بمالد بدن
مدی زدن و عن کل سرخ فان احرق البدن و العباد بالله خو
عدس مقشر و لیسحق ناعما و بدلت فی ماء و در و خل و بطله بجمع
الذی اثرت فی النوزه فانه یبرء باذن الله نعم و اگر نوزه بود
العباد بالله باید اخذ کند عدس مقشر را و بگوید و داخل کلا

۱۵۶
و سرکه نماید و بمالد بان موضعی که ناپیش کرده نوزه در آن
بجفتی که بر طرف میشود باذن جناب قدس الهی و الذی یمنع
من اثار النوزه فی الحجد هو ان بدلت الموضع بخل العنب
الطیف و دهن الورد و الکاجید و اینچیزیکه منع میکند اثار
نوزه را از قبل ساهی یا جراحت یا جوشش است که مایه شود
بر موضع نوزه سرکه بسیار ترش و در عن کل مایه خوبی چه سرکه
نند بسیار عفت نفوذ او قلع میکند اثار دیره را از بدن و
هرگاه ضم شود بار و عن کل که اعضا را نرم و مسام را وسیع
میکرد و اند اثر آن قویتر میکند و من اراد لا یشتیکه مثانه فلا
یحس البول و لو علی ظهره و ان یسبح و کسکه خواهد شکوه نکند
از آل مثانه یعنی بولدان باید که حبس نکند بول را اگر چه بر پشت
و به خود سوار باشد یعنی لازم است که پاپی بیاید و بول
کند و ناچیز نکند هر چند وقت نزول نوزد باشد بجهت آنکه
هرگاه مثانه پر شود از بول طبیعت اراده دفع آن میکند پس
حبس آن موجب درد مثانه میشود بسبب جدتی که دارد و آن

لا تؤذنه معدته فلا يشرب على طعامه ما حتى يفرغ كسبي
که خواهد که از او نکند و از معده او پس با شامد اب در غذای
خود تا آنکه فارغ شود از آن و من فعل ذلك رطب بدنه و
ضعفت معدته ولم يأخذ العروق قوة الطعام فانه يصير في
المعدة فجا اذا صاب الماء او لا فاولا وهر که با شامد اب در
بین تناول غذا رطوبت بهم میرساند بدلتش و ضعیف میشود
معدده او و جذب نمیکند عروق قوه طعام را بجهت آنکه خام بکشد
در معده هرگاه بجهت شود اب در او مرسته مرسته و اگر جذب کند
جزء بدن نمیشود و موجب فساد اعضا میگردد و همچنین
اشامیدن اب بعد از غذا بلا فاصله نیز مضرات زبر اکمله
است از آنکه معده مشتمل گردد بر غذا و هضم نماید و در اب لکه
خام بنماید لکن اگر بکشد از دو قسم عادی باشد با معده خاد
وصفر غالب و عطش صادق باشد در این صورتها با شامد
اب مضرات و من اراد ان لا يجد الحماة و عسر البول فلا يجد
المغنى عند نزول الشهوة ولا يطيل المكث على النساء و کسی که

خواهد که نباید تولد سنگ مثانه و در شوا بول کردن را پس حبس
نکند مگر از نزول شهوت و آن وقت آمدن میقات و طول
ندهد مجامعت را باز آن چه در صور بیکه انزال می خواهد بشود
بجماع با با احتلام و او را حبس کند لطیف و بخیل می رود و کثیف او
باقی میماند و سنگ میشود تا آنکه منجر به بول میگردد و من
اراد ان یمن وجع السفل ولا یظهر به رباح البواسیر فلا یکل
سبع تمرات زلی لیسمن البغز و بدنه بین انشبه بدنه رقیق
خالص و کسی که خواهد که ایمن باشد از درد اسافل بدن با خصوص
مقعد در او ظاهر نشود بادها بکشد که از بواسیر حادث میشود با
علتهای او باید بخورد هر شب هفت دانه خرفای پرورده بپز کاه
و نمالد ما بین دو خصیه را بر روغن زیتون خالص و من اراد ان
یقل شیانة و یكون حافظا فلا یکل کل یوم علی الربو ثلث قطع
بخیل مرتبه بخیل و بکطنع بالجرل مع طعامه فی کل یوم یکس
که خواهد که کم شود فراموشی او و بوده باشد حفظ کننده امور
باید بخورد هر شب سه پارچه بخیل پرورده با عسل و خورش

کند خردل را با طعام خورد و هر روز و من از آن برندی
عقله بتناول کل يوم ثلث اهل الجان بکرا بلوج و کسی که
خواهد که عقل از یاد شود بخورد هر روز سه هلیله پرورده با مخلوط
بشکری که در طبع سیم مبالغه شده باشد که بیاری قد مکرر
گویند و من از آن لا یشق ظفره ولا یمیل الی الصفرة ولا یسند
حول ظفره فلا یعلم اظفاره الا يوم الخميس و کسی که خواهد که ناخن
او و مایل برزدی شود و فاسد نگردد اطراف ناخن او بکشد و ناخن را به
خورد و مکرر پنجشنبه و اگر کسی مداومت کند بر آن هرگز بدخیم
نمیشد و اگر بکیرا برای روز جمعه گذارد پریشانی از او زایل میگردد
چنانچه مردی است و باین طریق جمع میشود ما بین احادیث که در
این مقام وارد شده است با آنکه همه را در پنجشنبه بکشد و در
جمعه سوهانی بر آن بمالد که بره چند برزد بر آن که چیدن ناخن
در روز جمعه سنت است و بهتر است از برای زیاده دانی روزی
از تعقیب خواندن ما بین طلوع و آفتاب میگرداند از چندین
ناخوشی و من از آن لا یؤلم اذنه فلا یجعل فیها عند النوم قطرة

و کسی که خواهد از آن کند و در گوش او باید بگذارد در آن ندری
پنبه در وقت خوابیدن ناهوای مختلف داخل گوش نشود و بگوید
ایلام او نکرد و من از آن در دع الزکام مدته ایام الشتاء فلما کمل
کل يوم ثلاث لعن من الشهد و کسی که خواهد قطع کند ماده زکام
را مدته ایام زمستان که اکثر آن از سردی هوا بهم میرسد بخورد هر
روز سه لعنه از عسل که در آخر درجه دوم کرمست و در او ابل
ان خشک است نزد بعضی و اعلم یا امیر المؤمنین ان للعسل لایله
يعرف بها نافع من ضاره بدان ای امیر که از برای عمل دلیل
چند است که شناخته میشود بعلب آنها نفع کننده عسل از
ضرر کننده آن و ذلك ان منه شفا اذا ادر که الشم عطش و
شی بکسر و له عند الذوق خرافة شديدة هذه الانواع من
العسل فائنة و این بجهت آنست که بعضی از اقسام عسل هرگاه
در آن کند و از آنوه شامه عطسه میآورد یا آتشه میکند و بعضی
دیگر از آن بکرم میآورد و از برای اوست نسی شدید و
این انواع از عسل کشنده است و عسل خوب آنست که صادی الحلا

و خوشبو و سفید و بهاری باشد و لا یؤخر شمس الزحی فانه
یمنع الزکام فی مدة ایام الشتاء و كذلك حب السودا و ناخبر
مکن بوییدن کل بز که در سیم کرم و خشک است چنان منع
میکند زکام را مده ایام زمستان و هم چنین است که در اول سیم
کرم و خشک است و اذا خاف الانسان الزکام فی زمان الصیف
فلما اکل یوم خبازه و اگر نیز سدا می از زکام در ایام تابستان پس
باید بخورد هر روز یک عدد خیار بجهه آنکه زکام که در آن فصل بهم رسد
اکثر از اخراست و صفراست و خوردن خیار دفع صفرا میکند
سبب اداری که دارد و یحذر الجلوس فی الشمس و باید حذر
کند انکس از شنیدن در آفتاب و جهة این ظاهراست و من حتی
وجع الشقیقه و الشوصه فلا یؤخر اکل التمسک الطری صیفاً
کان او شتاء و کسی که نیز سدا از درد نصف سر و از ذات الحبت
صفرا را باید ناخبر نکند خوردن ماهی تازه را خواه در تابستان باشد
یا زمستان بجهه آنکه وجع شقیقه ماده از صفراست و چون
قدرا و قلیل است و فایمیکند که مجموع را بکشد و همچنین در سیم

انصفاست پس خوردن ماهی تازه نافع است زیرا که سرد و تر است
و در هر دو کیفیت ضد صفراست و من اذا کان بکون صالحاً لضعف
الحجم و اللحم فلیقلل من عشاءه باللیل و کسی که خواهد که صبح
سالم و بدن او سبک باشد باید تغلیل کند در لغتی در شب چه در
انوقت طبیعت قادر بر هضم غذا خواهد بود و خواب با آب شاد نافع
میشود و آن غذا جزو بدن نمیکرد و این امور موجب صحت و سبکی
جسم است و من اذا کان لا یستطیع شربه فیدهنها منی دهن را که
و کسی که خواهد شکوه نکند از درد ناف باید روغن بنبالد بر آن هر
وقت که بنبالد بر سر خود روغن را بجهه آنکه اگر در ناف که قریب است
بفم معده از سودا نیست که از طرفش که پیوسته است با موضع غنچه
میشود و ندهین کردن دفع میکند پیوست سودا و مضرت آنرا
خصوصاً هرگاه از روغنهای محلل باشد و شاید که ندهین
سر میل دهد مواد را بجانب ناف که مخاذی سراسر است و ندهین
ناف میل دهد مواد را بخت و از آنجا از ناف دفع شود و ملزاد
آن لا یستطیع شفاه و لا یخرج فیها باسور فلیکدن طلیحیه منی دهن

راسته و کسی که خواهد شکر لبهای او و پیرون نباید در آنها
ناسود و آن غلظت در لب پایین بقدر انکور کوچک تر زدن
باشقاقی در وسط آن که از قلبه و طوب بهم میرسد پس باید بمال
روغن برابر و لها هر وقت که روغن بر سر مالند تا آنکه ترش شود
و دفع ضرر از آن نماید چه اکثر ماده آن نافع و شای از آن خلط است
و من اراد ان لا یشتک کبده فی الحمام فلما کمل بعدها الحبل و کسی که
خواهد که شکوه نکند از درد جگر بسبب حمام رفتن باید بخورد
سرکه را بعد از آن بجهت آنکه طبع جگر گرم و تر است و بواسطه
کسب رطوبت از هوای حمام رطوبت آن زیاد میشود و تناول
سرکه دفع رطوبت میکند و شفا آن میباشد و من اراد ان لا یشتک
اذناه و لها نه فلا یاکل حلو و احق یغیر عن بعده بحل و کسی که خواهد
که سست نشود کوشتهای او باید و پارچه کوشک بشکل با دام
در انتهای دهان و در وسط کلو واقع شده و زبان کوچک که مش
است بر حلق پس باید بخورد شیرینی مگر آنکه غریزه کند بعد از آن
بسرکه زیرا که شیرینیهها اعصاب را است میکند و بواسطه سرکه

مذمغ میکرد در طوبی که سبب پیوست و من اراد ان لا یشتک
اشانه فلا یاکل حلو الا بعد کثره جنبه و کسی که خواهد فاسد نشود
دندانهای او باید بخورد شیرینی مگر بعد از تناول پارچه نانی
زیرا که شیرینیهها موجب فساد دندان میکند و در مخلوط کردن با
نان دفع میکند فساد آنرا و من اراد ان لا یصبیه البرقان فلا یخل
بنیاف الصیف اول ما یقع بایه و لا یخرج منه اول ما یقع بایه فی
الشاغده و کسی که خواهد بر فغان بهم نرساند باید داخل خانه
نشود در تابستان هنگامی که در خانه را بکشاید و پیرون نرود از
خانه در زمستان اول زمستان که گشوده میشود در خانه وقت صبح و تا
از بر فغان تغییر رنگت بر روی با ساهی بسبب جریان خلط صفر
با سودا در تحت جلد و آنچه نزدیک با و باشد بدین عفوئی در
الخط و گویا آنچه نهی شده محدث بر فغان باشد بالخاصه
پس باید تا عفو مکت نمود و در داخل شدن و پیرون آمدن تا
هوای داخل و خارج با هم مخلوط گردد و اعتدال بهم رسانند و
توارد اضداد نشود و من اراد ان لا یصبیه ریح فی بدنه فلما

النوم كل سبعة ايام مرة وکسی که خواهد هیچ در بدن او بهمنز کند
باید بخورد سیر را در هر هفت روز یکمرتبه بجهت آنکه سیر محلل
نفخ است و تناول او بدین داخل شدن مسجد یا که بیت خواجه
اقام محمد باقر از جناب پیغمبر روایت نموده اند و من اراد ان یستمر
طعامه فلیتک بعد الاکل علی شقة الایمن ثم یقبل بعد ذلك
علی شقة الایسر چنان بام وکسی که خواهد کوارا شود غذا ای او
باید تکه کند و لا بعد از تناول نمودن غذا بر جانب راست بعد
از آن بکرد بر جانب چپ و این عمل در حق خوابیدن نباشد بجهت
آنکه در سابق مذکور شد که قعر معده مایلست بجانب راست پس
غذا اولیاً بخام میرسد و بعد از آنکه بجانب چپ خواسته شود حرارت
معده زیاد میگردد پس آنکه چکر که در طرف راست در بالاچه
ان واقع میشود لهذا در آنوقت هضم کامل میگردد و من اراد
ان ینذهب البلمغ من بدنه و یغضه فلما اکل کل یوم بكرة شتا
من الجوارش الحریف و کسی که خواهد برطرف کند بلمغ را از بدن
خود و کم کند او را باید بخورد هر روزی در اول روز قدری از جوارش

نند و آن مغرب کوارش است بمغی کوارنده و جوارش است
ترکیبی که مقوی معده و مصلح اغذیه و محلل دلیج و ذائقه
و در طب بدنی نباشد و از جمله اقشام آن که بسیارند و کرم
است جوارش فلافل است و صفت او آنست که قفل سیاه و
سفید دارد قفل از هر یک دو دونه و عود بلبلان بکوفه سبیل
الطیب غاما از هر یک چهار درم و بخیل و تخم کرم و سیالوس
رویی و سیلخه و سارون و نیز بار پس از هر یک یکدم ادویه را
کوفته و بپخته و بعمل گرفته سه وزن ادویه عجین نموده
و بکثر دحوال الحام و مضاجعة النسا و الجلوس فی الشمس و باید
کسی که اراده دفع بلمغ دارد بسیار واقع سازد حمام رفتن و معجز
کردن بازنان و نشستن در آفتاب را که هر یک موجب تحلیل
بلمغ و فضلات میگردد و بخت کل باید من الاغذیه فانه
ینذهب البلمغ و یجریه و اجتناب کند هر روزی را از غذاها
بدو سق که بر طرف میکنند بلمغ را و میشود آنرا و من اراد
ان یطفی لهب الصفرا فلما اکل کل یوم شارباً باردا و بروج

بدنه و بقلل الحركة و بكثر النظر الى ما يجب و كسبي خواهد فرمود
بر او خنک صفر را باید بخورد هر روز چیزی که تر و شیرین باشد که خفا
صفر است در هر دو کیفیت و اما این دهن بدن خوند یعنی هواد
حرکت دهد بآدن و دیگر باید بقلل کند از حرکت کردن چه حرکت
محدث خراشت و بسیار نگاه کند با چرخه دست میدارد ادا
و من از آن محرق السواد فقلبه بكثره الفی و هذا العرف و مداو
السود و کسی که خواهد سودا را بد سودا را پس لازم است بر او
فی کرم و کشورن رکها و مداو مت بر نوره کشیدن بجهه آنکه
مقصود از ازاله سودا غیر طبیعی است و آن بهم میرسد از اخراق
هر خلط که نباشد حق سودای طبیعی که بد خون طبیعی است
که چون مختل گردد غیر طبیعی میشود پس اگر از اخراق صفر را
شده نباشد چه نافع است و اگر از اخراق بلغم نباشد مداو
بر نوره نافع است و من از آن بد ذهب بالریح البارد فقلبه
بالحقنة و الا دهان اللبنة علی الجعد و کسی که خواهد بر طرف
کند ریج با در را پس بر او لازم است حقنه کردن و مالیدن

نرم بر بدن چه هر یک از آن دو امر محال در باج بارد است و علی بن النعمان
بالماء الحار فی الاذن و یجنب کل بارد و یزیم کل خاد و این را
لازم است بر کسی که اراده دفع ریج دارد که دهنودن با بکرم در این
بعضی ظریفی که در آن بکرم کنند و در او دویه خوشایند نامریض
در اینجا بنشیند و باید اجتناب کند از هر سردی و بخورد هر کرم
و نریز و من از آن بد ذهب غنه البغم فقلبه و دل بکرم کل یوم
الا طریقل الصغیر مثقالا و احد او کسی که خواهد که بر طرف شود
بلغم از او باید تناول کند در صبح هر روزی از طریقل صغیر بقدر
یک مثقال یعنی طقی که موافق است با مثقال شرعی و در نشیبت
و هشت شاعر و چهار سبع شاعر است و صفت طریقل صغیر
آنست که پوست هلیله کایله پوست هلیله زرد پوست بلیله
پوست هلیله شامه امله مقشر مساوی یکدیگر کوفته و پنج حبه
مادام با روغن کاه چرب نموده با سه وزن عسل عجم نمایند و آن
جملة خواص این ترکیبات که بواسطه عسل از آن بلغم میکند و
سبک بوسی که دارد تخفیف مینماید و اعلم یا امیر المومنین

ان المسافر ينبغي له ان يحرق بالحرا اذا سافر وهو يمتلي من الطعام
ولا ياله الجوف وليكن على حدا اعتدال بدان اي امير مسافر
سرا وراسته اخرا زكند هرگاه سفر نماید در گرمی هوا از آنکه
بوده باشد در حالیکه معده ممتلی باشد از غذا و در حال خلاء
معده هم نباشد و باید جدا اعتدال باشد و لبناء و من الاعده
الباردة مثل الفربص والهلل والخل والرب و فاء الحصر و
مثل ذلك من الاطعمه الباردة و تناول کند مسافر از غذاهای
سرد مثل فربص و ان قیمی است از ناخوردن که از گوشتهای لطیف
مانند ماهی بچوبه و بزغال و ترشها و میوههای تازه و خشک
و دونه خوشبو و ترش میدهد و مثل هلام که مذکور شد
تا بقا و مثل سرکه و زیتون و آبغوره و امثال ان ها از غذاهای
سرد بجهت آنکه حرکت بسیار که در سفر واقع میشود و محض حرارت
است مگر آنکه حرکت بخوی باشد که تحلیل مواد کند که در ان
صورت طبیعت سرد میشود بجهت کم شدن اجزای حار و اعلم
یا امیر المؤمنین ان السراشدین الحراشدین صانع الابدان

المعالم و اذا كانت خالیه من الطعام وهو نافع في الابدان
الخصیه بدان ای امیر که حرکت شدید در شدت کرم حاضر میباشد
هرگاه خالی نباشد از غذا و نافع است از برای بدنهای گرم زیرا که حرکت
بشدت تحلیل میکند رطوبت را پس اگر رطوبت بسیار باشد نفع میکند
و الا مضرات چه موجب حدث خلط میکند و اما صلاح المسافر
در دفع الادی عنده فحوان لا یثرب الماء من ماء کل منزل بده الا بعد ان
یمرحه بماء المنزل الذي قبله او شراب واحد غیر مختلف بثره بالماء علی
اختلافها و اما یکتوبون بها از برای مسافر دفع از او و این طریق
است که یا شامد از آب هر منزل که میرسد بان مکرر بعد از آنکه مزهج کند
ایا بمنزل را یا با غمزه بکر سابق یا بیک ای که مختلف نباشد مخلوط
نماید با بهای که اختلاف دارند و الواجب ان بترود المسافر من تریده
و طبیعت القوی علیها و لا روضه که بر دارد مسافر از خاک و کل هر که
شهری که تربیت یافته در ان و کما ورد الی منزل طریح فی نائمه الذي
بثریب منه شام من الطین الذي بتروده من بلاد و بهر منزلی که برسد
ببندارد در انتظار که میوشد از او قدری از کل که بر داشته از شهر خود

وشراب الماء والطین بالانیه بالخریک و یوخر قبل شربه حتی
 یصفوا صفا جیدا و مخلوط کد اب و کل را در انظر یک حرکت
 دادن و و ناخبر کند در اشامیدن تا آنکه طاف شود صاف شدن خوبی
 زیرا که بعد از آن مزاج و فعل و انفعال جذب میکند خاک اجسام غریبه
 اب را و موجب صفای او میگردد و خیر الماه شراب المین هو معین او
 مسافر ما کان ینوعه من الحجته الشرفه الخفیفه لا یصح و جهرا
 و بهترین ابها از برای خلط و مسافر ابیست که چثمه و از جانب
 مشرق باشد و سبک و سفید باشد زیرا که باد مشرق که بکوزات
 از باد مغرب چنانچه ابها مذکور شد احوال میکند در اب لطافتی
 در فنی و این بهتر است از قول اطباء که باید از مغرب و جنوب بطرف
 مشرق و شمال آید و افضل الماه ما کان مخرجا من مشرق الشمس
 الصیفی و بنکوبین ابها ابیست که محل پهن آمدن او از سمت
 مشرق صیفی آفتاب باشد که اول نقطه سرطانات که چون اذان
 با موضع برسد اول فصل صیف است و در باج در انوقت بحجه یونی
 که دارند موجب صلاح اب میگردد و اصحها و افضلها ما کان

هذا الوصف الذي یبغ منه وکان مجراه فی جبال الطین و سائر
 ابها و بهترین ابها ابیست که چثمه او بوصف مذکور باشد و مجرای
 او در کوههای کل باشد زیرا که پاک میکند اب را از منترجات غریبه
 بخلاف سنگ که این اثر ندارد لکن باید خاک و کل خالص باشد و مخلوط
 نبوده و امثال این باشد و ذلك انما یكون فی الشرب الباردة و فی الصیف
 ملته للبطن لاصحاب الحارات و این حجته است که این ابها در رگ
 سرد است بحجه آنکه مسام زمین در انوقت سرد است کبکب می
 هوا پس اب بر روی زمین میماند و سرد میشود و در تابستان نرم
 کننده شکم است و نافست از برای صاحبان حرارت زیرا که مسام زمین
 در انفضل مفتوح است پس اجزای ارضیه پابیه اب در آن مسام
 میماند و اجزای ملته در اب باقی میماند و اما ماء الملح و الماء
 الثقيلة فانها یمس البطن اما اب زمین نمک دارد و ابهای ثقیله
 پس خشک میکند شکم و بواسطه که دارند و مایه التلویج و الحلیه
 رویه لاسر الا اجسام کثیره الضربه جدا و ابهای برف و تکرک بد
 است از برای جمیع بدنها و بسیار مضرات است که در بدن بلغمی و اما مایه

الحجب فانها عذبة صافية اذا دام جريها ولم يدم جسيها في
 الارض اما ابتهاي چاه پس پيرين و صاف و نافعا اگر دایم باشد
 جاری شدن و دایم باشد حبس انها در زمین و اما البطایح و
 السبخ فانها حارة غليظة في الصيف تركوها و دایم طلوع
 الشمس عليها اما ابتهای کوداها در منتهای شوره زار پس گرم
 و غلیظند بجهت ایشان انها دایم بودن طلوع افتاب بر انها و قد
 يتولد على من شربها المرة الصفراوية و تعظم اطلعهم و كاهي
 خلط صفرا حارث میشود در کسانی که مداومت میکنند بر اشامیدن
 ان ابها و بزرگ میشود سبزهای ایشان زیرا که بواسطه خردنی
 که از افتاب کس میکند و پیوستی که از انحطاط اجزای ارضیه بهم میرسد
 موجب تولید صفرا گردد و چون بسبب پیوست و برودت خدائی
 تولید میکند سودا را بزرگ میشود سبز که ظرف انحطاط و قد وصف
 لك يا امير المؤمنين فيما تقدم من كتابه هذا ما فيه كفاية لمن
 اخذ به و يحققه و وصف کردم از برای تو ای میر در آنچه پیش گفت
 در این کتاب من از اموری چند که در آن کفایت از برای کسی که عمل کند

از کد شدن طحال و سبزه
 بر اثر است که در کد ریه
 آلوده و بطبیعی که در کد
 از سردی و سبزه و سردی
 است اما در هوا و جو را
 و با این سبب طحال را
 آنخوردن در کد شود و معصوم
 در سبب کد فروخته و کد
 یکی چهره آنخوردن و کد
 با این سبب طحال را

بان و اناذکرا امر الحجام و الحال من ذکر میکنم امر الحجام معناه فلا
 تقریبا لفسا من اول الليل صغیرا و لا تشاء پس نزدیک مکن بازمان
 در اول شب نه در نایشان و نه در ریشان و ذلك لان المعدل يكون
 مثله و هو غیر محمود و این بجهت است که معده در آنوقت بمنزله
 از غذا و جماع در انحطال پسندیده نیست و بقلد منه القولج و الفالج
 و اللقوة و النقرس و الحشا و التفطیر و ضعف البصر و قته و
 حارث میشود بسبب جماع کردن در انحطال قولنج و فالج و لقوة و نقرس
 و شک مثانه با کرده و تفطیر بول بدن داده و از رفق و ضعف بصر
 و رفت روح با صره و اذا اردت ذلك فليكن آخر الليل فانه اصل الليل
 و ارجح للولد و اذکی للعقل في الولد الذي يغضي الله بهما و هرگاه
 اراده جماع داشته باشی باید که بوده باشد در طرف آخر شب بجهت آنکه
 بهتراست از برای بدن چه کلو سبب غذا در آنوقت تمام شده و کاه
 باشد شروع بهضم دقیم نمود پس غذای خام نفوذ میکند باعضا و
 اعضا اعصاب و چشم و در ملغ در انحطال بسیار است میشوند لهذا
 امراض مذکوره بهم نمیرسد و امید ولد در آنوقت بیشتر است و بگو

والفق

تراست از برای عقل و لذت عطا میکند جناب اقدس الهی بواسطه
مردون زیرا که در آنوقت رغبت جماع بیشتر است پس مذی از
ازواج با مبی در رحم ریخته میشود و موجب نفهم و حدت ذهن
ولد میکند و لا جماع امراه حتی ثلاثها و اکثر ملاعنها و لغیر
تدبیرها و جماع مکن با زن تا آنکه باری و خوش طبعی کنی با او و با او
بیار ملاعبه نمایی و بیفتاری پشانههای او را فانک اذا غلبت
ذات غلبت شهوتها واجتمع ما وها بجهت آنکه هرگاه جماع او در
این عمل را غلبه میکند خواهش از زن و جمیع میشود معنی آن مازها
من تدبیرها والشهوة بظهور من وجهها و عینها و اشتها
مثل الذی اشتها منها زیرا که مبی زن بیرون میاید از پشانهها
او و شهوة ظاهر میشود در وجه و چشم او و خواهش میکند مثل آنچه خوا
هموده از آن و ظاهر است که حمده ماده مبی زن از پشانه است چنانچه
ظاهر است که مبی است در سوره طارق و الا مبی را جمیع بدن پر از مبی
بیرون میاید و چون پشانه مشارک بیار دارد با رحم از او بیرون
بیرون بیرون پشانهها سبب همان حرکت شهوت و در آنحال

۱۷۳
میکند روح بظاهر بدن بمصلحت خون و اثر آن ظاهر میکند در چشم
زن بجهت صفای بدن او و گاه هست که منقبض شود شکل چشم و بکشد
سایه از جناب بالا بسبب مشارک او بالان تا سل خصوصاً دم
و از این جهت است که زن در آنحال بی در پی نفس میکند و خواهش جماع
میکند و لا جماع النساء الا وهی طاهرة و جماعت مکن با زنان مکر
آنکه پالز باشند از خون حیض و نفاس چنانچه مذکور شد سابقا فاذا
غلبت ذلک فلا تقم قائما و لا تجلس جالسا و لکن تمسک علی عینک ثم
انفض البول من ساعت فانک نامن الحصة باذن الله و هرگاه
جماع کردی بر نخیز و منقبض بلکه تکیه کن بطرف راست خود و بعد از آن
برخیز از برای بول کردن در آنساعت که این خواهی بود از شک مثانه
باذن جناب اقدس الهی ثم اغسل با شرب من ساعت من المویا
بشراب العسل او بعل شراب الرغوة فانه یرد من الماء مثل الذی
خرج منك بعد از آن غسل کن و با شام در آنساعت غدی از
مومانی را با شرب عسل با غسل کف گرفته تحقیق کن بر میگرداند
مثل آنکه بیرون آمده از تو و صف آن شربت است که ده رطل عسل با

شرف طل اب و سبیل الطیب و مصطفی و دار چینی و قافله و عود
و هل و جوز بو او دار فلفل و قریفل هر يك دو مثقال بپوشانند
بقوام ابد پس صاف نموده استعمال نمایند و اعلم ان جماعه من العشر
فی برج الحمل اونی الدلو من البرج افضل بدانکه جماعه کردن بازان
و قمر در برج حمل یا برج دلو باشد بهتر است از آنکه در برجهای دیگر باشد
زیرا که حمل از برج مذکور فایده است که مناسب شهوت و دلو از
برج هواییست که کرم و زراست و موجب زیانی روح و خوناست
و چنین در آن بگویند فی برج الثور لکونه شرف العزم و بهر از این
الث که قمر در برج ثور باشد زیرا که آن برج شرف قراست و استقامت
زهره است و او متعلق است بزنان و شهوت و عیش و عشرت و
بدانکه شرف قمر حقیقت در سیم درجه آن برج است و هر کوی در
شرف مثل شخصی است در مملکت خود یا حکومت و سلطنت و چون
قمر آن برج بخوبی کند باندای قوه آن بود و پویا فوئما شاید میکرد
تا درجه سیم و اینجا در کمال قوت است بعد از آن شروع در تناقص میکند
تا آنکه در جبین حلول برج دیگر منطقی میشود و از برای هر کوی حدیثی

است که شرف در اینجا منقطع میگردد و در قمر نایب و سیم نور است
و چون هبوط کوکب شد شرف نایب حاضر شود از جماعه هبوط
قمر که درجه مقابل شرف او است یعنی در برج هفتم بهمان درجه شرف
و آن سیم درجه عقربست و از جمله اوقات مغرب چهارده درجه
است که واقع است مابین این درجه و نوزدهم درجه میزان که هبوط
شمس است و آن طریقه محترقه است نزد مشهور و جماعه در آنوقت نیز
ممنوع است و در طریقه نوره بگوست و آن چهارده درجه است
مابین درجه شرف شمس که نوزدهم حمل است و درجه شرف قمر و
عمل نما و صف لك في كتابه هذا و در تجریده امن بادن الله من كل
ذاته و کسی که عمل کند بنا بر آنچه وصف کردم از برای نوای امیر در این کتاب
و تدبیر کند در بدن خود این است بادن جناب اقدس الهی زهر دردی و صح
جسمه بحول الله و قوته و صحیح خواهد بود بدش بحول قوه خدا تا آن
الله يعطی العاقبة لمن يشاء و بمنهج اياه بتحقیق که جناب
اقدس الهی عطا میکند عاقبت را بهر که خواهد و می بخشد
عاقبت را بآن و الحمد لله اولاً و آخراً طاهر و با طاهر و محمد و

جناب قدس الهی است در اول و در آخر و در ظاهر و در باطن **مکین**
 سلطان دین گوید که آنچه مذکور شد در سال مبارکه نفع انعام است
 و تخصیص بخاطربا بهوای بلدی ندارد و اگر کسی عمل کند بان
 طبایب طباشیر معنی گردد و از نقاط ارباب جانان شربت خوشگوار
 صحت و سلامتی بخرج نماید و این شود از شرباع امراض مهله
 و طفر باید بر جود و رجوع مریضه بجهت توسل و خلوص عقیده دین
 قدس کاتب در توضیح و تفسیح کلام بلاغت نظام و چون بغایت
 و نبهات انجامید امید که شاید برین شرح کثیر الفصح برتوالفتاب
 شمس الشموس و این القوس و نالاج الروس سیدنا و مولانا و مقدس
 علی بن موسی الرضا علیه و علی ابانه و ایانه الوف صنوف الفیه
 و الشانند ملتمس از اخوان ایمانی و اخلاء و و جانی انکه این نده
 بی بها و خیر بی محط را در حال جوده بی ثبات و بعد از چیدن
 شربت ثبات بدعای مغفرت و رفع درجات دستگیری نماید
 و الحمد لله رب العالمین و الصلو علی خیر خلقه محمد و اله الطاهرین
 شی سال تاربخش افکار گفت : بشد کج پنهان ذرا شکان

مباحثات و مناظرات و کلماتی که در ارض اقدس رضوی علی
 مشرفها الاف السلام و آنچه بین علمای مخالفین و علمای وارث
 و مجادین واقع گردیده بسیار است **از آنچه** که در بیان حقیقت مشرب
 حقه اثنا عشری میباشد حکایت عالم ربانی و فقیه صمدانی مولانا محمد
 بن فخر الدین رستم داری است که در مشهد مقدس رضوی علی
 الاف السلام و آنچه خدمت روضه عرض درجه و تدریس بعضی از
 مدارس انستان ملائک پاسبان با و مقوض بود چنانچه فاضل بود
 الله در مجالس المؤمنین و غیر ایشان باین قسم ذکر نموده اند که در باب
 که عبدالله خان اوزیک مشهد مقدس و محاصره نمود یکی از فضیلتی
 مشهد کتابی بخان مذکور نوشته که حاصلش این بود که جناب خان
 و لشکریان ایشان بجهت دلیل و برهان محاصره مشهد مقدس و
 استیصال مردم انبارا که اکثر ذریه پیغمبرند صلوات الله علیه بر خود
 حلال السخه اند و دست هب و تاراج و قتل بر جان و اموال و مزارع مرا
 و اوقاف سرکار فیض اثار گشاده اند و چون ان کتاب بخان مذکور رسید
 با فاضل ما و ذاء الهرة ملازم رکاب بغی انتساب بودند و فتوی

با حاج قتل و قمارت اهل مشهد داده بودند گفت که جواب
 کتاب اهل مشهد را نویسند و ایشان جوابی مشتمل بر وجوه
 فاسده و دلایل کاسده در بیان ابحاث خون و قال اهل مشهد
 رقم نموده با ایشان فرستادند و چون نوشته اهل ماوراء النهر
 بنظر مولانا محمد مذکور رسید نامه نامی مشتمل بر دفع تمامی دلایل
 آن افاضل نوشته فرستاد و چون آن نوشته بنظر خان مذکور
 رسید نظری جملی بر آن انداخته با فاضل مذکورین امر نمود که جواب
 نویسند و چون ایشان بعد از مطالعه خود را از نوشتن جواب عاجز
 دیدند در جواب خان گفتند که گفت و شنید با این مردم باعث
 ضعف اعتقاد دیگران میشود بنا بر این باید که اناث قرآنی
 که در آن نامه نوشته اند بمقراض پیرون آرند و باقی را در نظر
 حاضران بسوزانند و بگویند که این سخنان انطایفه قابل جواب
 نیست و اگر چنان کردند و مولف حجه عبرت را با بعباد بنقل
 صورت نامه فاضل ماوراء النهر و صورت کتابی که مولانا محمد
 مذکور در دفع سخنان ایشان مبادرت می نماید ذکر می نماید که نامه

که افاضل ماوراء النهر با اهل مشهد مقدس نوشته اند پوشیده
 نیست بر هیچ مؤمن عالم که نغمه با موال و نفوس کسای که گویند
 کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله اند ما مای که از ایشان
 اقوال و افعالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریقه رضیه
 سلف و ائمه اشاعره علم هم السلام می نموده باشد چنانچه برینست
 و قی که تا بحکم باین کلمه مذهب اهل سنت و جماعت و طریقه علما
 و انقیاد را با کلیه مجبور کرده مؤمنان را با مان اول بگذشته اظهار
 طریقه شیعه شیعه نموده است و بعضی حضرات شیعیان و ذوالنورین
 و بعضی از اذواج طاهرات رضوان الله علیهم هم اجمعین که کفر است
 بخویر کنند بر باد شاه اسلام بلکه بر شا برانام بنا بر امر ملک اعلام قتل
 و قمع آنها اعلام الدین الحق و حاجی کلام است و مخیر با نبیه و اخذ
 اموال و منع ایشان چنانچه باکر باد شاه زمان و حلیقه دوران خلد
 الله نعم طلال جلاله علی رؤس المؤمنین الی یوم الدین در جهاد که
 با بقایان و اجماع علما واجب بطریق حضرت رسالت و اصحاب کرام
 و اولاد عظام است با وجود استطاعت و قدرت تا اهل نمایند چگونگی

از عهد سوال جواب ملک متعال بوم لا یخفی نفس عن نفس
شاید و لا یقبل منها شفاعته و لا یؤخذ منها عدل و لا هم
بنظر و ان که بایه کریمه و لیسان الدین ارسل الیه و غیرها
ثابت شده تواند پیرود آمد و بر هر فائده که بمقتضای عقل
در بیان و احادیث و اجازات امل نماید ظاهر مکرر در جماعتی که
مشرف بشرف محبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شد
طریقه طبعیت و خدمت مرعی داشته سالها در اعلا کلمه حق
با کفایت در رکاب آنحضرت مقانله نموده باشد خالی از ثواب
نقصان و مستحق چنان خواهد بود خصوصاً آنها که بمقتضای
ایه کریمه لقد رضوا الله عن المؤمنین اذ یبايعونک تحت الشجره
بشرف رضوان حضرت ملک متان مشرف گشته اند و انک
الذین هدی الله فیه دینهم افقه و شک نیست که حضرت شیخین
و ذوالنورین رضوان الله علیهم اجمعین از این جمله اند و
مبصاهره و مخائن آنحضرت م معزز و مکرمند و صدیق اعظم
و آنحضرت علیهم در کلام قدیم صاحب نامه کما قال الله تعالی

از بقول اصاحبه لا یخزن و یفقی و ما یخون عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی جمیع اقوال و افعال آنحضرت بموجب وحی است
و آنحضرت کمال عظیم و توقیر ایشان میداشتند و در توصیف هر
احادیث کثیره وارد گشته پس مکرر کمال ایشان در کمال کرامتی و کمال
و بالحقیقه مکرر قرآن و ثبت گشته نقص بر در آن رجحان بوده باشد
و معتقد ایشان مرجع و منابع انور بوده باشد بنا بر فرموده علی
ان کنتم تحبون الله فابعثونی بحبکم الله و یغفر لکم امید است که
بشرف محبوبیت سبحان و غفران برسد و این جماعت و اهتدای
علیه رضی الله عنه در اعلا حق از ان مشهور تر است که بر کسی پوشیده
ماند و اینجانب در زمان مباحث و متابعت خلق با ایشان بوده
و خود نیز متابعت و مباحث نموده پس جماعتی که اثبات نقص
با آنحضرت میکنند غافلند از آنکه ثبوت نقص با آنجانب لازم میباشد
و اینها چگونه نسبت کردند صدیق رضی الله عنهما باینکه متفق
علیه است که شرف قرآن آنحضرت با فیه و محبوبه انور بوده بعضی
امور شیعه باشند ان جا بر این است و در قرآن مجید واقع است

الخبيثات الخبيثين والخبيثون الخبيثات والطيبات للطيبين والطيبون
للطيبات ليس ملاحظه بايد نمود كه نسبت حيث باو من حيث حيث
بكمال ميشود و ايضا توجه كمينه بازاری را كه نسبت باو من حيث كمينه
ان بازاری در كمال حيث ميكرد پس چگونه صاحب فرانس خیر البشر را
با مثال ان چیزها كه بعضی از طایفه شیعه نسبت میدهند نسبت توان
داد لغور بالله من ذلك ما عني و با اول الابصار و اگر بعضی بگویند كه
از ما مثل این امور واقع شده و نخواهد شد شك نیست كه این مهملات
را میگویند و منع نمیکند پس ایشان نیز حكم آنها داشته باشند و آنچه
كه نوشته اند كه بحكم ابر كه هر كس كه ولا ناكلوا اموالكم بينكم بالباطل و حيث
لا تمل مال امر مسلم الا من طيب نفسه چگونه اختلاف خصوصيات و
زراعات مشهد مقدس حلال باشد چوایش است كه در ایه و حيث
اموال المخصيص بمومن و مسلم بافته و آنچه سوار ثاب شده كه جماعه
شیعه شیعه میکنند و میگویند اندر مر اهل اسلام و ایمان برآمد
اند و این ایه بنا بر مفهوم مخالف كه بعضی علماء اخبار كرده اند و این
و حدیث دیگر را كه اجتناب نوشتن نسبت دلاله دارد بر آنكه مثل فساد

اموال و سوختن و ویران کردن باغات و زراعات و غارت اهل
كفر با ازار است و هیچ كس را در این خلاف نیست و آنست كه
باجماع حق كه بیعت پادشاه اسلام و خلیفه نماید و بعد از
بیعت عصیان و درندگی باو است با اتفاق علماء جمیع انجاء
گویند كه توحید و مسلمان باشد و بر این دال است هر كس كه الله
الله الغالب علی بن ابیطالب رضی الله عنه در زمان خلافت
خویش كرده اند و از این قبل است هر كس كه عاصمت خافیه یا بعضی
از مسلمانان نموده و آنچه نوشته اند كه زراعات و باغات اطراف
مشهد مقدس وقف سرکار مزار فایض الانوار است كه ابابو جلد
حضرت خافیه وقف كرده اند چون این بار را جمله دار الحركت
و نرد لشكر اسلام موقوفات ممتاز و معین نیست ان نیز حكم
سایر باغات و زراعات دارد بر تقدیری كه تعیین و امتیاز باید
مصرف آنها از مسلمانان خواهد بود و وقتی كه بمصرف نمیرسد
باشد جمیع زراعات است كه انرا بغارت بان و اهل لشكر اسلام حلال
كرند و آنچه نوشته اند كه اكثر ساكنان این دیار در پی حضرت پیغمبر

بر تقدیر تسلیم کو یا به آنکه نفس من اهلک این عمل صالح را نشاند
اند و آنچه نوشته اند که همه صالحان صلاح فرج اسلام است
آنچه نوشته اند در مکه و مدینه و شام با جمیع اصحاب داشته اند
نظم هر که اوردی به بهبود نداشت دیدن روی نبی بودند
و آنچه نوشته اند که علما محبت ایشان نموده اند ممنوع است
و بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد
بود و آنچه نوشته که رجب از جمله اشهر حرام است و قتل در
در آن با جماعتی که در مقام حرب نباشند جایز نیست و اگر
است که حرمت شهر حرام منسوخ است بنا بر احادیث صحیح
مشهوره و بعضی از خروان امیر المومنین رضی الله عنه در فتن
انجذاب بر سر اعدا در این شهر دال است بر این و گفته نوشته اند که
اینه و ما خلف الجن والانس الا بعدد از حکایت دوران شک
بیت ایک نیز شک نیست که جهاد با کفار از اعظم عبادات
وای بران جماعتی که ترک عبادت نموده سب و لعن اکابر می نمایند
و از مکرر توب و لغت ثواب میدادند تا آنکه معین و مشفق

بیت که در لعن کردن شیطان که خصوص بر ملعونیه او ناطق
است ثواب و محبت با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که
معانی ظاهره ابیات و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه
ابیات و احادیث مکتوبه اظهار این معنی نموده از این مذهب
ظواهر اطلاق بر نمیکردند و بر نمیکردند و بیعت همه ایشان
و سلف نمی نمایند و قد بینا الا بایات لقوم یعقلون و اگر بعضی از
مضاین افزا نموده از بعضی همه و سلف و تقویم معقولات
فاسده بر ایشان چیزی رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کجای
سخنی نباشد باید که رئیس خود عبد الله خان را پیرین فرستند تا
امان داده یا بعضی از ملازمان رکاب همایون ساظر نمایند
تا باشد که مذهب حق بر همه کس ظاهر گردد و السلام علی من تبع
الهدی **جواب نامه** افاضل ما فناء النهر تاج انکار و
رشحات اقدام در بار افاضل ما فناء النهر هدیه هم الله و اهلنا
سبحان الرقاد و حفظهم و ابا ناسم العتقه العناد بوقوف
سجده در از باب آنچه جواب موجب اجر و ثواب مذکور

میشود بردای حکمت از ای حضرات عالیات محققین است
 سید المرسلین ص بر وجهی که در کتاب اهل سنت و شیعه مکتور است
 است از اجتناب عن کتاب الله و عن رب ظاهره مأمور الختند چون
 حضرت امام الجین والانس سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا
 علیه السلام وانشاء دبلاد عجم عرب واقع شده اند را قم این
 هر دو محمد خادم برای احترام خدمت آنحضرت و بواسطه فیوض و
 بر کافیه که از روح مطهر آنحضرت بافته و در آن در این صحیفه مناسبت
 است از سایر فرقه ها حدیث و مآخذ من ایشان را اخبار کرده نه
 بالغزلباشا الفت دار معونه با او ذلک کلفت و نه میل بغدار است
 بطایفه بعد از نقیشت و تحقیق در موردین تحسین یقین کرد
 آنچه بمقتضای حدیث و قرآن و موافق با امر حضرت ملک
 منان است اخبار نموده از روی انصاف کلمه چند بعضی می تواند
 اگر معقول انظار افادت ثلث حضرات عالمی مقدار شود و اولی
 والا من آنچه شرح بلایع است بانو میگویم تو خواه از سخن پند
 که خواه ملال و بمنزله این معیت کسی که صاحب ادراک کامل

و انصاف شامل باشد میتواند بود و آنچه از طلبه ما و الله
 که منزه است از این جور بودن مجموع شد است که نواب عالی حضرت
 خاقان دار نشان بدین وصف حمیده اراده اند و از امر ای
 ایشان کوکشان بهادر و جمعی بکر بسمت تمیز و فضایل پرستند
 اند اما تصدیق که از ایشان الی الان بحکایات علماء مآورد الخ
 واقع شده بنا بر مثل اهل خراسان که چون شهابی بقی روی ای
 ای معترفین چه فضلا و مذهب حضرت ثمانه عشر مجلس امامی است
 مشرف شده اند و علماء اهل سنت چنان خواطر نشان کرده اند که مذهب
 شیعه مبتدع و مخترع است و اصل ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و
 نقیشت اصول و احوال فریقین را بخیر احاطه انده بین امری فرمایند
 حکم آنکه کلام الملوك الملوك الکلام مطاع و مفاد خواهد بود بحکام
 در طریق شیعه و سنی کتب کثرت و در حدیث مضبوط شده اما
 لطایفی که متفق علیه هر دو فرقه است معتدات و اخطای مقتضی
 است که آنچه متفق علیه باشد برای منافع مختلفه مندرک
 نشود زیرا که اهل اسلام مفسر در این دو فرقه اند چه اگر خطای حق بعد

از آن ط

پیغمبر را بلا فصل حضرت ابوبکر رضی الله عنه ان لم یذ رسول الله
 را میدادند اهل سنت اند و اگر حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب
 علیه السلام میدادند شیعه اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه
 فریقین باشد جمیع اهل اسلام است و ترک جمیع علیه برای مخالف
 غیر باطل بعد از آنکه این مقدمات کویم آنچه مرقوم قلم افادتم
 خراسان غالب است شده بعد از تفریح و تلخیص حکم بکفر شیعه الحمد
 پیغمبر است بدلائل معدوده دلیل اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله مدح خلفای ثلثه فرمودند و سخن آنحضرت بمقتضای این که هر
 دو ما بطنی عن الهوی ان هو الا دجی و حی است و شیعه که مدح
 ایشان میکند مخالف دجی میکند و مخالف دجی کفر است جواب
 آنکه از این دلیل قبح خلفا ثلثه و بطلان خلافت ایشان لازم
 میاید زیرا که در شرح موافق از آمدی که از کابر علمای اهل سنت
 است معقول که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در
 میان اهل اسلام مخالفت واقع شده و مخالفت اول این بود که حضرت
 پیغمبر در مرض موت فرموده که ابونبی بقرطاس اکتب لکم نبی الا فضلوا

بمعنی ط

بعد عمر این را صحتی نشده گفت ان الرجل فلیکبه الوجع و عندنا کتاب
 الله حکینا پس حکایه خلافت کرده اند تا اواز بسیار شد حضرت پیغمبر
 از این معنی از درده شده فرمود که برخیزند که پیش من ترلع سر او را نیست
 و این حدیث در اوایل صحیح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت عبارات
 متخلفه مذکور است و مخالف دوم آن بود که بعد از فضیله فرمود حضرت
 پیغمبر جمعی را مقرر سلطه که همراه اسامه سفیری روند و بعضی از الجمع
 خلفت نمودند و بعضی حضرت رسیده آنحضرت مکرر مبالغه فرمودند
 که بخیر از پیش اسامه لعن الله من تخلف عنه و مع هذا ان بعض منافقه
 نکردند پس گویم امری که حضرت پیغمبر در باب نوشتن وصیت فرمود
 بمقتضای این که هر دجی و معنی که عمر کرده منع قدد و حی است و دجی
 کفر است علی ما اخرقتم به و علی ما قل علیه قوله نعم و من لم یحکم بما انزل
 الله فاولئك هم الکافرون و کافرا با خلافت حضرت پیغمبر است و هر که
 کفر و سلب قابلیت از او ثابت شود بنا بر دلائل شما لازم است که ابوبکر
 و عثمان نیز خلیفه نباشند و خلافت اجماع مرکب شود چه بنده هب
 محمود اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بنده شیعه هیچکدام خلیفه

بنشد آنکه عمر خلیفه باشد و ابو بکر عثمان باشند موافق را با
 هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز خلف از جیش اسماء بمقتضای
 مذکور کفر است و متخلفان خلفاء ثلاثه اند با اتفاق و از هر یک اندوخته
 مذکورین بوجه مکتبه اثبات مذهب شیعه و نفی خلافت آن لازم
 میاید و تفصیل این در این صحیفه می کشد و الله بحق الحق و هو بصیر
 البقیل و چون حضرات در صحیفه شریفه اغراض نمودند که فعل حضرت
 نیز وحی شد و واقع ایضا کذاک پس گویم الخراج حضرت پیغمبر سر و ازا
 از مدینه با ضرره و حی است و آوردن عثمان او را بمدینه و تقوی
 امور با و و تعظیم او کفر است بدو وجه اول و لایله که حضرات فرمودند
 وجه دوم قوله لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یؤمنون من حاد
 الله و رسولہ و لو کانوا اباؤهم و ابناء و اخوانهم و عشیرتہم و دلاله
 مبین برای تحقیق حق و ترشیت باطل در مسئله امامت برهان میگردد
 بسیار است و لیکن در خراشان مثل است که بوسه به پیغام نبی باشد
 اگر ملا رفت میسر شود معروض خواهد شد ۴ بهر جمعی وصل
 توجویم لعل الله یجیب حق یا یا اے ایشی که مناظره بمقدسات علی

۷۵
 نیز به پیغمبر و بکره و قلمش و نیز در مدح خلفاء ثلاثه از حضرت
 پیغمبر متفق علیه فرمایند نیست چه در کتب شیعه اثری از آن
 نیست و آنچه دلالت بر ذم کند مثل روایتی مذکور تین و غیرها
 در کتب فریقین مسطور است و نیز بعضی از اهل سنت بخیر وضع
 حدیث برای مصلحت کردند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست
 خصوصاً وقتی که ناقلان بخیر وضع حدیث کنند با عاقلان باشد
 و غیر متفق علیه دلالت بر حلاوت آن کند و مخالف خبر واحد است
 با خصوصیات مذکوره که مسلم که کفر باشد و الا پس در همه دهر
 یک مسلمان بود چه مخالف اخبار احاد از مجتهدین واقع شد
 و تعظیم و تومین حضرت پیغمبر است بحلقای ثلاث قبل از صد
 مخالف از ایشان دلالت بر حسن و سلامت غایت میکنند
 عقوبت مثل از صد در عصیان تا آنکه معلوم الصدور باشد
 لا یقین نیست و لهذا حضرت امیر ارجل ابن ملجم جزا داده و عقوبت
 فرموده و روایتی که دلالت بر حسن خصوص فعلی که مقتضای
 نیست چنانکه در آیه لقد رضی الله مذکور خواهد شد دلیل دوم

انکه بمقتضی قدر حق الله عن المؤمنین از باب یعونک بخشج
خلقاء تلك برضوان ملك من ان مشرف شده اند پس است ایشان
که فرمایند جوابا انکه مدلول این خداوند حق رضای حق تعالی است
از ان فعل خاص که بگفت و کسی نمکرا این نیست که بعضی از افعال
حسنه مرضیه از ایشان واقع است سخن در این است که بعضی
افعال منجمله از ایشان بوجود آمده که مخالفان عهد و پیمان
است چنانکه در مخالفت مخالف نص حضرت پیغمبر که در کتب
فرایین مذکور و مسطور است نمودند و عصب خلافت کردند و
حضرت فاطمه را علیها السلام از دود و آلودگی چنانکه در صحیح بخاری
مسطور است و این بخاری در صحیح مذکور نموده این روایت است
نقض فاطمه فخر جنته و لم یسکلم معه حتی مات و پیغمبر خود در
صحیح مذکور و شاهده کردم و نیز در صحیح بخاری در مناقب حضرت
فاطمه علیها السلام مذکور است که من اعضهها فقد اغضبني و در
مشکات در مناقب حضرت منقول است که من ازبها فقد اذاني
و من ازبني فقد اذني الله و کلام مخبر صادق بمضمون ان الذین

بودند الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره ناطق است
حاصل که بواسطه این افعال در پیغمبر و منع وصیت حضرت پیغمبر
و مخالفت از جیش امامه و غیره مورد مذمت شد بدینچه سلامه
طایفه مجسّم خائمت افعال و وفا کردن بعهده و پیمان حضرت
رسول و افعال است و هر کس بغاوت و سلامت غایت مستعد
نشود بواسطه نقض و مخالفت حکم حضرت پیغمبر مستوجب عقوبت
میشود چنانکه ایه کریمه من نک فانما ینک علی نفسه و من اذی
بما عاهد علیہ الله فسیؤیة اجر اعظم ابرار شاهده است دلیل
سوم انکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب
پیغمبر را بلایم و لعن نیست جواب انکه ایه کریمه قال الصلحیه هو بخاری
اکثر دالت بر انکه مصاحبت ایشان مسلم و کافر واقع است
و مصاحبت از نسب متوافق الطرفین است همچو اخوت پس همچنانکه
هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلم خواه کافر
هر یک از همراهان نسبت بدیگری مصاحب و همراه است خواه
مومن و خواه کافر و ایه کریمه یا صلحی السخیاء از باب تقریر

خبرام الله الواحد القهار نیز مؤید مفسود است چه صاحب
کشاف و بضای و غیر آن صاحبی فی السجی که اند یعنی ای
دو صاحب من در دندان پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر است
دو کس را صاحب خود خواند که بت پرست بودند چنانچه در شمه ای
این مذکور دلالت صریح بر آن وارد است پس ظاهر شد که حجرت
پیغمبر و بن دلیل خوبی نیست و بت جاری شده بقلم حجتی در
در صحیفه شریفه که هر که اندوی بهیودن داشت دین نبوی
سودن داشت اما از حضرت که مبالغه و جود دعوی ادراک دقایق
قرآن مجید نمودند بجا نیست مستبعد است که در بیت مذکور بجای
هر که هر که او نوشته اند در ابطن مصرعها از ابراهیم هر مصرع
فی فکله نام تمام گذاشتند و باین معنی مفضل شده روح حضرت
مولانا جای پا اندرده ساختند و لیکن چون عارت و بالان بر کاف
اهل خراسان واقع شده خانه خراب شده و حضرت مولوی
نیز از این جماعت که اکرام بیت را و خراب شده باشد باین بیت
البیته از این طایفه و از اشعار عرب نیز استظهار است لکن لا

در ذکر آن بیت اما التماس از حضرات است که بجزاینها
لفظ بلا تا مل در معنی شلال نفر نمایند دلیل چهارم
آنکه حضرت امیر با وجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با
خلقاء ثلاث بودند و منع نفرمودند و این دلیل جمعیت بیعت
است و اگر نه فتح آنحضرت لازم آید جواب آنکه قبل از آنکه
حضرت امیر از جمعی و تکفین حضرت پیغمبر شود خلقاء ثلاث
در سقیفه بنی ساعده اکثر احباب را جمع کرده برای ابی سکر
بیعت کردند بوجهی که ذکر آن در اینجا نمیکنند و آنحضرت
بعد از طلوع برای قتل تابع و پیغمبر هلاک اهل حق با باعث
دیگر با شجاعت نشدند و این دلالت بر جمعیت بیعت ایشان
نمیکنند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملاقات پیغمبر
بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوه از آنحضرت کمتر بود
چنانکه اخبار و آثار بر این دلالت و حضرت پیغمبر با حضرت
امیر و سایر صحابه با کفار قریش جنگ نکرده از فکه معظمه
مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که مؤجله مکه شدند و در

حدیثه صلح نموده مراجعت نمودند پس هر دو جی که برای جنگ
 نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر را بر صحابه کجاء برای جنگ
 نکردن حضرت امیر آنها میبکشد مع شئی زاید چه ظاهرات که
 که حقیقت کفار قریش مطلقاً مستور نیست و نزد اهل تحقیق
 این نقض در بالا نیز جاریست چه فرعون در دعوی خدای چهار
 صد سال بر مسند سلطنت بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرها
 نیز سالها در این دعوی باطل بودند حضرت الله نعم با کمال قدرت
 ایشانرا اهلک نکرده تا خلق بسیار با اعتقاد فاسدی که از ایشان
 حاصل کردند با حزن رفتند و هرگاه در ماده حق نعم ناخیز در دفع
 خصم بکشد در ماده بنده بطریق اولی میبکشد و آنچه فرمودند حضرت
 امیر با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا اگر آه و بغیة ممنوع است و تحقیق
 آن در این صفحه میبکشد عرض که شارح عقاید شیعی در اینکه شیعیان
 کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلام
 شمرده و صاحب موافق نیز بر این رفته و وجهی که برای تکفیر شیعه توهم
 کرده رد کرده اند و نزد امام محمد غزالی سبب شیعیان کفر نیست و شیخ

اشعری شیعه بلکه جمیع اهل قبله را کافر میبندند پس آنکه حضرات
 در تکفیر شیعه فرمودند نه موافق بیل مؤنات و نه مطابق حدیث
 و قرآن با آنکه مفهوم تشیع است که در صدد صحیفه معلوم شدن
 سبب و لغو در او معین نیست میبکشد که نام خلفاء ثلاث مطلقاً بر
 بندهان اهل شیعه جاری نشود و لغو ایشان واجب نیست اگر اهل
 شیعه حکم بوجوب این کنند سخن ایشان معین نیست چنانکه جاهلان
 اهل سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم اصلاً مقتضای
 انکار سلف و انظار خلف نیست و اما آنکه فرمودند که هر کس
 استماع بعضی حکایات کند و منع نکند که او است عقلاً و شرعاً
 دلیل بر این نیست و قال الشيخ بن التمام بن نعومان یصدق من
 غیر دلیل نقداً شیخ عنی الفظة الا ان ابنه و ابنة رجعت فحش در
 ماده فایسته نیست شیعه کردند خاشا و تم خاشا که هرگز واقع باشد
 چه نسبت فحش بکافران و بیان حرام است چه جای حرم حضرت پیغمبر
 اما چون عائشه مخالفت امر و فرمان و قرین بیوتکن نموده به
 بصره آمده و مجرب حضرت امیر اقدام نموده و بحکم حدیث حرب

حرفه فریقین در مناقض حضرت امیر و ابیه نموده اند حرب حضرت امیر
 حرب حضرت پیغمبر است و محارب پیغمبر یعنی مقبول نیست یا بر این
 مورد طعن شده و این صغیر در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که
 عائشه در خدمت حضرت امیر از حرب توبه کرده هر چند فضیله حرب
 متوازن است و حکایت توبه خیر احد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی
 بصره و قتل چهل هزار نفس چنانکه گفته اند از صحابه و غیرهم اگر آن
 توبه مقبول نباشد لعن او از برای حرب نباید کرد و الله اعلم بحقیق
 الامور و هو حکیم بالحق یوم یفخ فی الصور و ابیه کریمه الخیرات الخیرین
 نه این معقول دارد که در جبهه در مملکت و مد موقوف من جمیع الوجوه
 شرکت چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق باشد بهشت باید و در حق آن
 دیگر هم چنین باید بود و الا منقض شود بجنس نوح و لوط و زوجه
 ایشان و با سبب دفع عین بلکه متوازی بود که ابیه کریمه مثل باشد بجنه
 در ابیه دیگر صریح شده که الزام لا ینکحها الا زانیه او مشرک و الزانیه
 لا ینکحها الا زانیه او مشرک و فی نظریه جواب و آنچه در تفسیر طائفه
 عظام که فرزندان حضرت سیدالانامند مذکور اند از حدیث بحال عجیب

است چه هرگاه حرم پیغمبر برخلاف امر حضرت سفر کند و با کسی
 که با اتفاق کافه مسلمانان خلیفه باشد و او خود مناقض حضرت از
 حضرت پیغمبر شنیده و دوا باشد کرده باشد جنگ کند و بواسطه این
 حکم حدیث صحیح محارب پیغمبر شود و باعث قتل چهل هزار نفس
 از صحابه و تابعین گردد و فرزند پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی از
 مسلمانان خلیفه باشد سخن گوید و حال آنکه ایشان
 فرزند پیغمبر خلاف آنکس ثابت نباشد و بمقتضای کلام بر او
 چنین ظاهر شده باشد که آنکس مخالف حضرت پیغمبر و نقض عهد
 آنحضرت کرده و بنابر این سخن فرزند حضرت پیغمبر ضرر ملک و بدین
 کسی رسد و اگر آن سخن خطا نباشد برای آن کسی که در حق او گوید
 ثواب حاصل شود با کدام از این دو عمل اقبح و اشنع است و سبب
 اینکه اول اصلا باعث قتل نشود و در دوم موجب کفر باشد چه توان
 بود اگر جنس کون حدیث مصنوع که سبب الشک بن کفر منکر
 شوند جواب آن ظاهر شد و اگر چه در بیکر فرمایند مستغید
 شویم بهر حال اضااف مطلوب است و مقول در کتب شیعه چنین

است که در وقت حضور این ام مکتوم اعجمی در خدمت حضرت
پغیرم کبی از اهل حرم آنحضرت عبور نموده حضرت پغیرم از این
معنی اعراض فرمودند آنکس گفته که یا رسول الله این شخص کور
است پغیرم فرمودند که تو خود کور بینی و علما اهل سنت نقل
کرده اند که حضرت پغیرم عایشه را بکف مبارک خود برداشته
تا تماشای جمعی کند که در کوچه ساز میخوانند و بعد از رفتن
فرموده که یا حبی اهل شیعته این عمل را بار ذل ناس است
نمیواند کرد و قیاحت این عمل نه بمرتبه ایست که نصیح بان مقلد
باشد و آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ
شک نیست که مرتد کرده بهر حال ما بعد از حضرت الله نعم هیچ
موجودی را احکام افضل و اشرف از حضرت پغیرم نمیدانیم
و بخیری که متافیشان و جلالت آنحضرت باشد اعتقاد میکنیم
اما فریاد از جوانهای حضرات که بواسطه میل و لغت با حادث
موضوعه شرع و دین را ضایع کردند **۴** اندکی پیش تو گفتیم
دل ترسیدم که دل از رده شوی و رنه سخن بسیار است و آنچه

در ماده نسخ حرمت شهر حرام فرمودند اصل عدم آنست که نا
ناسخ معتد به که دفع حکم قرآنی تواند کرد ظاهر شود و بخاری حضرت
امیر علیه بر تقدیر تسلیم کرد بعضی از این شهر باشد بعد از تعدی
ختم بوده نه باشد بلکه حروب آنحضرت همچنین بوده و هرگاه که
شیعه ثابت باشد چنانکه از این جواب معلوم شد و جمعی که بر
حلیت مثل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرمودند تا تمام آن
و بر تقدیر تسلیم حضرت از اطلاع بر ضمایر و سایر جمعی که هر کس
ندیده اند چون حاصل شد و الله اعلم بذات الصدور علی ای
حال مزاج یاد شاهان هجده اتش است و لا بن علما کرام است
که بر لال ملاحظه نشکین الهایان اتش فرمایند تا
خلق الله ننورند نه آنکه بیاد قنن ان اتش داشته علی سازند و
اصل و فرج لها ل اعاد و اما ل بندکان خدا را سوخته خاک
مدات اندازند **۴** چه آتش میشوند و سرکش مبارک که در د
دل مبتلای براید و ظاهر است که از این فتوی های بی ملاحظه
برای پاهی بهانه اهتمام در استیصال بندکان ملک علام بهم

میرسد و استیصال ایشان اگر چه کافر باشند و ملائمت
 الله نعم که در کمال حلم است پس چنانکه روایت شریفی حضرت
 نوح علیه السلام در روز قیامت برای هلاک کفار خلائق و آثار و اخلا
 و بکر نیز بر این است و تفضل آنها در این صحیفه نمیکند و کاه
 سپاهی بنفوی علما این کارها کنند و معظم جواب آنها در روز قیامت
 بر علما خواهد بود ۴ هر روز ذکر فعل پرستند و قول اولوا العزم را
 دل بر روز زهول بجای که دهشت بر ندانند نوعد که زاجه را
 بیا و محقق نباشد که این طایفه از اکابر علمای شیعه در اصول
 و فروع بجهل بودند و مع هذا در فقه تصدیق نفی نمود بنا بر آنکه
 حضرت شاه نعم در ماده حضرت پیغمبر که دوست انصاف و دنیا
 را بطلع او خلق کرده و گفته که ولو تقول علينا بعض الاثام
 لخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه
 و هرگاه در ماده حضرت پیغمبر این همه تهدید و مبالغه واقع
 شده باشد اگر دیگر را غلطی در قوی واقع شود و چون ان عهد
 بر این ابد پس اگر حضرات غالبان طریق اتقاء سلف را مسلو

داشته بشود احباط از امری دارند ظاهر اصل خواهد بود
 چه در عرصه عرصات جواب مظلومان خصوصاً اطفال را که
 بمقتضی رفع القامع الصبی حتی يبلغ مفکک شوند بغایت
 سمعک ۴ بحرم عشق مرا که کثی چه خواهی گفت جواب خون
 رفیان که بی کاهانند بهر حال ۴ مرا مراد از این جمله بنکخواه
 نوشت و کمره زن همه گشایم چه مقصود است چون اکثر
 مفاسد عالم بلکه تمام آن بواسطه اغراض فاسده و بنویشت
 و مناسب است که از باب فصل از این اغراض منزه باشند لا بق
 آن بود که بعد از عمری که افاضل ما و ذاء النهر بخوالی مشغول
 تشریف آوردند فقیر از اشراف حضور مشرف سازند و اگر بواسطه
 قهاری نواب خاقانی فریدین شان فقیر از شهر بیرون نتواند
 آمد ایشان لوازم احترام حضرت امام بجا آورده بعباده زیاده
 حضرت مسعود شوند و فقیران ببرکت صحبت ایشان میرود
 بایند و این معنی بوجود نیامده فتوی قتل دادند باریک الله
 عظم الله اجورکم و اصلح امورکم ۴ مکن مکن که ره جو را کاهه

این نامه در یک کتبی است
 مکتب مکتب که پشیمان شوی و چاره نباشد و آخر الامر بعد از کرم
 بلده مبارکه حکم بقتل تمام نمود چنانچه در اول این نسخه شریفه ذکر
 نمودیم و چون فضل بن روزبهان شقی ناصبی که از جمله معصیان
 اهل سنت است و هفت کتاب بر مذهب تشیع و ابطال
 ایشان نوشته که از آنجمله یکی از آن کتب مقاصد المتکلمین است
 و مؤلف آن کتاب را بنام اشعری قرار داده و از آن کتاب آوردن
 میداده و اشعری وقت آمدن بشیخ خراسان و گرفتن آن از وی
 فضل بنیان در عنوان انکار نوشته که شروع بشرح این نسخه نمودم
 که مفارقت او از خود اسان تمام بسبب اشغال باین شرح و این معلوم
 است که کسی که اغفلات خود را از چنین ناصبی که هفت کتاب بر مذهب
 حقه اشاعریه کراهه امثال نوشته باشد و با وی پیوسته
 جلیس و رفیق باشد چگونه عداوت و کینه با شیعیان و درویشان
 ائمه اطهار علیهم السلام خواهد داشت و نعم ما قبل **۹** هر که این
 چنین کرده بود که مریدش را بچند ده توفه از **انجمله** منظر محمد بن
 ابی ابرهیم بن حسن بن ابی جهم و احادیثی که در سال هشتصد
 از علماء و اولیای صاحب ظاهر میشود

و هفتاد و هشت هزار حضرت سلطان خراسان علی بن موسی
 علیه السلام شرف کرده و در منزل سید حلیل و عالم بنیل میرزا حسین
 محمد رضوی فی نفسی که از جمله علماء اهل سنت است که از اهل ائمه بود ظاهر
 بود در سه مجلس با جمالی از علماء اهل سنت که از اهل ائمه بود ظاهر
 و بلخه فرمود در خصوص حقیقت مذهب حقه اشاعریه و از
 ملزم و محجل و شرار ملت با وجودی که در آن زمان نفی شدید
 بود و شیعیان از خوف معاندان نمیتوانستند که با حق اظهار
 تشیع نمایند و در بعضی از کتب نقل شده که مرحوم ابن ابی جهم و دستار
 آن سه مجلس را با عالم هر وی سنی رساله ترتیب داده و ماهرکت
 از آن بلخاثر اشرفیایان بنمایم **مجلس اول** اینا بجهت
 گوید و فی سبب محسن جمعی از سادات و برخی از طلاب را بضمیمه آنجا اند
 فاضل هر وی نیز از مرقه ایشان بود چون تمام ایشان حاضر شدند
 و هر یک بر محل خود قرار گرفتند فاضل روی باین داشت تخت
 از آن من پرسید گفتیم مرا یاد محمد نام نهاده گفت موطن تو کدام
 است از بلاد عرب گفتیم بلاد هجر که با حلاش هجرات بنوشته

و

و تمام این کتب که فاضل بن ابی جهم
 و سایر نویسندگان از آنجا نقل کرده
 و در آن زمان شریفه بنام صاحب
 از علماء و اولیای صاحب ظاهر میشود

از شمع وجود اهل علم و دین آن بلد را فروغی تمام بوده است گفتند
مذهب خود کشف حجاب کن گفتیم از اصول ما از فروغ گفت از هر دو
برکوی گفتیم اما در اصول عقاید من انچه است که ادله و براین بران قائم
شده باشد و اما در فروغ مرا فیهی است که با اهل بیت علم هم السلام
منقول است گفت همه انا کام است که مذهب امامیه داری گفتیم اری گفت
ان طایفه میگویند که علی بن ابیطالب بعد از حضرت ختمی مرتبت بلا
فاصله جانشین و امام است گفتیم اری چنین است من نیز بر آن عقیده
میباشم گفت بر صحت دعوی خویش دلیل اقامت نمایی گفتیم میزاید که
دلیل و بیان حجت اجماع نباشد چه من با تو در باب امامت و خلافت
علیه بن ابیطالب اتفاق داریم که انجانب بعد از حضرت رسول امام است
لیکن من نفی و سابط میگویم و تو از امتی و این خود در میزان سخنوری
و قواعد مناظرات مقرر است که مافی زانفی کافیت و مثبت از اقامت
دلیل اگر نداشت پس توانیک باید یک از دو شواختار کنی بلخرق اجماع
نموده امامت انجانب را با الکلیه منکر شوی تا من بناچار دلیل اقامت کنیم و
با دعوی خویش ثابت داری فصل گفت پناه ببرم بخدا از اینکه من منکر

۱۸۴
امامت حضرت باشیم ولی میگویم که او را بع خلفاست گفتیم پس لا بد
شوق ثانی را اختیار کن و در اثبات و سابط که مرا با تو موافقت نیست
دلیل ذکر کنم ای حاضران مرا صدیق نمودند و با وی گفتند که در این
دعوی تو مدعی او منکرات و تهمید عی و اثبات مدعی خود
مخلج گواه است چون خود را در این باب ملزم دید گفت مرا بر این دعوی
دلیل و حجج بسیار است گفتیم از ثماث انها بیک دلیل مرا کافیت گفت
لجماعت واقع شده بر اینکه ابوبکر بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و واسطه خلفه و جانشین است و اجماع در شرع مطهر حجت است
گفتیم اگر تو را مراد از این اجماع است که اکثر و اغلب کلماتان قائل
خلافت ابوبکر بوده اند و مخالفان امامت ابوبکر نیز موجود بوده اند
بلی نظر بکثرت ایشان قلیل میموده اند انجانب کثرت و اجماع حجت
نباشد چه خداوند تبارک و تعالی فرموده و قلیل من عبادی الشکور
یعنی کمتر از بندگان من بر خود شکر گذاری راسته اند بلکه کثرت
در بسیاری از امور مذموم است چنانکه در این کرمیه فرموده لا یجبر
فی کثیر من جوهریم یعنی بیک نیست در بسیاری از دوازده و نحوای ایشان

توفیقکم کند و ما را بکشتن
و اگر شکر خدا را بفرستد
و ما را بکشتن کند و ما را
بکشتن کند و ما را بکشتن

iii.

عجله و عليه و قهر بود فلما هذا عمر كفته بعه اية بكر فله وفي الله المسلمين
شرفا من عاد الى مثلها فاقولوه بعق بعث ابوبكر ناكه في در خطا
بود خداوند مسلمانان را از شرفی نگاهدارد پس اگر کسی بخوان امری
معاودت کند و در عرضه هلال دار بد هرگاه فضلاء و صحابه و زهاد
و دوی الاقدار مهاجرین و انصار در اینجا حاضر بودند و ابوبکر بعث
نکردند پس چگونه اجماعی که مدعی شماست هم رسد فاضل هر وی
چون آن مقدمات شنید گفت تمام آنچه را که ذکر نمودی مسلم است
لیکن اجماعت که در سقیفه حاضر بودند بعد از آن در بعث ابوبکر موافقت
نمودند و بخلاف اوضاع شدند لهای آنکه اتفاق ایشان بیکار واقع
نشده باشد و آن در اجماع شرط نیست کفتم حصول موافقت در خلا
ایشان بعد از آن چنانکه تو کان برده بحث نمیشود زیرا که احتمال اکراه
و اجبار و نفی زادن مجال چون اشراف علماء و زهاد دیدند که مقتصد
امر خلافت علوم و از روی عدم بصیرت تا خود بار ساخته اند و بزرگان را
استمال تقلید نمود و وعده تفویض ایالت بلاد و شعور داده اند تا
از مخالفت ایشان بر جان خود میسر گردند و از روی نفی و اکراه تابع

ایشان کردند و بنوع خود میدان که متابعت و اقتضایی که از روی اکراه
باشد با اجماع مجمل اجماع است حاصل گفت از کجا دانسته که ایشان
از روی نفی و اکراه تابع شدند تا مدعیای تو درست بید گفتی مگر
نمیدان که در علم میزان قدراست که از اقام الاحتمال بطلان است
یعنی چون پای احتمال بیان پیدا استدلال باطل شود با آنکه امارت
اکراه در ضمن بیاری از روایات ظاهر میشود از جمله ابن الجعد
معه که امام اهل سنت و جماعت در باب فضایل عمر گفته که عمر
هو الذی وطا الامر لابی بکر و قام به حق انه وقع فی صدر المقتدا
و کسر سیف الریبه و کان قد شتمه علیه یعنی بنیان خلافت ابوبکر
بهمهید عمر استوار گشت تا آنکه از کثرت محابله و ابرام بر سینه مقدار
افتاد و شمشیر زیرد اگر نه بشک و این خود کمال اکراه است و هم از
برای بن عارب روایت آورده که گفت چون حضرت رسول وفات یافت
حزن و اندوه زیاده بین روی داد پس از خانه پیر من شدم که بیستم
سه مان در چه کارند ناگاه دیدم ابوبکر و عمر و ابوعبیده از کوچه
میروند جماعتی از خلفا از همین و بسیار ایشان بودند عمر ششمین

برهنه داشت و بر هر یک از مسلمانان که می رسیدند می گفتند که با او
 بیعت نمایند مانند آنکه دیگران بیعت نمودند تا چاریدین طریق از
 مردم بیعت میکردند چون احوال مشاهده نمودم خاتم دیگرگون
 نزد علی بن ابیطالب شدم و ماجرا را بوی یاد گفتم در حالی که قبر منور
 حضرت پیغمبر را است بگریه که در دست داشت بر زمین نهاد
 و گفت بسم الله الرحمن الرحيم ارحم الناس ان يقولوا افتاد
 هم لا يقتولون یعنی با کمان می کشند مردمان اینکه بگویند ایمان آوردیم
 و گذاشته شوند در حالی که ایشان امتحان شده باشند عباس نیز در
 اینجا حاضر بود گفت ای محمد بنی هاشم دست شما را بردست شد تا
 افتضای پدر کار و قیام قیامت و این روایت نیز در اوست بر اگر چه در حال
 آنکه عباس و علی برای خود متوقع خلافت بودند دیگر آنکه مشهور است
 که سعد بن عباد بواسطه مرض و بیماری در روز سقیفه از بیعت با ابوبکر
 امتناع نمود ابوبکر با اهل خود گفت کدام مال کند سعد را و در این دیگر
 است که گفت افتخروا سعد اقل الله سعدا و هم این روایت معروف
 است که چون ابوبکر در روز جمعه اول ايام خلافت خود بر بالای منبر رفت

دوازده نفر از مهاجرین و شش مرد از انصار بر پای خواستند تا
 روی چندان عذاب آوردند که بر بالای منبر میوه بیوت بنامند و جواب گفتن
 نتوانست پس عمر از جای برخاست و با ابوبکر آغاز در شق کرد و گفت
 یا کعبه اذ اکت لا تقوم بحجة فلم اقم بقل هذا المقام یعنی ای ایستیم
 هرگاه حجی بر اثبات مدعی خود شوائی آوردن چرا در این مقام جای
 گزیده انگاه دست ابوبکر را گرفته از منبر بر آورد و بخانه برد و جمعی
 دیگر رسید با جمعی کثیر مانند سعد بن قاص و خالد بن ولید که هر یک
 از ایشان با صد نفر همراه بودند همه با شمشیرهای کشیده بمحضر آمدند
 چون عمر را نظر بجزع علی و جماعت از صحابه مانند سلمان و دیگران
 افتاد با ایشان خطاب کرده گفت بخدا قسم ای اصحاب علی اگر یکی از
 شما امروز تکلم کند بدانچه در جمعه سابق تکلم شده بود چشمهای
 او را از سرش پاره خواهند کرد سلمان بر پای خواست و گفت صدق
 رسول الله قال یمنی اخ و ابن عی جالس فی مسجدی ادب علیه
 طائفة من کلاب النار یبدون قلبه و لا شک انکم منهم یعنی راست
 گفت پیغمبر را اینکه فرمود وقتی باشد دشاغی آنکه برادر و پسر عم من

در مسجد من نشسته باشد تاگاه طایفه از کسان حجه بر او افتد
و حمله کنند و شما بیش از آن طایفه باشید پس عمر شریف گفت علی
بلعمر در آن وقت طایفه از من کشته اند گفت یا بنی الضمه ان الحیثه
ابا یافکم لهذا و ان یجمعکم تکاثروا والله لولا کتاب من الله لفسد
عهد من رسول الله تقدم لراکم انا اقل عددًا و اصغف ناصر ائمه
ای پسر ضمه ان حیه ابا یافکم خود را از امیر سنانید و جمعیت
خود با کثرت ما بر روی میکند قسم بخدا اگر نه ان بودی که از جا خیزد
تقد حکمی گذشته بود و از جانب رسالت عهدي بسته شده بود
هر بنی ظاهر و معلوم مدعیان شما را که کدام یک از ما و شما حجت
عدد کم و از حیثیت با و ضعفند و بعد از ان با اصحاب خود گفت
اینک از مسجد بیرون روید پس از تمامت این دو باب ظاهر میشود
که اجتماع در دو سقیفه از یعت ابوبکر مخالف نمودند و ان اجماعی
که مدعیان نبودند دلیل بر وجود ان قائم شد پس تو خود از اثبات سطله
در میان حضرت پیغمبر و علی بن ابی طالب علم بر ماندی و ضلالتی گفت
سر این اثبات مدعیان خود دلیل دیگر است گفتیم ان کدام است گفت

حضرت رسول در مهن موفت مردم را از فرمود که در دنبال ابوبکر
نماز کند و این خود دلیل واضح است بر تقدم ابوبکر بر صحابه چه
تقدم در نماز اول است بر غیر ان را مودود پای پیغمبر گفت انار
و هن وضعف بخند وجه بر وجات این دلیل ظاهر است اول آنکه بنا
بر عقیده تو اگر تقدم ابوبکر در نماز صحیح بودی دان نه بر امامت
او دلالت داشق پس ای پیغمبر در دو سقیفه با این دلیل ضعف که لا ائمه
من قریش هم شک نشوند بلکه باید همان نصرت الحجه ارند و انوار الهم
انصار ان سیردند و خلافت را با چندین خلاف و کشیدند شمشیر
ندارد پس عدول ایشان از چنان بعضی که موجب بهولت بود بچنین
امر می شود معلوم میشود که ایشان را در ان باب حجتی نبوده دیگر
آنکه تقدم در نماز دلالت ندارد بر خلافت و امامت عامه که عبارت
از ائمت در امور دین و دنیا است بنیای پیغمبر چه خاص را دلالت
بر عام است خصوص بنا بر طریقه و مذهب شما که امامت فاسق دارد
نماز جایز شما را بد و در خلاف عدالت و ما و شما شرط میدانیم و شما
میگویند اگر منی از خلیفه صادر شود عدل و واجب پس چگونه

چیز را که مخالف بعد از این است بجهت قرار دهم در چیزی که مشروط
بعد از آن است دیگر آنکه روایت تقدیم حضرت ختم نبوت ابوبکر را در نماز
متفق علیه است چه آنچه نزد ما بصفت پوشیده است که چون بلال
آمد و از رسیدن وقت نماز خبر داد و غایتش حضرت را از شدت مرض
بجود یافت با بلال گفت که با ابوبکر بگوئی تا امامت نماز مردم کند بلال
ابوبکر را بهر آنکه خواهی خبر داد ابوبکر پیش ایشانده و بکبر نماز بگردد و آن
اشنا حضرت بهوش آمد و آن را از ایشان فرمود این کتب که با مردم نماز
میکنند گفتند ابوبکر است پس امر فرمود زود مرا بمسجد ببرد که در اسلام
سخت شد حادث شد آنکه بر علیه و عباس و فضل بن عباس تکیه
نموده جانب مسجد خرامید چون تحریک رسید ابوبکر را در نمود و خود
بفرض نقیض با امامت مردم پرداخت اما دعوی اهل سنت که امامت
ابوبکر را با حضرت میدانند از چند جهت باطل است نخست آنکه
اتفاق است بر اینکه آن امر بیکه بلال شد بمشافه حضرت نبوده بلکه آن
امر بواسطه میانجی بود و بالاتفاق بواسطه معصوم نبوده است پس
در صورتیکه در میان واسطه غیر معصوم باشد احتمال کذب در آن

فایده است چه محتمل است که بواسطه از نزد خود آن کلام گفته باشد
چنانکه سرعت خروج آنحضرت و عزل ابوبکر و بنفس نقیض امامت مردم
کردن بر آن دلائل تمام دارد پس چون چنین احتمال در بلال راه یابد
البته از اعتباری باقی نماند و تمام آنکه اگر امامت ابوبکر با حضرت
نابند هر سببه از آن خروج انتخاب باشد مرض مردم نمودن ابوبکر
و متولی شدن خود نماز احوال منافض است که لا ینفک عن یومئذ نیست
اگر بگویم در اول بار بدان امر فرموده بود پس خروج حضرت و عزل
نمودن ابوبکر را امامت وی باطل کند بعلاوه میگویم که عزل بنی ادراس
بنا بر عقیده شما بعد از تقدیم وی برای آن بوده که نقض و عدل است
اگر در امری از امور بنی امامت ظاهر سازد که این شخص صلاح
امامت نماز نداشته که شما از آن برای فاسد نبوی بنمایانید پس
چگونه صلاحیت داشت که امام نام و در پیش کل باشد و هم چنین
را شان سوره بر آن و عزل او سپردن لوای اسلام بدو در روز خیمه
چه بسیار محبت که شما از پیش نمازی ابوبکر که با اتفاق است حضرت
رسول و عزل نمود برخلاف وی استدلال کنید اما خلاف علی

داد مدینه که در حجر نشسته پس فرمود از جای خود نایند و غزل
ان نایست اشد بر خلافت و ی ا بیل بکمر پدا بر ای جمهور و گوید چون
رشته کلام بدینجا پوست نفره طعام سد محسن خاصه کر بد ملایه
و مناظره قطع شد همکان بخوردن طعام مشغول شدند و در بر تغذیه
مرا محق مخاطب رسید بر ان صبر نمودم از فاصل هر روی استحاضه سجده
کرده گفتم ای اچکوبی در این بیت شریف من مات و لم عرف امام زمانه
مات مینه جاهلیه ای اصحیح است باینه گفت بله گفتم پس بگو که امام
تو کب گفت حدیث بر ظاهر خود محمول است بلکه مراد از امام قرآن
است و تا قبل ان خانت که هر گاه بمی برد و نشاند امام زمانه چون
که قرآن مثل در کان اهل جاهلیه باشد گفتم بنا بر این کار ما بگو
تعلیم قرآن به هر یک از مردمان واجب عقی باشد با آنکه احدی قابل
ان است گفت مرا در جمع قرآن است بلکه فاصله الکتاب و سوره است
که قرآن انها شده صحت نار و افشن ان بر هر یک مکلفی واجب عقی
با جماع گفتم حضرت در این حدیث امام را بر این زمان خود اضافه و مختص
داده و مختص امام با اهل زمان دلیل است بر اینکه هر زمانی باید امام

مخصوص باشد که معرفت او بر مردمان واجب است و اگر مراد فاصله
بودی این مختص را فاصله نمود گفت بنا بر مقتضای این حدیث این
زمان حال من و نوم سای است گفتم خاشاک چنین باشد چه مرا
در این زمان امام است که دلیل او از خاسته و اعتقاد دارم و تو
چنین ببینی گفت ان امامی که تو بر امام و اعتقاد داری هر کدام او
ببینی جا و مقام او را ببینی و فوقی سای از او ببینی و تو
ببینی از او بهره ببینی پس را ببین من و تو با هم شریک باشم گفتم هر کدام
این حدیث دلیل ندارد که باید جا و مقام امام دانست و فوقی سای
از او ببینی بلکه انقدر دلیل میکنند که باید او را شناخت الحمد لله و من
میشناسم و دلیل واضح بر وجوب وجود امام و لزوم مناصب
او و مخبر ملاقات و ظهور او در هر وقت بر خود و سای بر استقام
و تو اعتقاد بر آنست که امام نداری مردمان تو خاله از امام است
گفت من نیز در طلب معرفت امام شیده ام که در دولت بمن مردی بگو
امام میکنند میخواهم خود را با و بر سام هر گاه صحت دعوی او بر
من واضح شد و از ان بع شوم گفتم پس این زمان تو امامی ببین

و در سوف تو از مردمان جاهلی اگر چه بی پدر و مادر سرکان زمان
 جاهلیت مشهور باشی با آنکه طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و
 احتساب توست چه ایشان بوجود امام قابل بشند و بوجود او هر ما
 حکم میکنند پس فاضل ثکات بنامند و از محراب بر پشت حاضرین از
 طعام خوردن دست کشیده هر یک ده منزل خود پیش گرفته فاضل
 نیز با ایشان رفت **اما شرح مباح مجلی دوم** را چنین آورده اند
 که در روز عید اضحی بهمن ماهی صد محسن بزم تقییل ایشان حضرت
 رضا علیه الاوف الخیر و الشا و ملاقات برادران دیو از منزل برآمد
 پس از فود انعامت عطی برسم دیدن طلاب بمدرسه شاه رخ که
 در جنب همان مرقده شریف است در آمدیم مجلسی بوجود فاضل هر دی
 ملاعام مقدس و برخی از اعیان مشهور داشتند باقیم من و سید
 در آن جمع در آمدیم ملاعام را با برخی از طلاب صحبت علمی بمیان بوی
 و برآینا نظر افکند دست از مناظره برداشت و خاموش نشست فاضل هر دی
 روی بامان کرد و گفت شما فقه امامیه را در باب ولاد الزنا چه عقیده دارید
 ابا اذابه پدر و مادرش نسبت کنید یا نه گفتیم علمای امامیه ولاد الزنا را

در این کتاب
 در باب ولاد الزنا

و در شرعی زن اند و پدر و مادرش منسوب سازند چه ایشان را عقیده
 بر آنست که سب جز یک کلمه صحیح و یا بوطی شبهه حاصل نکرد گفت پس
 از این بیان تو لازم آید که ولاد الزنا با مادر و خواهر خود محرم نباشد و ایشان
 مانند جنینان نکاح تواند کرد و هم جایز باشد پدری و خسر خود را که از
 زنا بوجود آمده و طی نماید و حال آنکه هیچک از فرق اسلام این معنی
 بخور نکند گفتیم اگر چه حکم شرع ولاد الزنا از ولاد اوکاد سپردن است لیکن
 بمقتضای افت زمره اوکاد محسوب آید و ما از این جهت محرم و طی
 حکم کنیم و در سایر احکام بحکم شرع عمل نماییم گفت شما متوجه را که در
 این مقام گفتی خلط و جنط بود چرا که بکد فقه و بر املی بید نمود ما احکام
 فرزند بر او جاری سازی و دیگر یاری نمی سازی گفتیم احکام اخفی
 بر او مترتب نمایی و هر یک از این دو حکم منافض دیگری است گفتیم
 منافض نیست چه من از حیث حکمی اثبات داشته و از جهت دیگر نهی
 آن نموده ام و این خود محال است که نهی واحد بر حسب جنایات متعدد
 موضوع احکام مخلفه کرده گفت شما را چه برین داشته که در تمامه
 احکام ولاد الزنا را تابع لغت ندانید شرع و لغت را در خصوص این

ماده از یکدیگر جدا سازند و حال آنکه پوشه شرح تابع لغت است گفتیم
همیشه شرح تابع لغت نباشد اگر چه الفاظ عربیه علی الدوام در
لسان شرح بدو صورت منعقدند که در لغت ولی شرح و لغت را
در بسیاری از الفاظ مخالفت و معایرت معنوی ظاهر است چنانکه
صلوة لغت بمعنی دعا و زکوة بمعنی موائست و این الفاظ را در شرح
چنان استعمال کنند که در لغت منعقد بوده اند اما شرعاً صلوة
عبارت از ارکان مخصوصه و زکوة از اخراج معقی است علاوه آنکه
مذهب ما در این مقام معنی بر احتیاط است زیرا که اگر بر حسب معنی
تکبیر از تکلیف فتوی دهیم از شبهه حرمت که مقتضای صدق
معنی لغوی است ایمن باشیم لهذا در صورت در بیان امر بین الحرمه
و الجوار جانب احتیاط رعایت نموده بجهت فتوی دهیم این را
گوید چون سخن بدینجا رسید فاضل عنان کلام از میدان این مسئله
بگذراند کلیه در دست من بود گرفته گفت یا شیخ این چه کتاب است
کتاب نهج الحق و کشف الصدق و از مصنفات شیخ جمال الدین
ابن مطهر علی است و از اجله و محمول مشایخ شعله اشاعریه

معدود بوده و در این کتاب از صحیح مسلم حدیثی آورده معنی آن
حدیث بر تو فرمات تمام گفت اخذت کلام است گفتیم مخفی است
یا زکوة که انبار و ثبات صحیح مسلم در نزد شما نیز بود ثبات راسته
و مسلم است بانه گفتاری تمام است احادیث و مرویات است کتاب
در نزد ما قرین صحت است گفتیم مسلم در صحیح خود هیچیک در کتاب
الصحيحین از عبد الله بن عباس حدیث کرده اند که چون رسول صلی
الله علیه و آله از زمان رحلت در رسید خجی از احباب چون شرف
اندوز خدمت انتخاب بودند فرمود که غذا و قلی آماده و حاضر دارند
تا چیزی در کم کم که بعد از من هرگز شما امت من گمراه نشوید پس
بیکار عمر از درانکار برآمده گفت ان الرجل له حجر یعنی همانا پیغمبر از
شدة مرض هذیان میگوید حاضران دو فقره شدند جمعی دران گفتند
و کردار با عمر همراه شدند و برخی بر فرموده حضرت تصدیق آوردند
و از طرفین غوغای تشاجر و عجار فتنه بالا گرفت حضرت همینکه آن
حال نگریست فرمود از مجلس من بیرون روید فاضل گفت این حدیث
صحیح است ولی طبعی دارد نباید گفتیم بخندین طریق ابواب معنی بر

دعای عمر و کسانی که با وی بر یک بودند مفتوح است نکته
مانع آمدن ایشان حضرت را و باز داشتن از مراد خود و قبول نکردن
امر وی خود گناه عظیم و معصیت کبر است و از قانون ادب بر کاه
باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده ما اتکم الرسول فخذوه و ما
نهکم فاجتنبوه یعنی آنچه را که پیغمبر یا در فراموشی و آنچه
نهی فرماید بازایستند و هم فرماید لا تقدوا علی بنی الدین
رسوله یعنی بر خدا و رسول پیشی مگیرید و بر ایشان تقدم نیند
و هم فرموده لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت البقره و لا تجهروا
له بالقول یعنی صداها را بر او از پیغمبر بلند نکند و نرنجد
بجهت سخن مبادید چرا آنکه از مضمون تمام این آیات لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت البقره لا تجهروا له بالقول لا تقدوا
علی بنی الدین رسوله ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم فاجتنبوه
گفته اند و در زبان جبارت نیز در آید و با آنحضرت بدشام تکلم
کنند و نه در زبان میگویند و حال آنکه خداوند در حق وی خبر
داده که ما یطوف علی الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی پیغمبر از روی
هوا و خواهش تکلم نمیکند و زبان جز بوحی الهی نکشاید و در آنکه
مقصود آنجناب از شادمانان و تابعتان ایشان بوی و خواست

تا آنکه اصول اختلاف و عروق عداوت از میان براندازد عمر و برادر
از چنین اراده بزرگ مانع آمد تا آنکه عمر را ثبات مسلمانان نامو
بمناعت آنحضرت بودند چنانکه خداوند عز و جل فرموده و ما کان
للمؤمن ولا مؤمنه ان یفکوا بالله و رسوله امر ان یکون لهم الحیره
یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نرسد که هرگاه از خدا و رسولش
در امری حکمی نذر کرد و ایشان خود را در قبول آن بخار دانند پس
جایز نباشد که عمر بحیاب منع چنان مقصود بزرگی شود و از انروی
بود که ابن عباس هر وقت حدیث منع را روایت نموده بحیاب
دیدگان خندان قطرات اشک بر صفحه زمین بر میخیزد که سنگها
ترشید و فصل گفت آنکه شما کلام عمر را بدشام انتخاب حمل نمودید
بدو حله از راه تسلیم و قبول مرود و ممنوع است اول آنکه عمر را
جلالت قد و بیک شان از ان بر نروده که معنی ظاهر این لفظ
اراده کند و با آن معنی ناصواب بخاطر آورد اگر کوئی پس چرا در
میان الفاظ بدین لفظ اخش تکلم نموده فی آنکه معنی آن از او کرده
باشد که او هم چون وی بخشونت کلام و بذات لسان و شد خوئی

و سخت کوی معناد و مجبول بود بچین کلام در ثلث کتو
دوم آنکه کلمه اسهجر مشقوات از مهاجرة و معنی قول عمر
 اینست که رسول هجرت میکند و اینکه گویند عمر انحضرت را از بنو
 و صدق مانع گشت در میان وی و مرادش مایل و حاجت شد
 در جواب گویم همانا این منع اندوی اجتهاد بود و امثال عمر ایما
 است که اجتهاد نموده و از انروی عمل کند و او چنان رای دند که
 نوشتن و صدق بن و مسلمین را اصلاح نباشد که گویند که وی
 در آن اجتهاد راه خطای بود هم مورد طعن نباشد زیرا که مجتهد
 محضی معاقبت نیست پس عمر را از این باب تشیع نتوان آورد این را
 جهل و کوی گفتیم تمام آنچه را که در مقام جواب گفتیم اصغارا
 نمودن نتوان گفت آنکه گفتی قول عمر دشنام بدختر نبوده این خود دلیل
 است بر قلت معرفت و کمی اش و بلغت عرب و مصطلحات
 ایشان چه هرگاه یکی از عرب بلغتی بگفت ترا این کمی یا مخاطب
 سازد البته غایر آنکه در میان ایشان بر خیزد و ورت عداوت
 و مایه دشمنی شود چه رسد بچین لفظی قبیح و من از اینجا تورا املا

و اولی

نکته زیرا که توار جمله در ^{نسخه} و توار و مکالمات ایشان
 خبری نداری و **دوم** آنکه گفتی عمر ظاهران لفظ را اراده نکرده بود
 این خود اعتراف است با آنکه ظاهران لفظ متکر بوده ولی عمر آن معنی
 متکر را اراده نکرده این خود اشکار است که عمر اندوی عمل با این لفظ
 نکلم کرد و هر لفظی که اندوی عمل گفته شود البته ظهور دارد اینکه
 متکلم ظاهران لفظ را اراده نموده است و اینکه میگوید در این
 عبارت عمر ظاهر لفظ را اراده نداشت بقول این دعوی مؤلف
 است بیان دلیل با قاض برهان بتمام که اعتدال حقیق که
 که عمر ان لفظ را از راه خست طبع گفت این عدلی موجب حفظ
 تکلیف نیست چه هر مکلفی با آنکه با اقتضای طبع مایل
 شهوات مکلف باشد که عیان نفس از مهالک شهوات
 باز داند طریقی بگوید و احسان به بنماید پس عمر را مانند
 سایرین واجب بود که طبع خشن نرم و نفس سرکش رام کند و
 عادات و در زبانه ترك نموده صفات امری غیر ذایع حکم اندر باشد
 و ترك ما مورد به بنماید و برود و غیر مبادرت و مشارعت بخوبی

و بلفظ مکرر زبان دراز ندارد مگر آنکه گوئیم وی عالم بنکالیف خود
بوده است چهارم آنکه کفیف لهج مشق از مهاجرت و معنی است
که پیغمبر هجرت میکند این قول هم از جهة لفظ و هم از جهت معنی
است اما لفظا بعین آنکه هیچکس از اهل عرب بدین اشتقاق
قابل نشده اند شیخ گوید چون سخن بدین مقام پیوست ملاقات
مدرس روی با فاضل هر دو می باشد گفت شیخ راست میگوید این
اشتقاق بر وفق قوانین عربیت نیست بلکه لهج مشق از هجر است
نه از مهاجرت اگر این لفظ را معنی چنان باشد که شیخ میگوید این
وی بر تو وارد خواهد بود پس فاضل بر خطای خود اعتراف نمود و
با اعتذار برخواست پس گفتیم اما معنی صحیح آنکه در انوقت الحاد
بهجرت پیغمبر مفید بود چه مهاجرت که رفتن از بلدیت بلاد
دیگر در انوقت پیغمبر را مصدور نبود زیرا که وی در حال اختصار بود
مخاف گوید اگر کسی گوید که عمر خواست که بطریق کایه با هر کل
مجلس بفرماید که حضرت رسول از دنیا هجرت می نماید یعنی وقت
مردن انشود است با این برادر بر حال خود باقی خواهد بود بحکم

برف

آنکه کفیف مع نوشتن کتاب از روی اجتهاد بود تو ایست افتاد
ضعف و علامات و هنر بی بران ظاهرات یکی آنکه در این
گونه مایل اجتهاد جایز نباشد دوم آنکه اجتهاد در حضور شارع
مقدور از طریق عقل بر دین است چه جمیع خلق را واجب بود که در
حضور آنحضرت تابع مخصوص او باشند چنانکه خداوند عالم در کرمه
و ما انکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانهوا بیده یعنی اشد
فرموده پس چگونه جایز بود عمر را که از سخن اجتناب عدو نماید و
باری و اجتهاد خویش عمل کند با آنکه هیچگاه اجتناب خواست
نفس سخن نمیکرد کاش بمنع خود اکتفا نموده بود و زبان بچین
دشنام باز نداشت و لغظی که ظاهر و باطنش منکرات نمیکفت
شمار آنکه کفیف عمر مبادات نوشتن کتاب برای بن و مسلمین
اصح بود خلاف عقل و نقل است چه امر پیغمبر خالی از دشواریست
یا برای افتاد داخل مردمان بوده با اصلاح حال ایشان اما شاق
اول موجب کفر است پس معین میشود که حضرت آن لفظ را از
حاجت خدا برای اصلاح حال مردمان گفته باشد و کارم قول شما

اینست که عمر از خدا و رسولش بصلوات دین اعلم باشد با این حال
 اگر این عقیده اخبار نمودن خواهی بخاری و مرثیه و نحو این
 فاضل آف هرگاه اینگونه کلمات که از مردمان بزرگ که شایسته
 تعظیم و شرفند صادر آید بر صاحبان عقل و ادراک که انرا
 بظاهرش حمل نمایند بلکه بوجهی حمل و معنی بگویند
 چنانکه در خشکالی مردی از عرب خداوند عالم را مخاطب نموده
 گفت **قد كنت اشقى الغيت ما بدا لك انزل الغيث لا ابا**
 یعنی پیش از این هرگاه خواستی باران رحمت خویش بر من ببارانی
 اینک قطرات باران از ما باز داری پدید می آید تو را انتهای اگر چه
 کلام لا ابا لک ظاهر در دم و در این مقام کمالات ولی چون جمعی
 از اعراب آن شعر را شنیدند انرا بوجهی صحیح و طریقی پسندیده
 بوجه نمودند و گفتند شاعر اگر کلام لا ابا لک در این استعلا
 معنی حقیقی و اخباریست نه در علم و دانش و بنا بر این وجه شایسته
 است که اقوال مانند عمر را اگر چه بوجه ظاهر اشوار باشد
 بوجه صحیح حمل کنند و نه فادح و طعن مکن و نگذارند اینکه

کفایت اجتهاد مفارم و معارض نمیشوند و عمر را جابر بود
 در این مقام اجتهاد نماید و گویند که بغیر احوال اختصاص دارد که
 پیغمبر در حال احضار بود و سر من بر او مستولی گاه هر وقت که پایش
 بود محمل است در آن زمان که امر میفرمود بنوشن کتاب غیر حالت
 صحت بوده و در چنان وقتی اجتهاد جابر است و از همین جهت عمر
 اجتهاد نمود و اجتهادش مودعی شد بر اینکه از نص رسول بوی نباید
 و از محال مردمان اصلح بوده است گفتند حمل و توجیه در وقتی
 است که کلام لا اقل محتمل و همین باشد مانند کلام اعرابی ولی کلام
 عمر خرد به معنی ناصواب احتمالی ندارد اگر تو را ممکن است که آنکلا
 بر معنی دیگر حمل داری بیان کن عجب آنکه براهین عقلیه و دلائل نقلیه
 بر عصمت انبیا صلوات الله علیهم قایلیم است و شما ابا قتیبه
 که بظاهر بر عصیان و خطای ایشان دلالت کند از مودای ظاهر
 مصروف نشازید و در مقابل حجج و ادله بسیار که از طریق عقل
 و نقل رسیده مخطئه پیغمبران روا دارند با آنکه شما تمامت انرا باز
 بوجه مستقیمه و طرق صحیفه حمل کنید نمود و بر عصمت و نبوت

دل معتمد تواند شد ولی کلام خلیفه خویش با آنکه بحدیث
از ثبت ابتدا نازل است بظاهرش حمل نمودن جایز نشمارد
و طمع برید که مردم سخن بدلیل از معنی ظاهر تا ویلات
بعیده و توجیهات بارده حمل نمایند خوشتر آنکه طریق انصاف
پیش گیرند و از حاده بغصب کاره گیرند و لا اقل عمر را با انبیا برآ
و مساوی نمایند چنانچه بضمیم کلام عمر واجب شمارند و اصلاح
شون انبیا نیز محوم شایسته اما آنکه گفتی عمر را همان معارض
است نه آنکه مرض بر وجود مبارکش مسولی بود کلامی بس
میخفت است چه حضرت رسول را محال خالی از این بدیهه ها
با داده چاره بود یا آنکه عقل نداشت و آنچه میگفت از روی
اراده بنور حق بود بصری که همه و ما بطق عن الهوی آن هو
الآوچی بوجی باطل است و قول امام نو عمر که گفت رسول
هذه بان میگوید دلالت دارد بر یقین بپیغمبر ما از این روی که
انقول منکر و بد است و اما چنانکه روی در این مقام در آخر این چون
شود دوم باطل شد صحت قیم اول ثابت میشود پس امثال آمد

انفاد فرمان انحضرت واجب است اگر کسی امری از انحضرت رد کند
چنانکه جمیع اوامر او را رد نموده باشد در پیغمبر خود کفر
محض است شکفت ترا که دعوی کنید که انحضرت در حال مرض
فرموده است که ایا بکر را مردم نماز کند و از این روی بر امامت و
خلافت وی استدلال کنید و او را واجب الاطاعة دانید ولی امر
کتابت را که موجب اتفاق و هدایت است و مورد نفی اختلاف
و ضلالت ایشان بوده بهذیان و پیهموده حمل نمایند و گویند
جایز است عمر در مقابل انحضرت جهار نماید با آنکه شما را عقید
براست که از دوا مر هر دو در حال مرض از انجذاب برزد چگونه است
که بکر امر بود و بکر بر امیر شایسته برین تفکیک چه دلیل فایم
است و بر این تفریق چه قرینه دلالت کند شکفته از انها است که
شما بر امامت عمر بن الخطاب استدلال کنید بر اینکه ابو بکر در حال
مرض بر امامت و خلافت او بصریح نمود و در باب کتاب نوشت
و با آنکه کرمه و ما بطق عن الهوی در شان ابی بکر نازل گشته
مع هذا قول او را بهذو هذیان ثبت میکند پس باید ابو بکر را

از رسول خدا اکمل شایسته خوش گفت ثلثه او حق البی
 فقال قال لهم قد ظل بهند سد البشر واری با یک اصابت فلم
 بهجرت و قد اوصی الی عمر حاصل معنی آنکه پیغمبر خواست وصیت کند
 عمر بن الخطاب گفت سید بشر چه بوده سخن کند ولی ابو بکر جوف
 بخلاف عمر وصیت نه خطمی بودند به بوده چنان شیخ گوید
 چون مرا سخن بد به مقام رسید هر دو را از غضب موی برین
 حلقه شد و آثار خشم از روی ظاهر کش گفت نه این امر این که عمر
 ترک مند و بگرد و خلاف اولی نموده از این جهت خطای بروی
 لازم نباید چه شما طایفه عرب به بی ادبی موصوفید و این خود
 مورد هیچ مقصد نیست گفتیم الحمد لله اعتراف کرد که صدق
 این لفظ از عمر است و ادب بوده و طایفه عرب یکی ادب موصوفند
 ولی من میگویم سوء ادب بشخص عمر اخضا صراحت و جز او
 کسی ندانم و بدیهه موصوف بوجه کار اصحاب خود را هر کان
 از پر تو تربیت رسول صفات شریفه و ادب شوره وی به
 اخلاق پندیده از آنکه بودند و امتلاکات کریمه از پیغمبر خدا

که مخاطب کریمه آنکه علی خلق عظیم است اخذ نموده بودند چه
 انتخاب خود نموده اند که من معیشت شدم برای اتمام مکارم اخلاقی
 و کریمه خدا العفو و امر بالعرف نه شاهدان مقال است پس چگونه
 تواند بود که عمر خود را در این طول صاحب بنی از دمیته سوء خلق
 و در بدله خست طبع پراکنده مجله ادب نموده مکارم از آنکه نشانه
 باشد و هم چگونه توانی با آنکه ویرا بعظمت شان معروف دانی
 بعلت ادب و سوء خلق موصوف کنی پس از ثنات این بیانات
 واضح گشت که صدور بکلام از در مخالفت دین و ترک این بوده
 و بجز برای رسیدن مال بنوی تا بایع انتخاب گشته بود چه اگر رعایت
 وی برای رعایت دین بودی یا بسوی مانند سایر اصحاب با ادب
 انتخاب مودب و با خلاق انحضرت متعلق باشد و از آن اعتراف می
 کند که خود در حق امام خویش نمودی ظاهر میشود که وی از جمله
 اتباع پیغمبر بوده بلکه قاعده ائمان و عقیده اش بر اساس حکام
 نداشته این را چه میگویند مردی جدیدی در انجمن حضور داشت
 چون این کلمات از من بشنید گفت والله شیخ عرب راست میگوید

مردی که مدت بیست سال شرف اندوخت خدمت چنین پیمبری باشد
و از اخلاق و آداب وی هیچ وجه بهره مند نگردد البته از چرکه
ادمان معذور نباشد مخاض آن بیکار در خنده شدند هر وی
جمل گشته سر در پیش آنکند من دیگر ناره روی با وی گفتم ^{۵۲۴} آنکه گفته
شما طایفه عرب بقلند ادب موصوفند اندام تو را از ادب مراد
چپ اگر مراد تو از ادب آن رسوم و تکلفات است که عجمان برای
خود اختراع کرده اند است طایفه عرب آن رسوم و آداب
چنانکه باید ندانیم و چیزی که شرع مقتضی آن نباشد ضایع آن
لازم نشاسیم و اگر مراد تو از ادب شریفی است مسلم نداریم طایفه
عرب از سن و رسوم شرعی مجاوز جویند بلکه از ادب و رسوم
عرب بدیکر طوایف رسیده چه لسان شرع بلغز عرب جاری شده
و عجمان شریعت را از ایشان فرا گرفته اند و توجهات نازبانان
چگونه بی ادب زانی و خال آنکه خود بلاد عرب ندیده و با ایشان
صحت نداشته هر وی را از این سخنان عرق تشویر بر جانش
و حضار زبان لطیفه کوئی و سخن نه جوئی بروی دراز نمودند پس

گفتند هانا

گفتند هانا قلت ادب مخصوص عرب نیست بلکه بسیاری از عجم
نیز بدان ذمیه موصوفند زیرا که افراد بی ادب در اخلاق
و طبایع متفاوت و مختلفند از جمله بی ادبان عرب بحکم
اعتراف تو امام و صاحب تو بوده هر وی سخن از سر گرفته
گفت از کجا صاحب من بدان صفت موصوف بوده و از چه
روی آن ذمیه بروی ثابت نمائی گفتیم بشهادت تو گفتن
لفظ از روی اجتهاد گفته بود گفتیم از اجتهاد رسیده بلکه
کفر بوده است گفتیم چه دلیل از کفر دانی گفتیم بقر رسول
که دشنام انتخاب کفر است چه وی فرموده کسی که علی را
کند مراب کرده و کسی که مراب نماید چنانست که خدا را
مموده باشد و کسی که خدا را است نماید اعدا بدو با تشویر
اندارد پس کدام کفر باین تواند رسید هر وی دیگر ناره سخن
را عود داده گفت از کجا عمر پیمبر را دشنام داده باشد گفتیم تو
بکلام عرب عالم بینی نایدانی که آن لفظ دشنام است
باینه در کتب عربیت بدشنام بودن آن کلمه بصریح شده

هر دوی گفت مثل تو کسی با این مراتب علمیه شایسته نیست
 که بکفر چنین شخصی بزرگ حکم کنی بلکه سزاوار بود چون آن
 کلام شنیدی بگناه و دو ماه بلکه یک سال و دو سال چشم محقق
 بکشایی و بحث کامل کنی تا محمل نیک بیایی اگر پس را مژگان
 زمان و طول آن فکر ترا بوجه صحیح حمل نتوانی کرد آنگاه بایستی
 گفت که آن لفظ دشنام است گفتیم تو را همان است که من این
 لفظ را ناگهون ندیده ام و در آن نامی نگریه ام و ندانم
 و در آن غرض ننموده ام الحال ترا شنیده ام و بی تاویل سخن
 میکنم اگر چنین گمان کرده باشی کافی باطل است چه الان
 عمر من که بچهل سال رسیده است سال میشود شنیده ام که
 این لفظ از این مرد باینست بنی سرزده در آن نامها نموده
 و با مردمان دانا بپیمان آورده ام مرا محمل نیک بدست نیامد و
 پرهیزان مرا ثابت گشت که آن دشنام است و از آن دوی بکفر
 قابل آن حکم کردم تو هم جد و جهد نمودی که محمل نیک برای
 آن بدست آوری مقدور نشد و آنچه ذکر نمودی ترا باطل

ظاهره و براهین قاطعه چنان برهم زدیم که هیچکس را در آن
 شبهه نماند لیکن تو نایب حق نمیشوی شیخ گوید چون سخن
 بدینجا رسید فاضل ابی بخت و سر در پیش افکند دست سخن
 دست من گرفت و از مجلس پایی خواستم و بیرون شدیم
 ما را فتنه یا خیر **مجلس سیم** شیخ گوید در یکی از جمعی
 ابی سخن نشسته و از هر جا سخن میکردیم که ناگاه فاضل
 هر دوی وارد مجلس شد گفت با شیخ امروز مجلس از خود آغاز
 و بیگانگان خالیست و مرا با تو سر گفتگو است گفتیم هر چه
 خواهی بگوئی گفت احوال بانی خلفاء اسلام را نقل کن و بعد
 خویش در حق ایشان مکتوف دار تا با تو مناظره کنم چون بیان ظلم
 و جور افعال شیعه را بر خلفاء متقی بر اصول احوال خلفاء
 ثلثه است و در باب خلیفه اول آغاز سخن کرده گفتیم اما اگر بخواهد
 رفتار ابو بکر از بیان مجلس اول ماصح گشته یا آنکه خداوند
 و برادر را بمحل جای نداده بودند چگونه بر مسلمانان تقدیم حجت
 و بجهت پیرو خلافت را از ازاله غیر بگرفت تو را در شناسایی

احوال وی اگر اضافی باشد همین قدر کافیست که وی برای تحصیل
 ریاست مصیبت فوت چنان پیغمبری بمثل او بر اعظم نیامده و
 بجهیزش حاضر نشده چون بدین هاشم مصیبت انتخابش معلوم
 از لوازم تجهیز چنانچه رسول و شرائط اقامت لغزین انحضرت روی
 نافه خود را با جمیع تمام پیغمبران باید و در باب خلافتش
 و منازعت برخواست پس ترک تجهیز و تغیل و نماز و دفن رسول
 دلائل بر نبی آخری و نامالایه اجتماع بر رسول و قرینه
 این بر آنکه اطهار ایشان اسلام را و پیروی پیغمبر برای تحصیل
 ریاست و پندار ناله نبوی بوده و همچنین است حال مهاجر و انصاری
 و دیگران که در سقیفه گرد آمده بودند چه هر یک مالایه انجام می داد
 دیگر مرا هم مصیبت پیغمبر مقدم میکردند و بدین خود نارض
 و در عهدش مشرک است که سبک کسی که خود را در مرتبه خلافت
 دانست چه احترام انتخاب در حال خیره و مهملت بکشان باشد پس
 با این نبی او بگوید که مالایه انان مصیبت پیغمبر را عظیم شمرده بر
 بجهیز و تشیع انحضرت قیام کند و از وظایف عظیم دیگر انتخاب

مبارک هیچ فرستادارند و پس از آن در امامت که بسوگواری
 بنشینند و بکدام یک از لغزین گویند و تشیع دهند پس بهمان
 دیگر خویش را قبل عقد خلافت و استحکام پست بر دارند و از آن
 دانند که این سخنان من موافق مقتضای عقل و قوانین شرع و رسوم
 ادب و آئین کرده بدینها اکتفا نکرده بعد از تمهید خیالات
 و برینه خود سخت دست لغزین و عدوان بجانب خاندان رسالت
 که ذوی القربی در آن نموده بر ابناء و خواطر مبارک فاطمه سلام الله
 علیه را برخواستند تا آنکه در میان ذوی القربی از فرزندان رسول نزد
 نبی پست و خدای سبحان مودت ذوی القربی را بعد از اقرار
 داده فرمود قل لا اسئلكم علیه الا الموده فی القربی یعنی کوی
 ای پیغمبر که من از شما اجز و دستداری قریب خود رسالت را مریدی
 نخواهم و پیغمبر را مخصوص در حق فاطمه فرموده فاطمه عضوی از
 بکر منست کسی که او را با یا زار در چنان باشد که مرا از او ساند
 و کسی که مرا یا زار در چنانست که خدا را از او ساند ای هر وی بود
 خود میداند که صحت این حدیث در نزد خاصه و عامه متفق علیه

و کسی انکار صحت آن ننموده و ابو بکر حضرت از امیرات بندگوار
منع نمود بحدی که خود را رسول خدای نقل کرده گفت مرا رسول
که فرمود ما کرده ابن امیرات نکدار را باینجه از ما بر جایی ماند صد
است و باینجه خود از مجا جیل خدا و کاتب ما در بشار دود بد لعل
انکه مخالف کلام الله است چه حضرت رب العز فرمود و در دست سخت
داد و هم در حکایت داود فرمود بر پیش و بر ث من البعوث هان
ای له روی کمان نبرد که مراد از ارث در ای مقام حکمت و نبوه است
نه مال و نه ثروت چه حق سبحانه بعد از آنکه مذکور فرموده و اجعله
رب رضیا بعی ای پروردگار ان فرزند مرصی و پسندیده فرما
پس اگر مراد از ثروت بوری بد عای و اجعله رب رضیا حاجت
نیفتادی چه کسی وارث ثروت تواند بود چرا که مرصی و معصوم با
و هم خدای عز وجل بخار عام فرما بد بوصی کم الله فی اولاد کم للدکیر
مثل خط الان بش بعی وصیت مستما بد خدا شما دا در ارث خرید دا
شما که ذکر ان صیب و ناشد بهد ابو بکر بخلاف مصوص فرما نه
فاطمه را از مک و عوالی منع نمود با انکه به و ان الفری حده نازل

کشتان املاک فاطمه بخشد و مصرف وی بود نا انگاه که ابو بکر
و کل حضرت از انجا خارج کرده دست نفر ش کونه داشت پس
فاطمه در ان باب خارج سخن فرموده گفت با ابو بکر از چه راه نور
میراث بدر خود میری و من میراث بدر خویش بهرم اینان این
خلعت را بدرم هم بخشیده تو حکونه انرا از من بار گیری و مرا
از من ممنوع داری ابو بکر بخلاف قانون شرح در اثبات این دعوی
انوی شاهد طلید چه در احکام شرعی مقرر است که افام بنده
بر مدعی باشد نه بر ذوالید مع هذا فاطمه علی و حسن علیه السلام
و ام این را شاهد داده ابو بکر شهادت ایشان مردود داشته و انجا
شهر بود اگر از بر کان اسلام بودند یک دب تمت نهاد تمام انچه
مرد را بمقام با بکر بر صحت انها فرهین منع و طریق من مخلد
و جمع انها از با بش که کسی را احمال انکار بش والیده خود
در صالح و غیره خوانده و داشته که فاطمه در مرض موت وصیت
نمود که او را در شب فن نماید و ایشان بر خانه وی نماز نگذارند
و در انوقت از ابو بکر سخن آورده و لش بود و حضرت خشمی مربت

فرمودند ای فاطمه خداوند عز و جل همه بغضت تو غصب میکند و برضا
تو اخلاقی میشود یا کسی که با اهل بیت رسالت چنین رفتار نماید
چگونه خواهد بود حالت وی با سایر مردمان و با چنین حال چگونه
و بر امان خود و خدا واسطه قرار تواند داد و اگر خواهم تمام مطاعن
وی بر شمارم تو در فرصت سماع نمائید بلکه تعداد جمیع آنها
مشغول است اما خلیفه ثانی چنین فرمود که اندکی در حال خیره رسل
واقع آمد در مجلس دوم ذکر شد و تو را اینجی پیرا زانکه بر مقرر خلا
بیت همی برخلاف جواب عمل نمودن گرفت و بدو عنایت آوردن
اعازتها در منعه را که درست بنویس امرش ثابت بود منع کرد با
انکه خداوند رسولش را در احلال و بر فعلن امر فرموده بودند و در زمان
بعثت و عهد ابوبکر و بخفی از زمان وی نیز معمول بود و در سماع
با کلام خدا و سنت رسول و اجتماع امتداد مخالفت نمود و بخواه
خلافت ابوبکر در چندان با مردم اظهار خشونت و تهدید و تحویر
نموده همی گفت هر کس از بیعت ابوبکر سر بید باید سرش برداشته
علی و بعضی از بنی هاشم از بیعت ابوبکر امتناع نمودند از آنکه

خانه فاطمه نمود و مضارع در را چنان به بلوی فاطمه بپشتند
که حملش سقط شد و غلام او فقید بفرمان مولای خود نازبان
بر فاطمه بگفت که اثران بعد از وفات بریدن مبارکش ظاهر بود
دیگر شاعت افعال وی در کتب یقین مذکور است این را چه بود
چون کلام من بدین مقام پیوست پس فاضل هر وی گفت این سخنان
غریب که باید در وی در طرف و در اناث شما واقع شده است و بر
غیر شما حجت نیلند بود کتب حدیث است و در ایشان مذکور و خبر
عول را و افندی و موقوف بن و غیر ایشان از علمای شما نقل نموده
اند و حدیث منع و نهی وضع منعه در کتب و السنه علمای شما
معروف است و بعضی دیگر را مانند آمده الحراق و افندی حدیث نموده
تو مکر در کتب اینجاست سر نکرده باشی و اما خلیفه سیم با آنکه
بر شاعت افعال وی خاصه و عامه را اتفاق و مخالف شرح
و بسط بیت بعضی از آنها را برای تو ذکر میکنم از جمله آنکه صحیف
عبدالله بن مسعود بسوخت و دیگر ابوبکر بخفاری را که زنی
خدا بود از مدینه براند و حکم بن عاص را که طبرستان حضرت رسول

بود بمیدینه بخواند در مجلس بلند ساخت و مهمات خویش بدو
باز گذاشت و در زمان طرد و اخراج حکم بر عاص بر پیکر طاعت
و خویشاوندان فاسق خود را بر بلاد اسلام و قاف مسلمین مسلط
للسخت و مسلمانان چون از جهة بدعتها و شایع کردادی و فساد
کشش نمودند بخانه وی میخند عبال و اطفال و اعرضه شمشیر
کردند کسی بر ایشان انکار نیاورد اگر کشتن وی جایز نبود بایستی
امیرالمومنین علیه السلام در مدینه حاضر و از کشتن وی آگاه بود و انچه گفته
و بلبه عظیمی او را ناری دهد پس از اینجا معلوم میشود که کشتن وی
جایز بوده اگر کوئی قتل عثمان مجوز بود در فعلان غالبه بر علیه واجب
بود و انحضرت نزل واجب فرمود گویم این سخن بچند دلیل باطل است
نکته انکه انحضرت را در آنوقت موافقین بسیار و معاندین اندک
بودند بالا جماع در صورت استطاعه و قدرت ترك واجب و انبوه
عموم مسلمانان بسخن بدای وی متابعت نمیدادند و با چنین حال
ترك واجب از انحضرت جهه نداشت **دوم** انکه بایستی انحضرت پس از
کشته شدن وی امر بدفنش نماید و نامدث سه روز بگذرد وی

۲۰۵
در میان خال و خون نگذارد **دوم** انکه باید انجناب پس از قتل وی که بر
مسند خلافت مستقر گشت قائل و بر اقصا حق کند چه او در آنوقت اندک
الحکم و مبسوط البد بود هر وی گفت من ائت از این سه کس یکدیگر
و از غیر ایشان سخن کنی گفتیم پس از آنکه حال این سه نفر که اصل خلافت
بر تو ظاهر شد از تو سوال میکنیم که ایا نه چنین است که امیرالمومنین علیه
السلام در ملکه عدالت و صفات کمال و خصال سوده و اطوار پسندید
بهر سه بود که هیچکس را در حق وی مجال طعن نیست گفت از وی چنین
است که میگوئی در حق امیرالمومنین علیه السلام بدین اوصاف عقیدت
دارم و بدین عقیدت استیجابات میرم گفتیم پس چه میگوئی در باب
ان شکایتها بیکه انحضرت را ایشان نموده در باب عصب حق و ظلم
کبر و بوی و شکایات انجناب باعدالت انجملت شافی دارد زیرا که
امیرالمومنین که ظلم بروی نکرده باشد هرگز شکایت نمیزاید گفت
حاشا که علیه السلام از ایشان شکایت نموده باشد گفتیم این چه غایبی
است نشکایت انجناب در منون کتب فریقین بر حد توان از انجا آمده
و خطبه شقیعیه که در کتاب نهج البلاغه از انجناب روایت شده

تو را بر صدق و اطمینان کاتب گفت خطبه شفقیه کدام است
که من ناکون ترا نشیده ام گفتیم شریف رضی با خود از این خطبه
نذات کند که گفت بعدی در جامع کوفه شرف انداختند و ملاقات
صحب امیرالمؤمنین علی بودم که از امر خلافت سابقین سخن بمیان
آمد امیرالمؤمنین ۴ بدین عبارات از خطبه کربن نمود که والله
لقد تغیرها قلن الخ و انکاه نایا بان خطبه خواندم گفت ایا از صحابه
ما کسی نصیحت سزا در این خطبه نموده است گفت ای ابن ابی الحدید
مغزله که بر نهج البلاغه شرح نوشته ان خطبه را نصیحت نموده گوید
بعضی را عقیده است که این خطبه از کلمات شریف رضی باشد که
که سلطان امیرالمؤمنین انتقال نموده و این عقیده خود خطابه واضح
و جلی ظاهرات مشایخ و اساتید ما از مغزله نیز تجدین سال
پیش از آنکه سید رضی در این عالم بآل گذاردن خطبه ضبط و ثبت کرده
اند چون ابن ابی الحدید را بحال انکالان نموده کجرم بنا و بل
مضامین غالبه ان پیداخته گوید چون حضرت را از اجماع افضل
و احق بتقدیم بود و با وی طرفی و لوث در عایت اسحقان

نداشت کسی بر او تقدم حب که در سرائف قضایا با وی مساوات
نداشت کجرم انحصار را از ان دهکده ملائقی پدید آمده بر ترک اولی که
از ایشان بظهور پوست شکانه افاد کرد علمای شیعه بر این توجیه
اعتراف آورده اند که حضرت در این خطبه از افعال ایشان بهیچ غارت
تعبیر فرماید و ایشان را بغصب میراث و اخذ حق نسبت دهد خود اسلوب
و سبب عبارات عالایات بدین معنی دلایل و برهانیه منین است
و هم گویند عدول ایشان از اولی ایا برای مصلحت ربی بود یا مصلحت
فعلیه اگر گوئی که ان فعل برای مصلحت دنیا بوده لازم آید که تطلم و شکا
علیهجا باشد و اگر مصلحتی منظور نشده بود بایاب طعن بر ایشان مفتوح
کرد و هر وی گفت مسلم ندارم که ابن ابی الحدید را صاحب مال باشد بلکه
او از مردم شیعی است و خود را علی المصلحه در سلسله اهل سنت و جماعت
مظلوم داشته گفتیم کجاست که تو را در علم رجال معرفی نباشد چه
ارزشا بهر مردم سنی و مشایخ مغزله است بلکه خود در بعضی از تصانیف
بعقیده و مذهب خویش نصیحت نموده گفت باید کتاب نهج البلاغه را
من خود مطالع کنم تا از حقیقت حال نسبت و افت کرم پس کلامی بوی

دارم این خطبه و بعضی از خطب دیگر الخطی مطالعه نموده گفت من
از عقید و مذهب خود که در حق خلقی ثلثه دارم هرگز منحرف نگردم
گفتم پس خود را با طرف حق عناد است گفت ای شیخ نودا در حق ما انداختی
الدین دانی و اثرا الدین ابهری و جارا لله و عثری و سعد الدین ثنائی
و فاضل سمرقندی و دیگر فضلاء اهل سنت و جماعت چه عقیده است
با آنکه فواید مصنفات و صحت ضمایل هر یک از ایشان اطراف
ملذات و اکانات مصادف گرفته و مشهور است با کجای و استقامت
ایشان در درو طه ضلالت باشد اگر ایشان را بر حقیقت این مذهب
و داسی این طریقه دلیل واضح و برهانی فاطح سودی یغین قدم
این طریقه اسوارنداشندی بر خلافت و امامت خلقی ثلثه از حان
و ایمان پاورندی من خود را ایشان استغاده علم نموده ام و از ایشان
اخذ فواید نموده ام و بر صدق کلمات و صحت عقیده و حسن طریقت
ایشان اطمینانی کامل و اعتقادی جاری دارم چگونه رواست که آن
طریقه ایشان منحرف شده مذهب قوی کبرم که مرا بر صدق و ارادت
ایشان اطلاع نیست گفتم ایها الفاضل ما در باب اصول عقاید

سخن کتب و در این باب کس بتقلید علماء و متابعت اسلاف تمسک
جوید که بکاره از اصطلاح علماء و اصول کلامیه بختی باشد از این نظر بر
توظا هر میشود که خود قلابه تقلید فخر زاری با بعد تفقازانی بر کردن
داری و اندام استدلال و نظریه دینی و با صریح این دوائیه مخالفت نماید
بکسر همه قل فائو کتاب من قبل هذا و اثاره من العلم ان کتب صادره من
یعنی بکوی پیغمبر که اگر شمارا شکوه کنید کجای پیش از این کتاب دید
و باقیه از علم دیگران به قل انظر و اما دانی السموات و الارض یعنی
نظر کنید در اسمانها و زمین و بدانید که چه عجاب در آنهاست پس
تواند و خوب نظر عدل نموده بتقلیدی که حاملان در این مقام مضموم
چنانکه خداوند عالم از کفار حکایت فرموده انا وجدنا ابا ناسا جلیله
و انا جللناهم مقتدون یعنی گفتار گفتند براسی که ما با آنها دیدار
خود افتاد نموده ایم چه یافتیم ایشان را بطریق امتی و دیگر از ترقی
الذین ابعوا من الذین ابعوا و اوال العذاب و تقطعت بهم الا
یعنی پنداری کنند آنها که مطبوع بودند از انکروه که تابع بودند
و در انوقت که با بر اقطاع و عذاب ابرامعانه بنشیند پس گفتم ای ابا

نورواست در مسئله امامت استدلالی که مامور به است نزل نموده
 بتقلید که بعضی قرآن منتهی عنه است بجمع نمائے گفت در این
 مسئله تقلید جایز است چه امامت از اصول دین نیست و ما اودان
 فروع شماریم لهذا من در این باب بتقلید ضاعت کرده ام کفتم تقلید
 در این مسئله جایز نیست اولاً بدلیل آنکه امامت مسئله از اعظم اصول
 اسلام و استدلال کان دین است چه در حفظ شریعت و نظام ملت
 و بقای نوع انسان در معاش و معاد ما هم مقام نبوت و بالافعال
 شود خود از اصول دین باشد پس امامت نیز که ما هم مقام از اصول
 دین بشماراید بنا آنکه اگر مسلم داریم که امامت از فروع دین است
 تعدا صحیح نباشد که در آن منعقد باشی زیرا که آن تقلید در فروع و
 وقتی جایز است که بر اجتهاد و اقامت برهان قدرت نباشد چه
 تکلیف بغير عقد و تعلق بیکر یا ماکسی را که ملکه استدلال و احتیاج
 حاصل باشد و هیچک از اصول عقاید و فروع آن تقلید از وی
 صحیح نیست و تو عجزی از استدلال نداری و احتیاجات توانی کرد اینک
 برهان بر تو قایلیم و حجت بر تو تمام است که خلافت آن سه کس باطل است

و بر تو واجب شد که از مذهب خویش بر گردی و طریقه دیگر اختیار کنی
 چه تو از توان نفی ابطال مقدمات براهین من نمائی پس یا انحال
 تقلید از تو مقبول نهند و بگویند که تقلید از تو صحیح نباشد از چه
 تقلید از جماعت اخبار نموده زیرا که در مذهب ما نیز از ختم علماء و کبار
 مشایخ کلامی هستند که اگر دعوی اعلی و افضل در باره ایشان
 نکنیم لا محاله یا جماعت تکافو و تساوی توانست نمود مانند خواجه
 نصیر الدین طوسی که وی محقق و امام فخر تو مشکی است و سید
 موسوی که در جمیع فروع از همه کس کوی سبقت رفته و محمد بن محمد
 بن نعمان که از کثرت افادات در السنه عامه و خاصه بمقتد ملت
 کشت و شیخ ابوالفضائل طبرسی که در علم فقه و دیگر علوم سرآمد
 روزگار بوده و شیخ ابوجعفر طوسی که مقام بزرگترین در میان علماء
 فقهیین مانند آفتاب عالمناست و شیخ جمال الدین که مصنف
 مدارقار امصار انتشار دارد و میر سید شریف حسینی که در بلاد
 عجم استاد جمیع دانشمندان محسوب شود و در کن الدین جرجانی
 و نصیر الدین قاسمی و غیر ایشان از علمای عرب و عجم که مصنفان

در جمیع بلاد منتشر و صفت فضلشان در اسلحه و اخوان چون مثل
سایر جاریست و تمام ایشان بر حقیقت مذهب شیعه و ابطال
خلافت ثلثه ادله قطعه و براهین نقلیه اقامت نموده اند و
مصنفات پراخته اند **از انجمن** شیخ جمال الدین مطهر حلی
کتابی در حقیقت مذهب پراخته که مشحون بدلائل و قرائد ایل
هزار دلیل برای خلافت علی بن ابی طالب و هزار دلیل دیگر بر ابطال
خلافت دیگران و از این روی انکار ابا العین نام نهاده پس با انجمن
تواضع باعث شده که تقلید ایشان نمایی فاضل هر وی ملزم گشته
الحقنی ساکت بنماید پس زبان التماس گشوده گفت تمنا دارم که لحوال
بانی خلفای اسلام را بیان کنی و از آن سه خلیفه ابی فروبندی
من ملزم شوی قبول نمودم گفتم در کتب فریقین مطهر را که رسول
خدا صلی الله علیه و آله با علی فرمود با علی حرب و حروب من ملت
و سلم تو سلم من است آبا ابیخدیج انکار توانی کرد گفت فی کفتم
بر مضمون ابیخدیج معویه بن ابی سفیان در صغیرین باید با حق
رسول محاربه نموده باشد و با اتفاق کل امت چنین کس کافر است

گفته معویه با خنهدا خود با علی جان نمودن و عقابی برای
جنگند نیست کفتم طرفه داشت که بکار در آخر خلافت بعد
ان رسول سازا خنهدا کشیده مقلد میشو و دفعه دیگر
میکوئی معویه را خنهدا را جابر بود در محاربه با کسی که حوب او
حرب با پیغمبر است و با جمیع امت علی در انوقت امام کل بوده
ایمانه است که علی بن ابی طالب بعد از پیغمبر عثمان با اتفاق اهل
حل عقد خلیفه و جانشین بی بود گفت بی چنین است کفتم آبا
نه است که معویه در مخالفت با علی خلافت الحجاج امت نموده و حجاج
اهل حل و عقد کافران و هم در حق اصول مقرر است که در مقابل
الحجاج محقق اجتهاد و ایت معویه با حجاج اتفاق قوی چگونه
طریق اجتهاد گرفت و فتنه عظیم در میان مسلمانان در انداخت
که رؤساء امت و بزرگان ملت بقتل و غارت یکدیگر برخواستند
و مانند غارت بزرگوار و در میان مقتول شد که رسول در قوی
فرمود غارت جلده مان دو چشم من است و او را لشکر بخی قتل
میرساند و چون ابیخدیج در میان لشکر بان مشهور بود و از شهادت

عمار بن حارث و در سید را از اهل ای که پیغمبر فرموده معویه و عمار
و ی باشد از این روی اضطرار بحث در لشکر شام بدید آمد معویه
در لشکریان فتنه جایی اندیشید و گفت مصداق اهل ای یعنی مرا
عراقند چه ایشان عمار را در معرض قتل را و در نزد پس ایشان که او را
بصفین آوردند قاتل را باشند هم که آن سخن گوشزد این عباس
شد گفت قاتل الله معویه اگر کسی مسلمی را بجهاد دعوت کند و آن
مسلم در معرکه چهار شهید شود قاتل وی شده باشد لازم آنکه پیغمبر
را قاتل جزه و عید خوانیم و هکذا سایر شهداء بدره مقتولان
انحصار ندانیم و دیگر از شایع احوال معویه بقیه المؤمنین علی
علیه السلام بود که در بطون حارب و دوس منابر بان ناسرالب کشود
حال آنکه پیغمبر فرمود کسی که علی را دست کند مرگ کرده و کسی که مرتب
کند خدا را دست نموده با کسی که قاعده اسلام بشمیری بنیاد او را
است بند سیر و نظام گرفتند احکام شراعت بعلم وی استوار گشت
و رسول در حقش فرمود علی با غیاست و حق همی با علی بودند چگونه
سکرم بود وی هر روز مرا کان آن بود و خود را در کفر معویه هیچ شک نیست

سعد انقازانی و قوی که از احوال یافت کشتار معویه بنی
حش و او را لعن کرد و لعن او در ملک خراسان انتشار یافت پس
نمودار کفر و لعن او چه فوق باشد با در باره بنید چه عقیده داری
هر وی گفت بنید استحقاق لعن میدانم و از وی بزارم چه او حکم
بن علی را بکشت گفتم انصار را نیز قتل عام کرد و بر خانه خلافت
بکشت چنین است و پیش به شبهه واجب باشد گفتم ایامه عاتق
خلافت وی پدرش معویه شد گفت چرا گفتم پسر معویه در معاصی
و فسوقی که از او سرزند دخل بود بلکه خود در قتل فرزند رسول تطهر
اوست چه معویه حسن بن علی را مسموم ساخت چنانکه برید پس
بن علی را شهید نموده و در میان ایشان تم حسن بن علی استبعاد
نمود گفتم این فضیله محل نام است چه اکابر مورخین و اساطیر
محدثین بدان عمل فصیح تبصره نموده اند هر وی گفت پس معویه نیز
بر این تقدیر مثل برید مستحق لعن باشد گفتم باغت خلافت معویه
عثمان بن عفان شد که او را بر ملک شام بکشت و چنانکه استقلال
بخشد که طغیان وی بدعوی خلافت و قتل و غارت انجامید پس

پس چنانکه معاویه را بحکم سید در احوال برید سهم داشتیم عثمان را
 نیز در احوال معاویه شریک شناسیم بلکه خود نیز از خطای پدرش
 حسین بن علی بخلاف ایم گفت این دعوی که او از کجا گوئی گفتیم از آنکه
 اگر او امر خلافت بشوید حوائج نکردهی هر که عثمان با امامت
 فرستادی و با وجود مثل علی بن ایطال که عثمان مد فضل و شرف
 و علم و دهر و جاه و سقی اسلام را روی بهج وجه طرف نیست بود
 بر مندد و لاشکی پس شورای عمر سبب خلافت عثمان و عثمان
 سبب خلافت معاویه و معاویه سبب خلافت برید شد و از این مقدمه
 شرکت عمر در شهادت حسین و قتل انصاری و غیره بکلیه نیک و واضح
 رسیده و می گفت سلیمان که عمر باعث خلافت برید شد اما شایع گفته
 امیران شوم خون برید بچید دلیل بر عمر نیستی گفتیم بدلیل آنکه علماء
 معقول هرگز نداشته اند که سید عباس گفت چنین است ولی
 عمر خرد علت نامبر بوده نه سبب نام گفتیم الحمد لله که انصاف دادی و
 بجز سبب بودن اعتقاد کردی علماء گفته اند که خرد سبب نهراست
 این حکم سبب دارد زیرا که ناشر سبب بقدر وجود آن و تحقیق باید گفت

خلایق از خلقای بنی عباس سخن گوئی گفتیم اگر چه خلایق آن سلسله
 از فروغ خلافت اندیشه اصل است و با انهمال اصل مزج بر جای
 خود نباید و بطلان امامت ایشان هیچ عیاج خلعت بقدر
 ولی ملتس تو قبول کنیم و در مطاعن آن جماعت سخن را نم و لا
 بگوی که تو را در حق امام علی بن موسی که بدینجا که مد فواید
 چیست گفت آنحضرت را در ذریه رسول میدانیم و مورد تشای واجب
 میشناسیم و در علم و عمل بر دیگر مردمش مقدم میشماریم گفتیم پدر
 وی موسی بن جعفر سلام الله علیه ما را چگونه باید گفت او نیز
 مانند پسرش بود گفتیم چه گوئی درباره خلیفه که موسی بن جعفر
 در حدیث نبی است و بیست و یکت و خلیفه که علی بن موسی را بولایت
 عهد کثافت و بر هرش مقول الحث گفت ایشان کجاند گفتیم
 موسی را در خانه سندی بن شاهک مجوس نمود پس از مدتی
 دراز او را مسموم الحث پسرش مامون پسرش علی را و بعد کرد
 و عاقبت بر هرش را کذا ایند گفت اگر بدین سخنان کواهی از تو رفتن
 در اینجا فایده کن گفتیم ما در مصنفات شیعه بیارات مثل ارشاد

معد و عبود این بابویه و کشف الغمار علی الفا فان در خانه
سید محسن کتاب عبود اخبار الرضا موجود بود من فصله هر روز
و امام موسی را از دیگران بگشودم و بروی بنمودم چون هر روز
ان که در روی دیگر کارهای پیش از ان کتاب بدید از قتل قل و حبس
بی هاشم و قتل ایشان در بلاد نداد که لعنت خدای بر دشمنان
سید محسن کتاب اعاقبه که ضعیف بعضی از شافعه بود
الحسن بسیاری از فوق و غور بنی عباس در ان کتاب پیدا
کرده بنمودم بر بند بنی و بنی روی کرد و گفت الهانودا کوا
میگرم که من از عباسان و بنی امیه روی میجویم و بدین عقیده
آمد قریب تو میبرم من دیگر بار کتاب اعالم شافعی وضع کردن
و از بنی کلاهی مناسب مجلس تخص نمودن گرفته ام از قضا این حدیث
پیدا کردم که مصنف بسند خود روایت آورده بود که روی امیرالمومنین
علیه در میان جمعی از اصحاب خویش نشسته بود فرمودا اول من
بجلس من بدی الله الخصومة مع الثلثة یعنی من بچین کسی باشم
که در برابر خدای عزوجل نشسته باشم با ان سه کس آغاز خصمتم چون

بدین جهت با خصم روی با هر روزی که می گفتم ابا از پنجاب که این عالم شافعی
آورده مراد حدیث گفت مراد از این سه نفر چنانکه مصنف کتاب بنی
تصحیح کرده عجله و شبیه دولید بن عجله است که برود بدر با حضرت
و حمزه و عجله در او بچند گفتم این تاویل از دهان قومیه و از مشغله
بنی منحرف است بدو دلیل بگویند که کتاب با این فقره خاص مان
حضرت ندارد بلکه حمزه و عجله را نیز با ایشان خو خصوصت دعوی
شکایت ثابت پس مناسبی دارد که حضرت خود را بدین تشکیک
انحصار بخشیده فرمایند من اول کسی باشم که آغاز خصمتم کنم دلیل
دوم آنکه با امثال این سه کس خصوصت نمودن از اصولی صحیح
بظن مندرجه ایشان از انحضرت و حمزه و عجله بکشد و از ایشان
قدیمی و سنی که معنی خصوصت و مصداق شکایت تصحیح کند بر
امیرالمومنین وارد نکند و اگر بعضی مقابلت در میان ایشان از
با انحضرت ظلم و عدوان خوانند و آیه محاصرت را و سعی بی اندازه بد
ابو اقران امیرالمومنین در عروب زبانه از حد تعدادات اگر کسی
با خواطری غیر مشوب و نظری غیر موقوف در انجلیت ناممل گیرد حقین

اذعان آورده مراد از ثلثه جز خلیفه ای باشد چه اسباب خصوص
 و موجبات شکایت خندان از ایشان بالخصوص رسیده که کس را
 منع و مقام انکار نیست بر این وجه و گوید چون این اشکال انجام
 دادیم احتیاجی دیگر از نهادن و گفتیم اینها القاضی چگونگی در حدیثی
 که رسول با مبلغان و مبین علی فرمود یا ابا الحسن روزی باشد که امت من
 بهفتاد و سه فرقه متفرق شوند از جمله بفرقه ناجی و باقی ها که اند
 هر یک از این چند شیخ را نامی که قسم فرقه ناجی جز شعله اهل بیت
 رسول کس نتواند بود بدلیل آنکه اهل بیت که ائمه این گروهند خود
 نیز قرآن مجید از هر لایق ظاهر و باطنی ترند چه خدای تعالی
 در حق ایشان فرموده انما یرید الله لیتحکم الرحمن اهل البیت
 و بطهر که نظهر یعنی مشیت الهیه چنان اقتضا نموده شما
 خاندان رسول را از هر کجای و بلییدی عصبان پاک دارد این است
 با اتفاق امت در شان علی و فاطمه و حسن و عیسی السلام رسول خدا
 و رسول بهنگام نزول از آیه ان چهار نفر را یکای خود بپوشانند
 و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی نازیب عنهم الرحمن قطره هم

نظهر یعنی بار خدا یا اهل بیت من ایشانند پس حسن از ایشان
 بر وجهی را یا از فرماید و هم در دستان مباحله خدای سبحان فرمود
 قل تعالوا ندع ابننا و اولادنا کم و نسال اولادناکم و اهتدوا لکم
 ثم ینزل فیجعل لعنه الله علی الکاذبین بکافران همین چند
 بر تکرار برای مباحله همراه داشت چون باین چند دلیل معلوم شد
 که مراد از اهل بیت چنانند که از اهل بیت در بنوی دیگر هم ایشان خوانند
 بودند فرمود مثل اهل بیتی که مثل سقیه نوح من رکتها نجی و من
 تخلف عنها غرق و هلاک حاصل مراد آنکه اهل بیت من بمشایه
 نوح نجات یافتند هر کس متابعت ایشان کرد نجات یابد و هر کس مخالفت
 ایشان کند هلاک کرد دای فاضل هر دانی منصبی که این مقدما
 مسلم را با هم ترکیب دهد و از آنها برهانی نالیف کند و برادر تبعیه
 آن که نجات امامت و هلاک هفتاد و دو فرقه دیگر است هیچ شیه
 نمائند زیرا که در اختصاص نجات بفرقه واحد که مدلول نص خودی
 است تشکیک توان نمود و در نجات متابعت اهل بیت و هلاک
 مخالفین ایشان که منطوق بنوی دیگر است امل توان کرد و نه در

اغفاد امامیه بخلاف اهل البیت که مسلم مسلمین است توان
اشکال حبس بر کمال ایشان بغض و حب مخالف و مؤلف آن
لوح خاطر فرو شوئی و با نظری سالم از تهمت غرض در این است
بنگرمی هم در ساعت باین نامه روی و کپی آنرا کبری ای هر وی
انضافه ابا فهرام جماعتی باشی که پیروی اهل بیت نموده اند و یکی آن
نامنا بعت جماعتی کنی که مخالف آل رسول گرفته اند و از طریقه ایشان
انحراف جنبه اند من خود بیغین گویم پیروی مذهب امامیه بچند
جهت اولی و انسابی است آنکه این جماعت شرایع و احکام دین از
تأسیع علم و مصالح حکمت و معادن عصمت فر گرفته اند و در مناقب
و مفاخر و علم و زهد و عصمت ایشان کتابها پر باخته اند و هم علمای
شمار در فضایل ایشان مصنفات و مؤلفانی نموده اند مانند کتابخانه
السؤلی فی مناقب آل الرسول از ابن معاذ فی شافعی و کتاب ابوبکر بن محمد
بن مؤمن شیرازی که از دوازده تفسیر استخراج نموده و کتاب موقوف
بن احمد مکی و غیر آنها پس البته در میزان عقل کسانی که مخالف و
موافق در مذاهب و محامد ایشان اتفاق دارند مناقب ایشان

شایسته تراست از اشخاصی که مخالف ادر حق ایشان مطالب
مطاعن است بلکه موافقین آنها نیز منکر شایع و قبیح اعمال ایشان
نشدند **معم** آنکه حضرت رسالت بر امت خود بعثت و اقتدای اهل
بیت خود را واجب نموده و من خود را بنیام از طریق خود حدیث
نکتم که چندان روایات و احادیث در این باب وارد و مشهور است که
علامه را بنیحال انکار آنها نیست و علمای شما اغلب ان روایات را از
طریق خود در کتب مصنفه خویش آورده اند **از اجماع** است روایاتی که در
جمع بین صلح شده نقل شده که رسول صلی الله علیه و آله فرمودم
الله علیما اللهم ابد الحق معله حیثما دار یعنی خدا علی را رحمت کند
بارا لحاق ابدان نهج دورده که علی دور زد و هم احمد بن موسی را
انجذاب حدیث کند که گفت الحق مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حق
علی الحکمین یعنی حق با علی و علی با حق است و هر کز جدا نکرد تا انگاه
که در نزد حوض بر من وارد شوند و احمد بن حنبل در مسند خود از جابر
روایت کند که پیغمبر با علی و فرمود با علی من و تو از یکدخت خلق شده
من اصل این دویم و تو مرغ آن حسن و حسین شاخهای آن درخشد

پس هر کس بشاخه از شاخه های آن را و بر در هشت جا و بد منزل
گزیند و هم او از سعد روايت نموده که حضرت رسول گفت ای من
دو چیز بزرگ در میان شما و دلیعه نهام اگر بدانها چنگ درینده کن
که راه نشوید بکے کتاب خدا که در شماست از آسمان بر زمین و بخت و دیگر
اهل بیت و غیرت من البته همی این دو با هم باشند و از یکدیگر جدا شوند
نادر نزد حوض بر من در آید و مسلم در صحیح خود در دو موضع از حدیث
از قم حدیث نموده که گفت پیغمبر در در میان من و مدینه خطبه نمود
از خطبه فرمود ای مردم نزدیک است که رسول پروردگار من بر من در آید
و من اجابت وی نمایم پس در میان شما بود بعثت نهام دو چیز بزرگ
بکے کتاب خدا و دیگری اهل بیت خود و سفارش میکنم شما را از حق
اهل بیت خود و جارا الله زنجیری باشد خود را از انتخاب روايت کند که
فاطمه سرور دل و دلیر و صوبه دل مند و شوهرش نور چشم منست
و آمنه از اولاد او امای رب مند و ریشه باشد که در میان خدا و خلق
او کشیده شده اند کسی که در ریشه و لای ایشان چنگ در ریزد فحاش
ناید و هر کس که از ایشان گناه ببرد و در گذرد باطل کرد و تعالی در تقییر

خود و جمعی در جمع بین الصحیحین نیز مرثیه بدین مضمون
از انتخاب روايت کرده اند در مستند احمد بن حنبل از رسول الله
روایت است که فرمود بخوم و شادگان اما اهل آسمانند هر که بخوم
بر طرف شوند آسمان معدوم شود و اهل بیت من اما اهل زمینند
هر که از ایشان فانی گردند اهل زمین نیز بر طرف شوند موفی این احمد
یک نیز این حدیث را ذکر نموده و در دو موضع از صحیح بخاری و جابر بن
عقیبه روايت است که انتخاب فرمود کار مردم بد گذشت اما دام که
دوازده خلیفه بر ایشان والی باشند و تمام ایشان از فرزند باشند
و در صحیح مسلم از رسول الله روايت است که فرمود هدی اسلام باید باقی
در خالق که والی باشند بر مسلمانان دوازده نفر خلیفه که از فرزندند
صحیح این را در در جمع بین الصحیحین و در تفهیم سیدی روايت شده که
چون ساره زوجه حضرت ابراهیم از هاجر اظهار کراهت نمود خداوند
عالم با ابراهیم و جی فرستاد که ای ابراهیم باید اسمعیل و مادرش را بجای
بری که انرا از ارض نهامه گویند پس من در تیره او را منتشر کنم و مسلط نمایم
ایشان را بر کس که بر من کافر شوند و پیغمبری بزرگ از ایشان برانگیخته ام

معروف روایت کند جوانی نزد عبد الله مسعود رفت و از وی پرسید
 که ای حضرت رسول! را چند نفر خلیفه و جانشین باشد این مسعود
 گفت تا کون از من کیو چنین سوالی نکرده بود همان بدان که حضرت فرمود
 دوازده نفر بعد از من خلافت کند و جانشین من باشد بعد از نفعایی
 بخاطر آنکه ایشان نیز دوازده تن بودند بالجمله این کونه بداناب در
 کتب شما بسیار است اگر بنگریم تمام آنها بر دوازده ریشه سخن دوازده
 چندان وسعت وقت نیست نو خود میدانی که هیچکس از فروع اسلام
 خلافت را بدوازده نفر حصر نموده اند جز طایفه امامیه که معتقدند
 بر امامت دوازده نفر که مراتب علم و زهد هر یک در نزد کل امت مشهور
 پس از حاصل مضمون کل این دعای بظهور سوکت که سلوک طریق
 امامیه و تحصیل عفا بد ایشان واجب است **سیم** آنکه هر کس را که بر اصول
 و فروع مذهب اسلام اطلاع باشد و عقیده تقلید و عجز شبهه و برامانغ
 نباید ظاهر است که بهترین عفا بد در اصول و فروع است که مذهب
 امامیه بر آن اشتمال دارد و مذهب ایشان بکوتربین مذاهبی است
 که امت اختیار نموده اند و ایشانند مصداق قول خدای تعالی که فرمود

بشر الذين يسمعون القول ويتبعون احسانه اولئك الذين هم
 الله واولئك هم اولوا الالباب یعنی پس مرده ده ای پیغمبران آن
 بندگان مرا که میشوند افعال حق را و متابعت میکنند بهترین اوزا
 که ایشان کسانی هستند که خدا هدایت نموده ایشانرا و ایشان اند حجتان
 عقل و خرد چه امامیه نیز به منتهای خدا را از تشبه و رویت و اتحاد
 و علول و نسبت قلیح و دروغ و خلق افعال عباد و بودن افعال او بودن
 غرض و فایده و میگویند خدا بندگانرا بما لا مطاق تکلیف میکند
 و بکفر و مشق ایشان را ضعیف میشود و اعتقاد نموده اند که در حق عصمت
 انبیا علیهم السلام از او ان مهملات زنان محذور است صغایر
 و بجا بر خطا یا و دل و نشان منزه است و میگویند که امام باید
 در حب از عیب افضل و در نشانه شرف باشد اما اهل بیت در
 جماعت خلافت تمام است آنها را بر خدا و انبیا اثبات منتهایند و
 پیغمبر خود در بیک در مهمی چند ثابت و در دوازده که بر دوازده و حجت
 و پس وی دلالت کند **چهارم** روایت میکند که رسول الله نماز ظهر
 را در حضورید و رکعت بگذارد پس بعضی از اصحاب او بر ایشان و آن

نمودند و این حکایت در شرح از در احوال افعال بدین نکاشته شده
و دیگر حدیث کنند که انجانی در حال جنایت بمسجد درآمد با مردم
نماز بخواند و لعین می شود و غنا می بیند و این باره بگوید و در
بازی با اسبهای خود رقص می کند و چیزهای چند دیگر که صدور
هر یک از آنها از مردمان است قبیح است و شما بر خلفا که واجبات طاعت
می باشند صد خطا و وقوع عصیان بخویند می کنید و هم می گویند که
لازم است امام بر جمیع ما خارج است عالم باشد و بخویند که امام در
قادی بر عیبت تواند رجوع نمود و از ایشان استفاده کند و لازم است
که از حیثیت حب و نسب فضل و شرف و دوریت بالا نرماند پس
بنای اصول مذهب امامیه حکم ترین بناهاست و فروع ایشان می شود
یعنی ایشان تمام از ادیان است چه ایشان مانند اهل سنت و قیام
و استحسان عمل نمی کنند با ائمه پیغمبری که اهل سنت و جماعت بخیار
فرقه مغرور شده اند و هر یک از آنها ریشه روایات بخارجی
وصل نمایند که منق و لغو بکذب ایشان ظاهر شده و هر فرقه
طایفه دیگر را تکفیر می کنند و طوق متابعت خلفا بر گردن نهاده اند

که در کتاب معاصی و خطای ایشان بخویند می نمایند و از اهل سنت
مخبر کنند که اندر در شرع نصرفها نموده حرام خدا را حلال و حلال
خدا را حرام نموده اند هیچ برخلاف عقل و نقل فتوی دهند همانا بنای
تمامات این خلافات است که احکام و فرامین از معصوم فراتر گرفته
اند بقیه فرقه ناجیه شعله امامیه است چنانکه ابو بکر بن محمد
که از اعاظم علمای شما است در کتاب خود که از دوازه افشیر استخراج نموده
نویسند کنند چون رسول الله فرمود بعد از من امت هفتاد و سه فرقه
خواهند شد یک فرقه درستکار و باقی در آتش باشد علی بن ابطال
گفت یا رسول الله یا فرقه رستکار بمانند فرمود آنانکه بنوا صحابه
تو مهمل شوند پس این حدیث صحیح است که نابغان انجمن ناجی
در بار فرقه ها لکند موید این مقال حدیث مشهور است که بعضی
فرمودند اهل بیت من مانند کشتی تو خند هر کس در کای محبت
ایشان در آید از غرقاب مهالک نجات یابد و کسیکه تخلف
شمارد البته در کرباب هلاک غرق یابد فاضل گفت تمام است این
روایات که ذکر نمودی در جواب متابعت اهل بیت را بیک فرقه

ناجیه اتباع ایشانند کلا آنها جز واحد و اشتباه بر سامع است
چه اهل سنت نیز در حقیقت مذهب خود زیاده از آنچه گفتی اندک افتاده
کنند و آنچه خود را مذهب میگویند و مذهب غیر خود را ابطال نمایند حضرت
رب العزیز فرموده که حرب بمالدهم فرعون پس چنین اضافات
که باب مدح و ذم مسدود دارد و اینگونه سخن نیکند این را چه میگویند
چون اینکلام بشنیدم مصلحت وقت چنان اقتضا نمود که ضد بفرمودی
نمودم پس گفتیم مع هذا برهان دیگر نیز بر حقیقت مذهب شیعه و بطلان
مذهب غیر ایشان داریم و آنرا اکثر دیده اند و مجیدی مشهور است که مجال
انکار نیست گفت کدام است گفت همیشه اوقات خاصه در غره رجب جمعی
کثیر و جمعی غفیر از شیعه دستهای از حاضر و غایب از نزدیک و دور که بعلت
کندی و فاجعه در بر من و خرام مبتلا هستند زیارت مشهد مطهر حکین
بن علی علیه السلام حاضر میشوند و هر یک از صاحبان مرض یا
خلوص بنیاز از مذهب اهل سنت نری میجویند و متوسل بدانش حضرت
میشوند و از انفلت شفا میابند و گویا آنکه نری بکتد بهمان من
باقی بمانند و این دلیل است واضح بر حقیقت مذهب امامیه و بطلان

۲۱۶
طریق اهل سنت گفت با کسی هست که این معجزه مشاهده نمود
باشد پس سخن گفت این شواذ را و هیچکس انکاران نمیکند
خصوصا جماعتی از اهل دین و صلاح در آنجا خود مشاهده نمود
بودند بمن نقل کرده اند فاضل گفت اگر چنین است آن حقیقی ظاهر
است بر اثبات دعوی و حقیقت مذهب شما این را چه میگویند
چون سخن بد بخار سپید مؤذن احاد از آن جمعه گرفت ظاهر است
برای نماز بر خواستیم دیگر با وی ملاقات نکردم لکن بعد از چند
روز سپید سخن با وی ملاقات نمود و بود و میگفت فاضل را در
مذهب مشرود با فتنه چه میگفت من قصد زیارت حضرت حسین
علیه السلام دارم اگر صدق مقال شما بر من ظاهر شود
البته از مذهب اهل سنت نری کنم و مذهب شیعه اختیار نمایم
پس از آن دیگر از طاعت و بی اطلاع حاصل نکردم بالجمله این را
چه میگویند و این را چه میگویند و این را چه میگویند و این را چه میگویند
علما مانند سید شمس الدین محمد و زین الدین علی و شیخ حرز
الدین و سید عبد الله مستند دارند و در اول کتاب غوای اللوای

سند را بمشایخ عظام خود بطریق تفصیل نقل نموده هر که خوا
رجوع نماید در کتاب مجلی که یک از البغاث است مبنای کلام و
نصوف جمع نموده و در کتاب غوالی اللوالی جملان احادیث جمع
ساخته خوب و بد در آن انچه داشته است روایات فائده را زیاد
در آن ضبط نموده لهذا محدث پیشاوردی گوید مشایخ فارضوان
الله علیهم را بر روایات کتاب اعتماد نیست مؤلفات و مصنفات
و بی بدین تفصیل است کتاب غوالی اللوالی که در کتابخانه این صاحب
مذہبی موجود است کتاب المجلی فی المنازل العریایة کتاب شری اللوالی
کتاب الاقطاب کتاب معین المعین کتاب زاد المسافرین و شرح
ان کتاب شرح الفقیه شهید کتاب شرح حاد بعشر رساله
العمل باخبار الاصحاب رساله المناظره از **انجمله** در سنه ۱۱۴۰ در
و چهل و هفت که خان ملاخان معینی هرات که مستحق ملامت و زیاد
جرمی و ناصبی بود و در بی بر مذهب شیعه نوشته در کتاب سنی شمس
الهدایة و فالع الصلوة و مرحوم سید المجتهدین و زین العلماء و
المحدثین اما سید ابوطالب فایز علی الله مقامه بر ان کتاب در بی نوشته

از انجمله

مستی علی الصلوة و الغوانة و در آن زمان که بمشهد مقدس
رضوی وارد گردید چند برادر علمای ارض فیض قرین خود
از انجمله یکی این بود که با وجودیکه خود علمای شیعه در کتابهای
خود نوشته اند که اشهدان علیا و علی الله داخل در اجزای
واجبه و مستحبه ازان نیست چرا در همه مساجد و جماعات
مؤذنین ایشان این کلمه را میگویند و هیچکس ایشان را منع
با وجود اینکه علمای عظام شما مثل شیخ صدوق و مقدس
اروپا و شهید ثانی و امثال ایشان از علمای شما میگویند
که این کلمه از بدعتهاست که مقوضه که طایفه از فلاسفه
داخل در این عبارت میکنند شما نموده اند فیکون اذ قال
ذلك فی الاذان بدعة و تشریعا کما لو زاد فی الصلوة رکعة
او تشهد او نحو ذلك و بعضی از علمای ارض اقدس چنین جواب
دادند و الا اینکه از علمای ما مثل مرحوم مجلسی و غیر ایشان رفع
الله در جائزهم این کلمه شریفه را داخل در اجزای مستحبه ازان
میدانند و ثانی اینکه در انجمله شیخ طبریزی حدیثی مذکور است

که حاصل ضمون از اینست که هرگاه احدی از شما بگوید
لا اله الا الله محمد رسول الله پس باید بگوید علیا امیر المؤمنین
بنا بر این هرگاه کسی بعد از فراغ از شهادت بر رسالت بگوید
اشهد ان علیا امیر المؤمنین بعضدا مثالی اینچنینی نه
اینکه جزء اذان ایشان مستحب مطلق خواهد نمود و دیگر آنکه
جماعتی از افاضل فقهائ شیعیه قدس الله تعالی و احوالهم مثل شیخ
طوسی و علامه حلی و غیر ایشان فرموده اند که در اخبار شاذه
مقام بان اجزای اذان وارد شده که بگوید که اشهد ان علیا ولی
الله بنا بر این هرگاه مؤذن بعد از فراغ از شهادت بر رسالت
شهادت بر امامت و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو که اشهد
ان علیا امیر المؤمنین و ولی الله موافق هر دو حدیثی است که
نموده لیکن نه بعضد جزئی اذان بلکه بعضدا مثالی این دو
حدیث ملائمت در جواب انعام گفت که بر فرضی که این کلام
صدق باشد چه جهنم دارد که دوسریه میگوید و بر همان یکریه
موافق قول شما امثال حاصل خواهد شد و علاوه بر این اینکه

علامه حلی در تذکره گفته فاما ما روی فی ثواب الاخبار قول
ان علیا ولی الله و ال محمد خیر البریه فما لا یعمل علیه فی الاذان
من عمل به کان خطیبا ان عالم جواب داد که چون شهادت بر رسالت
و امامت است و در شهادت دو دفعه گفتن لازم است علیا امیر المؤمنین
دوسریه میگوید و کلام علامه در مقام جزئی اذان است که هرگاه
بعضد جزئی بگوید خطی خواهد بود و کما مولفان است که این
جواب مفنی نیست پس هرگاه بعد از شهادت بر رسالت حضرت
سوی چنین بگوید علیا ولی الله علیه و آله و این عده و زوج اینست و خلیفه
بلا فضل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بسیار بگوید
بود و برادر او منفع میشود و چنین بخاطر دارم که قریب شصت
سال قبل ازین در مسجد کوفه شاد در نمازهای جماعت که اذان
میگفتند مؤذنین چنین میگفتند اشهد ان محمد رسول الله صلی
الله علیه و آله و آبن عده و زوج اینست و خلیفه بلا فضل امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام و این طریقه علی برادر است و جمیع
هم که در این باب وارد شده عمل نموده و شکوه و امارت از مردم ظاهر

از **اعمال** ملا شمس ابرار نمود که شما فرقی شیعه عصمت را در
انعام و تبلیغه رسول الله ص شرط میدادید بحال آنکه بنده از علمای
شما جناب شیخ ابوالقاسم محقق که استاد علامه حلی بوده و جمیع
علمای شیعه کتاب او را قبول دارند و مدح مینمایند و شرحها
بر او نوشته اند در کتاب شرایع الاسلام در سبب تکلیف میگوید
که از برای حضرت موسی زبانه بر چنانند و ای جایز است و این از
جمله خصایص پیغمبر است و از برای غیر بی جایز نیست و باین دلیل
استشهاد مینماید که منها تجا و لا ربع والوجه الوثوق به
بهم و در غیره و از این عبارت چنین معلوم میشود که در غیر
بنی عدالت نمیشد پس چگونه شما عدالت را شرط میدادید
زیرا که عدم تعادل جود است و چون ظلم است و ظلم کبره است و چون
وثوق بر عدل با ایمانیه یا مدح عدل از ایمانیه ممکن و جایز شد پس صحت
کبره از ایمانیه جایز شد بقول تعالم و **اما** جواب از این ابرار و کلا
مخفی نمائید که این ابرار از خود علمای ما میباشند ربطی بملا شمس
ندارند چنانچه شهید ثانی در شرحش مؤید شده و دیگران هم

معرض شده اند و از آنکه بعضی از علمای شیعه بر بعضی ابرار
نمایند نقصی در مذهب شیعه نیست زیرا که شیعه تمام علماء و حکما
همین است چنانچه در بسیاری از مسائل شافعی بر ابی حنیفه رد نموده
و ثانیاً عبارت محقق باین نحو است و در میان کان الوجه و بر سبیل
احتمال میگوید نه بطریق قطع و با وجود این میشود که مراد ایشان ذکر
حکمت حکم باشد نه علت و در حکمت اطلاق لازم نیست چنانچه حکمت
در عده است بر آراء رحم و عدم اختلاط مابین است با اینکه اگر با هم
باشد که در ج دخول نموده باشد باید بعد از اطلاق در وجه عدل نگاه
بدارد و همچنین حکمت در غرض بصر و عدم نظر با جنبه خوف فتنه
چنانچه در بعضی اخبار اشاره بان شده با اینکه اگر شخص مطمئن
باشد بعدم فتنه باز هم غرض بصر لازم باشد و همچنین حکمت در
حرمت خمر از هاب عقل و سکر است با اینکه اگر فرض بشود که در
خراجی سکر نباشد باز هم حرام است باین جهت خلاصه در حکمت
اطلاق شرط نیست و مرحوم آقا سید ابوطالب قاضی در کتاب طالحی
الضلاله که در بیان ناصبی فرموده در این مقام چنین بیان کرده اند

امام اعظم که اگر شرفی را بکمال خود در آورد هر یک در محل
خود هم نباشند و ولای باورد ملکی است بشری زیرا که ممکن است نقل
نماید خداوند بقدرت شامله خود مایه مردم را بر حرم بند با در خواب
ببنداند و مواضع اتفاق افتد چنین فرض صورت نمی بندد و
لکن غیر از این فرض دارد مثل عقیق و یا نشانه گذشته از این که امامیه
ملکه بر یقین ترک اولی و مکروه از انبیاء را ایستاد مقامشان معصیت
میدانند بحسب عالم باطن نه ظاهر بلکه بالآخره اند بحسب اختلاف
مقامات بمقتضای حدیث حشاش الابرار سادات المقربین مولود
معنوی هم چه خوب گفته اند در مشنوی در خطبه ادم بود ادم ^ع
دیده نور قدیم ^ع موی در دیده بود کوه عظیم پس میگویم نسبت
بنی وثوق بود که قدم در دایره مکروهات نکذارند و نسبت بر باد
برای رعایت خلاف امام و در تکاب مکروهات را مانع با عصمت
نمیدانند زیرا که عصمت را مقتضی عدم عصیان بمنزله ظاهر
شرح میدانند نه باطنی و سری والا لازم میاید که انبیاء سلف را
معصوم ندانند و خطئه الانبیاء بنکارش در آورند و منافاتی که

هکست بحسب دوم است نه اول گذشته از اینکه عدم عدل بمنافی
مرزیه حاصل میشود و مسئله در مورد ظلم نیست چه حاجتی که نفس
ان نباشد چنانچه در مسئله عدالت تحقیق پان شده و مولود
حرف عوام الناس را که بصیانت خود در احوال بن تعلیم منتهی اند
تقلید کرده که عدالت را در قیام ظلم قرار میدهند و میگویند که خدا
عدالت یعنی ظالم نیست یا اینکه این هم غلطی است بینا اگر چه
بعضی از علما هم اشیاء موده چنانچه در اعتقادات بشرع یا اگر چه
که منکر عدل اشعری است و با اتفاق از مشهور که امامت از اصول
دین نمیدانند اشعری مسلمند و بنا بر اینکه عدل مقابل ظلم نباشد
کافر میکردند زیرا که بخیر ظلم بر خدا انکار ضروری نیست و باعث
کفر میشود بی خلاف پس این عدل بمعنی حکمت است یعنی شئون
خدا تابع حسن و قبح است چنانچه امامیه قایلند و از اینجهت انبیا را
عدلیه می نامند و اشعری حکمت باین معنی قایل نیستند و حسن و قبح
را شرعی میدانند نه عقلی تدبر نماید و بفهم علاوه بر اینکه خود محقق
جایز نیست از جهت کلمه در بابا که در سابق خود مروری نقل نمود و در اینجا

انداخت زیرا که دروغ گو را حافظه نمیباشد پس چگونه نسبت میدهد
اینرا به همه شیعه و هفت ترکیبیه شهادت میدهد بیکه بود
چنانچه گفت و دلیل مسئله اخبار و اجتماع است که در کتب است و
ضبط است بلکه ضرورت مولانا از تفهیم کلام علما و بی غرض
ندان از مدعی علم و جهل است اگر آنچه محقق نموده علت واضع
نه نکرده و علت تشیع باید اکثر مردم را شاید نکلیج رابع از حجه عدم
و ثوق بعدشان بین ایشان چنانچه واضح و روشن است عجب دارم از
این ترخفات بخيال و افاده منافض در کلمات امامیه انهی کلام
مظلمه العالی و فضله العالی **از جمله** در کتاب بحال المومنین
در احوال شیخ کمال الدین حسین خوارزمی که میرهن و محقق بود
که او از جمله عرفاء کلین و شیعیان باصدق و یقین بوده و تفصیل
آمدن او از زیارت حضرت شمس الشموس و ابن الفوس بوجه
غریبی نقل نموده که ناچارا هیچکدام اهل این بین و اهل سبک المرسلین
زیارت انست و این این مشرف نگردد اند نقل نموده که بعضی
تشیع جناب شیخ توفیق دارند در محرم قاضی نور الله نور الله مرقد الشرف

لحمه

کلام آنها را رد فرموده اند و اثبات شیعه بودن و را محقق
فرموده اند و عبارت مرحوم قاضی است که در مغوله یعنی یکم
آورده که جناب شیخ مظلمه العالی میفرمودند که در زمانی که در سمر
و سلوک بودم در مشهد مقدس بر روضه امام الهدی امام
علی بن موسی الرضا علیه السلام در مسجدی که بر روضه
امام است نماز گذارم شخصی را دیدم که روی خود را بیکه مسجد
که میان مغرب و جنوب کرده نشاند بعد از آنکه من نماز
گذارم مرا به پیش خود طلبیده گفت از کجا میایی گفتیم از خوارزم
دیگر پرسید که چه مذهب داری گفتیم که مذهب امام اعظم ابو حنیفه
گویی گفت چرا مذهب این امام الهدی را اخبار میکنی که این مذهب
را اخبار کرده گفتیم مذهب امام را چه اعتقاد داری گفت امام
شیعی مذهب بوده اند گفتیم تو غلط کرده که مذهب امام همین
است که من دارم و با او گفتیم که قطع نظر از دلایل و سند هابی دیگر
بسنودی ظاهر بگویم که خواطر نشان تو کردد اینکه از زمان
که حضرت امام نقل کرده اند تا این زمان هیچکس را در این مسئله

اختلافی نیست و خود عجمی میگویند که من مذهب امام دارم و
الآن روی خود را از قبله امام گردانیده که اگر امام باین مذهب
که تو اعتقاد داری مسعود همراهی قبله مسجد و ضعیف ایشان بود
اعتقاد تو راست میباید کردن از همین بدانکه تو مذهب
امام نداری چون خواطر این سخن معقول افتاد ساکن گشت
باز باو گفتم که تو کعبه را معتقد هستی که بیت الله است و نیز
اعتقاد داری که قبله حقیقه کعبه است گفت در این چه تردد است که
من بملت اسلام و لیکن مذهب شیعه را بعضی بن خواطر نشان
کرده اند که مذهب خویش از آن بسیار مذهب اخبار
کردم پس باو گفتم که چون کعبه قبله اهل اسلام است در آن نیست
الله مقام و قبله حقیقیست و مقام شافعی و مقام حنبله و مقام
مالکی است هرگز شنیده که مقام و شراب شیعی در اینجا بوده
باشد از این استدلال بکن که این مذهب حق نیست که اگر حق بودی
این مذهب را در خانه حق مقامی خواستی بود از این سخن آن
شیعی حاضر شده از اعتقاد آن مذهب برگشته مذهب اهل سنت

و جماعت اخبار گردانند می مؤلف یعنی فاضل نورالدین گویند
که آغاز و انجام این کلام بی انتظام منتهی الملام که مضحک خوام
تواند بود کواهی میدهد بر آنکه از این جناب شیخ عالم مقام حقیقه
ترشیح ملام خود لیست اند و از خات حمان و مضمون فهم مقام
ظاهر از انداختن اندام افتاد آنچه اول در مقام سؤال و جواب
مذکور شده از چند وجه است **اول** آنکه حقیقی مذهب بودن
شیخ واقع و مخالف حال سایر مشایخ صوفیه خصوصاً سلسله
علیه همدانیه است دیگر آنکه مسئله قبله از مسائل اجتهادیه است
بر وجهی که در مقام خود مباین شده بنا بر آنکه در بعضی علایق
که از صاحب شریعت غرض منقول است حقیقه دفع حرج مشایخ
واقع است و دلایل رسیدگی مثل دایره هندی و مانند آن تحقیق
بمیرساند و در طول معرض بلدان نیز تفاوت بسیار بهم میرسد
لازم بمقدار مراتب قوه اشتیاق است نه مجتهدی از آن علامه
و دلایل تفاوتی در بین قبله نیست و شما اظهار میشود بلکه در
مذهب حقیقی توسعه بسیار واقع شده تا آنکه گفته اند ما بین

المشرق والمغرب قبله پس چگونه شیخ حنفی مذهب گوید که در قبله
اختلاف نبوده یا گوید که بنا بر آن قبله مسجد امام نجاشی جنوب علی
الاطلاق باطل است و چگونه تفسیر این قول شخصی که سوف کلام
دلائل بر فضل و احسان او میکند بیکار شاق کرده دیگر آنکه در
تواریخ مسطور است در آنست و اقواء جمیع و خصوصاً اهل خراسان
مذکور است که تا قریب چهارصد سال بر سر قبر حضرت امام علیه السلام
عمارینی لا یقی نبود و اندک آنهایی که بوده از محدثان جمیعین
طلبه بودند که در زمان هر دو الرشید حاکم طوس بودند و چون هر دو
الرشید وفات نمود و او را در خانه حمید مذکور دفن نمودند و بعد
از آن حضرت امام را در همان خانه مدفون ساختند و این عمارت قبله
که الحال بر کتب مطهر حضرت امام ۴ موجود است از آثار شرف
الدین ابوطاهر فی است که وزیر سلطان سخروریه و بنا بر اشارت
عینی که تفصیل آن بر سر زبان اهل زمان است بنای آن نموده و بنیان
محراب مسجد که بر بالای بر روضه است نه با اشاره آنحضرت و نه
بتعالیم علمای شیعه بوده و صورت قبر منور و صندوق مطهر

انحضرت

انحضرت مکرر با تغییر یافته و از صلاحیت مغایره محارب
و قبله بان در افتاده پس چگونه شیخ محراب مسجد مذکور را
از مقررات آنحضرت شمارد و سند صحت قبله و محراب مسجد
پندارد و چگونه آن شخص شیعی بخار و شاهد مقلدین صورت
حالیان تجارت را بخاطر برساند تا انجمن کلام خام جهالت
نظام او را بر حد الزام و انجام کشاند و دیگر آنکه بعد از ظهور
مخالفت آن شخص در امر قبله و بنا بر او از محراب روضه مشرکه
بجانب جنوب چگونه جناب شیخ باو خطاب میکرد و میگفت که
در این قبله هیچکس را اختلاف نیست و با جمله آن شخص در این
مخالفت مجتهد بود یا مقلد اگر مجتهد بود میبایست که بداند
معرفت قبله اهل مرتبه در سه مقدمه باشد شیخ گفت و شنید پس
انگاه اگر شیخ غالب میامد ملزم میشد و اگر مقلد بود اینقدر
میگفت که عدم اختلاف مسلم نیست بلکه علمای شیعه اختلاف
کرده اند چنانکه از بعد از این نقل کرده که گفت که مذهب شیعه بعضی
بمن خواهر نشان کرده اند که مذهب حق است و اما فساد آنچه تا با بر

جناب شیخ قدس سره افرا نموده ایضا از چند وجه است اول آنکه
ذکر این مقدمه را که قبله جهته کعبه است در این مقام وجهی ظاهر
نبیند زیرا که عدم ارتباط این مقدمات با این بقیات ظاهر است و عدم
نیاید و مقدمات سابقه را محیی نیست چه این مقدمه را در اثبات
بطلان انحراف انشخص از قبله مکتب مذکور وجه تخصیصی ظاهر میشود
بل اگر تمام میشود بر تقدیر قبله بودن این کعبه نیز جاریست پس
ذکر مقدمه مذکوره لغو صرف و مستدرک محض باشد بیکر آنکه
انشخص با بل اگر غایبی مقلد بود چگونه گفت که در قبله بودن جهه تردد
نبیند با آنکه اختلاف و تردد از فضاهای شیعی و سنی در آن واقع
است و بسیاری بر این رفته اند که قبله همین کعبه است اگر فاضل
و مجتهد در مسئله قبله بود برو جهتی که از روی ادله قویه تردد او از
جهه بودن قبله بر طرف شده بود پس چگونه باین مقدمات و آن
ساکت کردید و ایضا انقیاب علم تردد او و در قبله بودن جهه با آنکه او
بر ملت اسلام است شعراست با آنکه تردد در این معنی موجب کفر
نشد و این بیکر بسیاری از فضاهای بکار میشود و بطلان آن

ظاهر

ظاهر است بیکر آنکه فرقه شیعه تخصیص نماز خود را بر این
تخصیص از ارکان کعبه واجب یافته اند و بنا بر این
بیکر یک از ارکان که اتفاق افتد توجه نمایند و در عبادت
خود بر مصطفی و مرتضی عمل نمایند و چگونه تخصیص یکی مخصوص
نمایند و حال آنکه شرف و ولادت مقدسای ایشان در وسط کعبه
مجمیع ارکان رسیده و بر ثلوث وجود با وجود او بر در و دیوار آن
مکان شریف منبسط گردیده دیگر ظاهر است که تقسیم ارکان
اربعه از جناب حضرت پیغمبر هم واقع نشده و نه از جناب ائمه
و ائمه اهل بیت علیهم السلام و نه از جناب ملوک طایفه بنی امیه
بلکه بعد از سیصد سال از وفات حضرت پیغمبر در زمان خلفاء
بنی عباس که علی رجم ائمه اهل بیت و شیعه ایشان در مقام بیخ
مذهب اهل سنت و جماعت شدند و این تقسیم بقیه اتفاق افتاد
و مع هذا در ایامی که خلفای فاطمیه سیمیلیه بر مغرب و مصر
و شام و حلب و حجاز و دیگر ممالک عباسیه مشغول شدند و مدتی
مدید هیچکس از اهل سنت و جماعت اشکارا بمکه معظمه و مدینه

طبعه نموانست رفت چه جای آنکه در اینجا نام و مقام خود
 بر زبان آرند یا نمازی با سلوب نامرغوب خود گذارند و هیچ صاحب
 شعور برادر این نزد نیست که اگر انشا الله تعالی شریف
 زاد هما الله شرفا در محنت تصرف نالای دولت علیه شاهیه
 صفویه موسویه در آید و صاحبان دیار فاضل الانوار از لوح
 وجود نامحجود مغلیان سلاطین رومی عثمانیه پرخانه آید
 هر این جمیع ارکان کعبه معظمه در شرف شعبه انما انشا
 عشر خواهد بود و اناهل سنت و جماعت در اینجا کپی ظهور
 نخواهد نمود الفصه این مقدمات واهی که صاحب مقامات
 شیخ عالمقام مستوب بالاخره سخنان بی اصل به مغز است
 که خود بر آنکشت نعصب در هم بافته و ندانسته است که بزرگوار
 نایب بازان است کند و شبهه را در اینجا اثر باشد که حج باشد
 و سرکه اینجا ترش باشد که آب نداشته باشد و در محال
 المؤمنین نقل نموده که فاضل آنحضرت شیخ سوال نمود از قرا
 و جناب شیخ فرمودند که قرآن قدیم است و آنچه ماضی بآن

و نیز

از حکایات و قصص است از همه حادث است و آنچه متعلق
 بعلم الله است از لیب و قدیم است و قرآن نیز باین اعتبار که
 نبوت از لیب در علم الله قدیم گفته اند نه باعتبار تغییر الفاظ
 و عبارات بعد از آن مرحوم قاضی فرموده که بر منقطن خیر محقق
 نیست که آنچه جناب شیخ در مقام جواب افاده فرموده اند راجع
 بآنست که شعبه امامیه ابد هم الله گفته اند که کلام لفظی ضرر دارد
 اتفاقا حادث است و کلام نفی راجع بعلم میشود و صفتی علیحد
 نمیشود و اراده معنی غیر علم معقول نیست و قول بآن بانی ناشی
 از نفسانیه و عصبیه جاهله است انا محکم مناظره عالم ربانی
 و مروج مذهب حقه اشاعری محقق کرکے باینکه از نلامده ان
 بزرگوار که جناب شیخ ابراهیم مدعی بوده در روضه رضویه علی
 مشرفها الان السلام و الحیة واقع گردید و کیفیت از چنانچه در
 روضه البهیة نقل نموده است که شیخ ابراهیم مذکور میگوید
 کث فی مشهد مولانا الرضاء و دخلت يوما الى الصريح المقدس
 الشريف نالده الله شرفا فاذا الشيخ خالسا و جلت معه بعض

زمانه که در مشهد مقدس حضرت امام رضا بودم روزی
 بعضی عرشد درجه انزور داخل شدم دیدم جناب شیخ علی ده
 در آن مکان نشسته اند من هم با جناب در آن مکان مقدس
 نشستم پس داخل آن مکان شریف شدند علما و از این و زبده
 فقهاء را چنین پرسیدم آن مکان جناب شیخ بر کوا داشتند
 بکلم نمودن یا من و بر سبیل اعتراض فرمودند از چه جهت جواب این
 حکام را قبول نمودی من عرض نمودم چون قبول جواب را این
 با مستحبت با واجبی عرض نمودم بجهت دلیل باید چنین باشد
 فرمودند تا ساجد بگوینا الحسن علیه السلام لانه قبل جواب را المعاونه
 من عرض نمودم آن بر کوار خود صاحب مال بودند و آنچه معونه
 داشت معصوب بود و همه مال خود انزور بود پس فی الواقع از رد
 اخذ مال خود نموده است و آنست که خود نمودم کلام خود را بنوعی
 صاحب نفوس حبس قال ترک اخذ ذلك من الظالم افضل یعنی گرفتن
 جواب از ظالم افضل خواهد بود و محاکمه بین این و بر کوار
 چنانچه بعضی از فضلا فرموده اند اینست که ظاهر این مناظره

که گفتگوی این دو بر کوار در غیر ما نیست که معلوم باشد که
 چنانچه بعنوان صدقه و زکوة یا بعنوان خراج ارض مفتوحه و
 دیگر در برابر که صاحب مالک در بدل قول بحق که میفرمایند یا
 السلطان الجابر من الغلاة باسم المفاصلة الاخره چنین شیخ
 میفرماید ما باخذة الجابر فی زمان تغلبه فدادن انما علمیم
 فی تناوله منه و طبق علیه علما تا لا یعلم فی مخالفا و بلکه در
 جایست که احتمال حلال بودن و حرام بودن هر دو در مال باشد
 و در این صورت ظاهر اینست که حق با جناب شیخ ابراهیم باشد
 چنانچه فتوای جمیع کثیری از علما برین میباشد مثل علامه در منتهی
 و شهید در دوس و غیر آنها از علما بلکه قابل استخاری در میان
 فقهاء بنظر نایده بلکه ظاهر اینست که کراهت زایل بشود بجهت
 مصلحت راجحه چنانچه انذائک مر به از حضرت کاظم علیه السلام
 ظاهر میشود که فرمودند لولا انی اری من اوجه من خراب ال
 ای طالب لولا یقطع لئله ما قبله پس از این حدیث شریف
 چنین معلوم میشود که اگر کسی مال ظلمه را بگیرد باین قصد که

شادان خیزان بدهد بلکه سایر غرایب شعیه را بلکه لبیک
 نوحه بر شادان و فقرای شعیه با سایر مصالح را چه در
 شریعت کراهت ندارد بلکه مستحب است و شاید نظر جناب محقق
 شیخ علی همین صورت بوده باشد مثل اینکه در زمان ایشان
 که زمان سلطنت صفویه بوده کربن مال از ایشان چندان
 مضاعف نداشته بلکه اسباب تالیف قلب آنها می شده پس
 اگر عرض این صورت باشد حق با محقق است ولی استدلال
 ایشان ضعیف است **و اما** سؤالات یکی این بود که چه
 معنی دارد قول شیخ جلیل شما جناب شیخ بهائی علیه الرحمه
 در کتاب مفتاح الفلاح در بیان تغییر اناک بغیر اناک انما
 که فرموده رویان جعفر بن محمد علیه السلام کان یصلی فی بعض ایام
 و یومعشای علیه اشاء الصلوات فقل بعد ذلك عن سبب ثوبه
 قال ما ذلک ارد بهذه الاینه حق بمعنیها من قالها قال بعض
 الامارین ان لسان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کان فی ذلك
 الوقت کثیره الطور عند قول انا الله و ما احسن قول شیخ التبریزی

علامات منکره فیه
 و مستوفیه بدین مقام
 است بر شادان و فقرای شعیه با سایر مصالح را چه در
 شریعت کراهت ندارد بلکه مستحب است و شاید نظر جناب محقق
 شیخ علی همین صورت بوده باشد مثل اینکه در زمان ایشان
 که زمان سلطنت صفویه بوده کربن مال از ایشان چندان
 مضاعف نداشته بلکه اسباب تالیف قلب آنها می شده پس
 اگر عرض این صورت باشد حق با محقق است ولی استدلال
 ایشان ضعیف است **و اما** سؤالات یکی این بود که چه
 معنی دارد قول شیخ جلیل شما جناب شیخ بهائی علیه الرحمه
 در کتاب مفتاح الفلاح در بیان تغییر اناک بغیر اناک انما
 که فرموده رویان جعفر بن محمد علیه السلام کان یصلی فی بعض ایام
 و یومعشای علیه اشاء الصلوات فقل بعد ذلك عن سبب ثوبه
 قال ما ذلک ارد بهذه الاینه حق بمعنیها من قالها قال بعض
 الامارین ان لسان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کان فی ذلك
 الوقت کثیره الطور عند قول انا الله و ما احسن قول شیخ التبریزی

ذکر کند مرتبه سیم آنست که ذکر با قلب چنان متحد شده باشد که
 انفکاک قلب از آن ممکن نباشد مگر بدشواری مرتبه چهارم از مراتب
 ذکر آنست که ذکر محو در عبادت و انقضاء معبود جعفی شود که مستشعر
 بدگر و قلب خود نباشد و چنان حب مذکور در قلب او سوختن نمود
 که جمیع اعضا و جوارحش مستغرق توجه بخالق جعفی و بالکلیه
 در راحت عظمت و جلالتش فانی شده و اگر چنانکه الهی مستشعر
 بدگر خود شود آن ذکر حجاب خواهد بود بین او و بین مذکور و جل
 جلالت و هم نواله و این مرتبه مقامیست که طایفه این امر حمله را بفناء
 فی الله تعبیر نموده اند و اصل این مرتبه است و مراتب سه گانه اول
 از قبل مقدمه موصل بطلب بسیارند و از این جمله اگر چه پیشوا یا
 دین ستمافانند لغیر الحجابین امیرالمومنین و در حال نماز و از و
 نیا چنان مستغرق عبودیت و فرمان برداری و در کمال جمال
 و جلالت و عظمت باری فانی میشوند که اصلا از جسم عنصری
 خود با خبر نمیشوند چنانچه مشهور و در اکثر کتب اخبار مسطور
 است که هرگاه در معرکه چهار پیری بر جسم انور آن فخر عباد

و زهادی نشست و پیکان در آن باقی میماند بفسیحه که بر آوردن
 آن پیکان محتاج بشکافتن عضوی از اعضای انسر و بود چون
 اصحاب احوال آنحضرت را میدانستند که در بندگی و فرمان برداری
 حضرت باری چنان محو و بخود میگردید که از آلام جسمانی مناز
 میفروشد و اصحاب صبر می نمودند که آن فخر اولوالالباب بنیان
 و از و نیاز معبود کار ساز اشتغال نماید در انوقت از عضو
 می شکافتند و آن پیکان را بیرون می آوردند و انسر و را خا
 در امحال از آلام و جراحت آن با خبر نمیکردند و نعم مایه ایل بی
 کومایه ایل دار باشد عجز حق بجهت دیندار باشد چنان از عجز و قطع
 نظر کرد که خود هم در میان اخبار باشد مصیبت داران
 عاشق چه نا اشتهر که همچون در خیال باد باشد **باب چهارم**
 در بیان موقوفات و صدقات جاریه که در مسارف و
 رضویه علی شریفها الان السلام و الخیة سلاطین و دنداء و
 حاتم رجایا و در با قرار فرموده اند و حال در تصرف کار گذاران
 آن محفل هدایت بنیان میباشد چون این جامع اخبار و آثار ائمه

اطهار عليهم السلام حال حج بر که سال هزار و سصد و یک از
قاجله موقوفات طلاع می داشتیم رجوع نمودم در اطلاع بر انها
بر روی که مجسم عقیدت الهای بسیار در توفیق امور
جزوی و کلان در صله عرش مقدسها کشیده و از قلم
زات رقت بر منافع و فوائد صدقات جاریات خیرها
و بهرهای بسیار جاری کرده اعنی فلاحون تدبیر رستویش
و نیز بر خط سیرانی ریحان روش محاسن جمع و خرج دفرخا
ربع مسکن بایدار خدایش شود العمل مورد و موقوفات
در قون و اقام استغنا چشم قلم زات رقت اندودند بگو
سرشتی که از وفود فرات و کاست بمضمون انقوا فرات المؤمن
فانه بنظر خود الله قبل از سوال بر ضمه بر کاه و فرشته طیبی که
بمضمون شیعنا متا و خلفوا من فاضل طینتنا با قاطبه شیعیان
و محبان طیب و شفیق و راهنما پسندیده هدای مذهبه و امامان
دولت و دلیل و ناصر مؤلین روضه خلایقین و معین بر
الحج الوردی الامامی فامیر محمد شیع الفریق اعتمد التولیه

ادام الله توفیقانه فی خدمات روضه الرضویه علی مشرقها
الاف السلام والرحمة والنور و بخط مبارک در جواب دفعه چنین
رقم فرمودند **عنا بحج زیارت** در کمال ادب و احترام خاکی پای خدای
فضایل و قواصل ضایع شریعت و طریقت انساب حاوی الفروع
والاصول و جامع المعقول و المفعول قده العلماء و المحققین و
اسوة الفضلاء و المحدثین کامل الفاضل النجیر البیضا می لا
زالک اوفاته مصر و ذمه بنشر الاخبار ذکر آثار الحجة بیع العالم
الائمة الاطهار علیهم صلوات الله من الملک الغفار ابوبکر
عرض میکنم در کمال تعجب صورت جمع موقوفات بالفعل خاصه
و مطلقه در بار عرش مدار و اسامی واقف و مصارف مقرر
و تارخ و وقت انها را از این بنده خواسته بودند تا در کتاب
فرز و سن الثواب بحج ثبت و درج فرمایند و لا در خدمت عالی خد
منجواهد که طریق الی الله بعد انقاس الخلائق کما این جا که
روایه حال بناء بی طلاع و الحاطه بخیرات و صدقات جاریات
بندکان خدا خواهد بود که کی و کی و بچه ثبت و قفا آثار خیری

که در این مکان لهشت توأمان گذاشت بر سبیل اختصار و اینجا
 آنچه را که در زمان چاکری و زندگانی خود در آن نموده است اینست
 که عرضه میدارد بعد از آنکه خال بال طوس بخزند کجاست خدا و
 صندوق لؤلؤ شاهوار هدی و طواف کاه املاک و سجده گاه
 ملوک گردید بمردود هود هر یک بخوبی و سعادت مندی برای
 اثبات رتبه چاکری و خداوندی موقوفاتی در آستانه عرش
 درجه قرار داده نام یکی مادامات السموات و الاخرین برای
 خود ذخیره نمودند چنانچه در تواریح مغیره مسطور است و در
 او از دولت صفویه بواسطه اسبیلای فاعنه و از بیکه که از سلا
 اسلام واقعی در بودند صفحات خراسان بنما جام و با خرد و
 این خود روی بخراجه و انهدام گذاشت و موقوفات از خیرات
 افتاده بلکه در هنگام قارت موقوفات آستانه عرش درجه و
 ناحتات و طواف میدادند که بخت موقوفات در آن مرقوم و مسطور
 بوده است همه را بخاریده اند تا بحمد الله نعم از بد دولت جليلة قاجار
 که باید موقوفه بادی و در بر شکوه و انتظامات و آبادیها و

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

نکثیر منافع موقوفات افزوده و این و نیز انا فانا خواهد افزود
 در این محله عهد فرخنده دوران که خزان ربع مسکون بر زمین
 بوسی ایشان آسمان جاه بندگان اجلت خیر و نفع و نفع عادل آباد
 بخدا الله ملکه و سلطان و صفات نماید و کرامی داد که از عدل و
 انصاف غنا شده خجالت در دوش و حاتم بخار و از کرم بی نهایتش
 حلقه بندگی در گوش دارد چنان کریمه بنیاد انصاف محکم که کوکب در
 پاسبان کشته آتش مداخل منافع موقوفات که واقفین خبر و
 علم هم الرحمن قرار داده و به بزرگی خواطر خطیر بود اقدس ملوکانه
 مشولیان آستان عرش بنیان هر یک را مصرف شده و با باری ان کو شد
 اند و بخرات سنی الجواب خزانة مغرور و مرث است حال
 که مطابق با شهر حبل المرحب فرار و بحد و یک هجری در
 هر سال قریب چهل هزار تومان نقد داده و الیایده هزار خرد
 حبس میشود که منوی جلیل الشان و حال و کار گذاران آستان جلیل
 در این موافق ترتیب داده که مرث نموده اند صرف طعام و اد
 و خرجی عود و این با بطن و دوشنه حرم محرم و در افشای

معظم و صحیفین مقدسین و خرج دارالشفا مبارکه و مکتبخانه
اطفال اذات و مواجب اعمال و اذات و صاحب منصفان و
خدام و فزایشان و دربانان و کتابخانه محترمه و تعمیرات لازمه عمارت
و بیوتات منبایند که اگر برای شکوه و زیبائی و انتظام هر یک از
بیوتات این قاصد بخواهد شرحی بجز بر آورد و هر بیت کتاب نماید
عشری از عشار و یکی از هزاردا تواند بیان نمود و اما موقوفات
معبره معظمه که انا رخصه واقفین است بطور اجمال قلمدار میشود که
آنچه خلصه است و مصارف هر یک معلوم است در ذیل رقع و آنچه
مطلفه است در تحت فضیله محججه اطلاع ناظرین عرض داشته میشود
اول شالی هزار تومان نقد و صد خوارکندم از جانب شی الخوان قدس
اعلیٰ حضرت خضر صاحب قرآن کبیری شان خلد الله ملکه نقد مرحمت میشود
در دار الضیافه سرکار فیض آثار بمصرف نهادند از محرم میرسد که نقد
شصت مجموعه نهاد و افطار مشتمل بر طعام الوان و خود شاهی لوان
و اشربه کوارا با جمیع ملزومات در شهر و میر که رجب و شعبان و
رمضان زایر محترم را دعوت نموده صرف غذای نماید **انصاف**

ابن شهر شاهی و قلعه خیابان از موقوفات شاه جنت مکان شایسته
علیه الرحمه است بر مصرف طعام عموم نواز که اکنون در عرض سال
مداخلان بخواب که سالانه شیعی من برنج در کارخانه مبارکه طبع
میشود و زایرین طعام منبایند **انصاف** مزرعه حبشی میانولایت
و دیمان و جمع آباد بنا دکان از موقوفات مرحوم شاه طهماسب علیه
علیه الرحمه بر حفاظت از خود که در پس پشت مبارکت و قبله غیر حرم
محترم و عجزه و بنحو مقرر معمول میدارند **انصاف** موقوفات دار الشفا
از مرحوم علی شاه پسر برادر نادر شاه مرحوم است که در کمال شکوه
صرف مریضه غریبا میشود مزرعه عوضی بنا دکان مزرعه و قنات
بلوک در زاب مزرعه سعیدا آباد در زاب مزرعه قوشان در زاب
مزرعه کلوخان در زاب مزرعه ماربان در زاب مزرعه انداد
در زاب مزرعه در نک آباد در زاب مزرعه چنر غریبا بلوک
میانولایت مزرعه در زان بلوک بنا دکان مزرعه جاباب بلوک
چناران مزرعه اشغفر بلوک میانولایت مزرعه احمد آباد کلان
طاحونه داخل شهر نیز وقف دار الشفا و اوقاف غیر محرم علی شاه

است احسانا قنای جدید الباء رکب است که برادر و الا که برآمد آخر
 تا جلد کن الدفلة العلیة والی غیره از برای مملکت خراسان و قوی
 ایشان عرش بنیان درسته از مال جلالت خود احداث فرموده مداخله آنرا
 وقت دوشنبای دوعده چهل چراغ خود که در حرم محترم او پنجه است فرموده
 اند و نیز از مداخل موقوفات اسانه عرش درجه ثلث مزروع حسن آباد
 جکلی پشای بود و قدری از مزروع در نیک آباد در زاب و مزروع سوهان
 را دکان را ابشیاع نموده جزء موقوفات اسانه نمودند **احسانا** موقوفات
 مرحوم عسقی علی منشی باشی که در سینه این املاک اوقاف بر اطعام
 نذاری و ایشای مبارک و دوشنبای حرم محترم نموده است از این
 قرارداد حاکم اقمه متصل بعضی و بیکت از حاکم جدید البیان
 متصل بان مزروع که بیست نبادکان مزروع سکور نبادکان مزروع
 نوکار نبادکان مزروع عشر نبادکان مزروع منزل آباد مزروع
 چاه خاصه میان نولایت مزروع چاه نولایت نبادکان مزروع شاه ^{طالع}
 بلوک در زاب از مزروع کاهوسه نفع از مزروع چاه بیهفت نفع
 و نیز طاحونه کلوخ واقع در طرق یکج **احسانا** دکانین و حاکم و

کاند از برای

کاروان برای شاهو بر پی بست که حال مشهور شاهو بر پیچان
 است که در زمان سلطان معدک بنیان شاه سلیمان صفوی
 وقف نموده با این قسم است که حال منافع آنها را بعد از وضع ^{نظ} خراج
 ضروری و حق التولیه مبلغ پنج تومان بوظیفه هر ساله فراشی شموع
 دارا الساده و حافظ سرقی و اوقاف موی اله که فراشی شموع مزبور در ^{نظ} حافظ
 سرقی هر دو باب بکفالت بدهند و هر یوم پنج اسار فیله عسری پی
 اسار شمع به که فیله عسری حجه شرفه لایسرا رک و شمع به
 در چهار شرفه و فقی خود اوقاف که در چهار سمت دارا الساده او پنجه شد
 صرف شود و مابقی منافع را بر آورد و مابقی که فقیر و مریض باشند که از
 عود بوطن خود طایر باشند یا کومان یا اخبار متولیت که بدهند
احسانا قریه سعید آباد میان نولایت را تمام مرحوم معفود میرزا
 سعیدخان و زبرد و دل خارجه که از کار چاکران در بار معدک قرار بود
 و چند وقت مشرف بولیت جلیله اسانه مقدسه کش از مال خود خرید
 و وقف نهاد و مال بمقدار و بعضی مضارقت دیگر فرموده بعد از احسانا
 برکاب مبارک فربه کشف میان نولایت را نیز تمام بوسط این چاکر

دو ساه ایتباع کرده وقف بر عموم فقرا و سطلین ائشانه عرش
 درجه و نظیف هر دو سخن مقدس و غیره نمود **ایضا** مرحوم میرزا
 فضل الله دین نظام برادر مرحوم معقود میرزا افا خان صدراعظم
 نوری که از فرزاده بزرگ و چاکران ائشان دول علیه و جندی بنوکت
 صفحی شد این موقوفات را در اطراف سخن بنا و احداث کرد بنحیه حکاکان
 وقف و شایه و غیره بازار گفتند و زمان وقف ندارد و غیره بنای کاروان
 حسنه و بازار و بزازان را او نیز گذاشت که احضار بدربار کبی مدار شد
 و مرحوم عضد الملک در زمان تولیت خود تمام نمود با اسم خود سیمی نمود
ایضا عضد الملک میرزا محمد حسین قزوینی که از کار چاکران جاوید
 بنیان بود بناهای عالیله در ائشانه مقدسه و آثار و علامات زیاده
 گذاشت بمثل ایوان طلای سخن جدید و دیوب طلای دار الحفاظ را
 طایله نمود و قلعات و قنات محروبه را زیاده از حد دایر و آباد کرد آن
 مال ائشانه مقدسه و مرزعه حکین آباد مایه نوبت را از مال خود
 ایتباع کرده وقف روضه خوانی در ائشانه عرش درجه کرد **ایضا**
 مرحوم معقود حاجی سلطان محمد میرزا سیف الدوله خلف خانان خلد

ائشان **محمّد** شاه قاجار که در این عهد کربون مدار چنگ
 بنوکت صفحی بود در تبریه حسن آباد سرجام را که از قریه معینه
 است لهبت هزار تومان از مال ائشانه ایتباع فرموده در جزو
 موقوفات مطلقه معامله میشود **ایضا** کاروانسرای سلطانی
 از بناها و موقوفات قدیمه بود که کوپاش شد پیش بنا شده بود
 روی با نهادم گذاشت مرحوم معقود میرزا سعید خان امیر مجرای
 امر کرد که از نو ساخته شود خراب کرده شروع به بنا نموده که احضا
 برکاب مارا شدند **محمد** الله در تولیت و فرما نفرهای خست اشرف
 ایجاد و اصلاح و اراکین الدوله دام اقباله کاروانسرای در نهایت زیاده
 بنا شده اکنون مشغول بنای و محاری و محاری آن هستند عمارت
 سمات تمام خواهد بود بوقت **ایضا** نواب علیه عالیله ائشان الدوله
 دام خداینها که از خادمان محرمات و معظلات بندکان
 اقدس شهریار پی هستند نیک بازاری و دیگرها متصل بعضی مقدس
 جدید و در کان خطاری از مال خود ایتباع فرموده وقف نایب
 الخدمه روضه خوانی در عینه عالیله و روضه خوانی و نظیف و

نفره که خود در دار الشاده ساخته اند نمودند باغ سالار و
 اصف الدوله را نیز مرحوم معقود عصدا لملک علی الله تعالی
 از مال اصف الدوله که در فرزندانش مشهود مقدس محمد
 حسن خان سالار که نسل تجاری نمود و مال لغهای خطیر از طلا
 و جواهر و بارهای اشیاء بقارث و بغیر برده بود بعنوان تقاضا
 در تولیت خود تصرف کرد و بعد بمیرداد مصا ابن تصرف را
 ابدان مرحوم اصف الدوله که مرحوم حاجی محمد قلچان اینک
 افاسی پاشی و آن علیه بود گرفت مرحوم معقور میرزا سعید خان از مال
 اشانه مقدسه بنای حمامات عالیله و حوضخانه و خلوت و اندرون
 و بیرونی در آن نهاد و بسمت اتمام رسانید که اکنون آن باغ و حمام
 تماشاگاه مردم و تفرهنگاه جمیع را برده مجاورین شده سالی قریب
 چهار صد تومان مداخله آنها عاید اشانه میشود **ایشان** بکفج
 نرعه اسمعیل آباده بانو لایت را مغرب الحضر الخافان حاجی
 میرزا بابا معتمد النولیه مشوقی کل اشانه مقدسه وقف میکنند
 سادات و محافظان مرحوم میرزا رحیم مشوقی برادر خود نمودند

ایشان احمد آباد تربت از موقوفات خواجه محسنه تولیت که قدیم
 وقف بر دوستانی و فرزند حرم محترم و مواجب حفاظت علیه
 و تعمیر بناط میباشد شاه تربت اکنون سالی هفت صد تومان
 عاید میشود **ایشان** موقوفات اما موریدی خان بنات پشاور
 بر حفاظت و تجدید خانه مبارکه است بخت آباد پشاور سکنه
 پشاور بود باغ نف محمد آباد پشاور **ایشان** جمالان پشاور
 محمد حسن خان سردار قاجار فرزند بی است اکنون مخروبه است مداخل
 آن مقابل مالک است **ایشان** شمس آباد بانو لایت را مرحوم حاجی
 قاسم ملک التجار خراسان وقف بر حفاظت بالای سر مبارک کرده
 است الحال حفاظت و خطیب و غیره چهارده نفر برقرار مشغول
 تلاوه هستند و مرحوم آنها کافر الوافه میرسد **ایشان** ربیع
 اسمعیل آباد تربت نیز حاجی ملا حسن امین الرعا یا استدعاء
 خدمت خادمی نمود و ملک تقدیم کرد سالی پنجاه تومان عاید
 اشانه میشود **ایشان** موقوفاتی وقف بر مکتبخانه سادات اشام
 است که از طرف تولیت جلیله در کمال دقت همیشه در انتظام

بذل وجهه میشود مرزعه محرابخان جنب دروازه نوقان از بلوک
تبادکان از موقوفات قدیمه است ثامنا فوة درویش پلنج
سهم از کل از موقوفات قدیمه است مرقد کلکان پکرچ از
کل وقفی حاجی میرزای صراف در این دولت ابد مدت وقف شده
ایضا موقوفات مرحوم حسنخان شاه سیون نظام الدوله امیر
نوبخانه که چندی با ابائ خراسان سرافرازی بود و از چاکران معین
دولت علیه است وقف بنده دار نموده + مجرای آباد بنشاید ثامنا محمد
آباد بلوک تبادکان نصف **ایضا** موقوفات امیرالامراء العظام
امیر حسنخان شجاع الدوله خوشای که از چاکران دربار آیینی
مدا و حکام قوچان و بلخانی ایل زعفرانلوات بر حفاظ ازار
التجارة ملار که و نه از خدام است و غیره حکین آباد جنگل
بنشاید و دولت شاه قبل ملانولات و زوج محمدیه و کلاه
ملانولات چهارم زوج جوان چارازان و زوج **ایضا** موقوفات
مرحوم مهدیقلخان فولادافاسی باشی مرحوم معفور شاه لقا
حکین علیه الرحمه که از قدیم الايام وقف شده است بر شرابخانه

۴۲۷
سرکار فضل آثار و نفعه مهرشاهی که از موقوفات شاه عباس
علیه الرحمه است حمام شاه واقعه در محله چهارباغ فوة جاریه
از مسجد جامع کبر رشت مرزعه پس پشته بلوک در زاب مرزعه
کارگاه بلوک تبادکان **ایضا** مرزعه یعینه نون از موقوفات
قدیمه است وقف بر خدام علیه علیه است از انجمله موقوفات
بکجهقلخان واقعه در کرمان و وقف بر فالی و فرش حرم محرم
و جوه بر و مستظللین اشانه عرش در جله است مرزعه موبد
مرزعه باغ خوان مرزعه شهر آباد بازار و دکانین حمام
و میدان معروف بکجهقلخان ضعیفی از نجد **ایضا** مرزعه از
و چکرک بنشاید و وقف بر فرش بالا سر مبارک و قبیله غیر حرم محرم
و از موقوفات قدیمه است **ایضا** محمد آباد تربت و طاحونه سنگان
تربت از موقوفات مغرب الحافان حاجی مهدیقلخان مراب
که از چاکران دربار عرش مدار است بر موضعه خوانی و مکتب
خانه و تعمیر کتب و کلام الله و چای خدام و عیدی کفشانها
و حفاظ و خدام ثامنا هر یک بمصرف خود میرسد **ایضا** مرزعه

شادکن آبادگان از موقوفات مرحوم معفور حاجی محمد ناصر
فاجار طهرالدوله ایستادگی داشته دولت علیه است بردار
اشقای آباد که وضعه **ایضا** چهارده دوج و ثلث مزرعه دهشتک
موقوفه نادر شاه مرحوم بر ستفاخانه طلای صحن عتیق اندوخته است
و عتیق اسزان را و به وسفا مابقی وسفا و حفاظ و غیره است **از اقطاع**
بازار کلاه دوزان و نفی حاجی ملا علی تائینی است بر مطلق و شایسته
و غیره داری جناب سدا الشهدا علیه السلام است **ایضا** مزرعه
کریبان بلوک ارد مر و وقف بروشنای حرم محترم و دو عدد شرفه
حرم **دیگر** یکفره مزرعه کلجان دزداب و فعات بروشنای حرم
دیگر مزرعه فک نریش و فعات بروشنای و آنچه متولی اصلاح
نمود **دیگر** مزرعه کوچیک آبادگان و فعات بر بنوار جبل عامل
و احسانی و جزایری بهر یک از یکفره الی پنجم جزایری بهر یک
دیگر موقوفه حاجی علی اکبر باسی از قدیم الایام و فعات است
بر بنوار جبل عامل و احسانی و جزایری و سادات ساکرجین
شرط تلاوت یکم قرآن فولیان خطایان دهشتک **دیگر**

انچه مزرعه وقف بر مکینه مبارکه است ایستادگی مزرعه محراب
شادگان که از موقوفات قدیم است از حاجی آباد مابو لایت که
و نفی حاجی میرزا احسن مابضمام طاحونه بکشت از بیل دوج از
کلکان بکروج قوه درویش یک پنج سهم **دیگر** فقه دولاب
کونا آباد و فعات بروشنای **دیگر** مزرعه سران و وقف بروشنای
حرم محترم **دیگر** سبزی کا و افاجیله قروین و فعات و حفاظ
و فرشی اسانه **دیگر** ده مظفر آبادگان و فعات بروشنای بالاسر
مبارک **دیگر** بلدین و فعات بر فقراء خدام **دیگر** عماد آباد سبزی
و فعات بروشنای حرم محترم **دیگر** کوه سلوک آبادگان و فعات
بروشنای دوزاقونه در بر مرصع و مواجب بلغت ساز و خدام
و فرایش **دیگر** سرفان جوین و فعات بر سادات مکه معظمه اگر
باشد مطلق نداد **دیگر** یکفره دین عرب مابو لایت و فعات
بر جایی خدام **دیگر** نصف شمر آباد مابو لایت و مومن آباد جاران
و فعات بروشنای حرم محترم و دوزاکایله و افغان که محمد علم خان
حاکم بدخشان و فعات کرده **دیگر** بکروج و فرد از خین چاغانی مابو لایت

از حاجی باقر سمائی خادم کیشک ثانی بانضمام بکجاخانه در
 محله غوغایی مفت روضه خوانی در کیشک خانه خدام در لایالی
 کیشک ثانی نموده است که صرف چای میشود **دیگر** کاروانسرای
 میر معین در خیابان سفلی و فقامه موجود است ولی بر حسب
 سوره و بیره قدیمه منافع آن بمصرف روشنایی میرسد **دیگر** در
 میانولایت و فقامت بر شقیه شهر شاه **موقوفات مطلقه**
معدله که منافع آنها بمصرف تعمیرات و مواجب خدام و سایر
 مشوینان اشانه میرسد و سایر مصارفی که اسباب نگو
 و زینت اشانه است و برای ثوابینای تولد جلیله بمصرف میرسد
از جمله حق الارض و پیشطرحه دکانین خیابانها و دکانین محضه
 اشانه است کاروانسرای نصریه که در تولد مرحوم بجلال الملک
 شد بنحیفه فوق بازار کشتند و آن بنحیفه کار قتلکاه **املاک** فقامت
 سابقا و بلایع غیر باغات و رقبه و قطعه باغ متصله باغ سمرقند
 طاحونه میر علی شبر و میر شیم و افند در طرف طاحونه کبود حمام
 و افند در کار و کشت و معدن نمک بار و معدن مرغه اوردن حجب

دروازه مرغه کوه و بند گلستان مرغه اسجیل مرغه
 انجمن بلوک نبادکان مرغه باغشک سرجام مرغه باغچه
 سرجام برکن آباد میانولایت مرغه پلید پشاور و در
 مرده و مرزبان چادران جلای نبادکان خانقاه نبادکان
 جویان میانولایت حین جماعی میانولایت رفایی خانقاه
 میانولایت مرزبان گلستان میانولایت بکمر در سحر نبادکان
 در سحر غلامان چادران ده علیا پوه دن داشخانه سرجام
 مرغه برکن نبادکان سمرقند نبادکان سودا آباد میانولایت
 سلطان آباد پوه دن شافقی پوه دن طرف نبادکان عشر
 آباد نبادکان علی آباد جام کسلانچر میانولایت فرهاد
 سرجام و لایان میانولایت کونا آباد میانولایت کلکان
 نصر آباد نبادکان و جیه آباد در نایا موسی آباد میانولایت
 نوکاریز نبادکان **املاک موقوفه در بلاد** در پشاور
 دیر آباد سفلی همان آباد علی آباد در غش مشرف در ش
 روی تخت پیرام آباد کاهود کلید سرولایت سرور **در رقب**

بنایالیش نصر آباد براکوه جزیره ده نو **دور**
 معان طوقان کارخانه عایش آباد کوه سرخ عبا
 آبادخاف **دربوچر** حلیم آباد دو برجه لولای شون **دور**
 اران یوسف آباد کلانجه نام مفرقا طاهونه نوزل آباد
 سرشمه سکه برمعان مصوزان **دور** قلعوت نوزل
 ده شور **کونا** **دور** جعبد جعفر آباد کله صیدا آباد
 رشید آباد نوده پشک بچان پلید ورید دروشا
 وقاصان رضویه مرندیشو خانک برمرع قضیه
 کونا آباد دیر آباد **چوین** کالبان کشوان **سیر** **دور** عباد
 جرد دلائی انانسان **هرات** ماشان غوزان اردبچان
 جیر آباد نفره شاهرخ صوفیان حمام سار بلخ معلی
امیر حقاری نظره حرمات کان ابرج ست
موقوفات **میراف** دار الخلافه طهران بلخ قصر رشید آباد
 اورشمران خور دین حصار دلائی پوس کونو خان
 دوکان بازار میسر مدویاب **سمنان** **ودامغان** مرند قه انانسانه

علی بلاغی بوسجیان لاسجود بریم دامغان مهدی
 حسین آباد **مروین** رباران سلیمان آباد دسجود علیا
 سربکار افاجله جزو خاصه گفته شد معدن زغال دباران
استغان عزودان طالیه دم **کاشان** سنک زاشان و طریش
 لاله آباد کشاق علی آباد اراضی مولا د محله **استرا** **دور** خاصه
 کلون خارخک الوکلانه بعضی جزو بایست هم هست
 که فایان کریمت سظام موفات از انچه قلداد شده است به
 تمام محلات بعضی نصف و برخی ثلث و کمتر چون قدرانها
 معین خود اخر از ذکر سفایده کرد **مولد** ابن و دانی عرض نماید
 چو زازاد ب خولد وضات مقدسات ائمه اطهار علیهم السلام
 اینست که زاید و چین و خواران ماکن شریفه صلوات بر خضر
 بنوی وال لزور هدیه نماید و بن خود را معطر سازد و نغما
 کلاب ماده این ادراک و ثوابت لهذا چهار سال قبل از خیر این
 نسخه شریفه و نالیع این صحیفه منقوله دو ستم از هفت ستم
 از دکان بنای و سمدی و حلوانی برهم گشت در بازار فصر

ارض اقدس و چهار سهم از هفت سهم از دكان طبعی مشتمل
مجامع سالار بهادر و واقف بر مصرف کلاب در باستانه
عرش درجه رضویه علی مشرفها الاف السلام والنجمة نمودم
و بصرف وقف دادم و طالعیزر ماهی شانزده هزار و اربع اجاز
دکا این فرموده است بعد از وضع حق التولیه و خارج لازم کلاب
میکرم و بمصارف مزبور صرف منتهایم و امیدوارم از قوضا
خداوند منان که اولاد این ناتوانان موقوف و باین فضل عظیم
مشفیض فرماید و اگر العباد بالله باین نعمت عظمی موقوف گردند
امیدوار جانب توبه جلیله این فضل را در باید **بقره جلد اول و ثانی**
اشانه عرش درجه کتب ادعیه و زیارات و رساله کلام الله و
غیره است بدین تفصیل **جلد اول ادعیه الزیارات** صحیفه سجاده
مجلس مجمع الدعوات دو جلد تحفة الرضا جلد شرح صحیفه
بیخ جلد مفتاح الفلاح سه جلد عمل به ماه هشت جلد زاد المعاد
پانزده جلد ثواب الاعمال دو جلد سحر الامم جلد مجموع ربیع
ثواب الاعمال جلد دعوات جلد اول و ثانی مصباح مفتاح المعاد

حسن حسینی دو جلد ادعیه مفترقه ده جلد عده الداعی جلد
جنبه الوافیه جلد علی چهار راه جلد ادعیه بام هفت جلد
مناجات جلد ترجمه عده الداعی جلد روضه الاکار جلد
مفتاح الفلاح جلد مفتاح الفلاح جلد اقبال بن طایوس
جلد مصباح کفعمی سه جلد ادکار جلد نجمة جلد کلام
مکتومه حضرت امیر جلد حقیقه المجلدات جلد جوامع السعادات
جلد خلاصة الادعیه جلد مختار الادعیه جلد مرشد الطالب
جلد نثر اللؤلؤ جلد مجموعه الدعوات دو جلد ذریعة الفلاح
جلد صحیفه الرضا جلد اعمال نماز شب جلد باطن ادعیه جلد
مفتاح العارین جلد عمل بحکام جلد کتب زیارات دو جلد
کتاب نزاره جلد شرح الزیارة دو جلد زیارات دو جلد تحفة
الراغبین جلد جامع کبریه جلد عاشورا دو جلد نفیة
دو جلد اعمال ماه رمضان جلد سفیة النجات جلد اعمال
نور عرفة جلد جامع الدعوات جلد **در قرآن شاهی** جلد
شرح شاهی سه جلد کتاب توضیح دو جلد تحفة الحفاظ جلد

منظومه جزوی تفسیر قرآن و جلد در الفیہ جلد سنجاد
 جلد بنصره جلد نشر القراءه جلد مطلع الثمر جلد ترجمہ
 جلد قواعد القرآن جلد نزالہ و جلد مصلح الاشارات جلد
 سراج القلوب جلد رسالہ جلد **کتاب تفسیر خاصہ** مختصر خواہ
 التفسیر جلد تفسیر ملا فتح اللہ شش جلد مجمع البیان جلد
 معالم التنزیل جلد تفسیر شیخ ابوالفوج دو جلد تفسیر
 واجدی دو جلد تفسیر معارج السؤل جلد تفسیر حلا الاذ
 دو جلد نهار الخلیفہ جلد ملا علی دوانی سہ جلد حاشیہ طبعی
 برکشاف جلد تفسیر شیخ عبدالرزاق جلد جامع الجوامع جلد
 روض الجنان جلد منهج الصادقین جلد خلاصۃ المنہج جلد
 کثر العرفان دو جلد ترجمۃ النواص جلد تفسیر شمس الدین جلد
 تفسیر شاہی جلد تفسیر غیر معروف دو جلد تفسیر ساجی
 رو جلد تودہ علی دو جلد ناوہل الاشیاء جلد عروۃ الوثقی
 جلد شیخ ابوجعلہ جلد حواشی بیضاوی جلد تفسیر علی بن
 ابراہیم جلد حاشیہ شیخ بہاء الدین جلد تفسیر محمود

انجیل جلد تفسیر سواطع جلد تفسیر خواجہ عبداللہ
 انصاری جلد تفسیر امام حسن عسکری جلد ناوہل الاشیاء
 جلد تفسیر سورہ ہلکۃ جلد سورۃ الاعراف جلد حقائق
 الاول جلد تفسیر ملا صدرا جلد ہدایۃ القرآن جلد
 سیم تودہ تفسیر عباسی جلد تفسیر محمود سرہند جلد
 بشار جلد ابانہ الاحکام چار جلد سورہ فاطمہ جلد تفسیر
 کلمہ طیبہ جلد رسالہ در تفسیر افلاذکرون تفسیر شیخ بہاء
 جلد ابانہ الاحکام دو جلد تفسیر لطیف جلد رسالہ
 شمس الدین **تفسیر عامہ** تفسیر نفی دو جلد جزوی از خواہ
 التفسیر جلد مدارک نفی پنج جلد کشاف چارہ جلد
 حاشیہ طبعی برکشاف دو جلد انا و آخر کشاف جزوی تفسیر
 تعلیق قطعہ تفسیر مواہب عالیہ و جلد حلدی از تفسیر
 عامہ جلد معالم التنزیل جلد تفسیر صلاہین جلد تفسیر
 تس جلد تفسیر فی التفسیر دو جلد حاشیہ سید شرف برکشا
 ہفت جلد تفسیر سورہ فاطمہ قطعہ کثر العرفان جلد تفسیر

قاضی دو جلد تفسیر ملاحین دو جلد حاشیه بر تفسیر
 جلد کشف الحقائق جلد نصف اول از نثیان جلد جلد دوم
 تفسیر شیخ ابوالفوح دو جلد سوا هکشاف جلد کشف
 الایات جلد شرح بعضی ایات قرآن جلد تفسیر مفردات
 قرآن جلد تفسیر غرائب البیان جلد تفسیر زواهر شیخ ابوال
 الفوح دو جلد مجموعه در تفسیر جلد زاد المصیر جلد اسوه
 القرآن جلد تفسیر جبر جلد ایات القرآن جلد ابطال جلد
 ایات احکام قرآن جلد تفسیر القرآن جلد حاشیه خطابی
 بر بیضاوی دو جلد تفسیر سوره مریم جلد روح الجنان جلد
 تفسیر ذخیره جلد کشف الاسرار جلد تفسیر اخضر نجوی جلد
 ربع ثانی از کشاف جلد حاشیه حطام بر تفسیر بیضاوی جلد
 حاشیه خطابی جلد تفسیر امام فخر رازی جلد تفسیر بیضا
 جلد تفسیر نیشابوری دو جلد حاشیه بر تفسیر فاضل جلد
 ترجمه کشاف جلد تفسیر بصره الرحمن جلد تفسیر توضیح جلد
 مؤلف علیه جلد جلاء الارهاق جلد بحر الحقائق جلد مدارج

الساکنین جلد حاشیه ملا علی قلی تفسیر تفسیر جلد
 تفسیر سوره الاعوجی جلد ترجمه بدایع قرآن جلد تفسیر
حاشیه جلد اول شریع سه جلد جواهر الکلام جلد صلوه
 دو جلد جلد صید و ذبائح از جواهر جلد حاشیه آقا جمال
 بر شرح لمعه دو جلد عقود جواهر الکلام جلد حاشیه شیخ علی
 بر قواعد دو جلد دوس دو جلد تعقیبات جلد معبر
 محقق دو جلد شرح لمعه هشت جلد شرح قواعد نه جلد
 قواعد جلد حاشیه شیخ محمد تقی دو جلد جلد اول و ثانی
 هفت جلد هبوط شیخ طوسی چهار جلد جلد نکاح از
 جواهر الکلام جلد جلد زکوة از جواهر الکلام لهایه علامه دو
 جامع المقاصد شش جلد لهایه شیخ طوسی جلد نکاح از ثانی
 جلد تنبیح الاحکام جلد شرح ارشاد بارز جلد شرح جبر
 پنج جلد نثیان شهید چهار جلد تقلید شیخ شهید جلد
 الفیه شهید سه جلد منن لمعه سه جلد حاشیه ارشاد جلد
 بحاله حجه سه جلد رساله در نماز جمعه دو جلد رساله مبر

جلد رساله در عبادت امام جلد تلخیص الامام در جلد هدایه
الامنه بحاجات المنفقین جلد مسائل واجبه جلد فرائد صلوة
جلد رساله در ضعیف جلد شاجر شیخ مرصی جلد مفاتیح ملا
محسن و جلد تلخیص و تذکره جلد جواهر الکلمات جلد تذکره
علامه دو جلد شرح شرایع شش جلد ارشاد علامه چهارده
خلافت سبزواری جلد جامع محمدی جلد شرح تفهیم دو جلد
شرح الفیه شش جلد مرشد العلوم دو جلد کثر العرفان جلد رساله
فتوی جلد مسائل الفضا جلد ادب الحج جلد مخیر علامه
رساله اثنا عشریه شش جلد غایه المراد جلد مختصر نافع هفت
نخبه حلج محمد ابراهیم جلد شرح صدور جلد جواب و سوال
دو جلد حاشیه مختصر جلد رساله صلواتیه سه جلد رساله
شک و سه و جلد ترجمه الفیه جلد مفاتیح ملا حسن جلد
رساله عفو دو جلد حاشیه شرایع دو جلد رساله جعفریه جلد
مختلف الشیعه دو جلد جهادیه چهار جلد مکنه الفیه جلد
تذکره دو جلد مفسره شیخ معبد جلد بصره المتعلین جلد

مجموعه فقه جلد کشف الشام دو جلد منظومه بحر العلوم جلد
تحفة المسافر جلد احکام اموات جلد رساله صوتیه جلد
رساله الفیه و نقلیه جلد تحفة فارسی جلد بدایه الهدایه جلد مقنع
جلد رساله در سه و بیات نماز جلد شایع الایکاد جلد واجبات
ملا عبدالله جلد مختصر فقه جلد جهادیه مبسوطه جلد حاشیه
الفیه سه جلد جعفریه شیخ علی سه جلد شرح فقه ترجمه
کتاب میراث جلد فوائد ابن ادریس جلد نصف اجزاء اصلاح دو
مختلف علامه پنج جلد مقاصد جلد حاشیه شیخ علی بر مختصر
جلد شرح قواعد دو جلد نصف اول و ذکر دو جلد حقائق ملا
محسن جلد تذکره النهایه جلد مضامین قواعد جلد رساله سید
مرصی جلد رساله رفیه جلد انصار رسد مرصی جلد الفیه
شوشتری جلد شرح اثنا عشریه جلد رساله مخیرم ذیل جلد
رساله معبر جلد تحفة الراغب جلد مدارک سه جلد شرح
مصایح جلد قواعد علی جلد شرح اثنا عشریه جلد مهذب
جلد رساله احکام شیعه جلد رساله فارسی جلد ذخیره جلد

دو جلد
سنة
والفرد

مرايم الاحكام جلد رساله كثر القوايد جلد فاطح الحجج
جلد رساله ملا احمد و جلد حاشيه شرح الغية و جلد شرح
منهاج جلد حاشيه شرح لمعه جلد نفيع شيخ ففداد و جلد
جلد معاملات شرايع جلد رساله فخرية جلد رساله شيخ طوسي
جلد منهج الطالب جلد شرح مشكوة جلد جواب مسائل ابن
سنان جلد رساله فاضل نور الله جلد حروف مؤلفان علامه
قدري رساله الكنه في فني جلد شرح كبر جلد منافع لثام
جلد رساله حاجي لارضا جلد قديمي رفواعة علامه **فقه عامه**
شرح مصابيح جلد مينه المضامين جلد رساله ناسخ منسوخ جلد
معالم الدين جلد شرح حاوي الياس جلد مشفى الحجال جلد
شرح وقاديه جلد فقه شافعي جلد تلخيص المرام جلد شرح ذخيره
عزالي و جلد كتاب غرر راضي و جلد نوصه شافعي و جلد شرح
شافعي و جلد جلد اول مراجع الظلام جلد شرح تنقيح نفعي جلد
انوار الاعمال جلد عمده الاسلام جلد **اسئله و اجوبه** شرح مختصر
الاصول هفت جلد حاشيه شيخ محمد نقوي و جلد معالم الاصول

اسامي
دو جلد

اسامي كتابات ساجده و عامه
بیت رفیع جلد من لا یحضر الفقیه هفده جلد حدیقه الشیعه سه جلد نهج البلاغه واره
جلد حیوة القلوب و جلد کشف الغمسه سه جلد هذب هشت جلد استنباط شیخ
طوسی چهار جلد کتاب حبیب جلد اخبار الانوار بیت و هفت جلد نوصه الشیعه
و جلد اربعین ابن بابویه ده جلد فضول المهر سه جلد جواب المسئله و جلد
شرح المهیوم و جلد عمده ابن ترقی و جلد شرح نهج البلاغه هفده جلد حلیه
الابرار سه جلد شرح ملا خلیل بر اصول کافی هفده جلد مصائب القواص
سه جلد رساله سه جلد احتیاج شیخ طبریزی چهار ده جلد جامع الاختیارات
جلد منافی مغازی و جلد معاری البقی سه و جلد فضل الشیعه شش
جلد اکمال الدین سه جلد عبود اخبار الرضا و ارده جلد نوصه القواص
سه جلد شرح فارسی اربعین سه جلد فتح الابواب پنج جلد مصابو الدر خا
سه جلد مشفى الحجال و جلد اربعین سید خلیل الدین سه جلد امثلته ابن بابویه
و جلد دعائم الاسلام و جلد شرح ابن ابی الحدید سه جلد طرائف ابن طاووس
و جلد مجموعه درام و جلد مجموعه الغرائب و جلد وافی سه جلد شمس
الحیال چهار جلد معالم السنن و جلد عقد الدین سه جلد حلیه الشیعه و جلد

شرح نهج تصوير و جلد تعلقات مجلس و جلد روضه انوار و جلد شرح
 نهج البلاغه و جلد انوار نغمات و جلد نثر النور و جلد حجاب و جلد حجاب
 و جلد غايه المرام و جلد دقايق العقب و جلد خصال و جلد مصباح الاضداد
 و جلد محال في شرح صدق و جلد مضر الاعمال و جلد انبياء المستوحين و جلد شرح
 خراج و جلد نضال اهل المؤمنين املاك شيخ طوسي و جلد لوامع الانوار و جلد شرح
 عز و دور و جلد شرح التفسير و جلد خطبه البيان و جلد خلاصة الدرر و
 جلد طب لائمه و جلد شرقا الثمين و جلد منج الشيعه و جلد هداية الامة و جلد
 و كتاب حضرت رسول و جلد عهد نامه حضرت امير و جلد تحفة العقوبة و جلد صاحب النبي
 حجة الزمان و جلد حلال المروق و جلد فاضل فلاح و جلد مجموع مرام و جلد مجمع المسائل و جلد
 و سائل الشيعه و جلد عيون الجود و جلد مضامير و جلد مدينة العارفين و جلد كرامات اهل البيت
 الخواص و جلد صدق و جلد فضل الخواص و جلد كتاب خصال اهل البيت و جلد جنة العرفان و جلد طائر السؤل و جلد
 الكبريت و جلد مضامير و جلد شهاب و جلد شرح مشكاة و جلد مجمع مسلم و جلد روضه الانوار و جلد
 ابو الفضل و جلد مناقب و جلد سيرة النبي و جلد صفات الانبياء و جلد مناقب اهل البيت و جلد
 تفسير و جلد شرح ابن ميم و جلد توحيد صدق و سائل الشيعه **اصول** و جلد شرح مختصر
 سلك هفت و جلد حاشيه شيخ محمد في دو حيل معالم الاسوار

دو حيل اصول فقه و جلد شرح مبادئ الاصول و جلد
 غايه و جلد هذب علامه و جلد تلويح ملا سعد و جلد
 حاشيه ملا خليل و جلد حاشيه شرح مختصر و جلد محصول
 در اصول و جلد شرح عقيدتي و جلد علمه شيخ طوسي و جلد
 منهاج الاصول و جلد حاشيه ملا امر و جلد حاشيه شرح جمع
 الجوامع و جلد شرح محمد و جلد شرح منهاج چهار و جلد غايه
 المبادئ و جلد شرح هذب هفت و جلد حاشيه مختصر الاصول
 و جلد محمول الاصول و جلد جامع الفتاوى و جلد مبادئ علامه
 دو حيل بضعة المرغين و جلد اشارات و جلد حاشيه ميرزا
 مختصر و جلد و سائل الاصول و جلد كاشفة الحال و جلد
 فتاوى منصورية و جلد رساله فردوسيه و جلد محفوظه الاصول
 و جلد صنف الاصول و جلد حاشيه ملا محمد صالح بر معالي عقيد
 الفوائد و جلد حاشيه شيخ شهاب و جلد منتهى السؤل و جلد
 زبدة شيخ بهائي و جلد شرح مختصر ابن خلد و جلد مختصر الاصول
 حاشيه معالي قوانين و جلد خلاصة الاصول و جلد معالي و جلد

منظومه ميرزا قوام جلد مجمع الدرد جلد **کتاب حکم و حکم**
منطق شفا جلد شرح مواظف به جلد رساله در معرفت ارباب
جلد شرح هدايه شش جلد الفين علامه چهار جلد مفاصد جلد
نرات الالحان دو جلد سنت الهدايه جلد حاشيه شرح اشارات
دو جلد حاشيه قدیم دو جلد برهان اشفاق جلد مفتاح الای
جلد اشعه الامکان جلد حاشيه دو جلد منهج الکرامه
جلد شرح اثبات واجب علامه شرح حاشيه جلد شرح باثوث
جلد رساله ملا امین انرا نادی جلد مجموعه اشعائه جلد
رساله دیگر جلد باب حاد عشر دو جلد شرح قواعد جلد تلویحات
جلد شفعه الحق جلد مبدع ومعاد ملا صدق جلد خواجده
جلد حاشيه ميرزا شرح مجيد جلد رساله شيخ خضر جلد شرح
طوالع چهار جلد کشف البراهین جلد شرح اصول خواجده جلد
روض الجنان سه جلد حاشيه شرح نفی دو جلد استقصاء
النظر جلد حاشيه ملا عبدالله جلد اثبات واجب فی اثبات جلد
هدایه الطالبین جلد مصائب التواضع جلد حاشيه بر شرح

جلد فصول خواجده جلد شرح مجيد فوئیدی دو جلد نفحات
الاهوت دو جلد رساله اثبات واجب شش جلد رساله اصول
جلد حاشيه بر حاشيه قدیم جلد حاشيه نفی جلد رساله در
سلاک جلد حاشيه هدايه دو جلد شرح مجيد دو جلد رساله
شيخ واقف جلد شرح مفاصد چهار جلد کتاب بونه حاجي ملا
دو جلد کنز القوائد جلد شرح بنیابوری جلد لطائف الحکمه
جلد حاشيه حفري چهار جلد حاشيه صراط المستقیم جلد شرح
هياکل النور جلد لوا مع جلد مشارف الانوار جلد معارج الفهم
جلد تمهید جلد ذریعه جلد شرح شرح جلد مکرم الاخلاق
جلد قدیمی از شفا رساله ميرزا محمد جلد کتاب المعارف جلد
رساله پیش جلد کلمات ظریفه جلد باب حاد عشر جلد رساله
مجموعه دو جلد رساله اباء علوی جلد شرح اربعین جلد اعلام
حلیه جلد رساله در حکمت دو جلد الهیات شرح مجيد دو جلد
حکمت اربعین جلد سما و عالم ارسطو جلد فوئید الغیب جلد
رساله اهلیلی جلد حاشيه شرح طوالع دو جلد ارشاد المصلین

جلد حاشیه لاری جلد مطالع قوتیه جلد ضراط المستقیم جلد
مناهج البغین جلد حاشیه مینر خان دو جلد شرح عقاید دو
سلم الا سلام جلد اعتقادات جلیلی جلد ایضاح المقاصد جلد
شرح قاضی ضایبی و جلد مخصیص بن فهد جلد شرح اشراف جلد
رساله در اصول دین و جلد شرح باب خاد عشر چهار جلد مصف
الصفا و جلد حاشیه در تصوف جلد نهج البغین جلد حاشیه
شرح جلودی جلد انوار البدیه جلد محاضرات جلد حاشیه
شرح موافق دو جلد شرح فضول جلد شماعطی جلد ایضاح
البراهین جلد شرح نهج المرشدین جلد مرآت العارفين جلد سعد
سعود جلد روضه الجنان دو جلد کشکول کشفی جلد رسالة
در غیبت جلد رساله داعیه جلد لوامع نایان جلد مفاتیح
الحکمة جلد تعلیقات ملا شمشاد جلد شرح ملا صدرا جلد
شرح رساله شیخ طوسی جلد تفهیم ملا نوح جلد هنا الفلا
جلد نصیحة الشیعة جلد حاشیه درانی جلد جمع الجوامع
جلد قواعد الشیعه جلد رسائل در شایسته جلد حاشیه

۲۴۸
تفہیم ایمان جلد رساله بیان الحق جلد شرح هذابه بلوری جلد
محاکات جلد نهج الحق به جلد لمعان علی جلد سرمايه
ایمان جلد عرفه الوثقی جلد کشف الحقایق جلد رساله الحقايق
جلد سطحات طالعون جلد سینه النجات جلد حکمت شریفه
جلد رساله امام محمد جعفر کرمانشاهی حاشیه جلد رساله درائش
نوح جلد نینه الراغبین جلد مرآت القابین جلد تذکره الامامة
جلد فضائل حضرت امیر جلد مفاتیح الغیب جلد مصالح الطریق
جلد تذکره شیخ صفی جلد نهج المرشدین جلد هذابه السعدا جلد
معلم الطرفین جلد کتاب در معرفت روح جلد کشف البغین جلد
شرح حاشیه مطالع جلد رساله فاضل در امام جلد رساله
ملا عبد الرزاق جلد حکمت الکفین جلد منهاج الکرامه جلد رساله
المرشدین جلد رساله کاشفی جلد رساله میرشد شریف جلد
انوار الملکوت جلد حاشیه شرح حکمت البغین جلد نجد
الفواشی جلد حاشیه الشافعی جلد تحفة الملوک جلد نجر
المؤمنین جلد کامل نهای جلد فوضات محی الدین جلد

نقد المحصل جلد تذكرة الحكماء جلد رسالة منه ضرورية جلد
 حاشية بهدائية جلد شرح طالع جلد رسالة فقه الناجية جلد
 ظرافة جلد رسالة در اصول و جلد محصل امام فخر رازي جلد
 عبود الحكمة جلد كونه مراد جلد رسالة ملاجلال جلد قواعد
 العقائد جلد رسالة بوعلي سينا جلد شافي بدمرغني جلد
 شرح حاجي ملا محمود جلد شرح نقد جلد انوار الهداية جلد ابو
 لوحي جلد رسالة اسکندرية جلد لطائف الاشارة جلد كنون
 الخورشيد جلد مضارع المصارع جلد درة النجاة جلد صلوات
 الاسمان جلد حاشية بالهيات اذاب المناظر جلد حاشية
 بر شرح مخبر جلد حاشية جواهر جلد منال العارفين جلد
 حاشية مخفري و جلد رسالة بايا افضل جلد شوق جلد ارات
 الحقيقين جلد حاشية فاضلي جلد رسالة تركي جلد نصوص
 جلد شرح عقائد جلد جواهر الخواص جلد الهيات شفا جلد درة
 الناج جلد امور عامة اسفان جلد كتاب ملا علي نوري جلد **كرد**
منطق شرح مطالع جلد هذب منطق و جلد حاشية ملا عبد

هشت جلد حاشية مطالع ساجد رسالة منطق سه جلد حاشية
 الشافعي جلد حاشية شرح مطالع جلد اغذيل المعيار جلد
 شرح هذب و جلد حاشية ميرزا شريف و جلد حاشية ميرزا
 جلد شرح فطاس جلد حاشية ميرزا جلد رسالة مجموعة جلد
 مجموعة حاشية جلد حاشية عماد جلد حاشية هذب و جلد
 كتاب جلد منطق و جلد شرح جلد شرح شمس
 پنج جلد ابو برحق جلد كبرى منطق جلد حاشية خطاي جلد
 رسالة نفرة بارة ايضا صغر جلد محصورات اربع جلد
 الفاس جلد شرح كبرى جلد الشافعي جلد السرا الصفا
 جلد حاشية ملا صدرا جلد حاشية ميرزا جلد حاشية ملا احمد
 جلد حاشية ملاجلال جلد فراد بالهيات جلد كفاية البيت
 جلد رسالة شيخ الرئيس جلد **كرد** رجال ابن داود و جلد
 رجال ميرزا محمد جلد رجال صغير ميرزا محمد و جلد رجال عامة
 رجال شيخ طوسي و جلد هذب الكمال و جلد حاشية بدانية
 جلد كشف لغال و جلد ايضا جلد ابيات سمعان جلد ابي

الاشاب هذيب الاشبا جلد تلخيص الافعال جلد رجال النجاشي
كتاب الاخلاق دستور الفوائد جلد لوا مع الاشراف جلد سراج
الملوك جلد اخلاق ناصري و جلد طرب المحاسن جلد تحفة الاخلاق
جلد جام جهان نما جلد نقاش لغون جلد احباء العلوم جلد اوصاف
القلوب جلد طابق الذهب جلد سر الاسرار جلد ادب السلطنة
جلد رسالة دبير جلد سبل الملوك جلد كنز كنائس جلد احكام
العلوم جلد **كتاب المعاني** و **كتاب** تلخيص جلد فوائد قاسية
جلد تلخيص المفاتيح و جلد شرح مفاتيح جلد حاشية
خطابه جلد حاشية ملا عبد الله جلد ضاعين جلد شرح
تلخيص جلد شرح آخوزه جلد حاشية سيد شريف جلد شرح
مفتاح سكاكي جلد حاشية بر مطول جلد حاشية تلخيص جلد
حاشية تلخيص تلخيص و جلد حاشية شرح مفاتيح جلد شرح
ملاط جلد تلخيص البلاغة جلد حاشية حلي بر مطول جلد
مفتاح سكاكي جلد مطول **كتاب اللغة** صراح اللغة و جلد
فرهنگ جهان نكيري و جلد ناهج اللغة و جلد لغات

اللغة جلد صحاح اللغة و جلد صبا العلوم جلد قاموس
اللغة جلد صراح العجم جلد شامى الاشياء و جلد
دستور اللغة جلد مصادر اللغة و جلد عين الافاضل
جلد مجمع البحرين جلد مجموعة العرس على اللغة جلد قاموس
اللغة تركي و جلد سر الادب جلد ناهج المصادر جلد صفا
جلد لغات الفرس جلد اشياء ديوان جلد لغة تركي جلد
جلد برهان قاطع جلد كنز اللغة و جلد نزهة اللغة **كتاب**
ورباحي شرح مكلاي بي فضل جلد تشهيل كواكب لسان
الماء جلد فوائد نهائية جلد اثمار و اشجار جلد كشف الحقائق
فارسي جلد احكام الاعوام جلد خلاصة المآب و جلد
رسالة در حساب و جلد براهين المآب جلد اشكال قطوع المخروطية
جلد شرح تذكرة جلد تشریح الافلاك جلد حاشية تذكرة و در
هندسه جلد نزهة بحر الدین جلد شرح تذكرة پير جلد شرح
تذكرة ملا نظام جلد تفهيم البلدان و جلد فرخان طبري جلد
شرح شمسه جلد بي فضل جلد لغات الفرس جلد خلاصة

حساب جلد اکراؤ و سوس رسالہ درجہ و مفائد و جلد
تکلمہ المخطی جلد جوامع الحساب جلد شرح بیت باب جلد
اختیارات نجوم جلد فارسی هیت له جلد نیج مسعود
جلد نیج خواص جلد رسالہ معینہ جلد رسالہ در معرفتہ
دو جلد شرح خلاصہ الحساب جلد شرح اعمال ہندسہ جلد
رسالہ حلیمی زادہ جلد رسالہ در حساب جلد رسالہ در اسطرلاب
دو جلد خواصی جزر افیدس رسالہ مجسطی جلد رسالہ مرجح جلد
شرح تذکرہ مفتاح الحساب جلد خلاصہ الحساب نیج ہایہ جلد خلاصہ
الجزیر جلد مدخل الی معشر جلد صور عبد الرحمن جلد شرح مجسطی
جلد شرح چغینی جلد **کتاب در علم طب** تصحیح الادویہ جلد
قرابادین شفا بی حاشیہ قانون جلد اعذہ و اشرہ دو جلد
جواہر نامہ جلد رسالہ نور العین جلد معالجات بقرط و دو
اطعمہ المرضی جلد مقبای الخواص رسالہ نور العین جلد معالجات
بقرط و دو جلد اطعمہ المرضی جلد مقبای الخواص جلد رسالہ در
ندیس طعام و شراب جلد در البصید در فط جلد برہ الاسقام جلد

شرح اسباب جلد تذکرہ شیخ داود جلد اختیارات بدیعی جلد
عمون الانبا جلد مرکبات شاہی جلد خواص الاشجار جلد شرح
قرشی جلد رسالہ تریاق فاروق جلد مفتاح الخراب جلد
رسالہ سعدیہ جلد طبائی برید جلد الفاظ الادویہ جلد
رسالہ در ادویہ قلبیہ جلد طب بوعلی جلد تقویم الابدان
جلد قانون رسالہ حاوی الباس جلد دیوان جلد تعالیم
مصری جلد اشجار و اثمار جلد معالجات الامراض جلد اعراض
طب جلد شرح فخر راضی جوات الجوان دو جلد المرضی الاطفال
جلد کفایہ جلد ذخیرہ خوارزم شاہی جلد موجز جلد رسالہ در
طبی جلد طب الاممہ جلد منہاج الادویہ جلد عن الجویہ
جلد تذکرہ الکمالین جلد شرح سیدی جلد جوامع اسکندریہ
جلد منہاج البیان جلد کفایہ تعلیمی جلد درہ المہجۃ جلد
مغوی جلد شرح سیدی جلد شرح اشیر جلد شرح موجز جلد
دستور الادویہ جلد قانونیہ دو جلد رسالہ افضلہ جلد حل
الموجز جلد خواص الاعمال جلد قدری از طب الہی قدری جلد

نفايل الفنون جلد طب اسطو ك في التاريخ والديوان ^{شعار}
دروسه الصفا جلد تاريخ وصاف جلد ناسخ نوارنج جلد
اسكندريه جلد مستطرف جلد منج المكتبة بخار ب الام جلد
فرهنگ چاپي جلد جام جم جلد تاريخ عيني جلد مقامات خرد
شرح كتاب عيني جلد تاريخ خات نامه جلد معجم البلدان جلد
تاريخ الحكماء جلد جامع الحكايات جلد محاسن المومنين جلد محاسن
الحجرات جلد انسان العيون تاريخ حكيم الممالك جلد ديوان حسن
جلد ديوان منبئي چهار جلد ديوان ابوالعلي جلد رساله در تاريخ
جلد ديوان امري الغيس جلد ديوان سيد رضي جلد فضة موسى
وفرعون جلد شرح فضيده برده جلد رساله مرآت جلد مكاتب
فخر الدين جلد سرفاين حجة جلد ابناء الانبيا جلد ادب الكامل
جلد دستور الشعرا جلد فضيده برده جلد مكاتب ملا قطب
شرح فضيده لامير العجم طليعة العلوم جلد كتاب مرصع جلد
ديوان زميني جلد اخبار البلدان جلد ابنه اسكندريه جلد كتاب الاعجاز
جلد تذكرة الشعرا جلد تاريخ ابن ملكان جلد خطابين بيانه كفايه

در علم الكايبه جلد ثباني البيان جلد عنوان الشرف جلد
ديوان صيف الدين دو جلد ديوان بخاري جلد ربع الابرار
جلد رساله جودانه جلد ابيات طبقات عرب جلد شرح نفحات
جلد فتح المنغال جلد احمد اصحاب الحديث جلد نهاية الاشراف
جلد رساله در احوال شاه عباس جلد مقامات النجاشي جلد محاسن
مخاضات جلد نوادر الاشراف جلد روضه الاجاد جلد مناقب
ابو خنيفة جلد مجمع الاشعار جلد عمدة جلد شرح رباعيات
ملاجلال جلد رساله حرفه جلد ديوان شاذلي جلد ديوان خيرا
معروف جلد ديوان منتو بامير المؤمنين جلد مجموعة المذاهب
جلد كلشن دان جلد مصاف و هبوط تعالي جلد شفايع التعريف
جلد شرح منظومه جلد سوح الشام تاريخ معجم سالك الممالك جلد
مدني الحكماء جلد تكارشان جلد حجاب المخلوقات جلد رساله
مخاورات جلد تاريخ عيني جلد ترهنة الالباء جلد فضايي خواجه نظام
الملك جلد دقايق الشعرا جلد ضابغ السعيرة ديوان جامي جلد
شرح بعلعقله جلد ديوان ابراهيم فردي جلد اساس الاقباس

جلد ناریخ هرلس جلد ابواب البیان جلد نزاله و جلد ناریخ
 معبری مشهور بمواعظ الملوك جلد كشكول شیخ بهای جلد
 قطعه اردبوان شعرا جلد فانی فی علم العروض جلد شاهنا
 جلد نقایس الغنون جلد قصاب سبعة معلفه جلد دیوان
 ابن فارص جلد محاضرات ابرار جلد ناریخ تهروری جلد **کتاب علم**
مخوف مرآع بانضمام کبری شرح لثاب جلد شرح جعفری جلد
 شرح کافی هشت جلد شرح شافیه جلد کتاب یضای جلد شرح
 جلد حبیبی جلد شرح حبیبی جلد مرآع جلد مرآع الارواح جلد
 عوامل جلد حمدیه شیخ بهای شرح تصریف جلد شرح روضه ۱۶
 خاربردی و جلد شافیه جلد شرح کمالی جلد حدیقه جلد ابن ناظم
 جلد شرح صرافیه جلد متوسط جلد حاشیه بر فیه جلد کتاب لویه
 جلد شرح عوامل و جلد توضیح الارشاد جلد فوائد الاغیار جلد
 کافی ابن حاجب جلد مرصع مفصل و جلد فراید القلاید جلد کتاب
 فاضل همزی شرح جامی و جلد شرح کافی جلد اوصح الممالک جلد
 حاشیه غفور جلد سبوطی جلد حاشیه رضی جلد معنی جلد حاشیه

جلدی جلد شرح الفیه به جلد شواهد معنی جلد حمدیه به جلد
 ترکیب الدجلد بصریف جلد کتاب جواهر جلد شرح مرآع جلد
 کتاب شنبویه جلد شرح معنی جلد شافیه و جلد شرح انوار
 جلد شرح نظام جلد ارشاد در نحو جلد الفیه ابن مالک و جلد
 حاشیه کافی جلد **کلام الله** بخط کافی منسوب بخط جناب امیر
 شایسته علمیه السلام و جلد بخط کافی بخط شایسته و جلد
کلام الله بخط ثلث و دجانه ششصد و پنجاه و دو جلد **کلام الله** و خط
 صد جلد **جوهرا** بخط خوشنویس صد و چهارده جلد **کلام الله**
 انصاعی و لیب جلد چون تفصل کن کتابخانه مبارکه مرقوم شد
 علامه مجموع کتابخانه حال بقلداشت رقم جناب مشطاب محبوب خداوند
 و درود حاجی میرزا داود مشرف کتابخانه مبارکه مرقوم بطریق ایجاب شد
 اینست در علم تصنیف و لیب و پنجاه جلد در ادعیه و لیب جلد
 در اخبار سی جلد در فقه چهار جلد در حکمت و کلام سی جلد
 در معانی چهل چهار جلد در منطق لغزشد جلد در طب هشتاد
 جلد در رجال و لیب و چهل جلد در قرآن و لیب و سه جلد



۱۳۰۲/۴
در اخلاق و معارف بیست و یک جلد در لغت پنجاه جلد در ریاضی
و هندسه و حساب شصت و دو جلد در نحو و صرف نود جلد
در تاریخ و اشعار پانزده جلد در طب کتابخانه مبارکه زمره
میرزا ابراهیم خان حمزه مظفر الدوله نقره کرد چنانچه سابقا
مذکور شد و نیز آن مقام در هفتاد و یک کتاب در اینجانب موقوف